١٢ج

٣٢

ترجمة الاسرار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی روح مقدس وقالب مطهر سرور انبیا و
سالار قوافل اولیا المرسلین وخاتم النبیین محمد مصطفی رسول الله صلعم وعلی آله المعظم واصحابه الکرام
اجمعین بعد بدا الکلام معروض بضمیر منیر بلاغت شعار وفصاحت آثار آنکه اخبار دینی که سرمایه مفاخرت
دارین است چنانچه مبتدا آفرینش ارض وسماوات وارواحهای مخلوقات ونباتات وجمادات
وحیوانات وصفت بهشت ودوزخ ومهر وماه ومانند آن وخلق شدن مخلوقات اولین وآخرین وپیدا شدن
کفر واسلام وادراک درجات انبیا شریعت واولیای اهل طریقت ودریافت تاریخ ولادت
سید المرسلین شفیع المذنبین وبرخی از معجزات آن جناب که پیش از بعثت نبوت بظهور آمده ودیگر
نکاح منعقد ام المومنین خدیجه الکبری وعایشه صدیقه وغیره رضی الله عنهما وذکر آبا واجداد وفرزندان ونواسگان
معظم آن جناب وذکر چند حکایات معجزات که بعد بعثت نبوت بمنصه ظهور جلوه گر شده وذکر ابتدای نزول
وحی وملاقات حضرت جبرائیل علیه صلوة الله علیه ودعوت پیغمبری وبیعت یاران وجفای قریشان و
ذکر ایمان واسلام آوردن ابتدای امیر المومنین علی کرم الله وجهه وامیر المومنین عباس رضوان الله تعالی
علیهما ودیگر مقدمان قریش چنانچه طلحه وخالد بن سعید وابوذر غفاری وعمر بن عتبه وجعفر بن ابو طالب
وعبد الرحمان بن عوف وابو عبیده بن جراح وعبد الله بن مسعود وعثمان بن مظعون ووقاص ومانند آن
رضی الله عنهما ورضوان الله تعالی علیهم اجمعین وذکر معراج وهجرت قدسی از مکه بمدینه وفرض شدن نماز
جمعه وحج وقبله گردیدن کعبه از بیت المقدس ومجموعه اذان یاران شیر یزدان وذکر جنگ بدر و [illegible]

ابوجهل لعین بن هشام قریش و دست یافتن یاران نبی علیه السلام بر مال قریشان به بدر و
تذکرات عداوت جنگ دیگر مثل احد و فتح مکه و مثال آن بت و نیت عداوت و شکستن بتان
کعبه مثل لات و منات و عزی یا سه صد و شصت بت که اصحاب قریش درون کعبه داشته بودند
ذکر اسلام ابوسفیان خسر نبی علیه السلام بن ابو الحارث و ذکر حج و وداع و وفات و ولادت
عمر و تواریخ نبوت سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم و ذکر خلافت خلفا الراشدین و تواریخ ولادت
و ولادت عمر و وفات و موضعات قبور و تذکرات پدر و مادران و فرزندان اصحاب و ذکر فضیلت وضو
و صلوات و صوم و زکواة و قران مجید و حقوق پدر و مادری و فرزندی و شوهری و زنی و همسایگی و ذکر
فضیلت شکر و صبر و نیکوکاری و ذکر فحش و دروغ و ریاکاری و ذکر کبر و شرب خمر و ربو خواری و چند حکایت
شیرین و نقلهای بی نظیر و ذکر دجال علیه اللعنت و موضع ولادت و جای سکونت و احوال دور آخرت و
خروج دجال علیه اللعنت و ظهور دابة الارض و نزول عیسی صلوة الله و کشتن دجال و ظهور یاجوج و ماجوج
و وفات عیسی صلوة الله علیه و قیام شدن قیامت و نفخه صور و بعث شدن خلق اولین و آخرین و معاینه
و مجادله و امتیاز مومنان از کافران و حشر و حساب و ذکر پل صراط و گذشتن مومنان از پل صراط و افتادن کافران
و عاصیان به دوزخ و تعذیب مومنان و شفاعت نمودن انبیا و اولیا و ملایک در حق مومنان و پرهیزکاران و
و عاصیان و دخول جنت و النار و ذکر رویت بیچون و درجات یافتن اهل جنت و بهشت بعمل عامه انبیا السلام
در آینه ماهران بنده کمترین محمدان بن علیا والله الصمد کمال الله محمد پیر صدیقی انار الله برهانه و چه که این اخبار و معنی
از آیات ربانی و احادیث نبوی و روایات راوی معاینه انتخاب نموده به تحریر قلم و در سلک رقم انتظام داده
مشتمل بر سی و پنج فصل منقسم گردانیده ترجمة الاسرار نام نهاده که هر یک طالبان معنی را کفایت و الله التوفیق
بهد المرام این جمله خوانده را مقصود کونین و شرافت دارین آراسته گردانی همه و کرمه چو ما را خداوند
توفیق داد : ز راه کرم طبع بر این گشاد : تا ایوان اسرار بپرداختم : بر اندازه طبع خود ساختم : اگرچه درین نسخه باشد
خطا : بدل کرم پوش بهر خدا : باصلاح رانند در وی قلم : بنظر عنایت و راه کرم : توقع است ما را ز اخوان ما : بدعوت
ارند یادم مرا : کمال الله از فضل پروردگار : مختم نمو این سخن یادگار : الف و صد و نود و هشتاد و پنج : ز هجرت نبی
بود پرداخت گنج : والله اعلم بالصواب فصل اول در بیان آفرینش ارواح قدس سلطان الانبیا و تاج الاصفیا
سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد مصطفی رسول صلعم و ارواحهای کل مخلوقات و ارض و سماوات و بهشت

و دوزخ

و دوزخ و بهر دو ماه و مانندان و نباتات و جمادات و حیوانات و ذکر متولد خلق اولین در دنیا فصل
دوم در بیان آفرینش خلق آخرین یعنی آدم صفی الله صلوة الله علیه و ذکر بیت المعمور و کفر و اسلام و بنای
خانه کعبه و لقب اهل قریش و تذکرات کرسی سید المرسلین محمد صلعم و کرسی خلفاء الراشدین و ذکر
عم های حقیقی نبی علیه السلام فصل سوم در بیان ولادت سید المرسلین رسول رب العالمین محمد صلعم و برخی
معجزات که پیش از نبوت به ظهور آمده و ذکر وفات عبد الله و آمنه پدر و مادر نبی علیه السلام و وفات
عبد المطلب جد آن جناب و ذکر نکاح منعقد خدیجة الکبری و عایشه صدیقه و مانندان و ذکر فرزندگان و نوا
ان جناب فصل چهارم در بیان ابتدای نزول وحی و ملاقات جبرائیل صلوة الله علیه و تصدیق نبوت
خدیجة الکبری و امیر المومنین ابو بکر صدیق و اظهار دعوت پیغمبری و ایمان آوردن امیر المومنین علی کرم الله
وجهه و عثمان و حمزه و عمر رضی الله عنهم و دیگر مقدمات قریش و ذکر چند حکایات معجزات سید المرسلین
محمد علیه السلام که بعد از بعثت نبوت بمعاینه و مشاهده در آمده و ذکر ابتدای قرآن و تحریر حصن و ذکر وفات خدیجه
الکبری رضی الله عنها و ابو طالب فصل پنجم در بیان معراج و ذکر هجرت قدسی از مکه معظمه بمدینه منوره و واجب
شدن نماز جمعه و مجموعه شدن یاران از حبش در مکه و قبله گردیدن کعبه از بیت المقدس فصل ششم در بیان
جنگ بدر و کشته شدن ابوجهل علیه اللعنت و دیگر مقدمان قریش و در اسیر آمدن امیر المومنین عباس
عم نبی رض و عقیل بن ابی طالب و ابو العاص بن قاسم بتاریخ سیزدهم رمضان در سنه دوم من الهجرت
نبی گویند فصل هفتم در بیان جنگ احد با مالوت و ابو سفیان بن ابو الحارث خبر نبی علیه السلام و شهادت یافتن امیر
المومنین حمزه رضی الله عنهم و مجروح شدن دندان مبارک نبی علیه السلام کیفیت جنگ احزاب و خیبر و نجران و ذکر
جنگ فتح مکه و شکستن بتان مکه مثال لات و منات و عزی سه صد و شصت بت و ذکر فتح جنگ طایف
و حنین فصل هشتم در بیان حج و حج وداع و وفات سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم فصل نهم در بیان خلافت خلفاء
الراشدین رضوان الله تعالی عنهم فصل دهم در بیان خلافت امیر المومنین امام حسن رض و ذکر خلافت معاویه
بن ابو سفیان فصل یازدهم در بیان تذکرات تواریخ مولود و مدت عمر و نزول نبوت و معراج و هجرت قدسی
و وفات و موضع قبور سید المرسلین شفیع المذنبین محمد صلعم و تذکرات تواریخ مولود و مدت عمر و وفات
و مواضعات قبور خلفاء الراشدین رض رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ذکر تواریخ مولود و مدت و وفات
و موضع قبور سید النساء ائمة الحیاء حضرت فاطمة الزهره و ام المومنین عایشه صدیقه رض و تذکرات تواریخ مولود

و مدت عمر و خلافت امامت و وفات و مواضعات قبور ائمه الهادین دوازده امام و چهارده معصوم
رضوان الله تعالی علیهم فصل دوازدهم در تذکرات تواریخ مولود و مدت عمر و وفات و صفات و قبور اولیا
اهل طریقت مناب امیر المومنین حمزه و عباس رض و غیره اهل طریقت و شریعت و مردان غیب و اصحاب کهف
و چهار پیر و چهارده خانواده قدس الله اسرارهم فصل سیزدهم در بیان فضلت وضو و صلوات و زکواة و قران
مجید فصل چهاردهم در بیان حقوق پدری و مادری و فرزندی و شوهری و زنی و همسایگی فصل پانزدهم
در بیان فضیلت شکر و صبر و خشم و خوردن فصل شانزدهم در بیان کبر و غیبت و کذب و شرب خمر و ربو خواری
فصل هفدهم در بیان چند حکایات شیرین و نقلیات بی نظیر و ملایم ان فصل هژدهم در بیان ولادت دجال
علیه اللعنت و موضع تولد دجال سکونت او فصل نوزدهم در بیان احوال دور اخرت و خروج دجال
علیه اللعنت فصل بیستم در بیان ظهور دابة الارض فصل بیست یکم در بیان نزول عیسی علیه السلام فصل بیست و دوم در بیان
قیام شدن قیامت و نفخ صور و احیای اموات و معاینه و مجادله و امتیاز مومنان از کافران و ذکر حشر و حساب
و میزان فصل بیست سیوم در بیان صفت دوزخ و پل صراط و ذکر افتادن کافران و عاصیان در دوزخ فصل
بیست و چهارم در بیان توقف عرصات مومنان و شفاعت نمودن انبیا و اولیا و ملایک در حق مومنان
و عاصیان فصل بیست و پنجم در صفت بهشت الحمد الله و ذکر دخول درجات با ماتن بهشتیان در جنت و ذکر رویت
بیچون والله اعلم بالصواب فصل اول در بیان افرینش ارواح مقدس سلطان الانبیا تاج الاصفیا سید المرسلین
خاتم النبیین محمد مصطفی رسول صلعم و ارواحهای کل مخلوقات و حیوانات و جمادات نباتات و متولد شدن
خلق اولین در دنیا امام غزالی رحمة الله علیه روایت میکند از رسول صلعم چون حق سبحانه تعالی خواست که مخلوقات
را افریده کند تا شناخته شود خود را چنانچه در قران مجید خبر داده است
ترجمه پیدا گردد از محبت الله تو را برای عبادت و شناخته شدن خود
انگاه امر کرد بدین امر نور و توضیح پدید امد اول از نور جمال دوم نور
جلال اما از نور اول تجلی جمال نور محمد صلعم را فارغ کرد چنانچه در حدیث امده است
پس نخستین ارواح مقدس سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم از نور جمال خود افریده کرد از ان
نور محمد کل اشیا افریده کرد چنانچه در حدیث امده
بعد انکه از ان قطره نور جلال اتش افریده کرد از بخار اتش باد افریده کرد و از زبد اب افریده کرد و

وازاب خاک

و از آب خاک آفریده کرد این را اربع عناصر گویند از این همه عناصر کل جسمانات را مرکب گردانید
و گفته است نبی صلعم چون حق سبحانه تعالی نور مرا خلق کرد و صورتی ساخت تا نور من حق سبحانه تعالی
را سجده کرد و فرمان از حضرت رب العالمین در رسید ای نور خاص مطلوب من از محبت تو هفت
دریا آفریده ام و در آن نهرها بسیار از ایشان دهم اول دریای رحم دوم دریای صبر سیوم دریای فقر چهارم
دریای عقاب پنجم دریای علم ششم دریای حلم هفتم دریای شرم حق سبحانه تعالی نور مرا در بحر رحمت
انجا در عبادت باری تعالی مشغول ماند بعده در بحر فقر بعده در بحر صبر بعده در بحر عقاب بعده در بحر علم بعده
حلم بعده در بحر شرم نور مرا در عبادت باری تعالی مشغول ماند بعده نور مرا از دریاها برآورده خطاب
مرحمت کرد و گفت ای نور محمد مقصود من سر خود را بجنبان نور من سر خود را بجنبانید از جانب راست
نور یک قطره بچکید ستاره قطب آفریده کرد و از جانب چپ نور هفت قطره بچکید از آن هفت کواکب
سعد و نحس آفریده کرد از آن جمله چهار کواکب سعدات و سه کوکب نحس کواکب اول شمس است یعنی
آفتاب سعدست انرا در فارسی یکشنبه خوانند و کوکب دوم قمرست یعنی مهتاب سعدست انرا در فارسی
دوشنبه گویند و کوکب سیوم مریخ نحس است انرا در فارسی سه شنبه گویند و کواکب چهارم مشتری سعدست
انرا در فارسی پنجشنبه گویند و کواکب ششم زهره سعدست انرا در فارسی ادینه گویند و کواکب هفتم زحل
نحس است انرا در فارسی شنبه گویند باز فرمان از حضرت قادر بیچون در رسید که ای نور محمد حبیب من جانب
خود را بجنبان نور من جانب خود خود را بجنبانید نور دوازده قطره بچکید از آن دوازده قطره برج نر و
ماده آفریده کرد برج اول حمل است نر انرا بعربی شهر محرم خوانند بفارسی فروردی و هندش ماه
بیساکه برج دویم ثور ماده است انرا بعربی صفر خوانند بفارسی ماه اردی بهشت و هندش ماه جیٹھ
برج سیوم جوزه نر است انرا بعربی شهر ربیع الاول خوانند و بفارسی ماه خورداد و هندش ماه اساد و
برج چهارم سرطان نر است انرا بعربی ربیع الثانی خوانند بفارسی ماه تیر و هندش ماه ساون و
برج پنجم اسد نر است انرا بعربی جمادی الاول خوانند بفارسی ماه مرداد و هندش ماه بهادون و
برج ششم سنبله ماده است انرا بعربی جمادی الثانی خوانند و بفارسی شهریور و هندش ماه اسن
برج هفتم میزان نر است انرا بعربی شهر رجب خوانند بفارسی ماه مهر و هندش ماه کاتک و برج هشتم
عقرب ماده است انرا بعربی شهر شعبان خوانند و بفارسی ماه ابان و هندش ماه اگهن و برج نهم

[illegible]

وقوس برجست انزبوبی شهر رمضان و بفارسی ماه آذر و هندش ماه پوس و برج دهم جدی ماده است
انز اجبری شهر شوال خوانند و بفارسی ماه دی و هندش ماه ماگه و برج یازدهم ماه دلو برجست انز الوبی
شهر ذی القعده خوانند و بفارسی ماه بهمن و هندش ماه پهاگن و برج دوازدهم حوت ماده است انزا
بوبی شهر ذی الحجه خوانند و بفارسی ماه اسفندار و هندش ماه چیت چنانچه در قرآن مجید خبر داده است

باز فرمان

از حضرت لایزال در رسید کای نور محمد احمد من مژگان راست خود را بجنبان نور من مژگان راست خود را
بجنبانید چهار قطره نور بچکید از آن چهار منزل آفریده کرد اول منزل لاهوت دوم منزل ملکوت سیوم
منزل جبروت چهارم منزل ناسوت باز فرمان از حضرت رب العزت در رسید که ای نور محمد اسرار
من مژگان چپ را بجنبان نور من مژگان چپ را بجنبانید دو قطره نور از و بچکید از آن قطرها نور ظلمت
یعنی لیل و نهار آفریده کرد باز فرمان از حضرت واحد الصمد در رسید کای نور محمد مظهر اسرار من بینی راست
خود را بجنبان نور من بینی راست خود بجنبانید چهار قطره از و بچکید از آن قطرها چهار گوهر آفریده کرد یعنی
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل علیه السلام باز فرمان از حضرت رب الجلیل در
رسید کای نور محمد مجتبی من بینی چپ خود را بجنبان نور من بینی چپ خود را بجنبانید از آن دو قطره نور بچکید
از آن قطرها از قطره اول لوح محفوظ و از قطره دوم قلم آفریده کرد باز فرمان از حضرت خلق الصور و الافکار
در رسید که ای نور محمد مصطفی من چشم راست خود را بجنبان نور من چشم راست خود را بجنبانید دو قطره
نور از و بچکید از قطره اول عرش العظیم و از قطره دوم کرسی المکرم آفریده کرد باز فرمان از حضرت غفور
الرحیم در رسید کای نور محمد اسرار مقصود من چشم چپ خود را بجنبان نور من چشم چپ خود را بجنبانید از آن
قطرهای نور بود و ملائکان به چکید از آن قطرها جمله ملائک آفریده کرد باز فرمان از حضرت ایزد متعال در
رسید که ای نور محمد رحمة العالمین گوش راست خود را بجنبان نور من گوش راست خود را بجنبانید هشت قطره
نور از و چکید از و قطرها هشت بهشت معظم آفریده کرد باز فرمان از حضرت الله تعالی در رسید که نور محمد شفیع
المذنبین گوش چپ خود را بجنبان نور من گوش چپ را بجنبانید هفت قطره نور از و چکید از آن قطره هفت
دوزخ آفریده کرد باز فرمان از حضرت ستار رسید که ای نور محمد قاسم حوض کوثر لب زیرین خود را بجنبان
نور من لب زیرین خود را بجنبانید هفت قطره نور از و بچکید از آن قطرها سبع طباق السموات آفریده کرد باز

فرمان در

فرمان از حضرت تقدس در رسید که ای نور محمد افتخار کل افریده من لب زیرین خود را به جنبان نور
من لب زیرین خود را به جنبانید هفت قطره نور از و بچکید از ان قطره سبع طباق الارض افریده
کرد باز فرمان از حضرت حی القیوم در رسید که ای نور محمد شفیع اهل ارضین دندان بالای خود را
به جنبان نور من دندان بالای خود را به جنبانید نه قطره نور از و بچکید از ان نه دقیقه کوکب افریده کرد
باز فرمان از حضرت بیچون در رسید که ای نور محمد خیر العالمین دندان زیرین خود را به جنبان نور من
دندان های زیرین خود را به جنبانید دو قطره از و بچکید از قطره اول گوهرست و از قطره دوم جواهرات
افریده کرد باز فرمان از حضرت واحد المقدس در رسید که ای نور محمد خیر العالمین زبان خود را به جنبان
نور من زبان خود را به جنبانید شش قطره نور از و بچکید از ان شش قطره شش ذائقه افریده کرد یعنی
اول شیرین دوم ترش سیوم تلخ چهارم تیز پنجم شور ششم زمخت باز فرمان از حضرت الله الصمد
در رسید که ای نور محمد فخر الدین رخساره راست خود را به جنبان نور من رخساره راست خود را به جنبانید
یک لک و بست و سه هزار نه صد و نود و نه قطره بچکید از ان یک لک و بست و سه هزار و نه صد و نود
انبیا از ادم صفی الله تا محمد صلوات الله علیها افریده کرد از ان جمله سه صد و سیزده تن مرسل اند و تتمه
نبی اند و از انوار ارواحهای انبیا ها از ارواحها مومنان و عاشقان افریده کرد و از ارواحهای مومنان
و عاشقان غریق بحر طریقت و ارواحهای منافقان و از انوار ارواحهای منافقان ارواحهای
مشرکان ارواحهای جنبات و از انوار ارواحهای جنبات و ارواحهای حیوانات مثل وحوش
و طیور و جانوران ابی و مانندان افریده کرد باز فرمان از حضرت الله اکبر در رسید که ای نور محمد اظهار
اسرار من رخساره چپ به جنبان نور من رخساره چپ خود را به جنبانید چهار قطره نور از و بچکید از
از قطره اول وجود من افریده کرد و از قطره دوم حوران افریده کرد و از قطره سیوم غلمان و از قطره
چهارم ولدان افریده کرد باز فرمان از حضرت واهب العطایات در رسید که ای نور محمد اظهار
مقصود من زنخدان خود را به جنبان نور من زنخدان خود را به جنبانید چهار قطره نور از و بچکید از
قطره اول جوی شراب طهورا و از قطره دوم جوی شیر و از قطره سیوم جوی شهد و از قطره چهارم
جوی اب کوثر درون بهشت افریده کرد باز فرمان از حضرت واجب الوجود در رسید که ای نور
محمد طالب اسرار من گلوی خود را به جنبان نور من گلوی خود را به جنبانید یک قطره نور از و بچکید از ان

احمان خوش افریده کرد باز فرمان از حضرت ذو الجلال در رسید که ای نور محمد امام المتقین غبغب خود را بجنبان
نور من غبغب خود را بجنبانید چهار قطره نور بچکید از قطره اول سدرة المنتهی افریده کرد و از قطره دوم رعد و از
قطره سیوم برق و از قطره چهارم صور اسرافیل عم افریده کرد باز فرمان از حضرت رب الجلیل در رسید که
ای نور محمد مرتضی امین دست راست خود را بجنبان نور من دست راست خود را بجنبانید شش قطره نور از و بچکید از قطره
اول برکت از قطره دوم زر و از قطره سیوم نقره و از قطره چهارم خاتم زبرجد و از قطره پنجم خاتم سلیمان عم
از قطره ششم عصای موسی عم افریده کرد باز فرمان از حضرت جبار در رسید که ای نور محمد مطلب اظهار من دست چپ
خود را بجنبان نور من دست چپ خود را بجنبانید دو قطره نور از و بچکید از قطره اول کلهم اجمعون نباتات و از قطره
دوم جمله جمادات افریده کرد باز فرمان از حضرت غفار در رسید که ای نور محمد شفیع المذنبین سینه خود را بجنبان
نور من سینه خود را بجنبانید ده قطره نور از و بچکید از قطره اول صبر و از قطره دوم فقر و از قطره سیوم علم و از قطره
چهارم حلم و از قطره پنجم شرم و از قطره ششم عقل و از قطره هفتم صدق و از قطره هشتم عشق و از قطره نهم اخلاص
و تفکر و از قطره دهم یقین افریده کرد باز فرمان از حضرت رب السموات والارض در رسید که ای نور محمد
کشف اسرار من شکم خود را بجنبان نور من شکم خود را بجنبانید چهار قطره نور از و بچکید از قطره اول امر معروف
و از قطره دوم نهی و منکر و از قطره سیوم حلال و از قطره چهارم حرام افریده کرد باز فرمان از حضرت حق سبحانه
تعالی در رسید که ای نور محمد سالار انبیا پای راست خود را بجنبان نور من پای راست خود بجنبانید دو
قطره نور از و بچکید از قطره اول رحم و از قطره دوم قهر افریده کرد باز فرمان از حضرت خالق الجن والانس در
رسید که ای نور محمد خاتم النبیین پای چپ خود را بجنبان نور من پای چپ خود بجنبانید صد هزار و هفتاد
قطره نور از و بچکید از ان قطره ها صد هزار و هفتاد کاره کون و کون افریده کرد باز فرمان از حضرت حی حقیقی
در رسید که ای نور محمد حبیب برگزیده من از محبت تو کلهم اجمعون مخلوقات را از نور تو افریده کرد از ملک
تا ثری چنانکه در ایت قدسی خبر داده است

چنانکه در حدیث امده است قال النبی صلعم و گفته است

نبی علیه السلام حق سبحانه تعالی جمله مخلوقات را از عرش تا ثری بیان شش یوم افریده است یعنی یکشنبه
و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ادینه و در روز شنبه معطل ماند هیچ کاری نکرد و چنانکه در
قران مجید خبر داده است

صفت آفرینش اعضای مبارک سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم امام غزالی
رحمة الله علیه روایت میکند — بعضی آفریده گرد سر محمد مبارک از برکت

حق سبحانه تعالی از کن فیکون جمله مخلوقات را از نور محمد آفریده نور محمد را در جواهری کرده زیر عرش
معظم وا نهاده است والله اعلم بالصواب صفت آفرینش سبع سماوات طباق عبدالله عباس رضی روایت
میکند از رسول صلعم چون حق سبحانه تعالی خواست که ارض و سماوات را از آتش و [illegible] نامرو آید
از زیر عرش بر آورد و در وی نظر هیبت کرد او قطرات شد از آن اربع عناصر آفریده کرد تا آنکه بر
باد فرمان شد که بر آب غلبه کن باد بر آب غلبه کرد و از آب امواج بر آمد آنکه بر آتش فرمان شد با باد
یاری کن پس آتش با باد یاری کرد و از آن دود بر آمد و بر خاست و بر بالا چرخ زدن گرفت آنکه
بر دود فرمان شد سبع طباق شو پس هفت طبق گردید و با ستاره گردیدن گرفت و مسافت هر طبق پانصد
ساله راه و الله و ستبری هر طبق نیز پانصد ساله راه است و تمام طبق اول بر قبات خوانند این از نقره
خام آرایش داد و در هر طبق از زر سرخ آراسته و کلیدهای اندرهای اسم الله تعالی است چنانکه در قرآن
مجید خبر داده است — مهتر آسمان اول اسماعیل است و طبق دوم را
رقیعه خوانند این از زر خام آرایش داد و مهتر ملایک آنجا مهتر قابیل است و طبق سوم را اقنعا خوانند
این از مروارید آرایش داد و مهتر ملایکان آنجا مهتر ماثیل است و طبق چهارم را [illegible] خوانند این از نور

سرخ آرایش داد و مهتر ملایکان آنجا مهتر معطاییل است و طبق پنجم را رفیقان خوانند آن را از سیم سفید آرایش
داد و مهتر ملایک آنجا مهتر عاییل است و طبق ششم را عجیبان خوانند آن را از یاقوت سرخ آرایش داد و
مهتر ملایک آنجا مهتر عزراییل است و طبق هفتم را خوانند آن را از زمرد سبز آرایش داد و سکونت آنجا کروبیان
است حق سبحانه تعالی در هفت آسمان و در زیر زمین تا ثری چندان ملایکان آفریده کرده است که عدد آن
جز خدای عز و جل دیگر ندانند چنانکه در قران مجید خبر داده است قوله تعالی وَلَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا
هُوَ ابن مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم حق سبحانه تعالی دریای حلوات را بالای هفتم آسمان
آفریده است و بالای بحر حلوات نهر [illegible] و بالای آن بحر الرضا و بالای سقف المرفوع و بالای آن رف
المنشور و بالای آن بحر المسجور و بالای آن نور المشهور و بالای آن سدرة المنتهی جای جبرئیل صلوة الله
علیه سدرة المنتهی درخت کنار است و برگهای آن چو گوش فیلان و بار آن درخت چون سبوی و بزرگی
آن درخت چنان است که در تحریر نمی آید خدا اعلم است و سایه هر شاخ کوچک دوازده ساله راه است
حق سبحانه تعالی آن درخت را از نور آفریده است و از بیخهای او چهار جوی از بحرهای بهشت بیرون به زمین
نزول کرده است اول جوی سیحون نهر هند است آن را هندوستان گنگ میگویند و آن بجانب بهشت است
و جوی دوم فرات نهر عراق است و آن از جوی شیر بهشت بیرون آمده است و جوی سیوم نیل نهر مصر است
آن از جوی شراب طهورا فرود آمده است و جوی چهارم جیحون نهر خراسان است و آن از جوی شهد بهشت
نزول گردیده است بدانکه بالای سدرة المنتهی هفتاد هزار حجابها از جواهر است و بالای آن هفتاد هزار پرده
از نور تجلی و بالای آن هفتاد هزار پرده ها از [illegible] و بالای آن هفتاد هزار پرده ها از سحاب است و
و بالای آن هفتاد هزار پرده ها از نور است و بالای آن عرش العظیم و کرسی المکرم است و آن از نور آفریده
است و صفت آن بی پایان است اگر کسی وصف آن در قید قلم در آوردن خواهد تا یکی از هزاری نتواند و قدر
نتوان نوشت و میان عرش چهارده قندیل آویخته است از نور و فراخی هر قندیل بقدر سه ساله راه است و گرد
بگرد عرش العظیم و کرسی المکرم سیزده حجاب از نور است اگر آن حجابها نبودی از تجلی عرش العظیم و کرسی
المکرم هر چه است همه سوخته و ناچیز شدی و نیست گردیدی آنجا ملایکان حاملان عرش معظم و قوم کروبیان
می باشند بدانکه بالای عرش العظیم لا یعلم الغیب عنده و الله و الله اعلم بالصواب
ابن مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم حق سبحانه تعالی لوح محفوظ را از مروارید

آفرید

آفریده است و کنارها از زبرجد سبز و در و تو نوشته است آنچه آفریده است و خواهد آفرید و آنچه کرده است و خواهد
کرد از ازل و ابد و این عرش العظیم داشته است والله اعلم بالصواب صفت آفرینش قلم ابن مسعود رض روایت میکند
از رسول صلعم حق سبحانه تعالی قلم را از نور آفریده است درازی او پانصد ساله راه است و پهنای او هشتاد ساله
راه و الله و هشتاد و سر دارد و دو هشتاد و شکاف والله اعلم بالصواب صفت آفرینش [illegible]
ابن مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم حق سبحانه تعالی شمس را از نور جلال آفریده است جای
او در آسمان چهارم است و قمر را از نور جمال جای او در آسمان اول ارض و طول او مثل هفت این دنیاست
برای تفرقه و تعیین لیل و نهار آفریده است چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدانکه شب را بیافریده است برای آسایش خلق و روز
را برای معاش چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ
مَعَاشًا بدانکه کواکب را از نور آفریده است از آن سه فریق گردانیده است فریق اول را در گوشهای
عرش العظیم آویخته است برای روشنی هفتم آسمان و فریق دوم را معلق آویخته است برای روشنی نور هوای
فرشتگان آسمانها و فریق سیوم را زیر آسمان در هوا آویخته است برای روشنی در هوای عالم دنیا
چنانچه قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ والله اعلم
بالصواب ذکر آفرینش سبع طباق الارض ابن عباس رض روایت میکند از رسول صلعم حق سبحانه تعالی
چون آب را از مروارید آفرید آتش را فرمان داد که بر روی آب آتش کند و باد را فرمان داد بر آتش بازی
کند از بازی باد و دود از آتش بر آمد بالا رفت از و بنای آسمان گردید که بینش گوهر رفته است و آنچه
کف بر آب پدید آمد ارض را منبسط گردانید آن کف را ام القری خوانند و در عهد ابراهیم صلوة الله علیه
بر ام القری خانه کعبه بنا شده است مذکوران در قصص انبیا و کعبه مرقوم است بمعاینه خواهد در آمد بدانکه
بفرمان حضرت لایزال از زیر ام القری هفت طبق زمین بعد چهار سال بر آب منبسط شد میان هر طبق
پانصد ساله راه است و ستبری هر زمین پانصد ساله راه دارد و چون زمین منبسط شد طباق آن از موج
آب در لرزه آمد آنکه فرمان از حضرت رب العالمین در رسید ای جبرئیل چهار کوه از زیر عرش
بگیر و در روی زمین نصب کن جبرئیل رض چهار کوه را از زیر عرش گرفت بر روی زمین نصب کرد کوه ان
مثل کوه الوند گردیدند زمین بر آب قرار گرفت بدانکه کوه شرقی را عبدالرحیم شرقی خوانند و کوه غربی

را عبد الکریم عربی خوانند و کوه شمالی را عبد الجلیلات شمالی خوانند و کوه جنوبی را عبد الرشید جنوبی خوانند
بدانکه چون حق تعالی هفت طبق ارض را از خاک افریده کرد طبق اول را الدنیا خوانند سکونت ادم است
الدنیا بر شاخ گاو قرار مانده است و بروایتی بر سر فرشته است یکدست ان الطرف مشرق گرفته است
و یکدست دیگر الطرف مغرب گرفته است و هر دو پای ان فرشته بر پاره زمرد است که سطبری ان پانصد
ساله راه است ان پاره زمرد بر شاخ گاو است ان گاو را چهار شاخ است و هر شاخ او هفتاد گوشه دارد
و درازی هر شاخ پانصد ساله راه دارد و میان هر شاخ مسافت پنج هزار ساله راه است این جمله جهان
را بر یک شاخ گرفته است و بزرگی ان گاو چنان است که سر او در مشرق و دم او در مغرب و زیر پای
ان گاو کوهی است انرا کوه مسعود خوانند سطبری ان کوه همچون هفت این زمین ان کوه را زیر طبق اول پاهای
معلق او بخته است ان گاو مذکور بر کوه مسعود استاده است طبق دوم را لمیه خوانند بوی او چون بوی مشک
روشنی او چون روشنی مهتاب روز قیامت برای زمین حشر خواهد شد در ان سکونت باد است
و زیر جثه دریایی است انرا قمقام خوانند در ان دریا ماهی افریده است انرا بهلوان خوانند سرش
بمغرب دم او بمشرق این جمله افریده را مذکور رفته است بر پشت خود گرفته است و ان دریای
قمقام بر خاک غدار است و ان خاک غدار بر دریای دیگر است و در ان دریای هفتاد هزار
جزیره او بمقدار این دنیا است و در هر جزیره هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار
عالم است و در هر عالمی هفتاد هزار فرشته است مدام بر زبان فصیح کلمه طیب میگویند و طبق سوم
را الفیل خوانند انجا سکونت پریان است و روی انها چون روی گاو و بوی انها در تن مثل
گوسفندان و طبق چهارم را الظلی خوانند و در انجا پرندگان می باشند و طبق پنجم را [illegible] خوانند
سکونت ماران کژدمان است بزرگی هر یکی مار و کژدم مثل شتر این دنیا است و طبق ششم
را الکن خوانند انجا بر اتش است و دریاهای زهیم و خون برای دوزخیان است و زیر ان طبق
مذکور انجا بهای از نور افریده است و زیر انجا بهای مذکور مقامات از نور افریده است در ان
مقامهای سکونت فرشتگان است و طبق هفتم را ثری خوانند جایگاه ابلیس لعین است زیر ثری
دریای عظیم است و زیر ان باد است [illegible] ان باد را بقدرت خود نگاه داشته است زیر ان باد
لا یعلم الغیب عنده و الله عالم بالصواب ذکر کوه قاف حق سبحانه تعالی کوه قاف را از زمرد

سبز افریده است و حرم حصاره و نبات است در پس کوه قاف هفتاد و نبات است مثل این کوه بیار زمین ان
از زرست در انجا سکونت فرشتگان است در پس ان هفتاد هزار کوه است در پس ان هفتاد
هزار حجاب ها از کوه است و پس ان دریای عظیم است پس ان مار است بزرگ که این جمله جهان
مدور رفته گرد گرفته مثال حلقه گردیده و دم خود را بدهن گرفته است تا قیامت پس ان لا یعلم الغیب
عند الله والله اعلم بالصواب ذکر افرینش ارواحهای مخلوقات علی کرم الله وجهه روایت میکند
از رسول صلعم چو حق سبحانه تعالی ارواحهای مخلوقات را از کاف و نون افریده کرد انگهه فرمان
از حضرت لم یزل در رسید که ای ملایکان ارواحهای ان نی را چهار صف بکنند ملایکان صلوة
الله علیهم ارواحهای ان نی را چهار صف کردند حق سبحانه تعالی نور وحدت خود پیدا اورد و ندا
کرد الست بربکم ارواحهای صف اول و دوم نور وحدت بدیدند سر به سجده نهادند و تصدیق
بدل و اقرار بزبان اوردند و گفتند قالوا بلی و ارواحهای صف سیوم نور وحدت بدیدند سر به سجده
نهادند اقرار بزبان کردند و گفتند قالوا بلی اما تصدیق بدل نیاوردند و ارواحهای صف چهارم
نور وحدت دیدن نیافته سه فرق گردیدند گروه اول سر بسجده نهادند و قالوا بلی گفتند باز بر
سجده و اقرار خودها پشیمان شدند و بدل گفتند ما چرا دیدن نیافته سجده کردیم و اقرار بجا اوردیم
و گروه دوم سجده نکردند و اقرار بجا ناوردند باز بر انکار خودها پشیمان شدند و بدل گفتند ما چرا
سجده نکردیم و اقرار بجا ناوردیم در تاسف بماندند گروه سیوم مطلق انکار اوردند سجده و اقرار
نکردند ملایکان در بعضی در معرض تحیر بماندند و گفتند خداوندا تو میدانی این چه حکمت این همه افریده تواند
قومی اقرار بزبان کردند و تصدیق بدل اوردند و قوم دوم اقرار کردند و تصدیق بدل نه نمودند و قومی
دیگر اقرار کردند و باز بر اقرار خودها پشیمان شدند و گروه دیگر اقرار نکردند باز بر انکار خودها پشیمان
شدند و بعضی گروه مطلق انکار اوردند از حضرت لم یزال در رسید ای ملایکان گروهی که اقرار بزبان
و تصدیق بدل سجده بجا اوردند ان گروه انبیا و مومن شدند و گروهی که سجده بجا اوردند و اقرار بزبان کردند
اما تصدیق دل اقرار نکردند ان گروه فاسق گشتند موجب تقصیر خودها در دوزخ خواهند ماند اخر نجات خواهند
یافت و گروهی که اقرار کردند باز بر اقرار خودها پشیمان شدند و گفتند ما چرا اقرار کردیم ان گروه منافق
گشتند منافق انست که تولد در دنیا بخانه مسلمانان خواهد شد فاما اسلام بران هیچ غالب نباشد و اثر نکرد

وار قهر من نترسند مرگ ایشان در کفر بود و نجات نخواهند یافت و گروهی که او از رو سجده نکردند باز بر انکار خود
پشیمان شدند و گفتند ما چرا سجده و اقرار نکردیم تو اندران گروه در دنیا بخانه مشرکان خواهند شد فاما کفر بر ان
هیچ غالب نکرد و از قهر من بترسند مرگ او در اسلام بود و اخر اسلام ایشان را روزی بکردد و نجات خواهند
یافت و گروهی که مطلق انکار را آوردند ان گروه مشرکان و کافران شدند و اول و اخر در ملت کفر باشند
ایشان نجات نخواهند یافت ملائکان سر بسجده نهادند و در حمد و ثنا مشغول ماندند والله اعلم بالصواب گفته است
نبی صلعم که میان امتان من بسیار در انکار الصورت مسلمان باشند و گویند که ما مسلمانیم نماز میگذارند و روزه
میدارند و در باطن انچه میکنند همه زرق و هیچ بوی ایشان مسلمانی نباشند و از مرد و کار بار نمانند و از قهر خدا
نترسند و بقول من کار نکنند و طریق کفر بجا ارند و سبیل السلام ترک دهند و طریق کفر دوست دارند و سبیل
السلام دشمن دارند عذاب و عقاب ایشان چون عذاب مشرکان باشد و جایگاه بجایگاه کافران در نه طبقه
دوزخ باشد ان گروه را منافق گویند چنانچه در قران مجید خبر داده است اِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ
الاَسفَلِ مِنَ النّارِ والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون از
از عهد قالو بلی فارغ گردید فرمان از حضرت رب العزت در رسید ای جبرائیل عهد نامه ارواحها را در یاقوت
به نویس و در بهشت نگهدار جبرئیل علیه السلام یاقوتی از بهشت در اورد و دران تحریر نمود باز فرمان از حضرت لایزال
در رسید کی حجر الاسود یا یاقوت مذکور سنگ سیاه شد جبرئیل علیه السلام حجر الاسود را درون بهشت نگهداشت بعد انکه
وقتیکه ابراهیم صلوات الله علیه اساس خانه کعبه را بنا کرد جبرئیل علیه السلام ان حجر الاسود را از فرمان حق سبحانه تعالی از
بهشت بر اورد و با ابراهیم تسلیم نمود و در رکن شمالی کعبه نهاده است وقت حج حاجیان انرا طواف میکنند و بوسه
دهند و تکبیر گویند و این دعا خوانند اللهم ایمانا و فابعهدک و تصدیق الله تعالی بر روز قیامت
حجر الاسود را الصورت اصلی خواهد کرد باز فرمان از حضرت ذو الجلال در رسید ای جبرئیل علیه السلام ارواحهای
مخلوقات را در حظایر قدس برسان حظایر قدس جایگاه ارواحهای است در زیر عرش ملائکان ارواحهای
جمیع مخلوقات را در حظایر قدس رسانیدند والله اعلم بالصواب

علی کرم الله وجهه که نبی علیه السلام فرموده است چون حق سبحانه
تعالی جهان را بیافرید اول جرم مخلوقات کرد جرم گیاه است بعده اشجاران رنگارنگ چون جهان از گیاه
و درختان بر گردید حیوانات مطلق انثی افریده کرد یعنی نر و ماده چنانکه میان وحوش مثل ... و گاو و چارپایان

وذرو

دیگر چو خواهیم و هیزم و بیشتر و مانندان غذای جرم نمود چنانچه شیر و گرگ و یوز و مانندان را و گرد و میان طیور بدین
مانند غذای کرد و از وحوش و طیور تناسل و توالد شدن گرفت والله عالم بالصواب ذکر حدیث عمرو عبدالله ابن
عباس رض روایت میکند از رسول صلعم چون زمین از کف دریا منبسط گردید از امواج آب نشیب و فراز
شده بود انرا هموار کردن اول خلق دیوان را کرد خلافت روی زمین بدو تسلیم نمود و بروایتی
اول خلیفه روی زمین پریان بودند بعد از آنکه آفریدن ارض و سماوات تا چهار قرن اول بیست و چهار لک
و هژده هزار سال دران قرن ابادانی دیوان بودند قرن دوم هژده لک و ده هزار سال و دران
قرن ابادانی پریان و فرشتگان بودند قرن سیوم دوازده لک و بست و دو هزار سال دران
قرن ابادانی ادمها بودند اما نسل انها نبود قرن چهارم هشت لک و نوبت و پنج هزار سال بان قرن
ابادانی شش لک انسان بودند بعد خلافت انسان نوبت ادم صفی الله صلوات الله علیه در رسید چون
مقصود باریتعالی از ادم صفی الله صلوات الله علیه بود از بهشت نزول کرد خلافت روی زمین تسلیم نمود
والله عالم بالصواب ذکر قرن اول آفریدن ماریج علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون
مقصود باریتعالی از ادم صلوات الله علیه بود تا زمین فراز و نشیب داشت و هموار از دست دیوان آنها
کرد زیراکه بنو ادم نخواهند شد اند بود ماریج خوانند از پرتوی آتش آفرید کرد چنانچه در قران مجید خبر
داده است قوله تعالی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ
مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ الخ از او در ملت کفرها بیو خوانند زنی از پهلوی چپش پیدا فرزندان او بار بینی
کوبند فرزندان از بطن بار بینی تناسل و توالد شدن گرفت بهر بطنی چهل فرزند پسر و دختر ماریج فرزندان
خود را بامارت مملکت کسی را امیر کرد و کسی را میر اباد و تیر و جهان معاش رخت بنو ماریج فراز و نشیب زمین را
هموار کردن و شهرهای و مواضعات بنا نمودن و تالابها و چشمه‌ها به کاویدن و باغها و محلها و کوشکها
رنگارنگ و قلعه‌ها گوناگون بنا راستن گرفت القصه روزی ماریج بادشاه دیوان با زنی خود بشرط
قمار بازی می باخت و شرط آنکه اگر مرد ببازی غالب اید با زن وطی کند اگر زن غالب اید ذکر مرد
بیاندازد ان روز بار بینی بر شوهر خود غالب اید طلب ذکر کرد ماریج عذر کرد باعث ان بعضی میان زن و شوی
خصومت در پیش امد منازعت برخاست ترسول اهنی که سلاح ماریج بود بار بینی بر زور بستد و ببرید ذکر شاه دیوان
از خجالت منفعل گشته ترک شاهی نمود و بکوشه و غار کوهی بنشست و بعبادت معبود مشغول شد چون ماریج بر

شاهی کرد میان دیوان نزاع برخاست امیران بر ضعیفان جابر گشتند و دست تظلم دراز کردند مسکینان
فرزندان مارج هم صلاح که پیش یارمیتی آمدند و گفتند ای مادر پسری شما از ترک شاهی پدر امیر جابر شدند
بر ما جور و اذیت آغاز نهادند یارمیتی گفت ای پسران من اکنون تدبیر چه باید کرد گفتند ای پسری ما اگر تو با ما
همراهی نمائی تا پدر ما مان را از غار کوه باز آریم و بر تخت بنشانیم و کار مملکت مایان بدستور سابق بجا آید
و هیچ بلا و رنج بر ما نرسد یارمیتی از فراق مارج بجان آمده بود برخاست با دیوان کهتر و مهتر روان شدند
بر سر غار کوه رسیدند و فریاد بر آوردند مارج در عبادت باری تعالی مستغرق بود از غوغای دیوان بهوش
آمد و پرسید که فریاد شما چیست دیوان گفتند که ای پدر ما از ترک شاهی تو امیران جابر گشته اند و بر ما ایذا
میرسانند اگر تو از غار بدر آئی میان ما چنانکه بودی همچنان شاهی تا مایان را کسی اذیت رسانیدن نتواند و
کار مملکت مایان بحسن انجام یابد مارج گفت ای فرزندان من اکنون ترک شاهی نموده معتکف شده ام باز نخواهم
گشت و شما از من دست بر داشته بروید و بکار خود ها مقید باشید یارمیتی این سخن بشنید برنجید و بحروانک زاری کردن
گرفت اما هیچ سودی نبخشید درین اثنا ابلیس لعین بصورت علماء زمان در آمد که او را از علماء زمان باز نخواهند
گفت ای یارمیتی و ای پسران مارج بدانید اکنون شاه مارج دست بر داشته گوشه نشین گشته است باز نخواهد گردید
درین ولا حکمتی باید کرد یارمیتی پای نازدلداری گرفت و گفت ای دانا درین جهت ابلیس لعین گفت ای یارمیتی
شرط فیمابین یاری خود بده مارج را بطلبید که وفا کند اگر از ترس شرط از غار بدر آید فبها و الا نه ذکر خود را
خواهد داد تا ذکر او را بجای پسر خود بنهید اینست خواهد برد امورات مملکت با حسن انجام خواهد یافت و بر شاهی تو
شفیع خواهد گردید یارمیتی طوعاً و کرهاً پسندیدند و گفت ای پسر ما اگر ترک شاهی نمودی شرط یاری من وفا کن
تا هم مملکت از رو گرفته باشم و گر ذکر خود را بدهی تا جان خود را نثار تو سازم مارج چون این حالت بدید باچار گردیده
پسندید که ذکر تشویش شهوت میدهند بهتر آنست که بریده بدهم تا تشویش شهوت برود تا ذکر خود را بریده داده
یارمیتی نمود جمله دیوان ذکر مارج را گرفته بجای خود ها باز آمدند ابلیس لعین گفت ای یارمیتی این ذکر به تعظیم
تمام بجای بزرگ باید داشت بعطریات و طعام پرستش باید کرد و مدام سلام و سجده باید نمود و هر حاجتی
که از وی بخواهند بر خواهد آورد یارمیتی حسب ارشاد ابلیس لعین ذکر را به تعظیم تمام بجای افلاک نگاه داشته و همواره
از عطریات و طعام و آب پرستش نمودن گرفت و سلام و سجده بجا آوردن آغاز نمود چون دو سه روز گذشت
ذکر را بگو را مالیدن و بوسیدن گرفت دیوان از بوسیدن و ریزیدن متفکر شدند درین اثنا ابلیس لعین در رسید

[illegible]

دیوان را باعزاز تمام بنشاندند و گفت ای نارذ ذکر بید ربا بوسیدن گرفت لچمن گفت تدبیر دیگر بت
باید کرد یا رشی گفت چه تدبیر است گفت ذکر سنگلپ باید نمود تا بوسیده زیر بیده نخواهد گردید یا رشی گفت
تدبیر کن نارذ ذکر سنگلپ بدست خود تراشیده راست نموده آورد و گفت این را بجای ذکر مارچ نگهدارد
و ذکر مارچ را باتش سوخته خاکستر را بوقت پرستش بسر خود مالد و بجا فقط نگهدارند بوقت پرستش حاجات
خود را بخواهند روا خواهد کرد و آنچه سوال از وی خواهی کرد جواب آن خواهی یافت و این بگفت نارذ گشت خناس یا
از پسران خود در قلب ذکر سنگلپ بنشست بنید و تعلیم کرد و فتنه که بتو مارچ مقصود خود را اظهار سازند جواب
آن با صواب خواهی داد چنانچه بمقصود خود برسند بدانکه بتو مارچ به تعلیم ابلیس لعین مستور مستغرق شدند ذکر
پرستی از مشرق تا مغرب منتشر گردید روزی ابلیس لعین در آمد و گفت ای یا رشی تا مارچ ذکر سوزی
مارچ نگاه داری زیرا که در آن روز زیارت عظیم بر تو خواهد شد تا مقصود خود را برسی بدانکه چون مارچ
ذکر سوزی مارچ برسد ابلیس لعین بیاید و دیوان را با یک دیگر بازی کردن و رقص نمودن و سرود گفتن
و فاحشی کردن تعلیم نماید خوردن می و خودپرستی نکنند اکنون از قوم هندوان از فرزندان آدم صلوات الله علیهم
از کاملین مقرر که اند و ذکر پرستی را بر خود مقدم داشته اند بدانکه چون دیوان را آهی و مقصدی که در پرستش اوبندی
پیش ذکر سنگلپ آمدی و سلام و سجده بجا آوردی و احوال خود را اظهار کردی خناسی که در ذکر سنگلپ است
جواب دادی و تعلیم انجام کار نمودی دیوان از وسوسه ابلیس لعین تصدیق کمال در بت پرستی آوردند و
همه در بت پرستی مشغول شدند چون حق سبحانه تعالی خورشت که امرا دیگر پدید آورد در زوال در مملکت دیوان
بر روی زمین نسب چهار لک هزده هزار سال بود ذکر قرن دوم در آفرینش جنیات و خلافت آن
و ذکر خلافت ملایکان علی کرم الله روایت میکند از رسول صلعم الله تعالی جنیات را از زبانه آتش آفریده
جهان بدو تسلیم نمودند تا فرزندان جنیات تناسل و توالد شدن گرفت جهان از جنیات پر گردید الله تعالی
از نسل جنیات رسالت نامی یک کس را به نبوت مبعوث کرد در رسالت عوم چون دید که جنیات از وسوسه
ابلیس در کفر مستغرق شدند تا بدین اسلام دعوت کرد کسی بیعت او نکرد و بنداخر الامر جنیات رسالت را
بکشت حبه عاجی گشت کسیکه از قوم جن در عهد پیغمبر ما سید المرسلین خاتم النبیین در اسلام آمده اند و نجات خواهد
یافت در بهار خوانی روایت از رسول صلی الله علیه و سلم که خلافت جنیات بر روی زمین دوازده لک
و پنج هزار بود چون الله تعالی خورشت خلیفه روی زمین دیگر از بندگان خود پدید آورد تا زوال در ملک جنیات

[illegible]

پدید اگر دو خلافت بر ملایک تسلیم نمود و ملایکان پنج جنبات از آبادانی دنیا بر داشته خود ها در عبادت باری تعالی
مشغول ماندند و در تفسیر حقایق روایت از رسول صلعم که خلافت ملایکان در روی زمین شش لک پنجاه هزار سال
بود و چون حق تعالی خواست که اسرار دیگر پدید آورد تا ملایکان را از دنیا بر داشت و جهات آدم را آفریده
کرد و در روایت پیشوا و آدم [illegible] از رسول صلعم
چون الله تعالی آدمیان را آفریده کرد اما نسل انها نبود و در تفسیر حقایق روایت از رسول صلعم خلافت آدمیان خود
بر روی زمین دو از ده لک و بیست و دو سال بود و چون حق تعالی خواست که خلیفه روی زمین دیگر بیند کان
تسلیم نماید تا زوال در ملک آدمیان پدید آورد تا خلافت روی زمین پریزادان تسلیم کرد و علی کرم الله وجهه
روایت میکند از رسول صلعم الله تعالی چون پریزادان را میان حیوانات جنت و عالم ملک دید و صورت بهتر
داشت و خلافت روی زمین تسلیم نمود و در تفسیر حقایق روایت از رسول صلعم خلافت پریزادان بر روی
زمین پنج لک و پنج سال بود که نوبت آدم صفی الله صلوة الله و سلم رسید علی کرم الله وجهه روایت میکند
از رسول صلعم چون مقصود باری تعالی از آدم صفی الله صلوة الله بود بنابر آن بر زمین قرار و ثبات نبود و آبادانی هم
و وجه آن دست خلق اولین هموار و آبادانی نشد کردان و قرار شان بود نه که جمله جهان بیابان است از که گفت
و محنت و رنج مرکب در جهان دیوان و پریان شده است از بهر آدم صلوة الله تا گر دیدی بدانکه ای یاران خلق
اولین مثل انست چون شان از مکان خود ها بمکانی بطرفی سیر و شکار رفتند مکان میکنند انکه دشت کردان و
جلد اران و قرار شان و دشتهای رود خانه شوند تا هر کدو نشیب و هموار ساخته خیمه و سرای خوف میکنند چون شاهان
بر سند امان مکان شوند همچنان زمین را از دست خلق اولین آراسته آدم صفی الله صلوة الله را از بهشت نزول
کرد خلافت روی زمین تسلیم نمود و در تفسیر حقایق روایت از رسول صلعم از جلد نزول آدم حرم تا به نبوت پیغمبر ما
سید المرسلین خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شش هزار و پانصد سال در میان است و خلافت روی زمین آدم
صلوة الله علیه شش لک و بیست و پنج سال است و مدت عمر او هزار است والله اعلم بالصواب [illegible] در آفرینش
خلق اخرین یعنی آدم صفی الله صلوة الله علیه و ذکر بیت المعمور و کعبه و اسلام و تذکرات انبیا مرسلین علیهم السلام و بنای
خانه کعبه و ذکر تعلق فرائض و تذکرات کرسی سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم و تذکرات کرسی خلفا اثنا عشر
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و تذکرات تحقیق نبی علیه و سلم علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم که اصل
ایجاد و ابتدای آن مخلوق است اول روح پاک است از کاینات شمس و قمر صد نقطه بود و آن روح محمد مصطفی احمد مجتبی رسول صلعم است

و فرمانهای ان شیخ

و همان ان شجره جمله انبیا علیهم السلام و مخلوقات و بکر چنانکه الله تعالی فرموده است لولاک لما خلقت الافلاک
و در حدیث امده است قال النبی صلعم کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین چون حق سبحانه تعالی خواست
که ادم صفی الله صلوة الله علیه را افریده کند که خلیفه حضرت پاک ما باشد که از وی دیگر بندگان پیدا کرد ایشان گمان
بزرگ تر باشند چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی لقد کرمنا بنی آدم که ایشان دوستان
حضرت پاک ما باشند ما بکرم خویش ایشان را دوست داریم و ایشان ما را دوست دارند آنکه ندا شد
یحبهم و یحبونه ندا از عرش تا فرش برسید آنگه عرش العظیم سر برآورد و گفت خداوندا تو کریمی و
رحیمی تو از کرم خویش میخواهی که بنده نیک بخت را افریده کنی از من افریده کن زیرا که از کرم خویش ما را عرش
العظیم خوانده و هرچه افریده در تحت من افریده بعد کرسی بکرم سر برآورد و گفت یارب تو کریمی و رحیمی تو از
کرم خویش می خواهی که بنده نیک بخت را افریده کنی او را از من کن زیرا که از کرم خویش ما را وسع کرسیه السموات
والارض خوانده بعد سبع سموات طباقا سر برآورد و گفت یارب میخواهی که بنده بزرگ را افریده کنی از من افریده
کن زیرا که تو ما را از کرم خویش لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح خوانده همچنین اشیاء بالا افریده حق سبحانه تعالی
است هر یکی ورا فرمانش ادم عرم بر خود گمان بردند و از روی درخواستند اما زمین بیچاره هیچ سخن نگفت و سر خود را
به شکستگی افکنده ماند ندا از حضرت رب العالمین در رسید ای زمین تو چرا هیچ سخن نگفتی و خاموش کردی گفت
خداوندا تو کریمی و رحیمی همه تو دانی من خاک میان ملک کوب چهارپایانم در افرینش مخلص خاص تو چگونه گمان برم
که از من افریده کن ندا شد ای زمین تو در حضرت ما خود را خاکی فروتنی اوردی اکنون مخلص خود را از تو پیدا کنم
آنگاه ملایکان مقرب حضرت صمدیت سر به سجده نهادند و گفتند خداوندا تو عالم الغیوب همه توانی در لوح محفوظ
مسطور است بعنایت ما و را اورده است که از منی ادم ولد عظیم پیدا خواهد گشت و عاصی خواهد شد و بی فرمان خواهم گشت
و ما بان پرستنده تو ایم و بی پرستیم از کسی بی فرمانی نشده است مگر ابلیس آنچه حکمت با وجود ما بان ای فرمان مید
خواهی کرد ندا شد ای ملایکان انچه من دانم شما نمیدانید چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی انی
اعلم ما لا تعلمون فرمان شد ای جبرئیل یک مشت خاک از روی زمین بیار از تو خود را سر ار
خواهم ساخت جبرئیل علیه السلام بر زمین نزول کرد و گفت ای خاک ارض الله مرا از حضرت ذوالجلال فرمان شده است
که یکمشت خاک از روی زمین بیارم تو مرا یکمشت خاک بده گفت از خاک چه خواهد کرد و گفت الله تعالی ازان
نور خود را ظاهر خواهد کرد و گفت خاک من نخواهم داد از برای خدا خاک از زمین مگیر جبرئیل علیه السلام بازگشت گفت خداوندا

نوردان ارض الله خاک نداد و گفت از برای خدا خاک از من مگیر باز فرمان شد ای میکائیل بازگشت
خاک از روی زمین بیار میکائیل علیه السلام بر زمین نزول کرد و خاک از زمین طلب نمود ارض الله همچون
سوگند داد میکائیل علیه السلام بازگشت و اظهار حجت باز فرمان شد اسرافیل بازگشت خاک از ارض الله بیار
اسرافیل علیه السلام بر زمین نزول کرد ارض الله همچو سوگند داد او بازگشت باز فرمان شد ای عزرائیل بازگشت خاک
بیار عزرائیل علیه السلام بر زمین نزول کرد و بازگشت خاک بطلبید ارض الله همچنان سوگند داد عزرائیل علیه السلام گفت ای ارض
مرا فرمان از حضرت احد الصمد است اگر بطوع و رغبت خود دهی ائتیا طوعا او کرها من برخواهم گرفت این بگفت از قهر
بازگشت خاک از روی زمین برگرفت و بر دو دست مقدار چهل ارش خاک برگرفت و بحضرت الله آورد از آن است هر فرزند آدم را که
در بطن مادر قرار گیرد ملک یک قدری خاک از روی زمین برداشته در رحم مادران فرزندان بیندازد از آن
خاک جسم آن فرزند مرکب و موجود و وفات آن آنجا دفن شود و در روز قیامت از آنجا بعث خواهد کرد چنانچه
در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
تَارَةً أُخْرَىٰ چون عزرائیل علیه السلام خاک از روی زمین برآورد ندا شد ای عزرائیل بر زمین نزول کند
داد از نفس ساخته خاک آوردی گفت خداوندا از سوگند او فرمان تو بهتر است گفت فرمان تو خاک از روی زمین
برآوردم ندا شد ای عزرائیل فرمان ما بجا آوردی پس کردی و بر زمین مسکین رحم نیاوردی اکنون آدم
از خاک آفریده کنم اما قابض ارواح او تو باشی عزرائیل علیه السلام گفت ای خداوندا آنچه حکمت بود که زمین خاک نمیداد
ندا شد که زمین از هیبت ما خاک نداده بود زیرا که الله تعالی از خاک من اینچنین بنده پیدا میکند اگر نافرمانی کنند
با حضرت کریم شرمنده باشم آنگه فرمان شد مر ابر را ای ابر باران از رحمت بر این خاک بیارید باران ابر باران
بیارید خاک گل گردید الله تعالی از قدرت خویش گل را دو دست قالب آدم صلوات الله علیه چهل سال در گذشت
آنگه فرمان از حضرت خالق الجن و الانس در رسید ای جان آدم در قالب آدم مدخول شو جان آدم صلوات الله
علیه بر او مرحوم در قالب خود مدخول شد چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي چون جان آدم صلوات الله علیه مدخول شد که نور محمد مانند جواهر وار در
عرش بود فرمان رسید که ای نور محمد در پیشانی آدم قرار شو نور محمد در پیشانی آدم صلوات الله علیه قرار گرفت جواهر
از فراق او بترقیده پاره پاره شد الله تعالی از آن پاره ها [illegible] آفریده کرد چنانکه در حدیث آمده
قال النبی صلی الله [illegible] چون نور محمد صلعم در پیشانی آدم صلوات الله علیه قرار گرفت الله تعالی [illegible] ملائکه را

که سجده کنند آدم

که سجده کنند ادم را ابلیس جمله ملائکه سجده کردند ادم خرم را چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی فسجد
الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس چون ملائکان سر از سجده بر داشتند و دیدند که
ابلیس ایستاده است سجده نکرده است رانده شده و طوق لعنت در گردن افتاده چو ملائکان این حالت بدیدند
باز سجده دیگر کردند انگاه فرمان از حضرت واجب الوجود در رسید ای ادم سجده اولی بر فرزندان تو فرض کردم
و سجده ثانی واجب گردانیدم چو ابلیس دید که برای ادم طوق لعنت در گردن من افتاد و رانده درگاه شدم
گفت خداوندا از جهة ادم تو مرا بیرون راندی و حلقه لعنت و خلعت نار اثر کردی اکنون با ادم مسلط گردان تا انتقام
خود کشیده باشم فرمان شد در خور است تو را بخشیدم بگو با ادم چه خواهی کرد گفت خداوندا هر روز در دل هر بنده
هفتصد و هفت بار حیله و وسوسه کنم و از راه راست باز دارم فرمان شد ما کرم هر روز بر هر بنده سه صد و شصت
کرت نظر خواهم کرد و از تو چه خواهد شد چون ملائکان ادم صلوة الله علیه را سجده کردند انگه ادم خرم گفت خداوندا
مانند توام سبب چیست که ملائکان سجده کردند ندا شد ای ادم سبب انست که نور محمد در جبین تست ادم گفت محمد کیست ندا شد
در اولاد تست در اخر الزمان مبعوث خواهد شد جعل الله اسمه فی العرش احمد و فی السماء
احمد و فی الارض محمد و الشریف محمود فی التوریة منمنم و فی الانجیل
طاب طاب و فی الزبور فارقلیط و فی الصحف ادبیاد احمد و فی القرآن محمد الرسول
الله چون ادم عم صفت محمد صلعم شنید و گفت یا رب نور محمد را از جبین من انتقال بده و بجای به که من او را ببینم
پس امر کرد الله تعالی نور محمد از جبین در پشت سر انگشتان هر دو دست ادم پدید شو تا نور محمد صلعم بر پشت انگشت
هر دو دست پیدا گردید چون ادم خرم نور محمد را بدید بوسه داد و هر دو سر انگشت خود را در هر دو چشم خود نهاد و گفت
مرحبا یا محمد بن الله قرة العینی و ریحان قلبی پس گذشت سنت این سخن از ادم صلوة الله علیه بر اولاد ان ببوده خطبه
بر ادم خرم افتاد و گفت الحمد لله خطاب از حضرت صمدیت در رسید یرحمک ربک الها ادم عم از فراق جهان از وراء
قرار ماندی و با کسی انس نگرفتی حق تعالی ام البشر حوا را صورت بنه سه روز بعد خوال شدن جان ادم صلوة الله علیه
از پهلوی چپ ادم علیه السلام افریده با ادم تسلیم نمود با حوا رحم الفت گرفت از الفت حوا بوی این جهان اثر
کرد و نشان انکه چون طفلان از بطن مادران مولد شوند از فراق ان جهان بگریند چون بوی این جهان اثر کند جهان
ان را و اجهانرا فراموش کنند بعد انکه چون ادم خرم را با حوا ادم را الفت کردند پس امر کرد ملائکان را طبقهای بهشت
بیارید ادم و حوا را اموخته بند و در بهشت ببرند ملائکان حلهای بهشت اورده پوشیدند حلهای بهشت کانی

برگاه بود بینی تاج و پیراهن و ازار که از حضرت صمدیت در رسید ای آدم هر چه می خواهی از میوه های بهشت
بخوری با تو مباح گردانیدم مگر میوه از یک درخت نخوری این گندم خوانند چنانچه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی

والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه

روایت میکند از رسول صلعم چون آدم صلوات الله علیه در بهشت ماند ابلیس لعین برای حرکت آدم و حوا در پی ماندند زیرا که
برای آن رانده شده بود در تمامی خوانی مسطور است حق سبحانه تعالی وجود آدم را ابتدای خلقان در وجود آورده
در بهشت نگاه داشته بود خلقان دیگر آفریده خلافت روی زمین با ایشان تسلیم نمود ابلیس داو برای آدم و حوا را از بهشت
بدر کشد حیلتی فرصت می جست روزی و گوشه گندم آدم سوی گندم رغبت کنانید چون آدم و حوا خوشه های گندم دیدند و بسیار دیدند
و از آن دو عدد خوشه گندم بگرفت یک به حوا داد و دیگر خود بخورد و در هر خوشه پنج دانه بود و هر دانه مقدار بیضه
مرغ ما دانکه دانه گندم در حلق نیکوتر رفته بود که حله های بهشت از تن هر دو بیران شد در هوا رفت خواست که بدست
حله ها بگیرد نتوان گرفت برهنه گردید پس رغبت الطریق شده برگ انجیر گرفته یکی را بر سر کرد و دیگر بر ازار و انمود و سیوم را
عمامه ساخت عوارض را بر بوی او بیران گردیده فضل ره و او بر تر شده ماند بر وا بینی که عوارض باطل مانند و حاجت
آن بی غالب الله الکافه فرمان حضرت ستار در رسید ای جبرئیل آدم و حوا گندم خوردند طهارت کنند زیرا که
دست و دهن و پا پلید گردید تو تعلیم طهارت ایشان را بکن و از بهشت بر روی زمین برسان جبرئیل علیه السلام در زمان بهشت
در آمد آدم و حوا را وضو تعلیم نمود اول روی شویانید بعده دو دست تا آرنج بعده ربع سر مسح گردانید بعده دو پای
شویانید چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی

گفته است نبی علیه السلام چون آدم علیه السلام از وسوسه ابلیس لعین پای
خود را سوی گندم جنبانید و بدو دست خوشه های گندم را بگرفت و بدهن بخورد بنابر آن دهن و دو دست شستن
فرض شد و تنبیک تاج از سر آدم علیه السلام بیران شده بود بر خود گرفتن قصد کرد از آن سبب مسح ربع سر فرض شد بدانکه ابتدای
وضو همین است والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون آدم علیه السلام از مکر ابلیس لعین و با غلبه
بی فرمانی خود از بهشت بدر شد او را در زمین هندوستان بر کوه سراندیب فرود آورد و ام البشر حوا را در زمین
عرب بر کوه جده نزول کرد و آدم علیه السلام باعث بی فرمانی منفعل گردیده زاری و گریه کردن گرفت پانصد سال برین بر آمد
که گریه آدم علیه السلام از حد گذشت فرمان از حضرت غفار در رسید ای جبرئیل آدم علیه السلام از فراق حوا گریان است او را وادی

علیه السلام

مکه برسان با حوا وصلت کن جبرئیل عم نزد آدم عم نزول کرد آدم عم پرسید ای جبرئیل عم حوا کجاست جبرئیل عم گفت
در زمین عرب اکنون با تو وصلت خواهد کرد و بیابان مکه آدم عم را همراه نموده و در زمین عرب رسانید تا
نزول کرد تا موضعیست متصل مکه آدم عم پرسید ای جبرئیل کدام زمینست گفت عرفات گفت حوا کجاست گفت اکنون
وصلت خواهد کرد دیدم ام البشر حوا در کوه مکه بود معرفت کردند با هم و ملاقی شدند ازان کوه را جبل عرفات خوانند
حاجیان بوقت حج بعرفات برسند و نماز گذارند و تکبیر و تهلیل گویند و دعا کنند و حاجت خواهند بدانکه چون آدم
عم با حوا وصلت کردند جبرئیل عم چند خوشه گندم از بهشت آورده داد و گفت که این را بر زمین بکارید این
جنسهای غله پیدا خواهد شد قوت شما خواهد گردید چون آدم عم آن دانه ها بکاشت بعضی بصورت اصلی ماند بعضی بصورت
برنج و بعضی بصورت جو و بعضی نخود و بعضی ورد و بعضی عدس و بعضی کتان بدین مانند پیدا شد باز فرمان از حضرت
ذو الجلال در رسید ای جبرئیل عم بیت المعمور را از بهشت برای آدم در زمین مکه بام القری برسان و بگوی که آن
خانه را حج کند و تعلیم حج آن را بیاموزان جبرئیل عم بیت المعمور را بر زمین مکه بر ام القری نهاد و گفت ای آدم
عم رب المعبود برای تو بیت المعمور فرستاده است حج کن آدم را تعلیم حج نمود تا او حج بجا آورد در شکوه گرفت
صفت بیت المعمور علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم بزرگی بیت المعمور چنانکه درازی با نقدس در راه
دارد و دو در دارد یکی در مشرق و دیگر در مغرب و از احجار رکنیست یکی از یاقوت سرخ دوم از زبرجد سبز سیوم
از زر سرخ چهارم از نقره خام و خشت کاهای آن خانه از یاقوت سرخ و زر بیش کاهای آن مزینست از یاقوت و مروارید
انجا مینارهاست از نقره و مروارید بدانکه چون عهد نوح عم رسید در وقت طوفان نوح آن خانه را از روی زمین
بر داشته بر آسمان چهارم نهاده است هر روز ده هزار ملائکه آن سقف آسمان جمع شوند و نماز جمع دو رکعت بگذارند ثواب
آن بر انسان محمد صلعم ببخشند بدانکه چون عهد ابراهیم عم در رسید بر ام القری بجای بیت المعمور بنای خانه نمود فد کور ساخت
خانه مشتمر در صفات بنای کعبه مسطورست معاینه خواهد آمد والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه روایت میکند از
رسول صلعم که فرزندان آدم صلعم از بطن ام البشر حوا رحم تناسل و توالد شدن گرفت بهر بطن دو فرزند یکی پسر و دیگری
دختر اول فرزند هابیل و خواهر او اقلیما بوده فرزند دیگر قابیل و خواهر او عازر و بهمین نمط فرزندان متولد شدندی
دختران دیگر روز زاده به پسران دیگر روز تسلیم نمودی و دختران دیگر روز زاده به پسران دیگر اوز سپردی تا اینکه هابیل را
نکردی چون خواهر قابیل که با هابیل تسلیم نمود صورت آن نیکو بود و خواهر هابیل را اقلیما بسپرد و صورت آن
نیکو نبود ابلیس لعین در پی حرکت بود راه حرکت دریافت که قابیل را تعلیم نمایم که هابیل را بکشد و زن او را بگیرد کسی

ابلیس لعین پیش قابیل امد و تعلیم کرد بدین مضمون که ای قابیل خواهر تو نیکوروی بود و او را ادم بهابیل داد و خواهر
و خواهر او نیکو روی نبود و تو تسلیم نمود ادم این کار به صواب نکرد اکنون صلاح انست که هابیل را بکشی و زن او را بدست
ارد قابیل گفت کشتن کرا میگویند و چه صورت میشود و چگونه بکشم ابلیس لعین گفت ای قابیل حکمت ان این است سنگی را
بر داشته بر سنگی بزد پاره پاره شد از ان یکپاره سنگ بقابیل داد و گفت که این را نگاهدار و وقتیکه هابیل بخسبد تو
گذر کن و از پس ایستاده این سنگ بر سر او بزنی تا او کشته خواهد شد قابیل ان پاره سنگ با خود نگهداشت درین
اثنا هابیل بجای رفته بود ملاقات شد قابیل در پس ایستاده ان پرکاله سنگ را بر سر هابیل بزد و او مجروح زده بر زمین
افتاد و جان داد و قابیل عاصی گشت چون هابیل بمرد قابیل در تحیر ماند نمیدانست که چون کند بعد انکه زمانی یا زمانی
برین بود که مومنان زیر خاک مدفون سازد تا کلاغان را از اسمان نزول رحمت تا با یکدیگر بخاک صورت یکی را یکی زد و او
بمرد و انکه زنده از منقار خود زمین بکند بعد و حفر کرد یعنی گور بکافت مرده را دران گور انداخته خاک بر سر او و تخت
دفن کرد و در هوا شد چون قابیل این حالت بدید هابیل را همچنان کرد درین اثنا ابلیس لعین در رسید و گفت ای
قابیل اکنون زن هابیل را بگیر بعد و از ینجا بدر باید رفت زیرا که پدر و مادر ترا خواهد رنجانید قابیل از گفته ابلیس لعین
زن هابیل را گرفته همراه ابلیس لعین بدر شد و در یمن رسید انجا سکونت گرفت اما از فراق پدر و مادر گریه و زاری میکرد
ابلیس لعین دانست در فراق پدر و مادر گریه میزند در پی تصویر پدر و مادر و برادر او مشغول شد از ان اسمیعل قابیل اورد بند
قابیل تصویرات بدید شادمان گردید و جمعیت خاطر دست داد ابلیس لعین گفت ای قابیل این تصویر پسر و دختر است به تعظیم
تمام بجای بزرگ دار و مدام بعطریات و طعام پرستش باید نمود و سجده باید کرد تا هر مهمی تو شفیع خواهد شد قابیل سخن
ابلیس لعین را تصدیق کرد و در بت پرستی مشغول شد کفر در اسلام عام غالب گردید و هر فرزند بکه قابیل از بطن اقلیما روز
متولد شدی و تناسل گشتی همه در پی ابا خود ها مستغرق شدی چنانچه نمط کفر در اسلام بلاغت گرفت بعد انکه ابتدای حسد
و کفر در اسلام میان ادم از قابیل است والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون فرزندان
ادم علم بطن ام البشر حوا رض در هر بطن یک فرزند پسر و دختری اوردی و فیلکم شیث علم در بطن حوا رض قرار گرفت جفت
دیگر جفت همراه او نبود چون شیث علم متولد شد و ببلاغت رسید فرمان از حضرت جبار در رسید که ای جبرئیل برای شیث حوری
از بهشت بادم برسان که بشیث تسلیم نماید جبرئیل علم حوری از بهشت اورده بادم علم رسانید و گفت حق سبحانه تعالی
حوری برای شیث علم فرستاده او را تسلیم کن ادم علم حور را به شیث تسلیم کرد و از بطن حور فرزند بکه متولد شدی نام حور اورده
انبیا و اولیا خوانند علوی از ان نسل اند و سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم نسل از ان حور است منان انکه هر فرزند بکه از بطن

بود ابو الطاهر سلطان

پدر را باید نطفهٔ پدر باشد و فرزند باید بصورت مادر باید نطفهٔ مادر باید و هر فرزند بکم رسم پدر و مادر باید نطفهٔ هر دو باشد
والله اعلم بالصواب ابن مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم روزی ادم عم بجایی دیگر برای کاری مشغول بود
ابلیس لعین فرصت یافت خناسی که فرزند ابلیس لعین است او را همراه خود نموده بصورت کودکی پیش حوا
رض رسید و گفت ای حوا مرا کاری در پیش رسیده است میروم تو فرزندم را ساعتی نگهدار تا وقت بازگشت خواهم
برد حوا رض به تعظیم تمام نگهداشت زیرا که رسم شفقت زنان بر طفلان است درین اثنا ادم عم در رسید و پرسید
ای حوا این کودک کیست گفت این فرزند ابلیس است ادم گفت ای حوا ابلیس خاین است از بهر غصب ما را حیله و فریب
بدر ساخته است اکنون در پی حرکت ماست با مرشد کار کردن جز زیان کار نیست این بگفت خناسی را بکشت و
بدرخت اویخت و بکاری بازرفت بعده ابلیس لعین در رسید و گفت ای حوا فرزندم کجاست حوا گفت ادم عم
او را بکشت و بدرخت اویخته است ابلیس نام فرزند خود گرفته بخواند او جواب داد و زنده گردیده در پی ابلیس روان
شد و روز دیگر باز ابلیس لعین برسید و گفت ای حوا بکاری میروم فرزندم نگهداری حوا رض گفت که ادم عم مرا
منع فرموده اند و گفته اند که بار دیگر اینچنین کار نکنی ابلیس لعین بسیار التماس و زاری کرد اخر الامر حوا قبول
کرد فرزند او را نگهداشت درین اثنا ادم عم بیامد و بدید و پرسید ای حوا این فرزند کیست گفت خناس است ابلیس
داشته رفته است که این را تو کشته بودی باز او زنده گردیده است ادم عم در خشم شد باز او را بکشت و با آتش
بسوخت خاکستر را بباد داد و بکاری خود رفت ابلیس لعین باز امد نام فرزند خود را گرفته بخواند او از هوا
اواز داد و زنده گردید در پی ابلیس روان شد حوا رض در حیرت بماند و روز دیگر ابلیس لعین فرزند خود را
بصورت گوسپندی اورده گفت ای حوا بکاری میروم این گوسپند را نگهداری تا وقت بازگشت خواهم گرفت
حوا رض قبول نکرد ابلیس بکرد زاری و التماس بسیار کرد حوا رض از گریه او گوسپند او نگاهداشت ابلیس برفت
در میان ادم عم در رسید و دید که گوسپندی بسته است پرسید که این گوسپند کراست حوا رض گفت ابلیس داده است
ادم عم گفت ای حوا ترا بارها وصیت میکنم که از ابلیس بیچاره ای احتراز کن از حرکت او خواهد شد خطر و ضرر
در پیش خواهد امد این بگفت گوسپند را ذبح کرد و گفت ای حوا بیا گوسپند را قلیه ساز طعام تیار بکن حوا رض هم
گوسپند را تیار ساخت پیش ادم نهاد هر دو بهم گوسپند را بخوردند و بکاری خود برفتند درین اثنا ابلیس لعین
در رسید گوسپند خود طلب کرد حوا گفت ای ابلیس ادم عم ان گوسپند را ذبح کرد و بخورد و مرا بخورانید
ابلیس گفت مقصود ما همین بود بحصول انجامید زیرا که ما در سینه تو جا یافتیم و کار مکالمت من از جا رفت این بگفت و برقص

گردن گرفت و بسیار خرمی و خورسندی بجا آورد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است

ابن عباس رض روایت میکند

از رسول صلعم چون مدت عمر آدم عم بسر رسید میان فرزندان خود قرعه شیث عم را خلافت روی زمین مقرر کرد
جهان بدو تسلیم نمود و آدم عم در دنیا هزار سال خلافت کرد تاریخ وفات او ششم شهر ربیع الاول روز آدینه از دنیا
نقل کرد و از حضرت لایزال بر آدم عم پنجاه و دو صحیفه نازل بود و بر شیث عم شصت و دو صحیفه منزل بود چون شیث عم را
مدت عمر او بسر آمد گشت میان فرزندان بر انوش خلافت روی زمین تسلیم نمود چون عمر مدت انوش آخر رسید
میان فرزندان خود خلافت روی زمین بر قینان نوش تسلیم کرد چون مدت عمر او بسر آمد گشت میان فرزندان
خود بر مهلائیل عم تسلیم نمود و او نبوت گشت از کثرت کتابهای جد خود ادریس نام کرده است و دو صحیفه
نازل شد قضای الهی بتاریخ بیست و نهم ماه رمضان او را زنده از این جهان بر داشت بر آسمان چهارم جای داد
در عبادت باری تعالی مشغول است تا قیامت و پسران ادریس عم از فراق پدر خود مضطرب حال گردیدند
و گریه و زاری بر آوردند ابلیس لعین در عهد آدم عم باعث نبوت خلل اسلام نتوانسته بود در آن زمان فرصت یافت
وسوسه بر فرزندان ادریس عم کرد با ایشان هم پیوست و گفت ای فرزندان ادریس حال مضطرب شما چیست گفت از فراق
پدر ابلیس گفت ای فرزندان ادریس پدر خود را نخواهی اکنون صورت انجام کار یاد شما هی باید کرد و بند پیران باید نمود
گفتند چه تدبیر ابلیس گفت میان شما بوز قابل خلیفه است از اخلاف تسلیم کن و صورت انجام من میسر نمایم با حکم جهان
با طاعت تو خواهد ماند چنانچه در عهد پدر تو حاضر بود تا خلافت بر تو مقرر کرد بند ابلیس لعین در پی تصویر ادریس
مستعد شد تصویر آن بسیار آراسته پیش بوز آورد و تسلیم نمود بوز صورت پدر خود دید شادمان گشت و نقش
پدر فراموش کرد ابلیس گفت ای بوز مدام این را عطریات و طعام پرستش باید کرد تا خلعت قدیم بجا نه تو قایم خواهد ماند
و شفیع بر امورات تو خواهد شد فرزندان ادریس عم سخن ابلیس را تصدیق نمودند و در بت پرستی مشغول
گشتند همین نمط چندان سال بر این بر آمد چون مدت عمر بوز آخر رسید میان فرزندان او خلافت روی زمین
بر اخنوخ مقرر شد چون مدت عمر اخنوخ بسر رسید میان فرزندان او خلافت بر متوشلخ مقرر شد چون عمر متوشلخ آخر
گشت میان پسران او خلافت بر ملک تفویض گشت چون مدت عمرش آخر رسید میان فرزندان او خلافت
بر پسر نوح عم مقرر شد چون نوبت نوح عم رسید تزلزل بر ابلیس علیه اللعنه افتاد و بسیار بکار رسید و گشت بوحاغم
در عهد عوج بن عنق به نبوت مبعوث گشت عوج قد و قامت آنچنان داشت که در طوفان نوح عم آب تا زانو نشده بود

در عمر او

مدت عمر او سه هزار و پانصد سال بود و در عهد موسی علیه السلام زنده بود و موسی علیه السلام بضرب عصای خود بکشت عوج از
فرزندان قابیل است چون نوبت نوح علیه السلام نازل شد دعوت شریعت و دین جاری نمود و بر وی صد و بیست صحیفه منزل گردید
مدت عمر نوح علیه السلام هزار سال بود چون از این جهان نقل کرد از وی سام نامی و دیگر فرزندان بودند و نبوت بر سام علیه السلام
سپری گشت از دو پسران یکی عمران و شمعان و محمد نام و دیگر فرزندان ماندند بدانکه موسی و هارون علیه السلام
بن عمران ابن سام بن نوح علیه السلام اند در عهد فرعون مبعوث گشت و خضر و الیاس علیهم السلام بن شارون بن عمران ابن سام
بن نوح علیه السلام و خواجه خضر علیه السلام بن ملکیان بن شبان بن شمعان بن نوح علیه السلام اند و ابراهیم علیه السلام بن ادریس بن نوح علیه السلام اند
در عهد نمرود علیه اللعنة به نبوت مبعوث گشت و اسحاق و اسماعیل علیه السلام ابن ابراهیم علیه السلام اند اسحاق از بطن
ساره بنت نمرود و اسماعیل علیه السلام از بطن بی بی هاجره بنت دختر وزیر نمرود متولد شده اند یوسف علیه السلام بن یعقوب بن
اسحاق بن ابراهیم علیه السلام و در نسل اسماعیل علیه السلام غیر سید المرسلین خاتم النبیین دیگر کسی به نبوت مبعوث نگردید
روز اسماعیل علیه السلام گفت با خداوند که هر کسی را از فرزندان من به نبوت مبعوث نگردی این اسرار حسب فرمان از
خالق الصور و الافکار در رسید ای جبرئیل بر اسماعیل بشارت برسان بخاطر تو خاتم پیغمبران سلطان الانبیا
تاج الاصفیا سید المرسلین شفیع المذنبین محمد مصطفی را آفریده خواهد کرد جبرئیل علیه السلام بیامد و این بشارت فرو گو
بگفت و کلیم اجمعون نبی به نسل اسحاق آفریده خواهد کرد بدانکه بعد اسحاق علیه السلام هر نبی آفریده کردند به نسل اسحاق علیه السلام
آفریده شدی بجز محمد علیه السلام بدانکه عیسی علیه السلام بن مریم بنت عمران تا نی از آدم علیه السلام تا پیغمبر ما سید المرسلین محمد صلعم یک لک و
بیست و چهار هزار پیغمبر مرسل و غیر مرسل آفریده شدند و جمله سه صد و سیزده تن مرسل اند و جمله نبی اند بدانکه شش تن
میان مرسلان افضل اند اول آدم دوم نوح سیوم موسی چهارم عیسی پنجم ابراهیم ششم سید المرسلین محمد صلعم بدانکه
ده پیغمبران ختنه از بطن مادران خود تولد شده اند اول آدم دوم شیث سیوم ادریس چهارم نوح پنجم موسی
ششم عیسی هفتم ابراهیم هشتم اسماعیل نهم زکریا دهم سید المرسلین محمد صلعم بدانکه چهار پیغمبر زنده اند اول ادریس
علیه السلام قضای الهی او را بتاریخ بیست و نهم ماه رمضان زنده از دنیا بر داشته بر آسمان چهارم جا داد او در عبادت
باری تعالی مشغول است تا قیامت دوم عیسی علیه السلام قضای الهی پیشتر تولد شد سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم بعد
سه صد و دو سال بود که عیسی علیه السلام را از دنیا زنده بر داشته و در آسمان دوم نگاه داشته او بعبادت باری تعالی
مشغول است و بوقت خروج دجال علیه اللعنة نزول خواهند شد سیوم و چهارم الیاس و خواجه خضر صلوات الله علیهما
بر روی زمین برای حاجت روائی خلق و رهنمای این راه سبیل بر و بحر مقرر اند تذکرات صحیفه های پیغمبران بدانکه بر آدم

عم پنجاه و دو صحیفه از حضرت رب العزت منزل بود و بر شیث علیه السلام سی و دو صحیفه و بر ادریس عم بیست و دو صحیفه
و بر ابراهیم عم بیست و دو صحیفه و توریت بزبان عبرانی بر موسی عم بتاریخ بیست و ششم ماه رمضان نازل بود و انجیل بزبان
بر عیسی عم منزل است و زبور بزبان یونانی بر داود عم بتاریخ نهم ماه رمضان نزول است و فرقان مجید بزبان
عربی بر سید المرسلین صلعم بتاریخ پانزدهم ماه رمضان مبارک در کوه حرا نازل بود و بعد آنکه چون نوبت ابراهیم عم
رسید فرمان از حضرت باری در رسید که ای ابراهیم خانه کعبه برای عبادت من بنا کن تا محل درجه کنم چنانچه در قران
مجید خبر داده است قوله تعالی وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ حضرت مرتضای علی
علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون حق سبحانه تعالی جایگاه کعبه را پیشتر از خلقت زمین دو هزار سال آفریده
بود و از آن ام القری خوانند ام القری زمین را منبسط گردانیده است و آن پشته بر روی زمین بلند است از همه روی زمین
بعد آنکه در نوبت آدم عم بیت المعمور را از بهشت آورده بر ام القری ساخته با آدم عم تسلیم نموده بود بیت المعمور در عهد
طوفان نوح از زمین بر داشته بر آسمان چهارم برده شد از آن تاریخ ام القری بیابان بود و عمالیق از فرزندان
نوح عم در آن بیابان هلاک بودند آن زمان آنجا را مردمان حرم گفتندی اما کفرستان بود چون اسمعیل عم
در بطن بی بی هاجره قرار گرفت بی بی ساره رشک و حسد بر ابراهیم عم بر سبیل حسد و نفاق در پیش او بردند سبب حسد آن بی بی هاجره
را در ام القری ساکن گردانید آنجا اسمعیل عم متولد گردید و آنجا اهل حرم گشت چون فرمان از حضرت باری در رسید
ای ابراهیم خانه کعبه بنا کن ابراهیم عم بر اساس خانه کعبه متفکر گشت که کدام جا بنا نمایم درین اثنا جبرئیل عم در رسید فرمان
آورد و گفت یا خلیل الله فرمان شد بنا خانه کعبه بر ام القری بکن خدا تعالی او را حرم خوانده است جبرئیل عم حدود اربعه
خانه کعبه را از بهشت نمود بر آن حرم سایه کرد و آن مقدار یکه در عهد آدم عم بیت المعمور بود حدود اربعه مقدار بنای خانه
کعبه شگافت ابراهیم عم بتاریخ بیست و پنجم ماه ذی القعده برای شگافت بنای کعبه کرد و بیست گز عرض و نه گز رفعت
و سی گز طول و دو در ساخت یکی غربی و دیگر شرقی و از سنگهای چهار کوه اول کوه حرم دوم ثبیر سیوم طور
چهارم جودی و یک حجره بعرض هفت گز در درون کعبه ساختند آنرا حطیم خوانند چو حرم کعبه احداث کرد بعد جبرئیل عم
حجر الاسود را از بهشت بر آورده با ابراهیم عم تسلیم نمود و گفت ای ابراهیم فرمان شده است که حجر الاسود را به تعظیم تمام
در رکن شمالی کعبه نگهداری ابراهیم عم حجر الاسود را به تعظیم تمام در رکن شمالی کعبه نهاده اکنون حاجیان بوقت
حج تکبیر و تهلیل گویند و بوسه دهند و حاجت خواهند و این دعا بخوانند اللّٰهمّ ... ايمانًا وَوَفَاءً
لعهدك وتصديقًا بنبيّك آن روز که اساس خانه کعبه شد عمر شریف ابراهیم عم صد و سی سال بود و اسمعیل عم ... ساله

حق تعالی ادوات

چون کعبه کمال احداث نکرده بوده عمر شریف ابراهیم عم سپری باشد و کرد قربانی ابن مسعود رض روایت میکند از رسول
صلعم در شب عرفه نهم ماه ذیحجه فرمان از حضرت رب العزت در رسید ای ابراهیم فرزند خود را بکش و ذبح بکنید برضای من
از دهم ذیحجه بر زینت نادرم ماه ذیحجه اسماعیل عم را طلبید و گفت ترا در رضای یار معنی قربانی خواهم داد و اسماعیل عم برضای
پدر حاضر گشت ابراهیم عم کارد بر گلوی اسماعیل عم برآیند از کرم کریم حقیقی بگلو تراشیده نگشت همون زمان
جبرئیل عم گوسپندی از جنت آورد با ابراهیم عم تسلیم نمود و گفت فرمان شده است که ای ابراهیم قربانی تو
بدرگاه ما مستجاب شد بدله اسماعیل این گوسپند را قربانی کن ابراهیم عم آن گوسپند را ذبح کرد و شکر صمد بجا آورد
از آن تاریخ اضحیه واجب شد چنانکه در قرآن مجید خبر داده است وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ علی کرم الله وجهه روایت میکند
از رسول صلعم چون مدت عمر شریف ابراهیم علیه الغفران برحمت ایزدی پیوست اسماعیل عم رسید وفات ابراهیم عم بعد از خود
را تمامه عمارت خانه کعبه را مرمت تمام و کمال ساخت بتاریخ دهم ذالحجه ختم یافت و چاه آب زمزم را بکافت و آبادانی
داد و آن عمارت خانه کعبه تا هنگام بنو جالتی بود عمارت خانه کعبه را در عهد خود بار دیگر تازه کرد و آن عمارت به هنگام
بنو جرهم مانده بود بنو جرهم عمارت خانه کعبه باز کرد و آن عمارت تا هنگام قریش مانده بود و قریش بن اسماعیل علیه السلام
و ذکر قریش بدانکه در تفسیر سوره قریش مسطور است که قریش لقب نظر است نظر بن کنانه و بغوی در آورده است که لقب
فهر است بن مالک بن نظر اما قریش بن اسماعیل از منسجی کعبه برای آن حرمت قریش در عرب و عجم بسیار است اما
قریش ملت کفر بود برای تجارت آنها دو سفر است یمن در زمستان و شام در تابستان زیرا که زمین کعبه قابل زراعت نیست
بدانکه اهل قریش چهار صد سال کعبه را بت پرست داشت چنانکه سه صد و شصت بت مثل لات و منات و عزی
و مانند آن درون کعبه در داشته بت پرستی می کردند چون میان قریش نوبت بعبد المطلب که جد سید المرسلین
خاتم النبیین محمد صلعم رسیدان زمان چاه زمزم از گل انباشته شده بود عبد المطلب چاه مذکور را از سر نو تازه کرد آن سال
سیلی از دریا برآمده زمان مکه سیلاب گرد دیواری از خانه کعبه بشکافت و ماری عظیم سهمناک از دریا آمده
درون کعبه سکونت گرفت و کسی را دفع آن مجال نبود که دفع کند و بسیار شتران خلق را بخورد قریشان از
حوادث آن بجان آمدند و فریاد بدرگاه خدا تعالی بر آوردند و گفتند خداوندا اگر این مار را دفع کنی تا عمارت
خانه کعبه را تجدید عمارت سازیم دعای اهل قریش مستجاب شد مرغی عظیم از سوی دریا آمده بقیاس از شتر او سیاه
شکم سفید پای زرد آن مرغ مار را بگرفت سمت دریا برد و آن شد آن سال سید عالم فخر بنی آدم محمد مصطفی
صلعم بخ ساله بود که قریش عمارت خانه کعبه را فرود آوردند از اساس ابراهیم عم کم کرده و حطیم را بیرون ساختند

[illegible]

نمودند اما شرایط خطیم چنانکه بود همچنان بجا آوردند آن زمان قریش چهار فرقه سران بودند اول بنو هاشم دوم بنو
اسد سیوم بنو مخزوم چهارم بنو فهر چون قریش بنای عمارت خانه کعبه نمودند به شش ستون و یازده تیر بیاراستند
و سقف بلند کردند و پیشتر عمارت کعبه را دو در برابر زمین بود و ایشان یک در داشته از زمین چهار گز بلند کردند چون
عمارت کعبه مرتب شد بتان خودها را درون کعبه داشتند بعد آنکه چون نوبت پیغمبر ما رسید همراه جناب در پی دعوت و
عداوت با مشرکان مصروف شد بنام رب کعبه بنگر دیده باری بعد فتح مکه در سنه عشر من الهجرت حج در پیش آمد
سید المرسلین محمد صلعم به اهل بیت برای ادای حج از مدینه بمکه در آمدند و حج بجا آوردند درون کعبه نشستند
و فرمودند ای یاران قریش آن جد ما که اساس خانه کعبه از ابراهیم خرم بود آن اساس گذاشته و خطیم را بیرون ساخته جلد
بنا کرده اند اگر امروز فرصت وقت بودی تا عمارت خانه کعبه را فرود آورده بر اساس ابراهیم خرم بنا خواهم کرد و بدستور
سابق دو در بر روی داشته و خطیم را درون کرده احداث خواهم ساخت چنانکه عمارت قدیم بود ان شاء الله تعالی اگر وفا کند سال
آینده عمارت خانه کعبه مرمت خواهم نمود جمله صحابه شنیدند قضای الهی آن سال وفا نکرد و خطیم درون خواهم داشت چنانکه
در عهد ابراهیم خرم بود قضای الهی آن ذات انجناب به وفات رسید بعد وفات سید المرسلین صلعم خلافت خلفای اربعه رسید چون
نوبت حضرت معاویه رسید در عهد او عبد الله زبیر امیر مکه گردیده آن زمان ام البشر عائشه صدیقه رض زنده بودند روزی
عبد الله زبیر را طلبیده گفتند ای عبد الله حضرت رسالت پناه در سنه عشر من الهجرت بعد آوری حج درون کعبه نشسته بزبان
مبارک فرموده بودند که مرا با عداوت مشرکان فرصت نیست ان شاء الله تعالی در سنه آینده عمارت خانه کعبه فرود آورده
بر اساس ابراهیم علیه السلام بنا خواهم کرد اکنون در خلافت حضرت معاویه هیچ خللی نیست باید که قول نبی خرم بجا آورد
عبد الله زبیر این کیفیات بحضرت معاویه عرض داشت حضرت معاویه نامه را خوانده خوش وقت گردید جواب با صواب
به نوشت ای عبد الله سید المرسلین خاتم النبیین آنچه در بنای عمارت خانه کعبه بزبان مبارک خود فرموده بودند از ام المومنین
بی بی عائشه صدیقه رض مطلع گردیده در مرمت عمارت خانه کعبه مستعد شوند از آن یکسر موی تجاوز نکنند عبد الله زبیر حسب
منشور حضرت معاویه و حسب ایمای ام المومنین بی بی عائشه صدیقه رض عمارت خانه کعبه فرود آورده خطیم را درون کرده
بر اساس ابراهیم خرم بنا کرد و در بحال داشته احداث نمود بعد وفات حضرت معاویه چون نوبت مروان رسید
در عهد او حجاج یوسف امیر مکه گشت عمارت خانه کعبه را باز بنا کرد و آن عمارت تا این زمان است بدانکه عمارت
خانه کعبه در نوبت قریش بیست و نه گز بود و عرض بیست و ... گز ... در طول دیوار شرقی و غربی بیست و چهار گز است
و دیوار شمالی بیست گز و دیوار جنوبی بیست و یک گز ... و درون میان رکن یمانی و شمالی ... کرد

بکر الله

دیگ انگشت و میان دو رکن و دیگر عرض چهار و کرد و بود دو انگشت و از رکن اسود تا رکن حجر اسود و هست از دو رکن عراقی کوبند
هیجده گز است و نیم و هفت گز است اما این گز از سر انگشت وسطی از میخ گز غرب انه گز بار بس هفت انگشت نقصان
است و در عهد رستان این گز ارست گویند و صحن کعبه فرش سنگست و اندرون سه ستون است و دوازده چوب
از صنوبر است و ستون میانگی از چوب ساج است و اندرون کعبه حلیهای قرآن و زیب و زینت بی پایان است والله
عالم بالصواب [illegible] بدانکه عبد المناف قریشی که جد نبی علیه السلام را دو پسر توامان شدند
پشت بر پشت چسپیده و همه اعضا جدا اگانه عبد المناف بیست هر دو را به شمشیر جدا کرد یکی را نام هاشم نهاد و دیگر را
نام امیه کرد و سید المرسلین خاتم النبیین بنو هاشم و حضرت معاویه بنو امیه اند بدانکه عبد المطلب قریشی که جد نبی علیه السلام
را یازده فرزند بود و بعد چنانکه در اخبار آمده است هو ابن عبد المطلب وکان له احد عشر ابنا بدانکه اول ابو طالب
و ابی لهب و عبد العزی و امیر المومنین عباس رض و عبد الصمد و عبد القادر و ابو الحارث و ابو القاسم و عبد الله و ابو مسلم
و یازدهم امیر المومنین حمزه رض [illegible] بدانکه محمد صلعم بن عبد الله بن عبد المطلب بن الهاشم
بن عبد المناف بن قصا بن کلاب بن مرت بن عبیدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر
بن کنانه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن عاد بن اود بن الیسع بن اسمع بن سلامان
بن نبت بن حمل بن قیدار بن نبی اسماعیل علیه السلام بن ابراهیم علیه السلام بن آزر بن ناحور بن ساروغ بن ارغو
بن قالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل علیهم
عرف ادریس بن قینان بن انوش بن شیث صلعم بن آدم علیه السلام والله عالم بالصواب [illegible]
بدانکه امیر المومنین ابو بکر صدیق رض بن محاق بن عثمان بن عوان بن عمر بن کلاب بدانکه امیر المومنین عمر فاروق رض
بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن روح بن کلاب بدانکه امیر المومنین عثمان رض بن عفان بن ابو العاص
بن امیه بن عبد المناف بن قصا بن کلاب بدانکه امیر المومنین علی کرم الله وجهه بن ابو طالب بن عبد المطلب
بن عبد الهاشم بن عبد المناف بن قصا بن کلاب بدانکه حضرت معاویه بن ابو سفیان بن ابو الحارث
بن امیه بن عبد المناف بن قصا بن کلاب بدانکه ابو حباب لحیان بن حشام بن قهر است بدانکه خالد سعید و ابو ذر غفاری
رض بنو اسد اند بدانکه عبد الرحمان عوف و ابو عبیده جراح و عبد الله مسعود رض بنو مخزوم اند بدانکه عثمان مظعون
و حباب مارث و عامر وقاص رض و زبیر بنو اسد اند والله عالم بالصواب [illegible] ولادت سید المرسلین
و خاتم النبیین محمد صلعم و برخی از معجزات آنحضرت که پیش از بعثت بوقوع آمده و ذکر وفات عبد الله و آمنه

پدر و مادر نبی عم و وفات عبد المطلب که جد نبی عم و ذکر نکاح منعقد خدیجة الکبری و بی بی عایشه صدیقه و مانند آن رض و ذکر
فرزندگان و نواسان انجناب علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون سبحانه تعالی خواست که محمد صلعم را
اظهار کند نور محمد را از جبین آدم عم در جبین شیث عم و از شیث در جبین ادریس عم و از ادریس در جبین
نوح عم و از نوح عم در جبین ابراهیم عم و از ابراهیم عم در جبین اسماعیل عم در جبین عبد المطلب که جد نبی عم است
در آورد بدانکه روزی عبد المطلب زیر حجر اسود در خواب بود که خواب دید که زنجیر روشن چون ماهتاب از پشت
او بیرون گردیده با آسمان رسید زنجیر چند گور مثل ستون گردیده ایستاده مانده چون بیدار شد پیش عبد الرحمان
معبره رفت که علمای توریت بودند و گزارش بیان نمود عبد الرحمان معبر خواب را به نکوی علم توریت رجوع کرد
دریافت و گفت ای عبد المطلب خواب مبارک است فرزندی از پشت تو خواهد شد جهان از نور روشن و منور خواهد
گردید دین او چون ستون استقامت خواهد ماند کسی را مجال نخواهد شد که ارکان دین و آیین او را بجنباند و
محو سازد و دین او جمله دین و ملت را محو خواهد کرد چون عبد المطلب این سخن شنید شادمان گشت و این راز را با کسی
دیگر نگفت پنهان داشت علی کرم الله وجهه روزی فرمان از حضرت رب العزت در رسید ای جبرئیل در بهشت
برو و از هر چیز که ترا خوش آید بیار ترا مباح گردانیدم جبرئیل عم درون بهشت در آمد تماشای هر قصر و هر شجر و
هر جوی و هر برج میدید ناگاه نظر او بر گنبدی افتاد و در گنبد قفل است جبرئیل عم آواز داد ملائکگان آن گنبد
پرسیدند تو کیستی گفت منم جبرئیل گفت برای چه آمده گفت مرا فرمان شده است که در بهشت برو آنچه ترا خوش
آید بیار گفتند ای جبرئیل کلید در پیشانی او مسطور است معاینه کن جبرئیل عم دید که کلمه طیب نوشته است که از
دروازه گنبد باز شد و درون رفت و دید مثال نقش این دنیا است حق سبحانه تعالی درون درختی آفریده است
بزرگی آنچنان است اگر بزرگی آن درخت در دنیا بیافتد از مشرق تا مغرب معطر گردد و بر سر آن درخت
هفتاد و سه شاخ راه دارد و هر شاخش هزار گل است جبرئیل عم خواست از وی یک گل بگیرد ملائکگان مانع آمدند
جبرئیل عم گفت ای ملائکگان امر باری تعالی است مرا که در بهشت برو و ترا هر چه خوش آید بیار مرا این گل خوش
آمد خواهم برد ملائکگان گلی از آن درخت به جبرئیل عم داد جبرئیل عم آن گل را درون پر بازوی خود نگاه داشت
از بهشت بیرون آمد قضا الهی گل از پر بازوی جبرئیل عم جدا شد در زمین مکه افتاد و بدست عبد الله بن عبد المطلب
رسید بگرفت و بو کرد رگ عبد الله معطر گشت و در جبین او نور محمد بتافت در دین او چون ماهتاب تابان شد
علی کرم الله وجهه روایت میکند عبد المطلب بوقت سحر در شب جمعه بیستم ماه جمادی الثانی در خواب دید که از خانه عبد الله

ستاره کرد

ستاره‌ی سرخ و درخشان و تابان پدید آمد و بالا شد چندانکه بالا میرفت و بزرگ میشد چون باسمان رسید مثل تمام دنیا گشت تجلّی
ماهتاب و ستارگان از نور او پوشیده گشت بامداد پیش عبد الرحمان بحیره رفت بیان خواب نمود عبد الرحمان بحیره گفت
ای عبد المطلب این خواب بشارت است در خانهٔ عبد الله پسری خواهد شد او پیغمبر آخر الزمان است دین او بر دینها غالب آید
تا قیامت و جمله دینها باطل خواهد گردید چون عبد المطلب این سخن بشنید شادمان گردید علی کرم الله وجهه روایت میکند
چون نور محمد در جبین عبد الله پدید آمد چنانکه عبد الله در شب تاریک بغیر چراغ از نور جبین خود نوشتن و خواندن
میتوانستی محتاج چراغ نبودی و خلق مکه از صورت عبد الله متحیر گردیدی و گفتندی این چنین ماه تابان گاهی ندیده ایم و نشنیده ایم
در این اثنا نظر قتیله بنت نوفل بنی مخزوم قرشی بر عبد الله افتاد و در دل خود تصور نمود در این نور حکمتی است کسی
را در پی عبد الله فرستاد و باز آورد و پیغام مناکحت خود کرد عبد الله گفت ای قتیله امروز مرا مهلت بده فردا جواب
خواهم داد عبد الله در خانه خود باز آمد آن شب دوشنبه بود و شانزدهم جمادی الاول بود قضای الهی نور محمد صلعم
از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت یعنی در بطن آمنه مادر نبی محترم هست و آن نور از جبین عبد الله ناپدید گشت
روز دیگر عبد الله حسب اقرار خویش پیش قتیله آمد و گفت به پیغام دوش آمده ام چون قتیله نور در جبین عبد الله ندید
گفت امروز حاجت مناکحت نیست زیرا که چیزی که پیش تو بود با تو نمانده است در بطن دیگر قرار گرفته است علی کرم الله
وجهه روایت میکند چون نور محمد در بطن آمنه قرار گرفت روی او چو ماه چهاردهم تابان و درخشان گشت و حوران
مکه در تحیر شدند و گفتند که حامل شدن زنان را چنین نور بر روی کسی درخشیدن ندیده ایم و از کسی نشنیده ایم روزی
مادر نبی محترم در خواب دید که یک ستاره سرخ از شکم خود بیرون شده زمین مکه را روشن کرد و خانه های تاریک را
منور گردانید چون آمنه از خواب بیدار شد در تحیر شد شوهر خود را خواب بیان نمود عبد الله گفت خیر باد این خواب
دلالت بر خیر است چون حمل آمنه هفت ماه گشت عبد الله جهت تجارت با بازرگان در مدینه رفت آنجا وفات یافت
باز روزی آمنه در خواب دید گوینده او را میگوید که ای آمنه تو خیر العالمین را در حمل خود داری وقتیکه او را بزائی
نام او محمد نهی چون حمل آمنه کامل گشت شانزدهم ماه ربیع الاول روز یکشنبه میان دو نماز در سال عام الفیل در
سنه چهارم و یکم جلوس نوشیروان عادل بن قباد در وزه آمنه پیدا شد ام البشر حوا زوجه آدم عم و صفوره
زوجه موسی عم و مریم ام عیسی عم و علیکس زوجه فرعون علیه اللعنت و سارا زوجه ابراهیم عم از بهر ولادت سید المرسلین
خاتم النبیین محمد صلعم چنانچه عادت زنان است بر سر آمنه جمع آمدند آنگاه فرمان از حضرت رب العزت رسید مر حوران بهشتی
بر دید بر آمنه واقف بکنید بوضع ولادت او چنانکه هشتاد حور از بهشت و بروایتی هفت حور با یکی از ظرف زر

بفرنگی و مجامیر از زر بر سر ایشان نازل شدند و هر یکی مجامیر سوختند چون ایشان این حالات بدیدند در تحیر ماندند و روز ولادت را
فراموش کرد سید المرسلین خاتم النبیین محمد صلعم در ثلث شب روز دوشنبه دوم ربیع الاول باختلاف دهم ماه
ربیع الاول از بطن مادر بر زمین واقع شد و حضرت الهی را سجده کرد و گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِیْکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ بعده گفت یا رب امتی امان ده و مراد نجات بخشش
نبی حرم بر زمین تولد شد یوسف کاهن علمای توریت بود بخانه های قریش خبر داد و گفت یا معشر قریش در فصل تولد پیغمبر آخر
الزمان است عبد المطلب صبح با خرم بخانه آمنه در آمد و دید که از بطن او فرزندی با صفت و صورت و سیرت پیدا شده است
گفت ای جده عبد الله تعبیر و تعبیر خواب از بر خود را بود و بیان نموده بود چون است عبد المطلب که بشیره او را ببرد و دید که خود مقطوع ناف و سر ستره است
و مختون است او مختون است چنین آورده اند که جبرئیل ختنه کرده رفته اند و ستره بریده اند والله عالم بالصواب
عبد الله عباس رضی روایت میکند از رسول صلعم تاریخ مولود سید المرسلین صلعم دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه چهل و یکم
سال جلوس نوشیروان عادل بن قباد شاه فارس و در سنه عام الفیل چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم
انا ولدت فی ملک العادل یعنی در سال عام الفیل اگر گویند که بچه و چگونه پیشتر از ولادت سید المرسلین محمد صلعم بود که
ابرهه حبشی از قبل نجاشی پادشاه حبش والی یمن گردیده آمده بود و در موسم حج مردمان اطراف و جوانب
برای حج متوجه گردیدند ابرهه را معلوم شد که مردمان برای زیارت خانه کعبه متوجه شدند ابرهه بشکر و حیله کرد که مقابله
کعبه یک خانه دیگر بنا سازم و مردمان را در آن خانه حج کنانم تا یک خانه بنا ساخت و تجمیل آن بسیار نمود و دیوار آن خانه
به زر و جواهر مرصع و مزین گردانید و خانه را قلیس نام نهاد و خلق یمن را دعوت کرد که این خانه را حج کنند کسی قبول نکرد
بعد از آن ابرهه در خشم آمد با لشکر و فیلان از کوه پیکر از یمن روان شد و در نواحی مکه نزول کرد و خواست که خانه کعبه را
بشکند ... و در مکه آمد و اما این قصه غایت طویل است مختصر آورده شد قضای الهی طیرا ابابیل از جوانب ساحل دریای سنگ
بر سر ابرهه آمد ابرهه با لشکر خود بدست طیرا ابابیل بضرب سنگ کشته شد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است الم تر کیف
ابابیل ... فعل ربک باصحاب الفیل خداوند فیل یعنی ابرهه حبشی و لشکریان او را الم یجعل کیدهم
فی تضلیل ... خانه کعبه ... فی تضلیل و ... در زبان گذاری
گراهی ... و ارسل علیهم ... ساحل دریای ... طیرا ابابیل مرغان که نام ابابیل است
گردو کرده ... آن مرغان ... سنگ ... سبع
... سنگ ... مرغان

سنگها را ابرهه

سنگها را بر لشکر ابرهه بجا رزت من سجیل سنگ از گل شده بود یعنی جنت فجعلهم پس ساخت حق سبحانه و تعالی ایشان را بدان سنگها
کعصف مأکول چون کاه خورده خورده یعنی در هرکدام افتادی و نابود کردی آورده اند که هر مرغ که سنگ بر کافران زدی از
عضو دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگی هر یکی از ایشان که نیت خرابی خانه کعبه داشتند نوشته بود آن مشرک بدان سنگ
هلاک شد ابرهه حبشی مشرک مجروح به هزیمت رفت خود را پیش نجاشی رضی رسانید و از آن مرغی یا سنگ که نام ابرهه نوشته
بود در پی او رسید بر سر او برآمد و بر بدن گرفت چون ابرهه صورت حال طیرا ابابیل بعرض رسانید نجاشی رضی پرسید که چگونه
مرغان بودند که چنین مبارزان را هلاک ساخته ابرهه در آن حالت نظر به مرغ فرکور افتاد و گفت ای ملک یکی از آن
مرغان این است همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سر ابرهه بگذاشت و بزد ابرهه تیر در نظر نجاشی رضی هلاک شد نجاشی
درین اسرار در تحیر ماند آن زمان نجاشی رضی در اسلام مشرف نبود در ملت کفر و بدین جد و آبا بود والله اعلم بالصواب
علی کرم الله وجهه روایت میکند وقت تولد نبی علیه السلام لات و منات ستة صد و شصت بت که اهل قریش در درون کعبه
داشته بودند همه سرنگون افتادند قریشان از آن همه در تحیر افتادند ابن مسعود رضی روایت میکند وقت تولد سید المرسلین
ایوان کسری افتاد پادشاه فارس آن زمان دارا و الخلاف در آمد این بود بغیر حرکت باد و باران منهدم شد و تاج
از سر نفس بیفتاد و آتش مجوسی او سرد گردید چون نوشیروان این حالت دید بختگان را طلبید و گفت ای دانایان
باعث منهدم شدن ایوان و بر بدن تاج از سر و سرد گردیدن آتش مجوسی چیست خواجه بزرجمهر زمان خدمت بوسید
و گفت ای ملک در توریت مسطور است درین زمان تاریخ موعود پیغمبر آخر الزمان است در زمین مکه بجناب قریش تولد شده است نوشیروان
گفت ای خواجه بزرجمهر نامه باید فرست برای آن کودک نامه مبارکباد به جانب رئیس مکه باید نوشت که تعهد و پرورش
نماید خواجه گفت ای خداوند روی زمین پیغمبر آخر الزمان بخانه عبد الله بن عبد المطلب تولد گردیده است عبد المطلب باید نوشت
زیرا که عبد الله وفات یافته است فرمود بنویسید بدین مضمون که ای عبد المطلب آگاه باش فرزندی که در خانه پسر تو متولد گردیده است
آن پیغمبر آخر الزمان است اما بی پدر است تعهد و پرورش نیکو نمای رحمت و شفقت همه وادی بکنی و بجای پدر او تو هستی چه جد و پدر
شفقت برابر است پدر به ملکوت … هفت کشور نزد عبد المطلب رسید نامه بخواند بسیار شاد شد و دعا کرد جواب نامه شاه بنوشت …
بهوست علی کرم الله وجهه روایت میکنند شیاطین پیشتر از ولادت سید المرسلین شفیع المذنبین محمد صلعم در آسمان قادر بودند
بعد ولادت سید المرسلین صلعم بر ایشان آسمان ممنوع گشت خود رسیدند که بر آسمان روند ملائکه آن از تیر شهاب بزنند و دور سازند
رجم کنند شیاطین از ترس تیرهای بعضی در دریا افتادند و بعضی در کوه و بعضی در بیابان گاه رسیدند پیش ابلیس …
احوالی خود را اظهار ساختند و گفتند ای … چون بشنید … برو در شمال سوی مشرق و مغرب و بگویید …

چه کسی آفریده شده است شیاطین بهر سو دویدند تا که بمکه رسیدند ذکر فرزند عبد الله قریش شنیدند که پیغمبر آخر الزمان پیدا شده است
که این آوازه در کوچه و بازار مکه منتشر است و دیگر دیدند که فلان کاهنان بسیار در مجلس عبد الله جمع آمده اند و تیره حال ایستاده
کرده اند شیاطین چون این حالت بدیدند رو به پیش ابلیس رسیدند و تولد پیغمبر آخر الزمان بیان نمودند چون ابلیس ذکر تولد
پیغمبر آخر الزمان و نزول جایگاه با علمهای بهشت بشنید بر خود زار السنگ زدن گرفت و گفت ای اولاد من چون پیغمبر آخر الزمان
سوی خلق مبعوث گشت او رحمة للعالمین است اکنون کار مملکت ما مسدود گشت این بگفت و بزاری گریه کردن گرفت
در تفسیر خوانی مسطور است روایت از رسول صلعم در آورده است از نزول بهشت آدم علیه السلام بدنیا تا نوبت تولد من شش هزار سال
و پانصد و هفتاد سال در میان است که متولد گردیدم از اسماعیل علیه السلام تا من نسب و نه پشت گردیده و درین میان چهارصد
بنو اسماعیل علیه السلام است پشت گردیده بودند قضای الهی و دین اسلام بر قرار شد امیر المومنین ابو بکر رضی روایت میکند از رسول
صلعم چون نبی علیه السلام متولد گردید اول زنیکه شیر شو داده بود کنیزک ابولهب او را ثویبه میخوانند و هر سال زنان مرضعه یعنی زنان
شیر دهنده از قبیله بنو سعید از هوازه بمکه آمدی مردمان مکه فرزندان شیر خواره خود را بایشان سپردی و اجرت دادی
زنان بنو سعید فرزندان مکه را شیر خود بروی پرورش دادند گذاشتن شیر مادران سپردی آن سال بیشتر از عورتان بنو سعید
بمکه آمدند آن حلیمه بود و امیمه بود محمد علیه السلام را بحلیمه سپرد و حلیمه بنت عبد الله حارث بود و چون نبی علیه السلام پستان حلیمه بدهن مبارک
کرد در شیر پستان حلیمه چنان پیدا شد که ده پسر را وفا کند بیشتر از یک پسر وفا نشدی بدانکه حلیمه ناقه پیری داشت از و
هیچ شیر پیدا نشدی از برکت قدم از پیر جوان و شیر از و چنان پیدا شدن گرفت که مردمان خانه حلیمه را وفا کردن گرفت
بدانکه حلیمه چند گوسپند داشت در آن سال از برکت اقدام سید المرسلین صلعم سه صد گوسپند جمع آمد و اموال دیگران
مجموعه گردید بدانکه وقتیکه حلیمه بیرون رفتی محمد علیه السلام را برابر خود بردی روزی حلیمه را با پیری در اثنای راه ملاقی
گردید او از قبیله بنو حمیر اثبات بود محمد علیه السلام را بدید و گفت ای حلیمه این کودک پادشاه هفت کشور خواهد شد بدانکه
روزی حلیمه بوادی رسید از رسید علمای حبش نزول بود نظر بر محمد صلعم افتاد دید که ابر بر سر مبارک او سایه دارد
و مهر نبوت بر پشت او نوشته است معاینه کرد و گفت ای یاران بدانید که آثار پیغمبر آخر الزمان در توریت مسطور است
آن آثارها برین کودک می نماید و مرا معلوم میشود که این کودک پیغمبر آخر الزمان است بدانکه روزی حلیمه با محمد صلعم در هوازه
رسید علمایان هوازه بدیدند که ابر بر سر محمد صلعم سایه میدارد و مهر نبوت بر پشت نوشته است گفتند ای حلیمه این کودک
پیغمبر آخر الزمان است که عیسی علیه السلام بعد دوم این کودک خبر داده است بدانکه حلیمه هر جا که رفتی علمایان و کاهنان و راهبان
محمد علیه السلام را بدیدی و گفتی که این کودک پیغمبر آخر الزمان است امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی روایت میکند کسری کیقباد پادشاه

فارس بلاد در زمان

فارس را امروز بهتر بود از تخت خوانند آن با خواجه بزرجمهر حکیم عداوت داشت روزی نوشیروان با جای بدخواه بر
بزرجمهر خشم گرفت و هر دو چشم او بکندند چون نبی علیه السلام بعمر چهار روزه و بروایت پنجاه روزه رسید بزرجمهر از زندان
روان شد که اهل و امارات قریش بنشستن ستی بنمودند و بمعظم تمام نزول کردند بزرجمهر گفت ای معشر قریش برادرزاده
شمایان محمد بن عبد الله کجا گفتند بخانه حلیمه مرضعه است گفت که حلیمه را طلبید او بسم از آن زبان است از خاک قدم او چشم من روشن
حلیمه بیاوردند و در کنار بزرجمهر داد او خاک قدم مبارک آن جناب گرفت و در هر دو چشم خود مالید از برکت خاک
قدم محمد علیه السلام در چشم او بصارت گردید روی نبی علیه السلام را دیدن یافت بر قدم مبارک بوسه داد و یک شتر زر به حلیمه داد
و گفت بپرورش این کودک نیکو نمایید و وداع کرد دیدن او از مشرف شد امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی روایت میکند چون
نبی علیه السلام بعمر سه سالگی رسیدند به شبانی گوسفندان حلیمه برابر کودکان رفتی و ابر بر سر مبارک محمد علیه السلام سایه داشتی از زمان
انجا مشاهده می نمودی تا آنکه روزی در صحرای هوازن محمد علیه السلام با کودکان زیر درختی نشسته بودند در بین اثنا دو مرد
بصورت آدمی از آسمان نزول کرده و آن جبرئیل و میکائیل علیه السلام بودند و بروایتی یکمرد بودند هو یلعب مع الصبیان محمد علیه السلام
بگرفت بر زمین انداخت و سینه او را پاره کرد و دل او را از درون بیرون آورد و بشکافت و خون بسته بود آنرا
بگرفت و بیرون انداخت و طشتی زرین پر از آب زمزم آورده بودند او را شست از ایمان و نور پر ساختند باز دل
او را بجای پس نهادند و جراحت پاره که قدیم بود بهتر همچنان شد جمله کودکان معاینه کردند و بگریختند و حلیمه را خبر کردند
بدویدند محمد علیه السلام را امانت و سلامت یافت و دید که روی مبارک محمد علیه السلام زرد گردیده است و لرزه در بدن مبارک
افتاده است و خط پاره سینه معاینه کرد و تعجب کرد دید محمد علیه السلام را آنجا باز آورد و چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی
الم نشرح لک ای یا محمد نه بگشادانیدیم برای تو صدر یعنی سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و علم امت و زد وی
گنجد و یا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول توانی کرد و امیر المؤمنین صدیق رضی روایت میکند
که سید المرسلین و خاتم النبیین صلعم خود فرموده اند که شکافتن صدر من دو بار است یکی در زمان طفولیت که در قبیله بنو سعد حلیمه
مرضعه بود و نوبت دیگر در شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل علیه السلام طشتی از
آب زمزم آورد و درون سینه و عروق حلق مرا از آن آب بشستند و جبرئیل علیه السلام دل مرا بیرون آورد و بشکافت و بیه
بشست و طشتی دیگر از طلا مملو از حکمت و ایمان آورد و دل مرا از آن پر ساخت و بجای پس نهاد و از آن بخور
در عروق و صدر خود یافتم علی کرم الله وجهه روایت میکند صحابان کبار اثر جراحت شکافت صدر آن جناب در وقت
غسل جنازه آن حضرت صلعم معاینه کرده اند علی کرم الله وجهه روایت میکند چون سید المرسلین بعمر پنج سالگی رسید

حلیمه نبی مکرم را انجا و ران جناب نبی به بی امنه سپرده داد در ان سال مادر نبی مکرم وفات یافت بروایتی بعمر شش
ساله مادر نبی مکرم امنه وفات یافت عبد المطلب جد نبی مکرم پرورش کردن گرفت چون نبی مکرم بعمر هشت ساله رسیدند
عبد المطلب وفات یافت بوقت وفات نبی علیه السلام را با ابو طالب سپرد و وصیت کرد که ای فرزند من محمد پسر برادر
تست او یتیم گردیده است و از عجایب های و غرایب های بظهور می اید کسی خواهد شد این را بتو سپردم زیرا که محافظان
این کودک بسیار می نماید با احتیاط کمال نگاه باید داشت و هرگز از و غافل نمانی ابو طالب وصیت پدر خود را قبول نمود
عبد المطلب ازین جهان نقل کرد ابو طالب به پرورش نبی مکرم مستعد ماند چون نبی مکرم بعمر ده سالگی رسید بزهای قریش
چرانیدن گرفت چنانکه عادت انبیا پیشین بود علی کرم الله وجهه روایت میکند چون اوازه پیغمبری در شخص محمد مکرم و سایه
کردن ابر بر سر مبارک انجناب مشتهر گردید بسیار علمایان بصره از جای امدند و میدیدند و میگفتند چنانچه وصف پیغمبر اخر
الزمان در توریت و انجیل مسطور است ان وصف بر این کودک عیان است و دلالت مینماید بتحقیق است که این پیغمبر اخر الزمان
است که عیسی علیه السلام خبر کرده است تاریخ مولود او و این زمان است زود است که بنبوت مبعوث خواهد شد علی کرم الله وجهه روایت
میکند میان طفولیت سید المرسلین صلعم دوازده معجزه بظهور امده اول مهر نبوت بر پشت دوم سایه ابر بر سر سیوم حسن چهره
چهارم به نشستن مگس و رفتن بر تن مبارک پنجم و فنگانه نبی مکرم در راه میرفتن و هر موضع قدم مبارک نهادی خاک انجا هم گشتی
ششم بوی معطر از تن مبارک انجناب مدام معطر ماندی هفتم گاهی نظر بر بتان مکه نکردی هشتم گاهی دروغ نگفتی نهم سخن در
از زبان مبارک انجناب نشنیدی دهم معصیتی از وجود مبارک نیاوردی یازدهم بتان را دشمن داشتی دوازدهم از شراب پرهیز
ماندی اگرچه در ان زمان حلال بود و ابر همو منافس ابو بکر صدیق و علی کرم الله وجهه روایت میکنند که خدیجه الکبری بنت خویلد بن
اسد است و ان خویلد مردی از عظمای قریش بود و صاحب مال و جاه در مکه معروف بود چون وفات یافت پسرش نبود مال پدر
وراثت خدیجه برسید روزی خدیجه در ایوان سطح خود نشسته بود که محمد مکرم با ان کوچه بگذشت نظر خدیجه بر محمد مکرم افتاد غلامی را
فرستاد و بار او رد و گفت تو چه کار کنی گفت گوسپندان قریش را می چرانم خدیجه گفت پاسبانی بزهای ما با بزهای قریش بکن
انچه اجرهای از انها بیابی از من بیش بیابی محمد مکرم اجابت کرد خدیجه بزهای خویش به محمد مکرم تسلیم نمود بعد چندی بزهای خدیجه ببرکت
قدم مبارک سید المرسلین صلعم دو چندان شد خدیجه طرق محمد مکرم معاینه میکرد و میدید که مدام ابر بر سر مبارک محمد مکرم سایه
میدارد خدیجه دانست که این کودک میان قریش بزرگ خواهد شد چون نبی مکرم به بست و پنج ساله رسید خدیجه گفت ای
محمد سفر تجارت شام در ارم سفر خواهی کرد گفت خواهم کرد خدیجه لباس تجارتی با شوهری خود به محمد مکرم بپوشانید مال و غلامان
تسلیم نمود و گفت ای غلامان محمد انچه امر کند بجا ارید امر او بیرون نبرید و انچه افعال او بظهور اید نگاه دارید و بمن اظهار نمایید

و مال ما را هرچه خواهد بکند چیزی بگویند این بگفت و وداع کرد و کسی نیکه میان قریش از مال خدیجه تجارت می‌کندان
قافله با محمد عم روان شد اول قافله ابوسفیان از مکه بیرون شده بود و بعده قافله محمد عم در اثنای راه با ابوسفیان
ملاقات کردید خندیدن گرفت و گفت ای یاران خدیجه نادان است که تبار بوده کار مال سپرده است محمد که گاهی بعمر خود
تجارت نکرده است قدر بیع و شری چه داند این بگفت هر دو قافله بهم در دامن کوه بصره نزول کردند آن کوه
عبادت گاه بت پرستان بود و انجا بحیرا راهب خوانند پسری راهب بت پرست از صومعه خود برای دیدن تماشای
قافله تجاران مکه بیرون آمد و بر همگنان نظر کردند بر سر محمد عم ابر سایه دار است و کوه و دار درخت سجده می‌کنند شناخت
و گفت این جوان پیغمبر آخر الزمان است راهب باز گشت بجای خود آمد و طعام برای محمد عم همه قافله ترتیب داد چون طعام
قافله قریش را طلب کرد ابوسفیان محمد عم را به پاسبانی شتران در نشسته بجای راهب آمدند چون راهب محمد عم را
ندید گفت یا معشر قریش میان شما هیچ کسی هست همه گوی ابوسفیان ایشان نمودند راهب گفت محمد رسیده شما است
گفت لا راهب گفت ای معشر قریش ندانید شما بدرستیکه محمد پیغمبر آخر الزمان است زود است که بنبوت مبعوث
خواهد شد گفتند تو چگونه دانستی گفت ببینید اول این است صحبت درخت مبارک او دیگر ابر مدام بر سر مبارک او
سایه دار است و وصف او در توریت و انجیل مسطور است و عیسی عم خبر داده است که پیغمبر عم آخر الزمان مبعوث
خواهد شد و من در توریت دیده ام که وقت نبوت او رسیده است این بگفت غلام خود را پیش محمد عم فرستاد غلام
راهب برسید و گفت ای محمد ترا مولای ما برای تناول طعام طلب کرده است نبی عم گفت ای برادر اینجا کسی دیگر نیست
که شتران ما را نگاه دارد غلام راهب گفت ما بجای تو باشم تو برو بروز برا که مولای ما منتظر تو اند محمد عم شتران را
با او تسلیم نمود و روان شد راهب راه میدید که کجا می‌آید در این اثنا سید المرسلین صلعم در رسید راهب از دور معاینه
نمود که ابر بر سر محمد عم سایه کرده می‌آید همه دیدند راهب محمد عم را به تعظیم کمال مقدم قوم قریش را بنشاندند و طعام پیش
آورد و همه بخوردند چون از طعام فارغ شدند راهب طعام دیگر و میوه های دیگر پیش محمد عم آورد و در نمود ای
بجای محمد برسانند و ابوسفیان را گفت ای ابوسفیان میان قریش محمد عم خواهد شد اما او را بهمه وادی نگاه
باید داشت غافل از و نخواهی ماند ابوسفیان گفت ای علمای توریت من عم محمد ام او پسر برادر من است تربیت و پرورش
میکنم این بگفت و از راهب رخصت کردید قریش از تعظیم محمد حیران و سرگردان ماندند روزی قافله بر سر دو راهی
رسیدند یکی راه قریب و آن راه پر خطر است و راه دیگر بعید است بی خطر ابوسفیان پرسید ای محمد تو کدام راه اختیار
کنی یاران براه بعید خواهم رفت سید المرسلین صلعم گفت یا معشر قریش حق سبحانه تعالی حافظ و ناصر است از خطر چه خواهد شد

ما براه فریب خواهد رفت این بگفت روان شد ابوسفیان براه بعید روان گردید و گفت که ای یاران محمد گو درست

مال خدیجه را ضایع خواهد ساخت و خود هلاک خواهد گردید نبی علیه السلام مشتمل بر فضل الهی با سلامت ده روز پیشتر از قافله

ابوسفیان در شام رسید نزد میان اسباب تجاری از نبی علیه السلام بیع و شری نمودند و آنچه حصه خود را فایده بیع و

شری بود بگرفت و بعد از سید المرسلین در کوچ سمت مکه مستعد بود که ابوسفیان با قافله تجاران در رسید میان

رسیدن قافله بیع و شری خود نصف کشیدن گرفت ما چه القیمت اولی بیع و شری نمودیم اکنون در بیع و شری منفعت خواهد آمد

گردید چون ابوسفیان خبر محمد علیه السلام یافت محمد علیه السلام پیشتر ده روز رسیده از بیع و شری فارغ گردیده برای مراجعت

مکه مستعد است ابوسفیان کسی را پیش محمد علیه السلام فرستاد و گفت ای محمد چندی با خبر کن ما از بیع و شری فارغ شوم

تا یکجا خواهم رفت نبی علیه السلام گفت کوچ من در پیش است و بیع و شری شما هنوز باقی است ما پیشتر رهگرای میشوم سید المرسلین صلعم

از شام کوچ کرد از فضل الهی در حوالی مکه رسید غلامی را پیشتر پیش خدیجه فرستاد و غلام خدیجه را خبر رسانید که محمد با سلامت آمد

با مال تو در حوالی مکه داخل گردیده خدیجه پرسید ای غلام از محمد در اثنای راه معاینه و مشاهده چه کرده است گفت ای بی بی و بدیدم گفت

چیست غلام گفت ای مالکه ما ابر مدام بر سر محمد سایه میکند و شجر و حجر سجده می دهد و بیع و شری چنان کرده است که در وهم و فهم

ما نمی آید و در راه علمای آن اکرام او چنان می آید که گاهی کسی در چشم خود ندیده است و گاهی در گوش نشنیده است خدیجه وصف

محمد کرم را در دل خود پنهان داشت با کسی دیگر این راز تکلم نکرد چون نبی کرم سرای خدیجه رسید مال تجارت در پیش نهاد

و حقیقت بیع و شری ظاهر نمود خدیجه دید از دیناری بیست دینار گردیده و از قنطاری بیست قنطار شده است محمد کرم

به تعظیم تمام پیش خود نشاند و غلامان را امر کرد مدام بخدمت محمد حاضر باشند امر او بجا آرند چون چندی بر آمد روزی خدیجه

گفت ای محمد زن داری گفت لا باز خدیجه ای محمد میخواهم که تو مرا بنکاح خود در آری بکنیزی اعتراف نمایم نبی کرم گفت ای

خدیجه ابوطالب عم مشفق من است میان امر او هستم بغیر رضای او این کار را اعتراف نمودن نمی توانم خدیجه خاموش ماند دانست

که بغیر اذن ابوطالب انجام انصرام نخواهد یافت روزی هدیه از مال شام با ابوطالب فرستاد چون آدم خدیجه هدیه

رسید و گفت خدیجه سیده ما هدیه شام نظر تو فرستاده است ابوطالب گفت خانه آباد باد و پرسید خیریت مطلب خود گفته است غلام

لا روز دیگر خدیجه باز هدیه پیش ابوطالب فرستاده بلکه سه بار ابوطالب مطلب خدیجه معلوم نمود روزی محمد کرم بخانه آمد

ابوطالب پرسید ای فرزند من خدیجه هدیه بمن فرستاده است مقصد او جهت نبی کرم گفت ای عم مشفق من تو بجای پدر من

هستی خدیجه پیام مناکحت خود با ما کرده است او را جواب داده ام وی تو عم مشفق است و بغیر امر او جواب نخواهم

داد بنا بر معلوم میشود که هدایه بعلامت سعی فرستاده است چون ابوطالب این سخن شنید خاموش ماند روز دیگر خدیجه

قدر ابو

قدری هدیه بر زن ابوطالب به کنیزک خود فرستاد و گفت ای کنیزک زن ابوطالب را پیغام مناکحت من با محمد بدهی
که شوهر خود را راضی نماید کنیزک مع هدیه پیش زن ابوطالب رسید و گفت خدیجه سیده با هر تو هدیه فرستاده است و گفته
است پیغام نکاح خود با محمد دارد و بغیر رضای ابوطالب نخواهد شد شما شوهر خود را راضی نمایید تا انجام یابد زن ابوطالب
قبول کرد چون ابوطالب بخانه آمد پیغام خدیجه بگفت ابوطالب گفت این نکاح چگونه منعقد شود عمر او بسیار دارد و
محمد خورد سال است و این خبر بر خدیجه رسید باز هدیه دیگر بر زن ابوطالب که او را فاطمه بنت اسد گویند فرستاد و گفت
ای کنیز فاطمه را بگو که شوهر خود را بگوید تزویج خدیجه با محمد اذن کنند تا مال دیگر ترا خواهم داد چون فاطمه از کنیزک خدیجه شنید شوهر
خود را بگفت به تزویج خدیجه با محمد اذن بکن ابوطالب با محمد صلعم طلبیده مناکحت خدیجه اذن کرد کنیزک خدیجه باز آمد و گفت
ای سیده من ابوطالب به تزویج تو اذن کرد خدیجه این سخن مسرور و مبتهج گردید محمد صلعم را بخواند و گفت ای محمد ابوطالب
عم شفیق تو برای مناکحت من با تو اذن کرده است اکنون تو مرا به کنیزکی خود اجابت کن نبی صلعم گفت ای خدیجه میان ما و تو
چند شرط است اگر بجا آری تا نکاح منعقد گردد و اعتراف نمایم خدیجه گفت چه شرط است بفرما گفت اول مال خود را فی سبیل
الله بفقرا مکه بده و بندگان خود را آزاد گردان و خرقه درویشی قبول کن خدیجه اجابت کرد تا از آن مال قدری بر زن
ابوطالب فرستاد و کنیزکان و غلامان خود را قدری مال داد و آزاد کرد و جمله مال را بفقرا مکه داد و خرقه درویشی پوشید
در آن سال عمر شریف سید المرسلین صلعم بیست و شش سال بود و عمر خدیجة الکبری رض چهل و یک سال بود که نکاح منعقد شد
گردید والله عالم بالصواب ذکر ازواج نبی صلعم علی کرم الله وجهه روایت میکند اول خدیجة الکبری بنت خویلد ابن اسد قریشی
بنکاح نبی صلعم در آمد دوم عایشه صدیقه رض بنت ابوبکر رض در سنه شش من النبوت در نکاح سید المرسلین صلعم در آمده در مکه
سیوم حفصه بنت امیر المؤمنین عمر رض در سنه من الهجرت در نکاح در آمده در مدینه چهارم ام سلمه رض بنت ابی امیه مغیره در سنه
چهارم من الهجرت در نکاح در آمده پنجم ام حبیبه بنت ابو سفیان در سنه ششم من الهجرت در نکاح در آمده ششم زینب بنت جحش
در سنه چهارم من الهجرت در نکاح در آمده هفتم میمونه بنت الحارث در سنه هفتم من الهجرت در نکاح در آمده هشتم صفیه بنت
حی اخطب در سنه من الهجرت در نکاح در آمده صفیه مذکوره زوجه کنانه بن ربیع یهودی خیبری بود روزی صفیه خواب دید
که ماه از آسمان نزول شده در کنار او فرود آمده چونکه بیدار شد پیش شوهر خویش بیان نمود شوهرش در آنگاه این
بر آنت زن محمد است صفیه را طلاق داد و گفت ترا پادشاه حجاز خواهد خواست آخر الامر صفیه در جنگ خیبر اسیر آمد چون
پیش نبی صلعم آمد آزاد کرده است در سنه ششم من الهجرت و بر روایتی در سنه هفتم من الهجرت نهم بعد وفات خدیجة الکبری رض به نکاح
در آمده سوده بنت زمعة بن قیس و ماریه بنت قبطی هر دو جاریه آمد که ماریه قبطیه را نجاشی پادشاه حبش بخدمت حضرت رسالت پناه

فرستاده بود و الله اعلم بالصواب تذکرات فرزندان و نوادگان حضرت سید المرسلین صلعم ابن عباس رض روایت میکند
که از بطن خدیجه رض هفت فرزند تولد شد از آن سه پسر و چهار دختر طیب و طاهر و قاسم و ام کلثوم و رقیه و زینب
و فاطمه رض و در بعضی مسطور است که نبی علیه السلام را هشت فرزند است هفت از خدیجة الکبری رض که مذکور رفته یک پسر ابراهیم
است که از بطن ماریه قبطیه است که جاریه بود و ابراهیم در ایام طفولیت وفات یافت بدانکه سید المرسلین صلعم ام کلثوم را
بعتیبه بن ابو لهب بزنی داد و رقیه را به عثمان رض بزنی داد و زینب را با بوالعاص بن قاسم و فاطمه رض را در سنه [illegible] من الهجرت
بجناب حضرت [illegible] در مکه با علی کرم الله وجهه مناکحت کردند بدانکه عتبه بن ابو لهب بسبب اظهار نبوت سید المرسلین
صلعم بسبیل ضد ام کلثوم را طلاق داده فرزند از وی نبود و از طرف عثمان رض در بطن رقیه پسر تولد شد او را عبدالله
عثمان کردند در هفت سالگی از جراحت چشم در سنه ثلث از نبوت وفات یافت رقیه از فراق فرزند خود فوت
کرد و سید المرسلین نیز در سنه ثلث مذکور ام کلثوم را بعثمان رض سپرد و پنج سال گذشت از و فرزند نشد در سنه تسع من الهجرت
ام کلثوم وفات یافت و از طرف ابوالعاص در بطن زینب دو پسر متولد گردیدند یک پسر و یک دختر پسر را نام علی ابوالعاص
نهادند در خوردگی وفات یافت و دختر را نام امامه کردند زینب در سنه [illegible] از نبوت وفات یافت امامه را فاطمه رض
پرورش نمودند مغیره نوفل در عهد خلافت عثمان رض قاضی مدینه بود او را بزنی داد از و یک فرزند شد او را نام یحیی [illegible]
کردند از بطن فاطمه رض پنج فرزند شدند سه پسر و دو دختر امام حسن و امام حسین و محسن رض محسن در ایام طفولیت وفات
یافت و دو دختر زینب و ام کلثوم هر دو در خوردگی وفات یافتند والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه روایت میکند
چون حضرت نبی علیه السلام سی سال رسید در صدق گویی و در پرهیزکاری و امانت داری و شکسته پروری و تیمار پرسی و حق پرستی و کم
آزاری مشهور و مستثنی شد تا بجایی که خلایق مکه و نواحی مکه نبی علیه السلام را امین و صدیق گفتندی و دعای او مستجاب گردیدی.
القصه بدانکه در نوبت عبدالمطلب جد نبی علیه السلام سیلی از دیوار خانه کعبه شکسته بود میان قریش چهار فریق مقدم بودند هر چهار
فریق عمارت خانه را [illegible] داده از سر نو مرمت کردند این ذکر در رفعت بنا و کعبه رفته است در معاینه آورده است چون
عمارت خانه کعبه را مرمت کردند برای نهادن حجر الاسود میان قریش اختلاف افتاد و بنو هاشم و بنو امیه میگفتند حجر اسود
ما مستحق ایم در رکن ما باشد و بنو تمیم میگفتند ما مستحق ایم در رکن ما باشد و بنو فهر میگفتند ما مستحق ایم در رکن ما باشد و بنو مخزوم میگفتند
ما مستحق ایم در رکن ما باشد و هر یکی در حسب و نسب برابر اند و همه بنو فهر از نسل [illegible] اند در این سخن میان آن اتفاق [illegible]
در میانش آمد چون [illegible] که [illegible] در میان آمدند و بعد گفت طول افراز افتاد و که میان [illegible] محمد بن عبدالله صادق
است او را امین قرار داده ایم هر حکم که او خواهد بنهد ما آن را اعتراف و منظور است تا محمد علیه السلام را بخوانند و گفتند ای محمد تو

بجان و دل

میان قریش امین و صادق پرستی نهادن حجر الاسود میان ما یاران اختلاف میرود و هر یکی میگوید ما مستحق ایم که در رکن ما باشد
بنا بر ما یاران ترا امین اقرار کرده ایم هر جا که تو باشد همه ما یاران را قبول و منظور است سید المرسلین عم ردای مبارک خود را
بگسترد و دران نهاد و از چهار فرق چهار مقدم را گفت یا ما بگیرید ان مقدمان قریش با محمد عم بگرفتند در محلی وقت بنای
کعبه ابراهیم عم نهاده بود همانجا نهاد قریش از ان راضی شدند و جمله خلایق ثنا و آفرین کردند والله اعلم بالصواب علی کرم الله
وجهه روایت میکند روزی امیر المومنین ابو بکر صدیق رض گفت ای محمد عبادت صنم چرا نمیکنی ابا و اجداد عبادت صنم
میکنند نبی عم گفت ای ابو بکر ابا و اجداد ما خطا میکنند و خود را گمراه میسازند صنم و صنم پرستی باطل است اگر صنم ابا و اجداد
ما کرده است ابو بکر رض گفت ای محمد در عبادت صنم مرا بخرم این حجت و از وجه خطا خواهد شد همه باطل است ابن مسعود رض
روایت میکند روزی امیر المومنین ابو بکر رض خواب دید که ماه چهارده هم از آسمان نزول گشت در زمین ابو بکر رض دخول
کرد دید و در قلب او قرار گرفت چون بیدار شد پیغمبر از کسی نه طلبید در دل خود پنهان داشت بعد چندی به سفر شام در پیش او
با قافله مکه روان شد در دامن ان بحیرا راهب علمای توریت و انجیل بود خبر در بر رفت تعبیر ان خواب بطلبید راهب
گفت ای ابو بکر نزول ماه درون قلب تو آنست که تو تصدیق از دل پیغمبر آخر الزمان را که او زود وقت که مبعوث
خواهد گشت او در قبیل قریش پیدا شده است او را تصدیق داری و وزیر معاون او باشی بعد خلافت او خلیفه تو باشد
امیر المومنین ابو بکر رض چون این سخن بشنید در دل پنهان داشت و مرخص گشت علی کرم الله وجهه روایت میکند روزی
عبد الله عباس رض پدر خود را پرسید ای پدر خلق ابو بکر را عتیق چرا گویند عباس رض گفت ای جان پدر شنیده که ابو بکر
بن ابی قحافه را پس صورت صحیح آنست مادر ابو بکر را چند فرزند از بطن او تولد شده بود همه در حالت خوردگی فوت کردند
چون ابو بکر متولد شد اترا مادرش در جامه پیچیده بر در کعبه آورد گفت یا الله السموات و الارض و آدم و حوا ان اولادی
با تو ارضی داولی لکی بی احد سوی بدا او لده البهمی طو عمره و اب بی به احضی اسکنی قلبی و قره العینی یعنی یا بار خدایا
خداوند آسمان و زمین و آدم و حوا در سنگه فرزندان من در حال خوردگی میمیرند فرا این فرزند ولادت با
یا رضا ایا و راز کن عمر این پسر تا قرار کرد در دل من روشن شود چشم من هاتف غیب آواز داد و یا امن علی التحقیق فرست
یا ولد العتیق رسمه بالتوریت صدیق جعل الله علی حبیبی خلفه وزیره ای کنیز خدا تو بتحقیق فتح یا منتهی بفرزند عتیق نام او در توریت
صدیق گردانیده است خدا تعالی بر بهترین خلق یعنی محمد عم را وزیر گردانیده و بعد محمد عم خلافت او باشد و هر کر جدا نخواهد شد
از محمد خوردی تا پیری و در حیات تا ممات چون عبد الله این سخن از پدر خود بشنید کیفیت ابو بکر رض معلوم کردند علی
کرم الله وجهه روایت میکند چون عمر شریف سید المرسلین صلعم سی و هفت سال رسید در غار حرا معتکف گرفت حرا نام کوه است

در مکه معروف نبی عم از عمرات ثابت و خلق ترک گرفت چون توشه آخر رسیدی در خانه آمدی توشه گرفتی باز
در غار رفتی روی بسوی بیت المقدس نموده در دل خود تصور میکردی که آسمان و زمین و مخلوقات چیست و که آفریده است
همبرین نمط سالی دو برآمد والله عالم بالصواب قطاب چهارم در بیان ابتدای نزول وحی و ملاقات جبرئیل عم تصدیق
نمودن نبوت خدیجه الکبری رض و امیر المومنین ابوبکر صدیق رض بن ابی قحافه و ذکر دعوت پیغمبری و ایمان آوردن علی کرم الله
وجه و امیر المومنین حمزه بن عبد المطلب و امیر المومنین عمر بن خطاب و امیر المومنین عثمان بن عفان و طلحه و دیگر متقدمان
قریشی رض و ذکر چند حکایات معجزات نبی عم که بعد از بعثت نبوت بظهور جلوه گر شده و ذکر ایذای قریشان و هجرت
حبش صحابا نبی عم و ذکر وفات خدیجه الکبری رض و ابوطالب عم مشفق نبی عم ابوبکر رض روایت میکنند چون
عمر شریف نبی عم بچهل سال رسید وقت نبوت قریب شد هر جا که سنگی و زیر هر درختی که گذشتی آواز برآمدن گرفت
السلام علیکم یا محمد رسول الله روزی بتاریخ هفدهم ماه رجب جبرئیل عم بر کناره آسمان ایستاده باواز بلند گفت
ای محمد منم جبرئیل تویی رسول الله نبی صلعم چون این آواز شنید بر سوی آسمان نگریستن گرفت دید که صورتی مهیب در کناره
آسمان ایستاده لرزه در بدن مبارک نبی عم افتاد و در خانه خود آمد و گفت ای خدیجه گلیم بر سر من بپوشید و بیهوش افتاد
خدیجه رض گلیم بر بدن مبارک نبی عم داد چون ساعتی برآمد پرسید ای محمد حال چیست نبی عم آنچه در غار حرا معاینه نموده بود
بیان نمود خدیجه رض در همان ساعت پیش ورقه بن نوفل رفت ورقه علمای توریت بیع خدیجه بود کیفیت غار حرا و صورتی
جبرئیل عم بیان نمود و گفت آن صورت نام خود جبرئیل گفته است ورقه گفت ای خدیجه در مکه بت پرستان اند نام
جبرئیل کسی ندانند جز انبیا را الحذر که او را ناموس اکبر خوانند پیغام گذار از حضرت رب العزت است بر پیغمبران و بر کسی دیگران
نزول نمیشود اگر محمد این معاینه کرده است مژده مر ترا است که این وقت نزول نبوت اوست او باز بر محمد نزول
خواهد شد و ملاقات خواهد کرد و دیدی محمد را بگو که او را وحی از آن نشود و پیغام گذار از حضرت ایزد بر پیغمبران و این
وقت نبوت تست خدیجه چون سخن بشنید شادمان گردید بازگشت بجای خود نبی عم را بشارت داد و گفت یا رسول الله وقت
نبوت تو قریب است و آن صورت فرشته است پیغام گذار از درگاه رب العزت بر پیغمبران و بر کسی دیگر جز پیغمبران نزول
نمیشود و از و مترس باز نزول خواهد شد و با تو ملاقات خواهد کرد دید باز نبی عم بعبادت معبود قدیم در غار حرا رفت
و بنشست تا ماهی دو برین برآمد روزی بتاریخ پانزدهم ماه رمضان جبرئیل عم از حضرت رب العطایات در رسید و آیت
اقرا باسم آورد و نبی عم را تعریف و گفت ای محمد اقرا بخوان ای خاتم پیغمبران باسم ربک الذی خلق در حال آغاز کن بر قران بنام
بنام خداوند خود که آن خداوند تست که آفریده است آسمان و زمین را خلق الانسان من علق بیافرید آدم را بی پدر و مادر

و بیافرید

و بما فرید امیان را از خون لسته افرا نخوان ای خاتم پیغمبران بنده بر گزیده ما نویسنده و ربک الاکرم الذی و
خداوند توان چنان بزرگست علم بالقلم که اموخت دبیران را نوشتن بمعاونت قلم و تراجست می اموزد دانش اسرار
علم الانسان ما لم یعلم کرد و نوعی از انرا عالم بعلم راه سعادت و عبادت و اقسام و نصاحت که تمهید الفت اینرا پیش ازین
و نادان بود و در کار دنیا و دین سید المرسلین صلعم گفت انا بقاری یعنی خوانده نیستم بار گلوی نبی علم بر گرفت فشرد
و گفت اقرا نبی علم انا بقاری بار رسیدن گرفت تصور چنان افتاد که هلاک میکند دهشت عظیم خورد و گفت چه خوانم
جبرئیل علم گفت اقرا نبی علم از اقرا تا ما لم یعلم بخواند و این کلمات در خاطر نبی علم نقش شد بدانکه این ایت از وحی
اول است جبرئیل علم مراجعت کرد روزی نبی علم از ترس زرد گردید از غار حرا بر خانه آمد و خدیجه الکبری را رسید و
گفت الخدیجه گلیم بر سر من بده و دید که روی مبارک نبی علم زرد گردیده است و لرزه در بدن مبارک افتاده است زود
گلیم بر سر مبارک بداد بعد ساعتی پرسید ای سید این امر و حال چیست نبی علم نزول کردن فرشته و خواندن
قران شریف و رسیدن گلوی مبارک بیان نمود و بعد خدیجه الکبری را قوت داد و گفت یا رسول الله او فرشته خداست
از و مترس بر تو وحی نازل شد این بگفت پیش ورقه رفت ماجرای غار حرا بیان کرد ورقه گفت ای بی بی خدیجه
نبوت محمد مبارک باد بر محمد وحی نازل شد و انرا امیدانی که نزول بر محمد بود بی بی خدیجه گفت ما چه دانیم که او گفت
ورقه گفت این جبرئیل علم است چنانچه بر ادم و نوح و موسی و عیسی و ابراهیم علم نازل شده بود همچنان بر محمد نازل
گشت خدیجه گفت مرا چگونه تصدیق گردد که او جبرئیل است ورقه گفت تو انرا امتحان کن وقتیکه محمد علم او را ببیند توان زمان
مقنعه از سر خود دور کنی اگر الصورت غایب شود تحقیق جبرئیل است و گر غایب نگردد تا ان صورت دیو است خدیجه رضی زود
بر خانه پیش نبی علم امد و گفت یا رسول الله وقتیکه الصورت بار بمعاینه تو در اید ان زمان مرا اگاه کنی تا انرا امتحان
خواهم کرد نبی علم گلیم از سر خود جدا کرد و دید که ان صورت در گوشه استاده است گفت ای خدیجه ان صورت در کنج
خانه استاده است خدیجه مقنعه سر خود زود جدا کرد و الصورت غایب گردید خدیجه باز پرسید یا رسول الله ان صورت
حاضر است یا حاضر گفت غایب است خدیجه سر خود را بپوشید باز الصورت پدید امد خدیجه کرت دوم سر خود برهنه کرد ان
صورت غایب شد همین نمط سه کرت امتحان نمود چون انحالت بدید تصدیق کرد و گفت صدق الله و صدق رسوله
و این صورت صدق جبرئیل است بدار شکه خدا تعالی بر تو نبوت نازل کرد چنانچه بر موسی و عیسی او ابراهیم علم نازل
شده بود تو ازین صورت مترس تو رسول خدا بر حق گفته است نبی علم اول اسلام مسلمان از زنان خدیجه الکبری است
و شنیدی که ورقه برای امتحان جبرئیل علم گفت ان زمان امتحان کرد تصدیق نمود و ایمان بخدای عز و جل اورد و بر نبوت

من و آنچه که بر وی نازل شد چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم اول من امن و صلی من النسا خدیجه گفته است نبی عم
اول چیزی که بر وی نازل شده از درگاه رب العزت آن سوره اقرا بود و پنج آیت است بعده تمام قرآن در مدت بیست و دو سال و
چهار ماه و چهار روز نزول گشت امیر المومنین ابوبکر رض روایت میکند روزی سید المرسلین بعد ابتدای ملاقات جبرئیل عم
بطواف کعبه شریف میرفت من همراه بودم که با ورقه ملاقات کرد دید و گفت ای محمد تو پیغمبر آخر الزمان هستی که در توریت
یافته ام که این نبوت ثبت شنیدم که تو از صورت ناموس اکبر یعنی جبرئیل علیه السلام میترسی او چه پیغمبران بر کسی دیگر نزول
نمیشود از درگاه رب العزت بر تو نازل شده است چنانکه بر موسی و عیسی و ابراهیم عم نازل بود اکنون از وی مترس
و قریش قوم تو اند ترا ایذا خواهند نمود و با تو جنگ عظیم خواهد شد اما فتح تو خواهد گردید اکنون خود را از قوم خود نگاهدار ای
نبی عم باز در غار حرا بعبادت قدیم نشست والله عالم بالصواب ذکر تصدیق امیر المومنین ابوبکر بن ابی قحافه ام المومنین بی بی
خدیجه الکبری رض روایت میکند شبی سید المرسلین صلعم در نفس خود متفکر میکرد و مرا میگفت ای خدیجه ظاهر کنم قصه وحی
و ملاقات جبرئیل عم با ابوبکر رض زیرا که او دوست در حال خوردی ماست کی صبح کرد و تا بروم و بگویم بدانکه در آن
شب امیر المومنین ابوبکر صدیق رض نخسپید زیرا که در نفس خود تفکر میکرد که ابا و اجداد ما چرا عبادت صنم اختیار نموده اند
ازین چه حاصل خواهد شد این باطل است کی صبح کرد و تا نزد محمد میرویم از وی بپرسیم او در عبادت صنم چه گوید چون صبح دمید
نبی عم برخاست بسوی ابوبکر صدیق رض روان شد و نیز ابوبکر رض بسوی نبی عم روان شد با هر دو در اثنای
راه ملاقی گردید هر دو با یکدیگر گفتن گرفت که امشب قصد با تو بود و نبی عم دست ابوبکر بگرفت و به خانه برد گفت
ای یار خوردگی با تاریخ هفدهم ماه رجب جبرئیل عم بصورت مهیب بر کناره آسمان ایستاده باواز بلند گفت
که منم جبرئیل و تو نبی رسول الله این بگفت و برفت و بار دیگر بتاریخ یازدهم ماه رمضان از حضرت رب العزت در رسید
و این آیت آورد اقرا باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق تا مالم یعلم مرا خوانید و باز رفت چون ابوبکر صدیق
رض این کلام بشنید معنی آیت در یافت کرد و بگفت یا رسول الله این آیت کلام الله است کلام دیگر کسی نیست صدق الله
و صدق رسوله بدرستیکه الله تعالی بر تو نبوت فرستاده چنانکه بود بر موسی و بر عیسی و ابراهیم و مانند آن پیغمبران
پیشین عم و آن صورت فرشته است ای محمد پیغمبران بر کسی دیگر نزول نمیشود و تو از صورت او مترس گفته است نبی عم
اول اسلام میان مردمان ابوبکر رض است وقتیکه از من خبر وحی و ملاقات جبرئیل عم و نزول آیت قرآن مجید بشنید تصدیق
کرد یگانگی خدای عز و جل و پیغمبری مرا قبول کرد و به رسالت من ایمان آورد چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم اول من
امن و صلی من الرجال ابوبکر رض بدانکه امیر المومنین ابوبکر صدیق در مجلس قریش رفت و گفت ای معشر قریش بدانید که

بر محمد نازل

بر محمد نبوت نازل شد وحی نازل گردید با جبرئیل علیه السلام ملاقات شد چون ابوجهل بن هشام و دیگر صنادید قریش شنیدند
و گفتند ای ابوبکر تو میان قریش معظم هستی کاهی کذب از تو نشنیده ایم اکنون چگونه دانستی که بر محمد نبوت نازل
گشت گفت یا معشر قریش اما دیده و شناخته می اید که محمد میگوید این سخن کذب نیست زیرا که کاهی از محمد کذب نشنیده ام
و نخواهند شنید و چیزی که کسی بی شهود نزد او ودیعت داشته است کاهی خیانت نکرده است و اهل مکه او را اقرار کرده اند که همان
محمد امین و صدیق است و شنیده ام از بعضی علمای یهود نوشته در کتاب خبر داده است که محمد پیغمبر آخر الزمان است و اثر صحبت نبوت
بر پشت مبارک او مسطور است چگونه او را کذب تصور نمایم و نمایند ابوجهل و دیگر قریشان انکار کردند این مسطور را و روایت
میکنند چون آوازه نبوت محمد علیه السلام در مکه و حوالی ان مشهور گشت روزی ابوجهل و قریشان دیگر نشسته بودند
که ذکر محمد علیه السلام در پیش امد ابوجهل گفت دعوی نبوت کذب میکند اگر او نبی بودی وحی دیگر بر او نازل شدی چون
نبی علیه السلام این خبر شنید که قریشان بر نبوت تکذیب میکنند ازین سخن منتظر وحی دیگر شد تا وحی دیگر نزول نکرد دلتنگ و
اندوه گردید روزی بر کوه حرا و بروایتی بر کوه ثبیر ان کوه متصل مکه است بالای ان بر امد و خواست که از تکذیب
قریشان خود را از سر کوه بیندازد و هلاک شود ناگاه آوازی مثل رعد بر امد و گفت ای محمد خود را میندار و ملک
نگه نبی علیه السلام دید مردی مربع بر کرسی نشسته از آسمان فرود می اید از هیبت صورت او بی هوش گشت و چون به هوش امد گفت
یا رسول الله منم جبرئیل تو رسول خدایی این بگفت و غایب شد نبی علیه السلام از کوه فرود امد پیش خدیجه رسید لرزان و ترسان
خدیجه چون این حالت بدید گلیم بر سر مبارک وی داد چون ساعتی بر امد بپرسید یا رسول الله امروز چه حالت در تن افتاد
جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله خدا ترا سلام گفته است و این ایت فرستاده است قوله تعالی یا ایها المدثر
قم فانذر وربک فکبر وثیابک فطهر والرجز فاهجر یعنی ای خاتم پیغمبران برخیز از فرش و جامه بر کشیدن سر بر بالا کن
خطاب است و بترسان رسالت خدا بر قوم خویش و تکبیر بگو پروردگار تو بزرگ و عظیم است و نیست احدی مثل او به سبب
بزرگی و عظمت ها و ای خاتم پیغمبران برای نماز جامه پاک کن از نجاست و دور باش از بت و بت پرستی این بگفت
سید المرسلین علیه السلام را در کنار گرفت و گفت ای خاتم النبیین و ای شفیع المذنبین از زمین عرش بیش کسی از بندگان
خدا ایم بر پیغمبران از حضرت رب العزت می ایم و پیغام میرسانم و جز پیغمبران صورت خود کسی را ننمایم حق سبحانه و تعالی
بدوستی تو آسمان و زمین فلک و ملک و آفتاب و مهتاب و کواکبان و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت
و دوزخ بیافریده است تو نبوده پنهان بودی ما جمله فرشته بر تو درود و فرستادیم برای اعتقاد تو امروز
اکنون حق جل و علی اکرام کرده و به نبوت مبعوث گردانید ای سید اکنون عاجزی و ادم اگر لشرف حضرت قبول افتاد

بگویم نبی عم گفت چه حاجت داری بگو گفت وقتیکه حق سبحانه تعالی ترا فرمان خواهد داد که ای محمد شفاعت کن شفاعت
توجمله خلایق را با نواع رحمت اختصاص کنم در آن زمان مرا که یاد آری وکمال استرضای کلی من در خواست نمای این بگفت
مرخص گشت این وحی وحی دوم است نبی عم سوی ابوبکر رض روان شد و برسید و گفت ای یار خود دی پیش جبرئیل عم
این وحی آورده قال الله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر و ثیابک فطهر و الرجز فاهجر ابوبکر رض این آیت دریافت
نمود و گفت یا رسول الله نبوت بر تو حق مبارک باد صدق الله و صدق الرسول این بگفت در محفل قریش رفت و گفت
ای ابو جهل امروز جبرئیل عم از درگاه رب العزت وحی دیگر بر محمد آورد حشر قریش هیچ نگفتند و خاموش ماندند
و تصدیق نکردند والله اعلم بالصواب امیر المومنین ابوبکر رض روایت میکند از رسول صلعم که خود فرمودند که بعد وحی دوم
روزی بر کوه اصفر بودم آنکوه متصل مکه معروف است که جبرئیل عم در رسید لباس مکلل و مرصع بیاورد و بکسترد
و از ضرب پاشنه پای خود جوی بر زمین کوه بیرون آورد و از آن آب مرا وضو تعلیم نمود و دو رکعت نماز با جماعت خود
هر دو تعلیم کرد و روزی بجانب کوه متصل رکن حجر الاسود نموده نماز بگذارد و باز رفت چون نبی عم از نماز جماعت جبرئیل عم
فارغ شد از کوه فرود آمد پیش خدیجه الکبری رسید و گفت ای خدیجه در کوه اصفر امروز جبرئیل عم نزول کرد آب طلبید
نیافت و نشد در آن چشمه نمود تا بضرب پاشنه پای خود جوی بر زمین کوهی پدید آورد و در آن آب مرا وضو تعلیم نمود
و دو رکعت نماز با جماعت خود تعلیم نمود و باز رفت خدیجه رض گفت یا رسول الله آن چشمه آب مرا بنما تا او را ببینم این بگفت
جا در بر کرفت همراه نبی صلعم روان شد چون بر سر چشمه رسید و دید که آب روان جاریست تصدیق نمود و گفت یا رسول الله
مرا وضو تعلیم کن سید المرسلین صلعم خدیجه را وضو و دوگانه نماز روی سوی کعبه تعلیم نمود و باز گشت بدانکه سید المرسلین را حقیقت نزول
جبرئیل عم و تعلیم نمودند وضو و صلواة بیان فرمودند و نیز وضو و صلواة مرا تعلیم کردند بعد تعلیم بر قریش زنیم و گفتیم که امروز از حضرت
لایزال خطاب وضو و صلواة بر محمد عم رسیده است اما قریش تصدیق نکردند از آنجا نه خود را وضو و صلواة تعلیم نمودند
والله اعلم بالصواب امیر المومنین ابوبکر رض روایت میکند که روزی سید المرسلین صلعم را پرسیدم که صورت جبرئیل عم
چیست فرمود صورت جبرئیل عم مثال طاوس است و چهار پر هر یک دراز دراز نور و پرهای کوچک از یاقوت سرخ
و مروارید مرصع و پرهای خورد و دیگر از زعفران اگر از آن پر خود را باز کند تا عالم مشرق و مغرب بگیرد ذکر اسلام علی کرم الله
وجهه ابوبکر صدیق رض روایت میکند چون نمازها نازل شد نبی عم و خدیجه الکبری رض نماز پوشیده میگذاردند روزی
علی کرم الله وجهه بجای نبی عم در آمد دید که نماز میگذارید چون نبی عم از نماز فارغ شد پرسید یا محمد این کار چیست فرمود ای
علی این کار دینی است با بزرگ و کار خود مشکلیم این امر بر عام و خاص است تو این کار را اعتراف کن و بپرور و کار خود را ایمان آر

وارلات دیگان

و از لات و منات و دور باش زیرا که بت و بت پرستی باطل است چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی و
زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا علی کرم الله وجهه در نفس خود تصور کرد و گفت که آبا و اجداد ما چرا عبادت
صنم اعتراف نموده اند مگر این کفر است و صنم پرستی باطل این بگفت بخدای عز و جل ایمان آورد و گفت خدای عز و جل
برحق است و محمد رسول الله صادق است روزی با سید المرسلین صلعم نماز چاشت در حرم کعبه میگذارد و علی کرم الله
وجهه از پس متابعه میکرد و ابوطالب در تفحص علی بود در راه دید که نبی محترم نماز میگذارد علی ایستاده متابعه میکند
نبی محترم دریافت که ابوطالب رسیده است نماز کوتاه کرد و ابوطالب پیشتر شد و گفت ای محمد ازین نو گشتی پیش پس بگذار
دین خود مستعد باش من نیکو دانسته ام تو پیغمبر آخر الزمان هستی نبی محترم گفت ای ابوطالب عم مشفق ام امر الله تعالی است مرا
مرا که اقاربان خود را بدین دعوت کن که ایمان بخدای خود آرد و به رسالت تو و دور باشد از بت و بت پرستی اکنون
ای عم مشفق من ترا دعوت میکنم ایمان بخدای عز و جل بیار که او خالق جمله مخلوقات است اگر کسی ایمان نخواهد آورد در
عذاب ابدی باشد دوزخ خواهد ماند ابوطالب گفت ای فرزند دلبند من دعوت تو صدق است اما اگر دعوت
قبول نمایم قریشان مرا طعنه خواهند زد و تو به فراغ خاطر دعوت پیغمبری خود کن اگر کسی در ایذای تو مستعد خواهد شد از او
نگاه دارم من معاونت تو ام و علی کرم الله وجهه را گفت ای فرزند من تو دین عم زاد خود را اجابت کن علی کرم الله وجهه
گفت ای پدر دین محمدی اعتراف نموده ام ابوطالب گفت ای فرزند ترا دین محمد مبارک باد گفته است نبی محترم
اول الاسلام میان طفلان علی است فانه اول من آمن و صلی من الصبیان علیاً چون ابوجهل آوازه اسلام
علی کرم الله وجهه معاونت کردن ابوطالب شنید دیگر مقدمان قریش را طلبید و گفت یا معشر قریش محمد دعوی نبوت
میکند و دعوت دین خود را بحمایت الله تعالی با وجود چندان عظمای قریش یتیم بی مال و منال نبوت و او محض خلاف است
این را امتحان باید نمود تا ابوجهل و ولید مغیره بن خطاب و با چند دانشمندان انصار را پیش علمایان یهود در مدینه فرستاد
که در آن زمان در ملت جهود برحق بود در مدینه رسیدند و گفتند ای علمایان توریت و انجیل وصف صورت و سیرت
و صفات پیغمبر آخر الزمان در توریت چه مسطور است خلیفه تکه طلبیده است علمایان جهت توریت و انجیل آنچه صفت
و صفات و صورت و سیرت پیغمبر آخر الزمان بود آنرا در تحریر آورده اول آنکه مولود او در خاندان اسماعیلیان عم بنی
قریش در زبان ملکه اسم او در عرش احمدا و در آسمان احمدا و در زمین محمودا و در زمین محمدا و در توریت میل میل
و در انجیل طاب طاب و در زبور فارقلیط و در صحیفه ها ابراهیم احروف در قرآن مجید محمد الرسول الله و فرقان برو
نازل خواهد شد و دعوت او بدین اسلام بود و جمله دین محو خواهد شد و دین او تا قیامت قایم خواهد ماند و همه مردم

ناموس اکبر باشند و یاران او مثل شیران کرد در قتال و امتان او مستجاب الدعوات باشند و بدین او صوم و صلوات
و صوم فرض کرده و حلال‌های دین پیشین حرام خواهد کرد دانید و آن بیوحی سخن نکواید گفت و این کی خواهد بود اما
کلام خدا بر زبان باشد و قادر بر هر سخن کرده و در صورت پیغمبر آخرالزمان بدانکه اول قد و قامت میانه باشد نه کوتاه
نه دراز و صورت او مستحسن تمام و مهر نبوت بر پشت او باشد و خطی باریکتر از موی میان دو شانه مهر نبوت کبود رنگ
و گندم گون نبود و سرخی زند و تنک روی و در روشنی عذار مثل ماه چهارده هم تابان و درخشان باشد و فراخ پیشانی
و گشاده ابرو و چشم بزرگ و سیاهی چشم غایت سیاه و سفیدی چشم غایت سفید و مژگان او متوسط و گوش و بینی او
بلند محاسن او انبوه و سینه پهن و عنق او متوسط نه کوتاه نه دراز و هر دو بازوی او دراز تا که دست با زانو رسد و
انگشتان او دراز باشد سیاه و وسطی هر دو انگشت برابر بود و متوسط پشت و گشاده سینه و کوتاه سرین و متوسط
ساق پا و دو دست و قدم و کثیر العروق و عرق او روشن و صاف چون گلاب و خوشبوتر از مشک و زعفران تمام
اعضای معطر چون طبله عود و طلعتش موجب راحت و هیبت او بغایت تمام والله عالم بالصواب ذکر سیرت پیغمبر آخرالزمان
بدانکه اول شیرین سخن و ملیح وجه و آواز مستحسن و کلام در لانت و در علم وافر و در فهم کامل و در حلم متوفر و در کرم فاخر
و در احسان ذاخر و در خلق کامل و در عدل عادل و در شجاعت وافر و صدق اقوال و در حسن افعال و ذات
بسیار رو و در نوازش بی شمار و حامی ملت و ماحی بدعت و بشیر امت و امین مطلق و منعم نوازی و تیمار بی کسی
بسیار و ملائکه خادم آستانه او آدم من دونه تحت لوای او و محمد رسول الله ثنای او و خاتم النبیین او شفیع المذنبین
او امام از قوم خود جفا خواهد دید آخر الامر بر همه غالب خواهد شد و کعبه را از بت بتان پاک خواهد کرد و علامت وقت مبعوث
او همین است چون عمر خطاب و ولید مغیره صفت و صورت و سیرت و صفات پیغمبر آخرالزمان از روی توریت و انجیل
بدریافت قلب عمر خطاب قدری اسلام میل کرد وصف پیغمبر آخرالزمان را بقید قلم در آورده از مدینه روان شده پیش
ابوجهل رسید و کتاب الصفت پیغمبر آخرالزمان را بدست ابوجهل داد او نیز معاینه نمود و در آورد و عباس و ابن مسعود
و ابوذر غفاری و دیگر بزرگان قریش و معشر الانصار گفتند ای ابا الحکم وصف صورت و سیرت پیغمبر آخرالزمان که
توریت و انجیل بر محمد برابر است یک سر موی تجاوز و تفاوت نیست ابوجهل گفت یا معشر قریش و ای معشر الانصار
اگر این وصف بر محمد برابر است تا هم محمد حرم را بر سر قوم خود سروری اعتراف نمایم و بیعت او بکنم و پیغمبر آخرالزمان
نگویم علی کرم الله وجهه روایت میکند چون آوازه بنی حرم مشهور و سرشد ان گرفت از ابیات نواحی مکه چون جوق
جوق می‌آمدند بنی حرم می‌آمدند و معاینه میکردند و این میگفتند که این پیغمبر آخرالزمان است بدانکه روزی زنی اعرابی گردنکشی

بسر آزاده جو

شیرخواره خود را کنار گرفت بیامد چون نظر کودک بر محمد علیه السلام افتاد و دید که جبرئیل علیه السلام جانب راست سید المرسلین
صلعم ایستاده است مادر خود را گفت ای مادر محمد علیه السلام رسول الله است تو ایمان آر بمحمد او رسول خداست تا از عذاب دوزخ
رهائی یابی و الا به عذاب ابدی گرفتار خواهی ماند محمد علیه السلام گفت ای کودک تو گواهی میدهی بر نبوت من کودک
گفت چگونه نکنم اشهد انک محمد الرسول الله یعنی گواهی میدهم من بدرستیکه محمد رسول خداست نبی علیه السلام گفت چگونه دانستی
که رسول خدا ام گفت جبرئیل علیه السلام از درگاه الله تعالی بر تو نازل است جبرئیل علیه السلام بر کسی دیگر نازل نخواهد شد مگر
پیغمبر اگر تو پیغمبر نبودی جبرئیل پیش تو نازل نشدی نبی علیه السلام گفت جبرئیل کجاست کودک گفت جبرئیل علیه السلام جانب راست
تو ایستاده است حضرت رسالت پناه فرمود که این کودک از ایشان بس بزرگتر خواهد شد و مستجاب الدعوات
آنگاه کودک را دعوت کرد و مادر اجابت نمود در دین اسلام مشرف گردیدند دیدند آنکه در این معجزه در آن روز
هشتاد اعرابی بدین اسلام مشرف شدند چون ابوجهل این آوازه بشنید گفت ای یاران این سحر است پسر و زن
را فریفته بدین باطل خود آورد ذکر دعوت پیغمبر علی کرم الله وجهه روایت میکنند روزی جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت
در رسید وحی بیاورد و گفت قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین گفته است خدای تعالی ای خاتم پیغمبران دعوت بکن گروه
قرابتان را زیرا که بنو هاشم و بنو امیه و بنو مطلب و بنو عبد شمس و بنو مخزوم و بنو زهره و بنو اسد جمله عم و عم زادگان تو اند و قرابت
و خصم برابر اند نبی علیه السلام به نزول این وحی اضطرار خاطر کرد و در اندیشه شد و بر روی مبارک ملول پدید آمد و
در نفس خود تفکر میکرد که عم و عم زادگان من مقدم قوم اند چگونه ایشان را دعوت نمایم مرا انکار خواهند کرد بدین
اندیشه ماهی دو برآمد باز فرمان از حضرت لایزال در رسید ای خاتم پیغمبران دعوت بر قریش بکن و رسالت [illegible]
خود برسان تا انکار کردن نتوانند تا حافظ تو ام پس نبی علیه السلام بالای صفا برآمد صفا دروازه کعبه است با واز بلند گفتن
گرفت ای پسران هاشم و ای پسران مطلب و ای پسران امیه و ای پسران عبد شمس و ای پسران مخزوم و ای پسران
زهره و ای پسران اسد بدانند که فرمان الله تعالی بر شما رسیده است بخدای عز و جل ایمان آرید زیرا که او خالق مخلوقات
و رازق العباد است تا از آتش دوزخ امان یابید و گر ایمان نیارید در عذاب ابدی گرفتار خواهید ماند و بت را
رو نهادند زیرا که بت پرستی باطل است و از عذاب خدا بترسید تا جهان و پنج نفر جمع آمدند در آن میان
ده نفر عم حقیقی نبی علیه السلام بودند ابولهب عم حقیقی نبی علیه السلام گفت ای محمد دین آبا و اجداد خود کجا ایم گذاشت و تو پسر و نادان
از دین او بدین خود می بری بالات و عزی اگر بار دیگر ما را چنین گفتی ترا زنده نخواهیم گذاشت ابوطالب عم دیگر
نبی علیه السلام گفت ای ابولهب ترا چه مجال باشد که محمد را ایذا رسانی اگر یک سر موی [illegible] از محمد کجا شود ترا زنده نگذارم

اگر خواهی دین محمد قبول کن و اگر نخواهی قبول مکن رضا بدست تست و به محمد عزم گفت ای محمد تو هیچ کس را اکنون باک مدار و دعوت

بمحرمی چو دیرست ان ما معاودن توام چون ابو جهل این سخن بشنید بجان برنجید اما هیچ نگفت قدرت نداشت بعد ازین عزم میان

قریش خالد سعید و ابو ذر غفاری و عمر عبسه را دعوت کرد انها ایمان اوردند بعده جعفر ابو طالب را و عبد الرحمان

عوف و ابو عبیده جراح و عبد الله مسعود را دعوت کرد انها ایمان اوردند چهل نفر میان قریش با ایمان مشرف شدند

بعد عثمان مظعون و خباب ارت و عامر و قاص را دعوت کرد انها اسلام اوردند بدانکه میان قریش همین نمط ایمان

اوردن درگرفت در ان زمان نماز فجر و عصر دوگانه رکعت فرض بود مگر خفیه میگذاردند و نماز پنجوقت در شب معراج

فرض شده است چنانکه در فضائل معراج مسطور است بمطالعه خواهد الله و الله اعلم بالصواب و ذکر جفاهای ابو جهل لعین

عبد الله بن مسعود رضی روایت میکند چون ابو جهل لعین اوازه اسلام مقدمان قریش چنانکه خالد سعید و ابو ذر

غفاری و جعفر ابو طالب و عثمان مظعون و مانند ان هشتاد نفر بشنید چون مار پیچیده مقدمان قریش ولید مغیره و خطاب

و عمر و بو لهب را طلبید و گفت یا معشر قریش محمد بسحر برادران ما را از دین ابا و اجداد ما برگردانیده بدین خود برده

و بتان ما را تکذیب میکند و در کعبه نماز میگذارد و نمیداند که ان چه باید کرد اگر شما او را تکرد و و نا کار او با الا خواهید کرد

ابو لهب گفت ای اباالحکم اگر محمد را باز دیگر نماز کند او را بکشم او را زنده نگذارم روز دیگر این انها بسخن او وا بی

خبر کرد که محمد در حرم کعبه نماز میگذارد ابو جهل برخاست در کعبه در امد دید که محمد نماز میکند بسیار جفا کرد دید و گفت

اگر بار دیگر ای محمد ترا در نماز گذاردن درینجا خواهم یافت از تیغ بیدریغ سر تو بکشم این بگفت بازگشت جبرائیل عم

از حضرت رب العزت بیامد و این وحی براورد و گفت قوله تعالی كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ ای غلام پیغمبران حق نمودن سرکشی

ابو جهل است مراد به با این همه عنایت کردن سرکشی میکند از طاعت ان راه استغنی یا بن همت که می بیند خود را بطمع اشتناز

بمال و مطاع و یار او همت اکنون إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ تحقیق که بسوی خداوند تست ای بنده برگزیده بازگشت

این غافلان سر بحیده أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ایا می بینی تو ای بنده صاحب نظر ان شخص منکر باز میدارد

دیده عاصی ما را که محمد است و فنک نماز میکند در مسجد کعبه و میگوید اگر بار دیگر ترا ای محمد درینجا نماز گذارد خواهم یافت

به تیغ بیدریغ سر تو خواهم شکافت أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ ایا می دیدی یا بشنیدی ای غلام پیغمبران که ابو جهل

نیکو بود و حضرت ما حق میخواهد اگر چه تا بنده نماز گذارد بر راه راست توحید و فرمان بردار خداوند تکبر او را الا فریده است

أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ایا وی باز دارنده از نماز ازانکه نیست به نوع داشت غلام پیغمبران را و روی گردانیده از احکام

فرمان او اماتت تکبر از حته تا کبد است ان کذب اگر تکذیب کند ابو جهل ترا با سخن حق ای مصطفی و تو پی روی گرداند

از ایمان

از ایمان آوردن الم یعلم بان الله یری ای خاتم معمران ابوجهل این قدر نمیداند که حق سبحانه تعالی میبیند در من
گفتار و رفتار جزا خواهم داد و راه دوزخ و راه عذاب بر او خواهد گشت کلا لئن لم ینته حق اگر ابوجهل باز نه
ایستد از ایذای تو ای خاتم معمران لنسفعا بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة هر آینه بگیرند موی پیش او بکشیم بموی پیشانی
در دوزخ کشیم و فقط کاذبة یعنی ابوجهل بکاری و برتن نی بسوی آتش دوزخ در عالم جاوید و انی فلیدع نادیه
گوید که بخواند ابوجهل اهل مجلس خود را سندع الزبانیة زود باشد ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن بجهنم کلا
چنان نیست که او میگوید و موجب نمی از الله شما را ای خاتم معمران و از نماز باز دارد لا تطعه فرمان او مبر
بر ترک نماز و اسجد واقترب سجده کن مرو و دام از روی نماز خدا را او نزدیک شو بحضرت الاحدیت ذکر انداخت
ابولهب علی کرم الله وجهه روایت میکند روزی ابولهب نبی علیه السلام را در نماز دید سنگی برداشت و بر و سید المرسلین
صلعم را هیچ ضرری معلوم نیست جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت بیامد و این وحی بیاورد و گفت قوله تعالی
تبت یدا ابی لهب ای خاتم معمران نادان بود هلاک باد دو دست ابولهب از هر چیزی در دنیا و آخرت
و تبت و هلاک شد و ناچیز گشت وقتیکه بر داشت سنگ را برای زدن تو ای معمر افراز ایمان و مفخرت وقتیکه
تو بر صفا دعوت نمودی و گفتی ای بنو قریش من ترسانم شماها را از عذاب سخت با و رسیدار سخن مرا چون
آن وقت ابولهب عم نبی علیه السلام این سخن بشنید و گفت آنچه برادر زاده من یعنی محمد میگوید راست و حق است و اگر
نقد و جنس دارم از جهت دفع عذاب پیش آرم ما سخن او بشنوم اکنون بهاین ای بنده برگزیده چون هر دو دست
هلاک شد و تمام وجود او در یا حیث ما اغنی دفع نکند از ابولهب عذاب را چیزیکه بسیار شده است ماله
ماله و ما کسب زیان یا چیزیکه بسیار شده است از مال و چیزیکه کسب کرده است او یعنی فرزند او عتبه سیصلی نارا
زود باشد که در آید با آتش دوزخ ذات لهب آتش که صاحب شعله است وامرأته حمالة الحطب و نیز در آن
آتش جای کنند زن او بر دارنده خار مغیلان یعنی زن ابولهب از جهت آزار محمد علیه السلام فی جیدها حبل من مسد
در گردن او رسنی از لیف خرما انداخته زبانیه دوزخ بدو درج کشند ما آنکه قناب دیگر حمالة الحطب است زن
ابولهب بود خرکش و خرکش را حمالة الحطب گویند که نبی علیه السلام فرموده اند که خرکشی بهشت نخواهد یافت ان اما
از افلاس صحابه یا برهنه بودند زن ابولهب بدبخت خار مغیلان آوردی در ره کندی نبی علیه السلام و یاران را انداختی
خار مغیلان بپای صحابه در راه دی والله اعلم بالصواب علی کرم الله وجهه روایت میکند روزی نبی سید المرسلین صلعم
در حرم کعبه نماز میکند ابوجهل و عقبه بن ابولهب بجماعت قریش دیگر در رسیدند و دیدند که نبی علیه السلام نماز میکند ابوجهل

گفت کسی شاید که این انگشتر انداده است وقتیکه محمد در سجده رود در کتف او نهد عتبه بن ابولهب و داماد نبی علیه السلام انگشتر
را برداشت بوقت سجده بر کتف مبارک سید المرسلین صلعم نهاد نبی علیه السلام درجهان مشغول بود که او را خبری از نجاست
خبر نبود عبد الله مسعود رض چون این حالت بدید فاطمه رض را خبر کرد فاطمه رض مشرکان را دشنام دادن گرفت عتبه بن
ابولهب از دشنام فاطمه رض چون مار پیچیده بار آمد پیش نبی علیه السلام بگرفت پاره پاره کرد و گفت دختر ام کلثوم زن
من است او را طلاق اظهار کردم و طلاق دادم چون نبی علیه السلام اظهار دختر خود شنید عتبه را دعای بد کرد و گفت اللهم
سلط کلبا من کلابک یعنی بار خدایا تو مسلط کن بر عتبه سگی از سگان یعنی شیر را دعای نبی علیه السلام مستجاب شد چون
ابولهب این سخن بشنید که محمد عتبه را دعای بد کرد بترسید و گفت یا معشر قریش دعای محمد را امتحان کرده ام خلاف
نمیشود و اکنون عتبه را دعای بد کرده است خدا حافظ است بدانکه در بین ایام تجاران مکه سفر شام در پیش آمد عتبه ابولهب را
با کاروانیان اتفاق رفتن سفر افتاد ابولهب گفت یا معشر قریش در سفر پسر را نگاه دارید زیرا که محمد عتبه را
دعای بد کرده است تجاران گفت ای ابولهب عتبه پسر زاده ماست بدل و جان نگاه داریم تا که در قلب ما باشد بکسی گزند
نخواهد رسید این بگفت و از مکه بیرون شدند تا رسیدن در دامن کوه نقره آنجا نزول کردند شب تاریک بود
شیر از کوه برآمده چون رعد غرید عتبه بلرزید تجاران عتبه گرد گرفتند و میان خود نها داشتند شیر در آمد از میان مردمان
عتبه را بگرفت پاره پاره کرد کسی را قدرت نماند که او را رها کند تجاران ابولهب را خبر کردند که در دامن کوه نقره شیر
عتبه را بکشت ابولهب چون خبر شنید زار زار بگریست و گفت یا ولدا یا مهجتا پدر دانسته که محمد شیر بسحر را فرستاده فرزندم
بکشت اکنون بلات و العزی محمد را زنده نگذارم از آن تاریخ جمله قریش و اهل مکه از دعای بد محمد علیه السلام ترسیدن گرفت
ابولهب بدبخت تبره بدست کرده برای کشتن نبی علیه السلام روان شد ابوبکر رض نزد نبی علیه السلام بود و گفت یا رسول الله
بدبخت ابولهب تبره بدست می آید نبی علیه السلام را دیدن منافقه برسید ای ابوبکر محمد کجاست گفت نه بینید که کسی اند او بوحبت
و راست لیسید تجسس کرد منافقه این اسرار حجت فرمود ای ابوبکر مومنی را دو ملایک با سمان نسب از آن ف و ملایکها باند از دو
اکنون ولی مومن منم با وجود ملایکان به رضای خالق با مرا نموز اند کشت والله اعلم بالصواب ذکر اسلام امیر حمزه
رض علی کرم الله وجهه روایت میکند چون قریشان جور و جفا نمودن گرفت ابوطالب عم نبی علیه السلام این معنی به حمزه برادر
خود مکتوبی فرستاد او در زمین کوهستان بود و بدین مضمون نوشت که ای حمزه بدانید محمد بن عبد الله برادرزاده است
او نبوت مبعوث گشته است از درگاه رب العزت جبرئیل علیه السلام به وحی نزول میشود اهل مکه و حوالی مکه بدین اسلام
دعوت میکند مردمان بسیار با دادن ایمان آورده اند و می آزارند ابوجهل و قریشان دیگر رنجیده اند او را ایذا میرسانند

عنقریب است که با ما مقابه خواهد شد باید که بو روز نامه خود را به مکه برسانی چون قاصد از مکه روان شد در کوهستان رسید
لشنید که حمزه به زمان قضا قدر رفته است او ملک ادم خوار است اما فتح کرده سر سال بیدن و آن را در ضبط خود آورده
است قاصد قد کور قضا قدر رسیده نامه ابو طالب رسانید چون حمزه رض نامه را خواند حقیقت نزول نبوت و وحی و
ملاقات جبرئیل حرم و دعوت نمودن خلق و بعثت یاران و آوردن ایمان اهل مکه و جوان مکه بدین اسلام و
جفای قریش ان مطلع کردید گفت ای عمر ایه مرا کار ملکه در پیش آمده است قصه شوید تا به بیت دنفر یاران خود سمت مکه بکرایید
شد است در روز منزل و مراحل طی نموده بمکه رسید در اثنای راه اوازه نبوت محمد و دعوت خلق منتشر دید چون حمزه رض
داخل مکه گردید ابو طالب است دمان شد و برادران جمع امدند حالات محمد را بیان نمودند و خواهر حمزه رض چون برادر خود
را دید گریبان گرفت و گفت ای حمزه تا بودن شما ابو جهل از راه ضد محمد را ایذا میدهد و جفا میکند حمزه از خانه محمد
بخانه ابو جهل در امد و گفت ای ابو جهل توجه بارای که محمد برادرزاده ما نیست او را ایذا میرسانی حق سبحانه تعالی
او را به نبوت مبعوث کرده و بی وحی کار نکند بموجب وحی دعوت میکند خود بنماید هر که از نیست نمایند ایمان
نیاورد عذاب بماند اگر بار دیگر خبر اید البشنوم تا از دست بنو هاشم رهایی نخواهی یافت و زنده نخواهی ماند این بگفت
محمد عم را در مجلس قریش طلب کرد حضور جمع قریش با هشتاد یاران خود ایمان اورد و بتدبدین اسلام مشرف
گردید بعد انکه اسلام امیر المومنین حمزه رض در سیوم نبوت والله عالم بالصواب ذکر اسلام امیر المومنین عمر رض
علی کرم الله وجهه روایت میکند عمر رض با قوت و صلابت در عرب معروف بود و جمیع عرب از و خوف کردندی
چون امیر المومنین حمزه رض ایمان باسلام اورد ابو جهل و ولید مغیره و ابو سفیان و خطاب و مقدمان قریش و دیگر
لطلبید و گفت با معشر قریش حمزه انکه سخن و صول گفته تا این زمان کسی را قدرت نیست که بگوید نداوی انچه باید
کرد ابو لهب گفت یا ابا الحکم اگر سخن مرا بشنوی تا بگویم گفت چیست ابو لهب گفت اول ان باشد که محمد را بکشند
پس ان نداوی یاران او خواهند شد ابو جهل گفت یا معشر قریش بالات والعزی کسی که سر محمد بکشد او را من
یک شتر زر و نقره بدهم و ده غلام و کنیزک بدهم عمر بن خطاب گفت این کار نیست و ابو مغیره گفت ای ابا الحکم
بنو هاشم معاون محمد اند اینها کی فرد گذاشت خواهند کرد عمر گفت بالات والعزی اگر بنو هاشم معاون محمد شوند با محمد
انها را نگذارم بکشم این بگفت تیغ در حمایل انداخت و روان شد در اثنای راه با اعرابی ملاقات کرد دید پرسید
ای عمر کجا میروی برای بریدن سر محمد میروم اعرابی گفت ای عمر از دست حمزه چگونه رهایی یابی عمر گفت اگر حمزه
با محمد یاری خواهد کرد او را نیز بکشم با اعرابی گفت ای عمر خبر دیگر داری گفت نه اعرابی گفت فاطمه خواهر تو

با شوهر خود که زید است در اسلام آمده است و داماد تو سعید است او نیز اسلام آورده است عمر چون این شنید و گفت
اسلام آیا چگونه معلوم خواهد شد گفت شناختن اسلام آیا طریقی دارد گوسفند را ذبح کن خواهر خود را بگو که قلیه ساز
چون طعام تیار شود بگوی خواهر و برادر بیا که بخوریم اگر او بیاید و بخورد تحقیق دان که او در اسلام آمده است پس عمر بیامد
گوسفند برا ذبح کرد و گفت ای فاطمه زود قلیه و طعام تیار بکنید تا گرسنه ایم فاطمه طعام تیار کرد و پیش عمر نهاد و گفت ای فاطمه
خواهر و برادر بیا که بخوریم بیا فاطمه روی بگردانید عمر دانست اسلام شده است تیغ از نیام بر کشید و موی فاطمه بگرفت خواست
که بکشد زید شوهر او از دست عمر رها کرد و بنشستند تا شب برادر عمر که بخواب رفت فاطمه و زید بر دو در تلاوت سوره طه مشغول
شدند چون رسیدند به این آیت له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری
عمر بیدار شد معنی این آیت بضمیر خود تصور کرد و گفت الله که ذات ما بان در درون کوه اند عظمت آن از جا بجا در مکه
نیست و نداند و در درستیکه الله تعالی همچنان عظیم است که عظمت او از بالا آسمان تا زیر هفتم زمین است دل عمر بسوی
پروردگار خود میل کرد و بر خواست پرسید ای فاطمه این چیست که خوانی گفت کلام الله است که شنیدم از حضرت
الله تعالی بر محمد نازل گردیده است و بیرون آمده است فاطمه از ترس عمر صحیفه را در تنور آتش انداخته بود
سوخته نگردید عمر گفت چه صحیفه است بیار فاطمه گفت قوله تعالی المطهرون بخشا خدا انجا نغمه است شکر از دیده بخشش است
اگر تو صحیفه خواهی تا تن خود را بشو و جامه شسته بپوش تا صحیفه بدست کن عمر غسل کرد و جامه پاک پوشید فاطمه صحیفه را بدست
عمر داد عمر بخواند معنی آنها دریافت دل رفته او بیامد به سوی اسلام میل کرد و آب در دیده بگردانید و گفت این کلام
بر حق است کلام آدمی نیست چون صبح بدمید قول ابو جهل یاد آمد بر خاست شمشیر در حمایل انداخت و روان شد
در اثنا در راه با یکی از اعرابی ملاقی شد ای عمر کجا میروی گفت بکشتن سر محمد میروم اعرابی را گفت آیا میدانی که
محمد کدام جانب اعرابی گفت در منزل حمزه است در این اثنا جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت در رسید و گفت
یا رسول الله عمر بن خطاب بسوی تو می آید از وی ترسید وقت اسلام همین وقت است و چنانکه او برسد بخوان او را دعوت
دعوت خود بگیری تا که او ایمان بیارد در گذر آری در آن زمان نبی علیه السلام و نه نفر بودند عمر بدر حجره در رسید در حرم در
برسید تو کیست گفت عمر نبی علیه السلام منتظر شد و بار دیگر در چون سر درون کرد نبی علیه السلام عمر را بدعوت خود بگرفت و جنبانید
و تکبیر بر زبان راند و غلغله تکبیر از مومنان بر خاست نبی علیه السلام دعوت کرد گفت یا رسول الله بر سر یاد هر که در ابتدا ای تو تا شد
ایمان بخدای و بتو آورد نبی علیه السلام کلمه شهادت ارشاد کرد عمر را کلمه شهادت بخواند و بدین اسلام مشرف شد
و الحمد لله رب العالمین جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت در رسید و این وحی بیاورد و گفت قوله تعالی یا

ایها النبی

يا ايها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين يعني خداي تعالى اي خاتم پيغمبران
بسند كرد ترا و كسيكه پيروي كرد ترا از مومنان يعني عمر بن خطاب و از اسلام امير المومنين عمر رض عالم الملكوت
شادمان گشت از ارادت تو ارادت حق باشد هر جا كه خواهي غالب شوي عمر رض گفت يا رسول الله اكنون دعوت
خلق اشكارا بايد كرد و بفرمان كه ياران در بازار و كوچه دعوت نمايند اگر كسي سخن ناگفتني بر زبان ارد و ازار نمايند
و من جمع قريش خبر رسانم كه عمر در سلك بندگان محمد صلعم منسلك گرديد اين بگفت روان شد پيش ابو جهل رسيد
و گفت يا معشر قريش عمر حلقه بندگي محمد صلعم در گوش كرد اكنون اگر كسي در ايذاي او و در پيش ايذا از زنده
نگذارم اي ابو جهل بدانكه دين شما باطل است و بت و بت پرستي باطل و دين اسلام صادق و محمد رسول الله
تعالى بر حق است خطاب گفت اي فرزند من تو ديوانه شده و معلوم ميشود كه محمد ترا سحر كرده است كه بتان ما را
تكذيب كني اكنون ترا زنده نخواهم گذاشت عمر رض گفت اي پدر ملعون تو بگذار بس ان شو ايمان بخداي عز و جل
بيار از عذاب اتش دوزخ رهائي والا به عذاب ابدي باني خطاب گفت اي عمر سخنان بي ادبي ميگويي
معلوم ميشود مرگ تو در پيش است عمر رض شمشير از نيام بكشيد ابو جهل بر خاست بگريخت خطاب ميخواست
ميگريزد و بر كاله در جهنم رفت بعذاب ابدي گرفتار ماند از ان تاريخ با يك نماز اشكاره مومنان گزاردند
از روز در مكه و طايف كسي نبود كه بر و دعوت برسيد اسلام امير المومنين عمر رض در سنه چهارم من النبوت بود
والله اعلم بالصواب ذكر اسلام امير المومنين عثمان بن عفان رض ابن مسعود رض روايت ميكند كه عثمان رض
در سنه چهارم من النبوت با قافله تجاران مكه در شام بودند بوقت بازگشت در اثناي راه اوازه دعوت
پيغمبري محمد صلعم شنيدند كه اهل مكه بنواحي ايمان مي ارند بسرعت منزل و مراحل طي نموده بمكه رسيدند و طلب معجزه بر دو
ايمان اوردند و جناب خانه خود را دعوت نمودند بدين اسلام مشرف شدند والله اعلم بالصواب صفت حكايات
معجزات سيد المرسلين صلعم كه بعد از بعثت نبوت بظهور امده اما معجزه انجناب ان مقدار است اگر جمع كرده شود
بعيد دفتر نگنجد ليكن چند حكايت از ان از كتب احاديث راوي برسبيل مختصر ياد اوري نموده منظم كرد
حكايت معجزه علي كرم الله وجهه روايت ميكنند روزي ابو سفيان با زن خود كه او را هنده گويند گفت اي هنده ما چه
چيزي بهتران قريش الله تعالى بر محمد نبوت داد و از ما كمتر است و ما يان از وي مال و منال و غلام و خدام زياده
ترا ايم چون محمد صلعم را كلام ابو سفيان معلوم شد گويا كه كسي بگوش سيد المرسلين صلعم تكليم ميكند چون صبح شد حضرت صلعم بسوي مكه
بيرون رفت در اثناي راه با ابو سفيان ملاقات شد پرسيد اي ابو سفيان دوش با زن خود چه گفته بودي گفت چه گفته

نبی علیه السلام گفت یا الله تعالی با وجود چندین شتران قریش در محمد نبوت داد و او از ما کمتر است و ما با ان از مال و منال و غلام
و خدام زیاده تریم چرا بر شتران نداد چو ابو سفیان این سخن از محمد علیه السلام شنید تفکر کردن گرفت و دانست که انجا مکر شده دیگر
کسی نبود زیرا که محمد داماد شده است او محمد را خبر کرده است او را طلاق خواهم داد نبی علیه السلام را سخن ولی ابو سفیان آگاه شد و گفت
ای ابو سفیان این خبر از بنده نیست از رب العالمین است بنده از این سخن بی خبر است او را از سخنانی ابو سفیان دانست
که محمد صادق است که محمد صادق است والله اعلم بالصواب حکایت علی کرم الله وجهه روایت میکند روزی در خانه ابو لهب عروسی بزرگان
خود کرده بود جمله قریش را مهمان طلبید ابو جهل و همه قریش جمع را بدعوت سید المرسلین صلعم فرستاد چون قاصد بنزد نبی محمد علیه السلام
رسید و گفت ای محمد بخانه ابو لهب عروسی بزرگان است جمله قریش را بدعوت عروس طلبیده است و ترا دعوت کرده است
نبی علیه السلام دعوت او قبول کرد با چند صحابه روان شدند چون سید المرسلین صلعم بر در خانه ابو لهب رسیدند ابو لهب گفت ای
ابو جهل محمد می اید بلات والعزی بر تواضع او برنخیزم ابو جهل گفت همین کردیم چون نبی علیه السلام در مجلس قریش رسید
ابو جهل زود برخاست تعظیم کرد در پیش قدم خود نشاندند دست بسته چون بنده پیش مولای باشد همچنان ایستاد جمله
قریش چون این حالت بدیدند در تعجب ماندند نبی علیه السلام گفت ای ابو جهل تو ایمان بخدای عزوجل بیار ابو جهل گفت
ای محمد اگر مرا یک معجزه بنمایی ایمان ارم گفت چه معجزه میطلبی گفت در این [illegible] یک [illegible] نهاده ام و از کو خریده ام
و بچه بها نبی علیه السلام منتظر وحی شد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله ابو جهل مروارید از مردی ایمانی بدو هزار
دینار خرید نموده است و در گریبان پیراهن دوخته است و در [illegible] کرم [illegible] است در [illegible] او [illegible] نبی علیه السلام
گفت ای ابو جهل مروارید از مرد ایمانی بدو هزار دینار خریده و در جیب خود دوخته ابو جهل چون این سخن
شنید انرا از گردن خود بیرون اورده بدست سید المرسلین صلعم داد نبی علیه السلام گفت یا معشر قریش بدانید
میان [illegible] است [illegible] و در [illegible] او [illegible] که خالق [illegible] و انرا در [illegible] داده است ابو جهل گفت
[illegible] معلوم کرد و گفت اگر سخن مرا باور نداری تا در [illegible] قدرت خالق الحق [illegible] ابو جهل گفت
اگر در [illegible] کنم و صدف [illegible] تا بهای او که خواهد داد گفت من خواهم داد ابو جهل گفت ای محمد تو مال نداری
از کجا خواهید داد کسی را ضامن بده گفت عثمان رضی صاحب مال است انرا ضامن بدهم پس ابو جهل ضامن بگرفت
و در [illegible] بشکست چنانکه نبی علیه السلام فرموده بود [illegible] در معاینه در امد و ان کرم به کلام فصیح چون سخن ادمی در امد و گفت الحمد لله
[illegible] سخن را [illegible] خلق [illegible] نبی علیه السلام پرسید کرم عبادت [illegible] گفت یا رسول الله عبادت انرا گویم که پروردگار زمین
و اسمان و عرش و کرسی پادشاهی او [illegible] او [illegible] جمله جهان داد و قهار و غفار

داور

داد کریم و او رحیم نبی عم گفت ای کریم تو مرا رسول الله گفتی چگونه شناختی کریم گفت یا رسول الله حق سبحانه تعالی
ترا بسوی خلق برای هدایت راه راست فرستاده است تو رسول خدا بر حقی چو جمله قریش این معجزه دیدند و گواهی نبوت
از کرم شنیدند در آن روز میان قریش دو صد نفر ایمان آوردند و بدین اسلام مشرف گشتند سید المرسلین صلعم
با همه خود بسلامت بازگشت والله اعلم بالصواب حکایت عبد الله عباس رض روایت میکند ضماد افسونگر از
ابرد در مکه آمد و با افسونگری محبت دیوانگی مشهور بود ابو جهل او را طلب کرد و گفت ای ضماد محمد برادرزاده
من دیوانه شده است او را صحت کن اگر دیوانگی از وی برود تا ترا اجر خواهم داد ضماد بجای نبی عم در آمد و گفت ای
محمد ابو جهل مرا برای دفع دیوانگی تو فرستاده است ترا صحت خواهم کرد نبی عم گفت إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ
وَنَسْتَعِينُهُ مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ چون ضماد این سخن
بشنید و گفت که این کلام آدمی نیست در بین مدت عمر خود سفر بحر و بر و کوه بسیار کرده ام و شاعران و کاهنان
مثل این کلام گاهی نشنیده ام دل ضماد بسوی اسلام میل کرد نبی عم ضماد را دعوت نمود و ایمان آورد و بدین اسلام
مشرف شد چون ابو جهل ایمان آوردن ضماد شنید در تحیر ماند و گفت که از ضماد هیچ کودنی نیامد و دین
آبا و اجداد خود گذاشته بدین محمد رفت اما سحر محمد بر سحر ضماد بالاتر گشت حکایت عباس عبد الله رض
روایت میکند روزی نبی عم با صحابه خود نشسته بودند مردی قریش آمد و گفت یا رسول الله ابو جهل از من
ده هزار دینار گرفته است نمیدهد مرا قدرت نیست که از وی بزور بگیرم زیرا که او مهتر قوم مایان است اگر تو
بگویا دین برسی تا مال من بدست آید والا نه مال من از دست برفت نبی عم زود برخاست بسوی ابو جهل
روان شد ابو جهل بر ایوان بلند نشسته بود چند کس قریش حاضر بودند که دید محمد می آید ابو جهل زود
برخاست و به تعظیم تمام بنشاند و گفت ای محمد بچه حاجت آمدی نبی عم گفت ای ابو جهل مال این غریب
چرا نمیدهی ابو جهل زود برخاست از خانه بدر آورد و او را بداد آن مرد قریشی گفت یا رسول الله این مال
از برکت قدم مبارک تو بدست من رسید اکنون دانستم الله تعالی ترا برای هدایت راه راست بسوی خلق
فرستاده است دست خود را دراز کن تا ما ایمان بخدای عز و جل و بتو آرم نبی عم او را بدین اسلام مشرف گردانید
چون نبی عم از آنجا بازگشت زن ابو جهل گفت چه کردی گفت که فلانی را دین بود دادم گفت که او چند
بار آمده بود ندادی امروز چرا دادی گفت با سحر محمد دادم محمد جادو است خاطر جادو کردن چه شتاب دارد

ابوجهل گفت دو مار بر هر دو کتف محمد دهن باز کرده دندان بر دندان زده گزیدن من قصد میکنند از ترس
او مال دادم حکایت عبد الله عباس رض روایت میکند مردی اعرابی شتری بدست ابوجهل فروخته بود مال او
نمیداد اعرابی در جمع قریش منالید کسی را امکان نبود از و بیداد ناید روزی نبی عم در حرم کعبه نماز میگذارد و قریشان
در اعرابیان بسیار جمع بودند آن اعرابی برسید و گفت یا معشر قریش ابوجهل شتر از من گرفته است زر نمیدهد همه
بر سبیل استهزای بسوی محمد عم اشارت کردند اعرابی پیش سید المرسلین صلعم احوال خود عرض نمود نبی عم
برخاست بسوی ابوجهل روان شد و اعرابی و قریشان همراه گردیدند چون ابوجهل محمد عم را دید بیقرار
و روی او زرد گردید زود برخاست به تعظیم تمام پیش آمد و پرسید برای چه آمدی محمد عم گفت ای ابوجهل
مال شتر این عزیز چرا نمیدهی ابوجهل برخاست دینارها از جای بیرون آورده و داد اهل قریشان و غیره بر دهان
انگشت بحیرت ماندند و آن اعرابی در آن محفل قریش بدین اسلام مشرف شد چون نبی عم از آنجا بازگشت قریشان گفتند
یا ابا الحکم اعرابی چند بار آمد و شد نموده بود مال او ندادی امروز به حیله و بهانه مال چرا دادی ابوجهل گفت
یا معشر قریش تا بخاطر محمد گفتند محمد را حاسد دانی لیس در اشتن خاطر حاسد چه مناسبت ابوجهل گفت یا معشر قریش
شتران با محمد است به کلام فصیح میگوید اگر این زمان از امر رسول الله ذره تجاوز کنی ترا پاره پاره خواهم کرد از
ترس آن مال اعرابی را دادم حکایت ابوهریره رض روایت میکند ابوجهل بارها در محفل قریش گفته است
که از دیدن محمد مرا ترس می آید و لرزه در تن من افتد و شتران و ماران پیش و پس و چپ و راست او نیز
بر داران گرد یکدیگر در نظر من در آید و مرا میگویند اگر با محمد بی فرمانی کنی ترا زنده نگذاریم این جا دو ما محمد از ابر
خود میدارد حکایت ابن مسعود رض روایت میکند روزی در محفل قریش ذکر نماز محمد عم میکردند ابوجهل علیه اللعنت
گفت باللات اگر محمد را در نماز به بینم چنان لگدی بر کتف او زنم تا قید حیات خود باز دیگر در این اثنا روزی محمد عم
در حرم کعبه در نماز بود در آنجا ابوجهل ولید عتبه و ابوسفیان و دیگر قریشان پرسیدند که دیدند محمد عم نماز میکند
قریشان گفتند یا ابا الحکم قول خود وفا کن وقت همین است ابوجهل را عهد خود یاد آمد قصد سوی نبی عم کرد چون
پیشتر شد خواهد که لگد بزند لرزه در بدن ابوجهل افتاد و روی زرد گردید باز گردید و بگریخت یاران پرسیدند
سبب گریختن چیست گفت یا یاران دیدم گرد و پیکر محمد شتر مجموعه است روی بسوی من آوردند مرا از آنجا بگریختم و دیگر آنکه از
نزد محمد تا رسیدم یک چاه پر آتش در پیش خود دیدم و دیدم حوالی آن عالیشان علوی استاده اند و مرا میگویند اگر بوالی ابوجهل
دولت ابد امر محمد اند حتی تا اکنون ترا در چاه آتشی انداختیم از این ترس بگریختم همه در تحیر شدند حکایت عبد الله مسعود رض

روایت میکنند روزی شب محمد عم در تلاوت مشغول بود در بین آنها هفت نفر جن پیش نبی عم در آمدند
چون قرآن مجید شنیدند پرسیدند این کلام چیست که میخوانی نبی عم گفت کلام الله است بر ما از حضرت رب العزت
نازل شده است برای هدایت راه راست خلایق جن و انس جنیات گفتند برحق کلام الله است این کلام او بی
نیست دل آنها سوی اسلام میل کرد نبی عم جنیات را دعوت کرد آنها معًا قبول کردند و بدین اسلام
مشرف شدند اسلام آنها نیک کردند نبی عم گفت ای جنی جن بر پادشاه خود دعوت من برسانی که او در
اسلام آید دعوت بر جنیات نماید هر کرا توفیق هدایت نماید رهبری بدین اسلام مشرف کرد و چون جنیات رخصت
گرفت پیش پادشاه خود بار رسید حقیقت دعوت پیغمبری محمد عم بیان نمودند و دعوت نبی عم بپادشاه رسانیدند
وگفت إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا
چون شاه جن این شنید توفیق هدایت رهبری کرد دل او سوی اسلام میل کرد دعوت نبی عم قبول کرد جنیات
را دعوت دین اسلام کرد هر کرا توفیق هدایت رهبری نمود بدین اسلام مشرف گردید بعد آنکه روزی یکی از
شیاطین در شکم صنم ابوجهل قرار گرفت و ندا کرد ای اباجهل کم آگاه باش بدرستیکه محمد ساحر است و کذاب است
دعوی نبوت میکند او نبی نیست و بر و نبوت نازل نگردیده است و دین او باطل است و دین آبا و اجداد تو برحق
است چون ابوجهل کلام از صنم خود شنید مسرور و منبسط گردید و همه وجوه دل او قوی شد قریش طلب کرد و گفت
ای معشر قریش صنم ما گواهی میدهد که محمد کذاب نبوت میکند بر و نبوت نیست او ساحر است از سحر مردمان را فریب میدهد
از دین حق بازگردانیده بدین باطل می برد و کاذب است گفتند یا اباجهل کم بدرست هر بدبخت (?) و میکند و گاهی از زبان
ما کلام شنیده است و گاهی کسی سخن نشنیده است امروز چگونه در سخن آمد ما را چگونه اعتقاد کرد که او گواهی میدهد که
محمد کاذب است ابوجهل گفت ای معشر قریش اللات ما اگر پیش شما گواهی بخلاف نبوت محمد میدهد و شما بشنوند
تا محمد را کاذب دانند یا نی گفتند اگر پیش ما یان بگوید معتبر است چون ابوبکر رض این سخن شنید که صنم ابوجهل در کلام
آمده است و تکذیب نبوت محمد میگوید پیش نبی عم آمد و گفت یا رسول الله صنم ابوجهل در کلام آمده است و تکذیب نبوت
میگوید نبی عم با صحابه خود سوی صحرا بیرون رفتند و حکایت صنم ابوجهل مذکور بود ناگاه سواری سبزپوش پدید آمد
پیش سید المرسلین صلعم رسید از اسپ فرود آمد بپای مبارک نبی عم افتاد و بوسه داد نبی عم پرسید تو کیستی
گفت یا رسول الله که فلان تاریخ بدست تو هفت (?) از جن مسلمان شده ام از آن یکی منم نبی عم گفت بچه حاجت آمدی
گفت یا رسول الله مرا خبر از حضرت صمدیت ما را رسیده که شیاطین در شکم صنم ابوجهل قرار گرفته در کلام آمده است

و تکذیب نبوت محمد میکویند این از انکشت بود و تو در صنم ابوجهاب قرار کرفته صدق کو این محمد بکو میند ابلید انکشت من شیاطین
مذکور رسیر وم این سخن چون جمله صحابه بت هده خود ها شنیدند و دیدند چون حق اسلام بر بت ابوجهاب رسید چون کافر
که در شکم صنم ابوجهاب بود از انکشت و خود در لطف بت هد کود قرار کرفت القصه ابوجهاب عرس بتان خود نموده جمله
قریش را دعوت کرد همه مجموع امدند از طعام و شراب فارغ شدند ابوجهاب کفت یا معشر قریش برخیزید که الالات
ما هم فرماید بشنوید جمله قریش برخاستند پیش لات استاده شدند ابوجهاب سر سجده نهاد و کفت یا لات
با تو از زبان مبارک انچه فرموده بودی در حق محمد اکنون باز بکو میند که جمله قریش بشنوند و اعتقاد نمایند صنم مذکور
در کلام فصیح در امد و کفت یا معشر قریش بدانید و اکاه باشید بدرستیکه ابوجهاب بن حشام مشرک است لعنت خدا
بر دباد که محمد را کاذب میکویند بدرستیکه محمد عم رسول خدا است و خدای تعالی جهت هدایت راه راست بسوی خلق
فرستاده است هر که بمحمد ایمان ارد و خبر یکه بر داد حضرت خالق الجن و الانس نازلست الله تعالی او را از عذاب
اتش دوزخ امان بخشد و هر که باو ایمان نیارد او در عذاب اتش دوزخ ابد الاباد خواهد ماند نعوذ بالله منها
قریب ان این سخن از صنم خود ها شنیدند جمله در تحیر ماندند ابوجهاب پیش جمله قریش منفعل کردیده باز کشت و در میان بحره
قریش بدین اسلام مشرف شدند حکایت ابن مسعود رض روایت میکند مرد یهود کور بود و اما دختر عاقله داشت
نداوی چشم پدر خود بسیار میکرد و لطهارت نمیکشت روزی نبی عم بر در یهودی گذر کرد دختر در قوم بر در
خود استاده بود نبی عم بر هر جا که قدم او لطف میکردی خاک قدم مبارک نبی عم بکرفت و نکاه داشت و بر پدر پیش
علم مذکور شد و چون شب شد یهود کور در خواب رفت دختر پیش ان خاک را در هر دو چشم پدر خود بداد چون صبح کذشت
یهود بیدار شد چشم خود بینا یافت دختر را پرسید چشم را مداوی که کرد کفت من کردم پرسید بکدام دستی دختر کفت خاک
قدم مبارک محمد عم نکاه داشته بودم در خواب در چشم تو دادم از برکت خاک قدم مبارک محمد عم بصارت کردیده
چون این سخن بشنید مثل مار پیچیدن کرفت خواست که دختر مذکور را بزند او بکریخت رود کارد اورده هر دو چشم خود را
بکند و کفت ای حبیب چشم من که از خاک عدو بینا میشود نباید داشت و بکواب رفت چون از خواب برخاست چشم خود
بینا یافت باز کارد اورده هر دو چشم خود را بکند باز ندا از غیب برسید ای یهود اکر تو چشم خود هزار بار کارد اورده هر
چشم خود را بکنید بدرستیکه ترا باز دهم چشم ترا زیرا که برکت خاک قدم حبیب من بینا شده است چون یهود ای ندا از غیب
بشنید دانست که محمد صادق است و رسول خدا اول یهود سوی خانه السلام میل کرد و نجاست و سوی محمد عم روان شد چون
برسید و کفت یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن من مسلمان میشوم و ایمان کبود ای خیر و قبل مقوا دم و خبر یکه با نازل شد

بر تو سید المرسلین صلعم کلمهٔ شهادت اشارت کرد او بخواند مسلمان شد حکایت ابن عباس رض روایت میکند روزی
محمد علیه السلام با ابو بکر رض بسوی صحرا میرفت دید بجای اعرابی غزالی زنجیری در گلوی اوست چون غزاله نبی علیه السلام را دید در کلام آمد
در آمد و گفت یا رسول الله این اعرابی مرا بدام گرفته آورده است بچه های صغیر دارم بی شیر هلاک میشوند تو رسول
خدا هستی اگر تو ضامن من میشوی تا بچگان را شیر داده باز آیم در بین اثنا اعرابی از خانه بیرون آمد و پرسید ای محمد بچه حاجت
آمدی گفت برای غزاله آمده ام این غزاله بچگان شیرخواره دارد بگذاری بچگان خود را شیر داده باز خواهد آمد
اعرابی گفت ای محمد اگر غزاله را رها کنم او وحشی است چگونه باز خواهد آمد اگر کسی ضامن شود او را بگذارم محمد علیه السلام گفت ضامن
این غزاله منم بوقت ظهر حاضر خواهد کرد دید اگر بوقت ظهر حاضر نشود غزاله دیگر بهتر ازین خواهم داد این بگفت غزاله
را بدست مبارک خود رها کرد او بسوی بچگان رسید چون بچگان مادر خود را دیدند گفتند تا امروز کجا بودی گفت کافری
مرا گرفته بود پرسید چگونه رهایی آورد دید گفت رسول خداست او را ضامن داده برای دادن شیر شما را آمده ام
چون بچگان نام نبی علیه السلام شنیدند و گفتند ای مادر شیر تو بر ما حرام است تا رسول خدا را خلاص نکنی از دست آن کافر
خلاص آورده اند چون وقت ظهر قریب شد اعرابی گفت ای محمد غزاله جانور وحشی است چگونه بدست تو خواهد آمد
نبی علیه السلام گفت ای اعرابی پروردگار ما قادر است ببین چگونه قدرت عظیم دارد و از آسمان تا زمین او مراز
دست تو رها خواهد کرد فرمود ای ابو بکر بانگ نماز بگو ابو بکر همچنین بانگ نماز آغاز کرد تا آخر بانگ نماز نرسیده
که غزالهٔ مذکور حاضر گشت بعین وقت ظهر محمد علیه السلام پرسید ای غزاله طفلان خود را شیر دادی گفت یا رسول الله
بچگان من حقیقت ضامنی تو شنیده مرا بر خود ها حرام کردند گفتند تا که ضامن محمد علیه السلام خلاص نکنی شیر تو نمیخوریم
بعجایب مر رسول خدا از دست یهود رهایی داده چون اعرابی کلام غزاله مانند کلام آدمی شنید و گواهی نبوت
معاینه نمود و دل یهود بسوی اسلام میل کرد و گفت که محمد صادق است قریش این بیچاره را ساحر میخوانند و کاذب میگویند
این بگفت ایمان بخدای عز و جل آورد و مسلمان شد و غزاله را آزاد کرد اثر در بالقصد تقرر اعرابی در اسلام آمدند
نبی علیه السلام و غلام یار گشتند حکایت ابو بکر رض روایت میکند روزی نبی علیه السلام با صحابه نشسته بودند مردی
یهود گوشت گوسفند بریان از زهر آلوده پیش نبی علیه السلام آورد و گفت ای محمد گوشت بریان برای تو آورده ام بخور
نبی علیه السلام خواست که بخورد گوشت مذکور بکلام در آمد و گفت لَا تَأْكُلُوا اِنَّنِي فَاِنِّي مَسْمُومَةٌ یعنی مخور
مرا بتحقیق من زهر آلوده ام سید المرسلین صلعم گفت ای یهود این گوشت زهر آلوده است گفت آری ترا که
خبر کرد گفت همین گوشت خبر کرد یهود گفت اگر نبی هستی بخوری اگر زهر اثر نکند تا ترا صدق نکنیم و مؤمنان آریم

و چیزیکه بتو نازل شده است نبی عم تبسمی بر زبان راند و باره پنجم را دل بدین مبارک خود نهاد و یاران را فرمود بخورید
تا جمله یاران بخوردند از فضل الهی زهر بر کسی اثر نتوانست کرد در ان معجزه بسیار یهودیان بدین اسلام مشرف گشتند
حکایت عثمان بن عفان رض روایت میکنند روزی سید المرسلین صلعم با صحابه خود نشسته بودند مردی اعرابی سوسماری
در درون استین پیراهن خود داشته در گلوی او رسن از پوست خرما بود پیش نبی عم در امد و گفت ای یاران میان
شما دعوی نبوت میکند ان کیست صحابان سوی سید المرسلین صلعم اشارت نمودند اعرابی گفت کدام شی درون
استین من است بگو تا ایمان ارم بخدای تو و بتو و چیزیکه نازل شده است نبی عم فرمود ای یهود درون استین
تو سوسمار است و در گردن او رسنی است از پوست خرما اعرابی از استین خود بیرون اورد سوسمار با رسن
خرما بود همه معاینه نمودند نبی عم پرسید ای سوسمار عبادت که میکنی سوسمار چون کلام داد با در امد و گفت
یا رسول الله عبادت ان کنم که بر اسمان و زمین پادشاهی اوست و در بهشت نعمت های او و در دوزخ
عذابهای او و همه خلق افریده او و رازق العباد او باز نبی عم گفت مرا می شناسی که من کیستم گفت تو
رسول خدا هستی هر که ایمان بتو ارد و چیزیکه بتو نازل شده است او از عذاب دوزخ رهائی یابد و هر که از تو
منکر شود او ابد الاباد در دوزخ خواهد ماند چون اعرابی این سخن شنید دل او سوی اسلام رغبت کرد و گفت
یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن مسلمان شوم نبی عم کلمه شهادت ارشاد کرد و او بخواند بدین اسلام
مشرف گردید حکایت علی کرم الله وجهه روایت میکنند روزی سید المرسلین صلعم با یاران نشسته بودند شتری
بمیری در رسید و نور بر اورد نبی عم فرمود این شتر را پیش ارید چون شتر را پیش اوردند پرسید حالت
جهت شتر بکلام ادمی در امد و گفت لبیک و سعدیک یا حبیب الله مولای من از من بسیار نفع گرفته
است در جوانی بیشتر و همه شتران بودم اکنون منضعف حال است بر بار بر داری نه ام و در شیم نیم علف مرا
اندک میدهد از گرسنگی جان بلب امده است و دیروز مولای من با زن خود میگفت که این شتر را ذبح کرده گوشت
و پوست او را فروخته از بهای ان شتر دیگر جوان بخرم چون نبی عم این سخن از شتر شنید رو در حفاظت
شتر را همراه گرفته با صحابان روان شدند که در بادیه بمولای شتر بوده رسیدند چون مولای شتر نبی عم را
دید پیش دستی کرد و گفت چه حاجت امدی نبی عم گفت حاجتی دارم گفت چه حاجت داری فرمود شنوم عزم
کرده که این شتر پیر را خواهی ذبح کنی گوشت و پوست او را فروخته از بهای او دیگر شتر جوان بخری اعرابی
گفت ای محمد ترا که خبر کرد فرمود این شتر خبر کرد گفت او را نطق که بخشید که با تو تکلم کرد فرمود هر که بخشیده است مرا ترا

ان بلطف دست

این بکف دست مبارک خود در پشت شتر بمیر مرد بشتر از پیری جوان شد چنانچه قوی بیشتر بود همچنان شد اعرابی
دانست محمد صادق است و قریش از روی خلافت تکذیب نبوت محمد میکنند گفت یا رسول الله دست مبارک خود دراز
کن تا مسلمان شوم نبی محترم کلمه شهادت ارشاد کرد و او بخواند و مسلمان گشت حکایت جابر رض روایت میکند نبی
محترم لطرابی سیر امده بود انرا بجای خود یافتم یک بچه از رجون که نه من موجود بود بحضرت سید المرسلین صلعم عرض
کردم یا رسول الله امروز تو مهمان باشی طعامی که دارم مرا و تیر التماس کند نبی محترم فرمود ای جابر مهمان یاران من که گرسنی برابر
من نشسته اند بیائی گفتم یا رسول الله طعام اندک است اگر یک نفر دیگر باشد نمیکفد و اگر امر شود حلوائی دارم ذبح کنم فرمود کی من از
سیر صحرا می ایم تو تیار باش ز چون نبی محترم سوی صحرا رفت من طعام تیار نمودم نبی محترم همه دو صد نفر رسیدند دیدن اینها
چهره گشته من زرد گردید نبی علیه السلام فرمود ای جابر مترس چنانچه نان و دیگ لحم را پیش من بیار چون خانه و دیگ
پیش حضرت رسالت پناه اوردم ردای مبارک خود پرده کرد تا از دست مبارک خود از درون پرده بیرون
کردن گرفت و مرا امر کرد پیش یاران برسان من رسانیدن گرفتم چون حضرت رسالت پناه با مرا خود با طعام
خوردند یا از طعام با عیالی و اطفالی مرا خورانیدند بعده خود تناول فرمود و فاتحه و دیگ لحم ذبح من کرد چون کوه لحم
و دیگ نظر کردم نان و دیگ گوشت از سابق بیشتر دیدم حکایت انس بن عبد الله مسعود رض روایت میکند روزی
حضرت رسالت پناه صلعم با هشتاد نفر صحابه بخانه ابو طلحه رض در رسیدند ام سلیم زن ابو طلحه رض نیم نان داشت بود انرا
و اندک روغن از عکه بیرون اورده پیش سید المرسلین صلعم فرستاد سید عالم با هشتاد صحابه و با عیال ابو طلحه رض سیر
خوردند ان پاره نان القدر ماند که بیشتر بود بلکه از ان بیشتری نمود همه معاینه کردند مثال اجمعی در چهار جای یعنی
من در امده است حکایت ابو هریره رض روایت میکند مادرم را بارها گفتم که دین اسلام اختیار کن هیچ قبول
نمی نماید روزی پیش حضرت رسالت پناه گفتم یا رسول الله مادرم ایمان نمی ارد دعا کن تا او بدین اسلام مشرف گردد
نبی محترم مناجات کرد اللهم اهد ام ابی هریره مناجات رسول صلعم مستجاب شد چون بخانه خود باز امدم مادرم را دیدم
که غسل کرده و جامه شسته پوشیده است چون مرا دید گفت ای فرزند من مرا بدین اسلام مشرف کن والحمد لله اورا
بدین اسلام مشرف کردانیدم مادرم بخدای عز و جل و بر محمد محترم و چیزیکه نازل بود ایمان اورد و اسلام او حکایت
کروید حکایت ابو هریره رض روایت میکند روزی مادرم قدری طعام بدست من پیش حضرت رسالت پناه
صلعم فرستاد او یاران را به طلبید بودند سه صد نفر یاران جمع امدند همه از خوردها خوردند بعد نظر کردم بر طبق
چنانچه بیشتر بود بلکه زیاده تر از ان به نمود حکایت انس بن مالک رض روایت میکند سالی در عرب امساک باران

شد اعرابیان پیش حضرت رسالت پناه صلعم شکایت آوردند و گفتند یا رسول الله عَالَمٌ مُلِکَ الْمَالُ وَ
جَاعَ الْعِیَالُ یعنی ای پیغمبر خدا از الله تعالی بخواه باران تا خلق الله غارت نگردد و ملک در امان باشد نبی صلعم زود
برخاست بر منبر کعبه بر آمد و دست مناجات بر داشت و گفت یَا رَبِّ اسْقِ عِبَادَکَ وَبِلَادَکَ
وَدَوَابَّکَ مناجات حضرت رسالت پناه مستجاب شد در حالت ابر پدید آمد و باران باریدن گرفت هفت شبانروز
متواتر بارید و سیلاب گردید اعرابیان بر در مسجد پیش حضرت صلعم بیامدند و گفتند یا سید باران از حد گذشت دعا کن
که دیگر نبارد حضرت صلعم دست مناجات بر آورد و گفت یَا رَبِّ حَوَالَیْنَا فی الحال باران ایستاده شد و سدود گشت
درین معجزه کم و بیش هزار و پانصد نفر ایمان آوردند و بدین اسلام مشرف شدند حکایت مسلم بن اکوع رض روایت میکند شخصی را
دست چپ مبتلا گردیده بود و بوقت خوردن بدست چپ میخوردی روزی در مجلس با حضرت رسالت پناه صلعم طعام خوردن
اتفاق افتاد و بدست چپ خوردن گرفت نبی صلعم گفت چرا بدست راست نمی خوری گفت یا رسول الله دست راست من بجاد
مبتلا گردیده با بغل چسبیده شده است فرمود بدست راست بخور اعرابی دست فراز کرد تا بالب رسید از فلک الهی صحت
یافت و خوردن گرفت و درین معجزه در آن محفل بسیار اعرابیان ایمان آوردند حکایت جابر رض روایت میکند عبد الله
عباس را استخوان ساق شکسته بود بهیچ وجه به نشدی روزی عبد الله عمک پیش حضرت رسالت پناه آمد و احوال خود
باز نمود حضرت صلعم دست مبارک خود بر آن نهاد شفا یافت چنانکه بود همچنان شد حکایت جابر رض روایت میکند
که پدرم دینداران بسیار داشت اما وسعت قلیل بود برای دین مضطر حال گردیده بود لیکن دین ده هزار بود و پشت خرما
قدری درست بهای آن ده درم بود روزی پدرم حقیقت دین و جفای دینداران پیش حضرت رسالت پناه اظهار
کرد فرمود که آن خرماها را بسته توده کن پدرم خرمای را بسته توده کرد نبی صلعم نزد توده بیامد فرمود حقداران را طلبید پدرم حقداران
را بیاوردند هر یکی را بدست مبارک وزن کرده بموجب طلب ایشان بداد همه حقداران را حق خود با رسیدند و دیگر توده تمام
ماند حکایت ابو حمیده رض روایت میکند روزی حضرت رسالت پناه صلعم فرمود ای یاران امشب باد تند خواهد شد هیچکس
جای خود نگذارند و اسپان و شتران و غیره را از رسن محکم ببندند و نگاه دارند چون شب در آمد چنان افتاد که حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده بود در پیش آمد حکایت عثمان بن عفان رض روایت میکند چون آوازه نبوت و دعوت خلق و حفظ نمودن
قرآن منتشر یافت یهودی دانشمند بود در مدینه مدام توریت میخواند روزی اسم مبارک محمد صلعم در توریت پیش آمد
دید که نعت و وصف محمد صلعم مسطور است چون مار بجهید و زن خود را گفت مقراض بیار زن مقراض داد اسم مبارک محمد صلعم
را نیز تراشید چون دیگر روز بعادت قدیم توریت خواندن مشغول شد اسم مبارک محمد صلعم بجای دیگر در پیش آمد او را نیز تراشید

حر ادر اسلم

چون بر در سیوم در تورات مشغول شد انجا وصف محمد علیه السلام در پیش امد نیز اشنیدن مستعد گشت ندا از غیب بر امد ای
اگر هزار بار اسم مبارک محمد از تورات به تیر اتش دفع نخواهد شد پس دانست که محمد صادق است در مکه در امد و بدین
اسلام مشرف شد ابو بکر بن محافه رض روایت میکند روزی حضرت رسالت پناه صلعم از جفای قریشان در صحرای
مکه زیر درختی خفته بود و تیغ خود در شاخ درخت اویخته مردی اعرابی جهود رسید و دید که محمد علیه السلام خفته است ان تیغ را برکشید
خواست که بر سید عالم بزند ان درخت شاخ خود بر سر اعرابی چنان بزد که مغز او از راه دهن بیرون رفت و جان داد
بعذاب ابدی بجهنم گرفتار ماند عبد الله عباس رض روایت میکند رکانه نام مردی اعرابی در نواحی مکه بود و شبانی کردی و سید ان
منکر دین الله تعالی او را چنان قوت داده بود اگر صد مرد پای او را گرفتی از زمین برداشتن نه توانستی و سنگهای گران
را چون برگ درختان بران کردی و درختان عظیم را از زمین چون گیاه بر کندی روزی نبی علیه السلام را بجای رکانه
گذر افتاد و دید که محمد علیه السلام می اید بر سید که انستی که بتان ما را نفی کنی و تکذیب نمایی گفت اری رکانه گفت ای محمد حکو
خدای تست ازو مدد بطلب و من از بتان خود مدد بطلبم هر دو کشتی بکنیم اگر تو ظفر یابی خدای تو بر حقست و اگر من بر تو ظفر یابم
بتان من بر حقست و صادق این بگفت حضرت صلعم را بگرفت و زور کرد اما یک سر مو جنبش دادن نتوانست چون نبی علیه السلام
زور کرد و بحکم نبوت بگرفت و بر درشت چون کار را ان جابه بر سنگ سر بزد همچنان بر زمین زد رکانه گفت ای محمد
خدای تو بر حقست و صادق و بتان ما را باطلست دست مبارک خود دراز کن تا مسلمان شوم نبی علیه السلام کلمه شهادت ارشاد
کرد او بخواند بدین اسلام مشرف گردید ابو عتبه رض روایت میکند روزی نبی علیه السلام در صحرای مکه با جهودی ملاقات
شد و گفت ای محمد از تو یک معجزه می طلبیم تا ایمان بتو و هر چه بتو نازل شده است بیاریم فرمود چه معجزه گفت که این درخت
در پیش او را امر کن که دو پاره شده یک پاره بجای خود ماند و پاره دیگر پیش تو بیاید باز بجای خود بیاید حضرت رسالت پناه
صلعم از انگشت شهادت درخت را اشارت کرد از میان بشگافت و دو پاره شد شقی بجای قدیم ماند و شقی دیگر
زمین شگافته پیش نبی علیه السلام امد حضرت صلعم فرمود ای درخت باز برو درخت بدو کور بجای خود برفت و وصل شد
همچنان که بود ان اعرابی گفت صدق الله و صدق رسوله و درین معجزه بسیار اعرابیان بدین اسلام مشرف شد یعلی ثقفی
روایت میکند روزی حضرت رسالت پناه از جفای قریشان در صحرای مکه متعلق طایف خفته بود از غایت دوری مبارک
می یافت درختی انجا بود روان شد و بر روی مبارک سایه کرد ما انجا حاضر بودیم و جمله مردمان انجا بدیدند ام المومنین عایشه
صدیقه رض روایت میکند حضرت رسالت پناه صلعم را لبید ابن اعصم یهودی سحر کرده بود چنانچه شش ماه کرد خوردن
کردیدن نتوانسته روزی بامداد از خواب برخاست بحکم انکه شب خواب دیده بود و علی کرم الله وجهه را طلبید و گفت ای علی

زی روان شو سنگی است زیر آن سنگ را بر دارند و زیر آن بشکافت بعینه آن مسیح بود دیگر ها یافت

و در هر گره بوزن ها زده انرا پیش حضرت صلعم آوردند و صحابان کشش کردند از آن یک عقد که دان نتوانسته حضرت

رسالت پناه مسود بتین کو الله هر گرهی از جو که ده شد ندیدی یافت جابر رضی روایت میکند حضرت رسالت پناه

صلعم مادر مالک رضی را یک عکه روغن عطا نموده بود چنانچه چند سال فرزندان از آن عکه روغن میکشیدی تا دل فرف

میکردی اما عکه گاهی تهی نشدی وقتیکه عکه را بیفشرند رسید برکت روغن برخاست ابو هریره رضی روایت میکند که حضرت

رسالت پناه صلعم مرا چند خرما عطا نموده بود خرماها را در انبان نگاه داشته بودم کم و کثر سی سال خرما میخوردیم وقتیکه کم نشدی

در هنگام قتال امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی انبان گم گشت عبد الله عباس رضی روایت میکند روزی اعرابی

پیش نبی علیه السلام آمد و گفت ای محمد پیش تو درخت خرما است اگر خوشه خرما گواهی صحیح به نبوت تو میکند ما

من ایمان بخدای تو آرم حضرت رسالت پناه صلعم سوی خوشه خرما اشارت کرد خرما گواهی به نبوت نبی علیه السلام

داد و گفت ای اعرابی محمد پیغمبر آخر الزمان است اعرابی بگواهی خوشه خرما ایمان آورد ابو بکر رضی روایت میکند

چون حق سبحانه تعالی محمد علیه السلام را بسوی خلق برای راه رسالت مرسل گردانید موجب وحی دعوت پیغمبری خود

بپادشاهان اهل کتاب ملت کفر فرستاد از آن از آن بعضی بمضمون نامه ایمان آوردند و بعضی طالب معجزه

ایمان آوردند و بعضی بغروری کفر مطلق انکار آوردند انرا از دست لشکر اسلام غارت داده بدانکه روزی

حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند نامه دعوت اسلام بر شاه فارس کسری قباد نوشتند که او را ایمان آرد بدین

مضمون که ای ملک فارس بدانید محمد رسول خدا ام حق سبحانه تعالی مرا برای هدایت سبیل بسوی خلق

فرستاده است اکنون تو سر قوم فارس خلق هستی لهذا نامه دعوت اسلام و پیغمبری خود بسوی تو نوشتم که تو بخدای

عز و جل ایمان بیاری و خلق آنجا را دعوت اسلام نمایی و آن خدای بزرگ است و واحد و خالق جمله مخلوقات ارض

و ارض و سماوات و رازق کل عباد و پادشاهی او از بالای آسمان تا تری و نعمت های او در بهشت او

عذاب های گوناگون او در دوزخ و ستار و غفار بر حق و رحیم و کریم مطلق و دین اسلام او صادق و کل دین

باطل و صنم و صنم پرستی کاذب اگر بغروری صنم پرستی ایمان بخدای عز و جل نیاری تا در عذاب آتش دوزخ

ابد الاباد خواهی ماند و آخر الامر حسرت خواهی خورد چون نامه مرتب شد عبد الله بن زهری رضی را نامه دعوت اسلام داده این

روان ساخت چون عبد الله رضی بدو این رسید و گفت ای شاه کشورستان را خبر کن که رسولی از درگاه

رسالت پناه محمد قریشی صلعم پیغمبر آخر الزمان است از مکه آمده است نشاه کردان خبر کرد فرمود بیارید عبد الله را علم پیش شاه

بغرور دل ماند

هفت کشور رسانید نامه حضرت رسالت پناه صلعم بدست نوشیروان داد و خواند مضمون مطلع کردید هم برادر وزیر
بختک بن بختیار بود این امر کرد که یکی از امرایان درگاه ما مکه تعیین کن که محمد قریشی را گرفته رسن در گلوی انداخته
بدرگاه ما حاضر آورد وزیر یکی از وزرای شاه هفت کشور بهمت مکه روان کرد و خبر آمد رض جواب نامه بارکت
نبی علم را خبر کرد حضرت رسالت پناه صلعم خاموش ماند وزیر هفت کشور بعد چند در مکه رسید غوغا در مکه افتاد چون
وزیر پیش نبی علم آمد چون ملوک پیش نمود ادبی خود به نشست مهمان با ادب نشست برای تماشا اهل شهر نزدیک
آمدند حضرت رسالت پناه پرسید تو از کجا آمدی و چه حاجت گفت وزیر شاه هفت کشورم از مداین آمدم گفت
چه فرموده است گفت یا رسول الله مرا قدرت نیست که بگویم حضرت صلعم فرمود در رسولان رسانیدن امر مولا زوال
ندارد بگو وزیر چون بشنید انداز سر نگون کرد و گفت یا رسول الله شاه هفت کشور مرا فرموده است که محمد قریشی را رسن
در گلو انداخته بدرگاه ما حاضر سازند حضرت رسالت پناه صلعم ساعتی توقف کرد و گفت اَللّٰهُمَّ اَقْطَعْ
الْمُلْکَ مِنَ الْکِسْرٰی دعای نبی علم مستجاب شد جبرئیل علم در رسید خبر کرد یا رسول الله کسری قباد را
از جهان فانی بعذاب ابدی برداشت و گرفتار کرد و پسر نوشیروان در تخت شاهی پدر خود نشسته
او بعد هفت روز خواهد مرد سید المرسلین صلعم گفت ای وزیر کسری شاه تو امروز ازین عالم فانی
برفت و در عذاب ابدی گرفتار ماند پسرش بر تخت نشسته اما بعد هفت روز او خواهد مرد چون وزیر
کسری این سخن بشنید قاصد تیزگام روان ساخت چون قاصد در مداین رسید بشنید که نوشیروان وفات
یافت پسر او بر تخت نشسته بود و بعد هفته بمرد قاصد مذکور بازگشت بمکه آمد وزیر را خبر کرد وزیر دانست که محمد صادق است
و نبوت او صدق است پیش نبی علم آمد و گفت یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن ما ایمان آریم بخدای
عزوجل و بتو و چیزیکه نازل است بر تو نبی علم دست خود دراز کرد و دست او بگرفت مسلمان کرد و هفصد نفر با او
بودند جمله بدین اسلام مشرف گشتند چون وزیر کسری مسلمان شد خاک بر سر مشرکان افتاد انس بن عبد الله مسعود رض
روایت میکنند چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه سکونت گرفت دعوت بر بنی مریسیع و مصطلق که در شام قوم
بودند نوشت زنهار بیعت نکردند مطلق انکار آوردند حضرت رسالت پناه صلعم زید حارث و ابن رواحه و جعفر ابو طالب
و خالد رضوان الله تعالی علیهم را با لشکر قاهره بر جنگ بر بنو مصطلق و مریسیع تاخت نمود نبی علم بوقت تاختن لشکر
فرمود ای یاران لشکر هر زید مقرر کردم اگر او شهادت یابد ابن رواحه را امیر لشکر سازند اگر او کشته گردد تا سپاه
تا جعفر را امیر لشکر بکنند اگر او کشته شود تا سپاه یاران کسی را امیر ساخته کار راند نمایند جعفر رض با لشکر قاهره در شام رسیدند

دعوت اسلام کردند مشرکان قبول نکردند در جنگ پیوستند قضاء الهی زید رض شهادت یافت بعده ابن رواحه بجنگ

دوم بدرجه شهادت رسید بعده جعفر ابو طالب رض بجنگ سوم شهادت یافت یاران خالد رض را امیر ساختند و از جنگ

بغرفت بیشتر جبهای گشته شدن زید حارث وابن رواحه وجعفر ابو طالب رض بینهم خبر رسید عالم غم رسانید نبی علم از این

خبر بسیار اندوهگین شدند در عیال زید وابن رواحه وجعفر رض مراعات کردن گرفت و یاران را خبر کرد که ۳ کس بدرجه

شهادت رسیده اند این تکلف برای جنگ بنو مریسیع و مصطلق مستعد شدند حضرت رسالت پناه صلعم با لشکر ظاهره

بر شام تاخت نمود از مدینه روان شد و صحابیان زاد اندک بود و در راه آب نایاب شد قحط آب بر صحابیان گذشتن گرفت اما

بتوکل الله می رفتند روزی رسیدند بر جوی خشک یاران شکایت آب رسالت پناه صلعم اوردند حضرت صلعم درون جوی خشک

آمدند سنگی بود بر وی رشت انگشت مبارک خود در انجا نهاد چشمه آب از انگشتان مبارک جاری گشت جوی خشک

پر آب گشت یاران سیراب شدند و تنگ و مشکها پر آب کردند و درختان بر کرانه آب جوی پر از میوه ها بودند اما ذایقه

تلخ داشت یاران گفتند یا رسول الله درختان پر میوه است اما ذایقه تلخ دارد فرمود سه عدد میوه بیارید یکی از صحابه ۳ عدد میوه

ازنده

بیاورد و بدست مبارک داد رسالت پناه صلعم از آن دو عدد میوه بدست امیر المومنین ابو بکر رض داد و دیگر میوه بدست

داد و امر کرد که بخورید ابو بکر رض خورد ذایقه آن شیرین تر یافت جمله صحابه سیری خوردند و توشه راه نمودند و روان شدند

و بر مشرکان رسیدند و فتح یافتند و بازگشتند و میوه مذکور نزد صحابه باقی ماند چنین آورده اند وقتیکه لشکر موسی علیه السلام محتاج آب شدندی

با عصای خود سنگ می زدی از سنگ آب دوازده چشمه جاری گشتی زیرا که قوم موسی دوازده گروه بودندی

هر یکی قوم در هر چشمه آب نوشیدندی پیدا آنکه ازین معجزه حضرت رسالت پناه محمد صلعم افضل تر است زیرا که سنگ معدن

آب است انگشتان معدن آب نی این چنین در جهاد جنگ با مشرکان در مدینه باد ده است ابو هریره رض روایت میکند در جنگ

تبوک توشه یاران کم گردیده بگرسنگی حیران شدن گرفتند یاران شکایت گرسنگی پیش نبی علیه السلام آوردند فرمود تفحص کنید

نزد کسی چیزی طعام باشد بیارند تا نزد کسی از صحابیان چند پاره نان شکسته و چند خرما بود بیاوردند فرمود نان پاره

و خرما زیر نطع دارند بدست خود ها از زیر نطع توشه وان خودها برکنند و بخوردند چون یاران توشه دان خودها پر کردند

و بسیری بخوردند چون از خوردن فارغ گشتند زیر نطع دیدیم همان قدر بود که داشته بودند جابر رض روایت میکند در حرب

بیعه آب نبود لشکر اسلام از تشنگی قریب هلاکت رسیدند حضرت رسالت پناه مطهره خود طلبیده دست مبارک خود در آن

نهاد آب از انگشتان چون چشمه روان گشت لشکر اسلام همه اسپان و شتران سیر کردند و تنگ خود ها پر آب ساختند

بزید ابو عبیده روایت میکنند روزی در جنگ مشرکان با لشکر در صحرای نزول بودند برای حاجت قضا مقام مسود نیافت

درختی دید

در حبشی بود وانرا بانگشت مبارک خود اشارت کرد درخت مذکور شاخهای خود فرود هشت بمقدار حجره سایه افکند و درون
از عاجب آن تبی فارغ کردید بریده روایت میکند در جنگ خیبر ساق سلمه اکوع شکست هم گوشت و استخوان
بریده گردید حضرت رسالت پناه تف زد فی الحال شفا یافت صحابیان علیهم الرضوان روایت میکنند روزی در حرب
حنین از لشکر اسلام مردی در میدان درامد با مشرکان پیوست بسیار مشرکان را در تیغ اورد صحابیان گفتند یا رسول الله
این شخص بسیار کافران را بدوزخ فرستاد حضرت صلعم فرمود ای یاران این مرد اهل نار است گفت چگونه فرمود ساعتی
توقف کنید خواهید دید در بین اثنا او را زخمی رسید مشرکان گرد گرفتند چون دید که رهائی نیست و تشنه بدست داشت
در شکم خود بزد و جان داد چون این حالت بدیدند صدق کردند چنانچه در حدیث است قال النبی صلعم قَاتِلُ النَّفْسِ
فِی النَّارِ چنانچه در قران مجید خبر داده است قوله تعالی وَلَا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ ابو هریره رض
روایت میکند در سنه نهم من الهجرت نجاشی رض بادشاه حبش وفات یافت جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله
نجاشی وفات یافت نماز جنازه او میشود حضرت رسالت پناه صلعم زود برخاست بیش مسجد مدینه استاده شد و
روی بسوی قبله اورد و گفت ای یاران نجاشی رض از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود در حبش نماز جنازه او
میشود بیاید نماز بگذاریم جمله صحابه بایستادند و نماز گذاردند صحابه پرسیدند یا رسول الله در غایب نماز جنازه جایز است
فرمود ای یاران مرا جبرئیل علیه السلام خبر وفات نجاشی رض کرد و جنازه او معاینه و مثل بدیده من درامده لهذا نماز گذاردم غایب
نماز جایز نی باز یاران گفتند یا رسول الله حجاب بچشم ما بان ماند مارا چگونه روا گردد فرمود اگر یاران من بدیدن نیافتند چه شد
ایشان هم مثل من است لهذا درست شد اما در غایب میت درست نیست حکایت معجزه حضرت خاتون جنت بیبی فاطمه
رض ام المومنین بیبی عایشه صدیقه رض و صحابیان کبار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین روایت میکنند چون عمر شریف فاطمه زهرا رض
بدوازده ساله رسید آوازه حق پرستی و صدق گوئی و پرهیزگاری و امانت داری و نگشت پروری و سخاوت الی غایت
اشتهار یافت روزی در مجلس قریش وصفهای او مذکور بود ابوجهل علیه اللعنت روی ازین سخن درهم کشید
و گفت ای معشر قریش مصلحت انست که جمله عورتان قریش را بمهمانی باید طلبید و بیبی فاطمه را باید دعوت نمود عورتان
قریش با لباس زرین و پیرایه مرصع خواهند امد و بیبی فاطمه بی حله خواهد رسید زیرا که پدر او بی مال و منال است
تا در محفل عورتان منفعل گردیده خجالت خواهد کشید بعد ازانکه روزی ابوجهل علیه ما علیه طعام مهیا کرده جمله عورتان قریش را
دعوت کرد و بیبی فاطمه رض را بمهمانی طلبید جمله عورتان قریش با حلهای زرین رسیدند بیبی فاطمه احوال حضرت
رسالت پناه را خبر کرد حضرت صلعم فرمود دعوت اجابت کن و برو بخدا سپردم بیبی فاطمه رض برفت بجامه پوسیده

با چند عورتان خود سوی خانه ابوجهل روان شدند چون بی بی فاطمه رض گریه در مجلس عورتان قریش رسید چنانچه در بیت مذکور
ماه چهاردهم تابان شد درخشان گردد زنان قریش باستصواب ابوجهل تعظیم تمام نکردند اما کلام صادق و بسرعت و صورت
مطلق بی بی فاطمه رض حیران و ششدران ماندند و طعام پیش آوردند چون از طعام فارغ شدند بی بی فاطمه رض رخصت کردید و جمله
عورتان بخانه خود ها روان شدند قضا الهی صورت عورتان قریش تبدیل کردید بعضی خرای و بعضی سیاه رو چون ته دیگ و بعضی
کجرو و کجدست و با چون بجای خود ها رسیدند شوهران و فرزندان زنان مذکور دیدند ترسیدند و گفتند اینها کجا بودید و
از کجا می آیند اینها را می بینید و می آیند اینها که اند مردمان آن عورتان را زدند و بدر ریختند عورتان قریش یکجا مجموع گشتند و
گفتند اینکه اثار غضب بی بی فاطمه است زیرا که باستصواب ابوجهل تعظیم او بجا نیاوردیم لهذا بغضب ایزدی گرفتار
آمدیم مصلحت است که پیش فاطمه رفته گناه خود ها عفو کنانیم زیرا که او مستجاب الدعوت است و شکسته بر در این بگفتند همه پیش بی بی
فاطمه رض رسیدند بپای مبارک بی بی فاطمه رض افتادند و زاری کردن گرفتند و عذر خواستند بی بی فاطمه رض دست دعای
بر داشت و گفت اَللّٰهُمَّ اَغْفِرْ لِنِسَاءِ قُرَيْشًا عَنِّي فَا دعای بی بی فاطمه رض مستجاب شد عورتان قریش بصورت اصلی شدند
آنگاه خطاب از حضرت خالق الجن و الانس در رسید که بی بی فاطمه رض خیرالنسا و الطول العمری عورتان از خدمت خیرالنسا
رخصت گشته بخانه خود ها رفتند این آوازه معجزه حضرت خیرالنسا رض در مکه و در حوالی مکه و طائف اشتهار یافت همه از
دعای بد خیرالنسا ترسیدن گرفت عورتان قریش برای ضیافت بی بی فاطمه رض محل بمحل خانه بخانه مهیا شدن گرفت اما
بی بی فاطمه رض بدعوت بجای نمی رسید و بعضی جا امر کردی که ما نمیدانم که کدام کدام جا بروم باید که آنچه طعام بنام ما ترتیب داده اند
آنرا بغریبان و محتاجان بخورانند و رسم شد از آن تاریخ میان صحابیان و امتان حضرت رسالت پناه صلعم صحنک حضرت
خیرالنسا رض مروج گشت تا این زمان آنرا کنند و می خوانند بجای کنند و رسم همین است والله اعلم بالصواب ذکر وفات خدیجه الکبری رض
و ذکر انتقال ابوطالب حفظه الله عنه العذاب عبدالله عباس رض روایت میکنند چون مدت عمر خدیجه الکبری رض بشصت و پنج سال
رسید دهم ماه رمضان در سنه عشر از نبوت از جهان فانی نقل کرد حضرت رسالت پناه صلعم سنت تکفین و جنازه بجا آورد و تا
اول نماز جنازه و سنت کفن این است که ظاهر شد از خدیجه الکبری رض بدانکه ابوطالب عم مشفق نبی علیه السلام بعد سیوم روز از وفات
خدیجه الکبری را وفات یافت حضرت رسالت پناه صلعم وقت وفات ابوطالب حاضر بودند و گفتند ای عم مشفق سفر آخرت
تو در پیش آمده اکنون کلمه شهادت بگو تا از عذاب دوزخ رهایی یابی و عاقبت بخیر گردد و الا نه در عاقبت دشواری
در پیش خواهد شد و در عذاب ابدی مانده خواهد گردید و گفت از فرزندان ننگ دارم بنا است که دیگر کسی نشنوند من بگویم وقتیکه
در قیامت زبانه آتش دوزخ بر بینند آنگاه مرا از خدا تعالی بخواهم و بگذارم که زبانه آتش بدوزخ کشند گفت ای فرزند من میخواهم
که بگویم اما

که بگویم اما توفیق هدایت رهبری نمیکند جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت رسید و این وحی آورد و قوله تعالی انک
لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ حضرت رسالت پناه نزول این آیت مجید
ساعتی توقف کرد و بدل مبارک تصور نمود و پسیدن گرفت از سر تا قدم تا که رسید زیر شتالنگ و بالای کف پا
آنگاه بسر و کس آسمانی از هاتف نبی علیه السلام بهر جبری را که بزبان مبارک رسیده اند با پوشیده اند آتش دوزخ را قوت
نباشد که آنجا برسد بدانکه ابوطالب را بروز قیامت وقتی زبانه آتش بدوزخ کشند با آتش برند آتش زیر پای
او خواهد ماند چون نعلین در پای باشد همچنان زیر پا خواهد ماند گفته است نبی علیه السلام ابوطالب وقت مرگ خود وصیت کرد و
گفت ای بنو هاشم وای بنو مطلب محمد را تصدیق کنند و بدین اسلام مشرف شوند و از امر او بیرون نروند چو بگم
من باسلام مشرف شدم والله عالم بالصواب حکایت هجرت حبش یاران حضرت رسالت پناه از ابوانجی
قرشان عبدالله مسعود رضی روایت میکند چون ابوطالب مدد معاون نبی علیه السلام بود وفات یافت قریشان
مشرکان مشورت نمودند که اکنون تدارک دین آبای خود باید کرد ابولهب گفت با ابا لحکم تدارک آن
سهلاست ابوجهل گفت آن چیست گفت یاران ضعیف محمد را مثال بلال و عمار و عامر و خباب وارث
وامانده از او رقید او در ده سزای واقعی برسانند تا دیگران عبرت گیرند ابوسفیان گفت یا معشر قریش اگر یاران ضعیف محمد را
سزای بکنند و تنبیه رسانند تا بنو هاشم و بنو مطلب مثل حمزه و عمر و عثمان معاونت نمایند و در پیش خواهند شد آنگاه
قتال میان قوم خود خواهد شد ابولهب و ولید مغیره گفت ای ابوسفیان اگر حمزه و عثمان در حرب پیش آیند چه ترس ما
قتال خواهیم کرد بسخن برین مقرر شد ابوجهل امر کرد بگیرند و بیارند مردمان ابوجهل یاران ضعیف محمد را بیاوردند و
عذاب آغاز نمود خانه خود و پوشش مسدود ساختند و شب و روز در ریگستان مکه انداخته لگدکوب نمودن گرفت
برین نمط دو سه روز بر ایشان بگذشت لیکن ایشان از دین اسلام یکسر مو نجا و رفتند چون نبی علیه السلام این خبر شنیدند
غمگین شدند امیرالمومنین حمزه و عمر و عثمان رضی گفتند یا رسول الله اگر امر باشد با ابوجهل با مشرکان بکشیم و یاران را از ایشان
نبی علیه السلام بقتال مانع آمد و گفت باید دید چه شود و بروز چهارم ابوجهل یاران محمد علیه السلام را رسن در گلو انداخته بازار
بازار کوچه بکوچه چون مهار شتر گرفته میگردانید و فاقه های ایشان را اسمار ساخته از مکه بدر ساختند چون نبی علیه السلام این
بدید و گفت ای ابوبکر صحابه را به طلبند و در حبش روان سازند چون صحابه جمع آمدند فرمود شما در حبش بروند و نجاشی
رم را بنویسم حضرت رسالت پناه امیرالمومنین عثمان رضی را سر قوم صحابه نموده با رقیه و یاران ضعیف سپاه دین را
روان ساختند این هجرت در سنه دوم من النبوت بود اهل قریش دنبال ایشان کردند نیافتند ایشان سلامت در حبش

رسیدند نجاشی پادشاه حبش امیر المومنین عثمان رض را به تعظیم تمام نزول کرد وظایف یومیه معین کرد وانید عبید الله عباس رض

روایت میکنند روزی حضرت رسالت پناه صلعم در حرم کعبه سوره والنجم میخواند دران صورت ذکر لات و منات و عزی مذکور است

افرایتم اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری و در اخر این سوره سجده است چون نبی عم در ایت سجده رسید سجده

کرد قریشان مشرک از پس پشت ایستاده معاینه میدیدند و میگفتند که ذکر بتان با محمد میگویند و سجده میکنند این خبر بالا حبش

رسید و مشهور گشت و گفت اکنون مخالفت ما از محمد برخاست ابلیس لعین این خبر بر عالم اشتهار ساخت که بتان قریشان

را محمد سجده کرد و به تعظیم تمام یاد اورد این خبر در حبش رسید یاران نبی عم در معرض حیرت بماندند و مومنان گرد نواح

مکه جمع امدند و دیدند و شنیدند که این القای ابلیس است و شقاوت قریش ابو هریره رض روایت میکنند چون قریشان

صلابت محمد عم بر دین اسلام برقرار دیدند باز مخالفت در زدند و گفتند با وجود حمزه و عمر بدارک محمد کوا اید شند او گفت

با مومنان همه یاران ضعیف ضعیف محمد را برنجانند تا محمد یاران خود را با حمزه و عمر جای دیگر خواهند فرستاد محمد تنها خواهد شد تا از دست

محمد خواهد گردید ابو جهل امر کرد که بیازارند مر یاران محمد عم اذیت اغاز نهادند چون حضرت رسالت پناه این حال

بدید جعفر ابو طالب را بر قوم صحابه ضعیف همراه نموده با هشتاد مرد و هژده زن در حبش روان ساخت این هجرت دوم است

در سنه پانزدهم من النبوت چون ابو جهل خبر یافت ولید مغیره را به سواران و چند پیاده گان در پی مومنان روان کرد ولید مغیره

سواران پی مومنان گرفت نیافت باز گشت جعفر رض شتابان بعطف الهی بسلامت در حبش رسیدند نجاشی خبر یافت که

جعفر ابو طالب قریشی با صحابان محمد از ایذای قوم خود رسیدند پاسبانان شهر خود را فرستاد و فرمود در درون شهر نزول

نمایند و وظایف ان معین داوند پاسبانان جعفر رض بجای عثمان رض نزول ساخت القصه چون ولید مغیره باز گشت ابو جهل

و عمر عاص و عبد الله ربیعه را به مکتوب خود نزد نجاشی فرستاد چون عمر عاص و عبد الله ربیعه در حبش رسیدند نامه ابو جهل بدست نجاشی

رض بکند رانید کیفیت نامه مطلع گردید نوشته بود که ای پادشاه حبش کی تمکه از مکه در بلاد تو رفته اند ازان ها در دین ها باب من ان

ماسر وند در دان را ادمه مردمان انجانب نمایند شاه حبش جعفر رض را طلبید و پرسید که محمد عم را چه صورت است و جه امر کند جعفر

عم قصه نبوت و نزول وحی ملاقات جبرئیل و دعوت پیغمبری و بیم قیامت و احوال بهشت و دوزخ و بلاهای اطا و لذتهای بلم اطا

بیان نمود و امر دیگر میکند که عبادت صنم را ترک دادن که این کفر است عبادت الله بکن که او خالق جمله مخلوقات است و ارض

و سماوات که او واحد لا شریک است شرک اوردن کافر است کافر ابتدای جای او دوزخ است و بر مبر کاران را جای جاودان

بهشت است دین اسلام بر حق است و جمله دین باطل که محمد بی وحی کاری نکنند و سخن نگویند باز نجاشی پرسید اهل قریش چه

میگویند گفت قریش امر کنند بعبادت صنم چنانچه رسم ابا و اجداد ایشانست و تکذیب محمد عم میگویند اما صادق محمد است

محمد علی و صحی

محمد بی وحی سخنی نمیگوید باز نجاشی پرسید وحی بر محمد نازل است و ان چیست گفت نعم الله محل مجمل مقصد بمقصد نزول گردیده است
و میشود گفت از ان چیزی بخوان شنوم جعفر رض سوره مریم بخواند و بروایتی سوره مزمل نجاشی عم کلام الله بشنید و زار زار بگریست
و گفت این کلام ادمی نیست کلام الله است و هیچ شک نیست که محمد رسول خداست و کذب نیست او صادق است عمر عاص و عبدالله
ربیعه را بی جواب نامه ابوجهل باز گردانید دران زمان جبرئیل عم از حضرت رب العزت در رسید و این وحی بیاورد
اِنَ اسمِعُوا امنا انزِلَ اِلَی الرَّسُولِ عَنهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ
یَقُولُونَ رَبَّنَا اٰمَنَّا فَاکتُبنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ و چون بشنید نجاشی مبالغه او انچه نازل شده است بر رسول
خدا اگر حاضر می بود ای قائم معمر اسلام دیدی تو چشم های نجاشی را که بر بخت اب بلقای بره بیجل اند چون شاه حبش مردمان
ابوجهل را بی جواب نامه باز گردانید آنگاه امر کرد ای وزرایان علمایان که اصحاب توریت و انجیل اند انها را باید به
حبش برابر محمد در مکه روان کن و رنجه و صفهای و صورت و سیرت و امر و نهی پیغمبر اخر الزمان در توریت و انجیل سطور است
اگر از محمد برابر اید معاینه و مشاهده نموده بعرض والا رسانند وزرایان تا چهل علمای را با بدایه روان کرد و هر دو انبی
علما بودند چون علمایان بمکه رسیدند شور در مکه افتاد و اعرابیان قریش ان مجموع امدند ابوجهل گفت ای علمایان حبش
بکلام با محمد بخواهی امده بطلب معجزه علمایان گفتند چه معجزه طلبیم گفت امروز ماه چهاردهم است محمد بگوید با انگشت خود اگر
ماه را دو پاره کند و از اسمان بر زمین نزول شود تمام شب تاریک باشد تا تراه پیغمبر اخر الزمان تصدیق کنیم زیرا که شنیده
حبش شما را برای امتحان فرستاده است علمایان پیش محمد عم در امدند نبی عم پرسید از کجا امدید گفت از حبش و مارا
شاه حبش برای امتحان تو فرستاده است نبی عم بتعظیم بنشاندند و گفت ای سید دین ابراهیم چه بود رسالت پناه منتظر وحی
شد جبرئیل عم در رسید و وحی بیاورد قوله تعالی وَمَا كَانَ اِبرَاهِیمُ یَهُودِیًّا وَلَا نَصرَانِیًّا وَلٰکِن
كَانَ حَنِیفًا مُسلِمًا محمد عم گفت دین ابراهیم دین اسلام بود نصارا گفتند دین ابراهیم نصرانی بود یهودیان
گفتند دین یهودی بود نبی عم گفت ای یهود و نصارا در همین ایت صحت از حضرت خالق مخلوقات نزول گردیده انرا
تصور کن چه فرمان شده است علمایان گفتند چه نزول گردیده حضرت رسالت پناه ایت مذکور بخواند علمایان حبش معنی
ایت صحیت پیغمبر خود ها تصور نمودند گفتند این کلام ادمی نیست محض کلام الله است محمد بی وحی سخن نمیگوید باز علمایان گفتند
ای سید اهل مکه از تو دیگر یک معجزه مطلبند تمام فرموده چه معجزه گفت امروز شب ماه چهاردهم است باشارت انگشت خود ها ماه
را دو پاره کنی و از اسمان بر زمین نزول شود و تمام شب تاریک باشد حضرت رسالت پناه صلعم منتظر وحی شد و گفت
اَللّٰهُمَّ اَعطِنِی هٰذَا المُعجِز یا با خدایا بده مرا معجزه که اصحاب نجاشی رض مطلبند تا خلق قدرت تو معاینه کنند جبرئیل عم

در رسید واین وحی را آورد و گفت یا رسول الله معجزه بنما اهل حبش را که امر کرد الله تعالی قمر را که اکنون محمد گوید بجا آری و از
امر او بیرون نروی حضرت رسالت پناه شکر معجزات بجا آورد و گفت ای صحابان نجاشی وای معشر قریش وای اعرابیان درست
پروردگار ما را معاینه کن این بگفت تسمیه باری تعالی بر زبان راند و بر حالت انگشت شهادت خود بر داشت میان قمر بر دو نام الله تعالی
قمر دو پاره شد می خواهید چهره بیمی راست چهره از آسمان فرود آمد و آن شب تاریک ماند اصحاب نجاشی نبوت محمد علیه السلام تصدیق نمود و گفت خدا
بر حق است و محمد صادق است بر نبوت محمد هیچ شک نیست و آن قریشان بر خلاف نبوت محمد منکر شدند و بجای خود رنجیدند اما مشرکان قریش تصدیق
نکردند گفتند این سحر است محمد از جادو این چنین صورت می نماید جبرئیل علیه السلام از واحد الصمد در رسید و این وحی را آورد و گفت قوله تعالی
مَن يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ کسی را هدایت بخشد الله تعالی او را نیست کسی که گمراه کند چنانکه علمایان حبش وَمَن يُضْلِلْهُ
فَلَا هَادِيَ لَهُ و کسی را گمراه کند الله تعالی او را نیست کسی هدایت بخشد و صحبت نبوت و امر و نهی محمد علیه السلام در توریت و انجیل رجوع
کرد و هر امر احد یک سر مو بجا و زیکر دیده و سوره های قرآن مجید که نزول بود تصدیق نمودند علم در او در حبش گشت در حبش رسید ماجرا که میان محمد علیه السلام
و قریش بود اطلاع کرد و سورتهای قرآن مجید و صفهای صورت و سیرت و امر و نهی و صدق نبوت و معجزه نزول ماه محمد علیه السلام بیان کرد نجاشی
گفت من در ایوان سطح بیدار بودم در شبی که ماه نزول بود از آسمان در آن شب من دیده ام و سورتهای قرآن مجید او تمامی
محمد معاینه کرد و گفت صدق کلام الله و صدق رسول خدا این بگفت بی توقف بخدای عز و جل ایمان آورد و گفت اشهد
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در توریت و انجیل و صفهای پیغمبر آخر الزمان
همین مسطور است محمد پیغمبر آخر الزمان است هیچ شک نیست این بگفت قبل تبع خود را دعوت اسلام کرد انها بدین اسلام مشرف گردیدند
و جعفر رض را طلبید و گفت که خلق حبش را دعوت کن جعفر رض دعوت کردن گرفت و اکثر اهل حبش ایمان آوردند گرفت
و دعوت در حبش مرجوع گشت عباس رض روایت میکنند که اصحابان نجاشی رض و اصحاب قریش از رسالت پناه صلعم نزول ماه
طلبیده بود در آن شب سامری پادشاه ملیبار در ایوان سطح خود دید معاینه او در آمده ماه از آسمان نزول شد و تمام شب تاریک
ماند چو صباح گردید منجمان را طلبید و پرسید که دوش در آسمان چه بود گفتند برهمان علم نیست به علم نجومی تحقیق نموده عرض خواهیم
کرد که ماه نزول نجومیان بعلم نجومی متحقق گردید که ماه نزول از آسمان خبر کردند که دوش ماه از آسمان نزول بود در زمان
مکه برسید اهل معنی گفتند الغیب عند الله بعد چند تجاران مکه در ملیبار رسید برسید ای معشر قریش در بلادان ما را از آسمان
خبری نزول بود و معاینه شما آمده است یا نه گفتند ماه نزول بود گفت بچه سبب علمایان حبش را نجاشی برای امتحان نبوت
محمد علیه السلام فرستاده بود انها با استصواب ابو جهل و قریشان دیگر ماجرا نزول ماه طلبیده بود دیده بود در شبی که آن شب ماه از آسمان
نزول کرده دیده بود و علمایان بدین اسلام مشرف شده اند سامری پرسید محمد کیست گفت اهل قریش پسر عبد الله بن عبد المطلب هم دعوی نبوت نازل

سر دعوی اسلام

ست دعوت اسلام خلق را می نماید بسیار قریش و اعرابیان بدین اسلام او مشرف شدند سامری چون این سخن بشنید
قلب او بسوی اسلام میل کرد و بسمت مکه روان شد چون در مکه رسید پیش نبی علیه السلام در آمد حضرت رسالت پناه صلعم سامری را بدید
دید و گفت مرحبا بارک الله ای سامری ترا دعوت میکنم ایمان بخدای عز و جل بیاور و از بت دور باش و بت پرستی را بگذار
سامری بیعت قبول کرد ایمان آورد و مسلمانی او نیک گردید سامری مرخص گشت و در ملک خود دعوت کردن گرفت
ابن مسعود رض روایت میکند مردمان مکه و حوالی مکه موضع بموضع بقوم خود بابه نشستی و میگفتی محمد خبر میکند که از آسمان نازل
شده است آن کلام آدمی نیست زیرا که کاهی از زبان علمایان و کاهنان نشنیده ایم مر این کلام کلام الله است ابو جهل بیحیا محمد را
می رنجاند و کذب میگویند و این بگفتی و منکر گشتی ابن مسعود رض روایت میکند چون یاران محمد علیه السلام هجرت کردند تا فاطمه
یاران برای سید المرسلین صلعم چشم نگران و داشتند همین خطاب لی بیرون بر آمد چون مشرکان نبی علیه السلام را نمی یافت
شقاوت و مکابره آغاز نهادند شرح آن در بیان مناسب ندارد چنانچه از خانه بیرون شدن دشوار گردیده مشرکان
سنگ و کلوخ زدن امر کردند و خاک بر سر آن مشرکان باد روزی حضرت رسالت پناه صلعم از جفای قریش روی بسوی
طایف آورده که اهالی طایف پناه دهند اما مشرکان طایف هیچ مراعات بر نبی علیه السلام نکردند سنگ و کلوخ زدن
گرفتند رسالت پناه صلعم در محله عبد یا لیل در آمد و سر قوم محله بود دشنید که او پناه دهد آن پناه نداد سنگ و کلوخ زدن
فرمود زید حارث رض چون آن حالت بدید خود را سپر نبی علیه السلام ساخت چند جا سر زید حارث رض از ضرب کلوخ
شکست و خون جاری گشت آنگاه رسالت پناه دیوار شیبه ابو سفیان گرفت شیبه بدبخت هیچ مراعات نکرد و پناه
نداد و در بین ملک الجبال آمد الله تعالی مرا امر کرد که کوه ابو قبیس بر طایف بزنند و غارت سازند اکنون نوازی محمد صلعم از
طایف بیرون شو کوه را بر طایف زنم و غارت تمام حضرت رسالت پناه نه و دست دعا بر داشت و گفت خداوندا
تو کریمی و رحیمی و غفوری عذاب اهل طایف معذور دار شنید که کسی از این یاران ایشان پیدا شود و ترا یاد
یاد دارد دعا نبی علیه السلام مستجاب شد ملک الجبال باز گشت و عداس غلام شیبه ابو سفیان چون این حالت بدید پیش نبی علیه السلام
در آمد و دانسته که محمد صادق است و گفت یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن تا ایمان مشرف شوم رسالت پناه
صلعم دست مبارک خود دراز کرد کلمه شهادت ارشاد نمود او بخواند شیبه ابو سفیان بدید و بر نجید و گفت محمد زهی
جادوگر است که از جادو غلام ما را بدین خود در بر زند و بر انید خواهر شیبه اخی البشاده بود گفت ای شیبه محمد جادوگر نیست
پیغمبر حق است و عداس اگر چیزی از وی معاینه نکردی بدین او مشرف نکردیدی و عداس گفت ای سیده من و فعلکه
مردمان طایف محمد علیه السلام را کلوخ میزدند مردی پیش صورت عظیم از آسمان نزول گشت و نعره زد و گفت ای محمد الله تعالی

از اسمان ... کفت ای ... (

هر امر کرد که کوه مواقف راه بر طایف زنند و غارت نمایم تو از طایف بیرون شو انگاه محمد صلعم دست دعا بر داشت و گفت
ای خداوندا عذاب طایف معاف کن شاید که از ایشان و یا از نسل ایشان ترا توحید ابتت یاد ارند از آسمان
رسید عفو نمودم ملک الجبال باز گشت معاینه بین در آمد و گرنه طایف با این زمان غارت شدی چون خواهر شیبه او بنت این
سخن شنید زود پیش نبی صلعم بیامد و گفت یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن ما با ایمان مشرف شویم حضرت
رسالت پناه صلعم دست مبارک خود دراز کرد و کلمه شهادت ارشاد فرمود و بخواند بدین اسلام مشرف شدند
صلعم از انجا روی بسوی مکه اورد و دو غلام او زید همراه بودند در صحرای ... در رحمتی به نشست و در تلاوت سورهای قران مجید مشغول شدند
در اثنای هفت نفر جن از منفذها ان برسیدند و دیدند که میخواند شنیدند گفت که این چه کلام است که ما با ان از کسی نشنیده ایم که میخوانی و این
چیست حضرت صلعم گفت کلام الله بر ما نازل گردیده است از حضرت الله تعالی برای هدایت راه راست مرخلایق را چون جنیات
این سخن شنیدند ضمیر انها را بسوی راه راست میل کرد و گفت ما را هدایت راه راست کن حضرت رسالت پناه صلعم دست انها
بگرفت و کلمه شهادت ارشاد نمود جنیات کلمه بخواندند و بدین اسلام مشرف گردیدند حضرت صلعم فرمود ای جنیات دعوت من
بر شاه جن برسانی که او بخدای عز و جل ایمان ارد و دعوت دین اسلام بر جنیات نماید اجابت نمودند و مرخص گشتند نبی صلعم
از انجا به خزاعی رسیدند خزاعی موضع است متصل مکه حضرت رسالت پناه ۳ شبانه روز چیزی نخورده بود شبانی در خزاعی بود قدری شیر
پیش اورد و انرا نوش شید و بجای مطعم عدوی امد که او مقدم بود که پناه دهد چون نبی صلعم بدید تعظیم تمام بنشاند و پرسید که حاجت
امدن نبی صلعم احوال خود و ایذا ایشان ظاهر نمود و پناه خواست مطعم عدوی پناه اعتراف نمود و گفت ای محمد بخاطر جمع در پناه
من باش هر تو کسی ایذا کردن نتواند بقوم خود امر کرد که محمد را پناه دادم او را کسی رنجانیدن نتواند شما نگهدار دید بدانکه چون جنیات
در صحرای طایف ایمان اوردند در بلاد خود رسیده بپادشاه جنیات خبر کردند و گفتند إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي
إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا چون شاه جنیات شنید ضمیر او بسوی اسلام میل کرد و شرف
ملازمت حضرت رسالت پناه صلعم دران روز در حجون بودند و حجون مقبره اهل مکه است چون شاه جن متعاقب مکه رسید ان هفت
جن که قبلا ایمان اورده بودند انها بخدمت نبی صلعم فرستاد که خبر رسانند بخدمت سید المرسلین صلعم خبر کرد که پادشاه ما می اید حضرت رسالت
پناه صلعم خطی با انگشت مبارک بر زمین برکشید درون ان خط عبد الله مسعود را نشاند خود بیشتر بایستاد و گفت که ای جنیات
پادشاه خود را بیار جنیات شاه خود را بیاوردند بکان لکان ایمان اوردند چون جنیات بدین اسلام مشرف گردیدند وقت نماز فجر
در پیش امده فرمود ای عبد الله مسعود انها را وضو تعلیم کن عبد الله مسعود رض وضو تعلیم کرد نبی صلعم با قتدای جنیات و عبد الله مسعود رض
نماز گذاردند و تعلیم نماز کردند و فرمود ای شاه جن دعوت اسلام بملک خود پیش بر جنیات برسانی و ترویج گردانی شاه جن مرخص گردید

در بلاد خود او در رسولان خود را ببلاد جنیان فرستاد و نامه بدین مضمون نوشت ای جنیان بدانکه إِنَّا سَمِعْنَا
كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى
صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و چنانچه دعوت اعلام جن رسید هر کرا توفیق هدایت رهبری کرد او ایمان آورد در اسلام
جنیان در سنه یازدهم من النبوت این قصه در تفسیر سوره جن مسطورست ابن مسعود بن مالک رض روایت میکند روزی
حضرت رسالت پناه صلعم نشسته بود اوائل بعثت بود و آوازه دعوت پیغمبری محمد عم در مکه مجموع اعراب شنیدند قریشیان انکار را
تعلیم کردند اعراب عرب را معجزه به محمد ایمان نیارند گفتند چه معجزه طلبیم قریشیان گفتند ما همراه تو ایم معجزه از وی طلب خواهیم کرد
جمله پیش محمد عم آمدند و گفتند ای محمد اعراب عرب مجموع آمده اند پیغمبری تو منکر شده اند اگر ما را یک معجزه بنمایی با ایمان آریم
گفت چه معجزه می طلبی گفت سنگی سفید در صحرای ما افتاده است آن سنگ چون نیلوفری گردد و در آن سنگ خاره درختی زرین
شش شاخ پیدا شود و آن شاخها پر برگ و بر گل صد برگ باشد و در هر برگهای نام تو نوشته باشد و بر شاخهاش شش میوه شش
قسم ذالقه مثل رطب و انگور و امرود و سیب انار و کنار باشد و بر شاخهای آن درخت فصیح مرغی سفید پیدا شود منقارش
زرین بود و پای او چون لعل آن مرغ به فصیح کلام آدمی بر نبوت صدق تو گواهی دهد تا ما ایمان بخدای تو و بتو ایمان آریم چون
رسالت پناه این حکایت از اعراب عرب شنید طلب وحی شد و گفت الهم الطفني بالمعجزه بار خدایا بر آید این معجزه که اعراب عرب
می طلبند درین اثنا جبرئیل عم از حضرت عالم الغیب در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله امر کرد الله تعالی
سنگ را که اطاعت محمد بجا آوری آنچه آدمی گوید ای خاتم پیغمبران بر خیز معجزه اعراب را بنمای نبی عم برخاست و گفت ای اعراب بیایید
قدرت الله تعالی ما را معاینه کنید که چون قادر کریم است و نیز در سنگ خاره رسیدند و ایستاده شدند نبی عم بانگ بر سنگ زد شهادت
خود ارست دیگر در زمان او چون گل نیلوفری گشت در آن سنگ خاره یکبارگی درخت با شش شاخ زرین بر گل و بر برگ و شش میوه
با شش ذالقه پیدا گردید و بر برگهای آن درخت نام خدا و نام محمد عم و بر سر شاخهای مرغی سفید منقار او زرین و هر دو پای چون
لعل پیدا شد و بزبان فصیح چون کلام آدمی باواز بلند گفت ای اعراب عرب بدانید لا اله الا الله و محمد الرسول الله صادق است و دین
پرستی باطل است و دین اسلام بر حق است و جمله دین باطل چون گواهی صدق نبوت محمد عم از آن مرغ شنیدند بسیار از اعراب ایمان
ایمان آوردند اما قریشیان ایمان نیاوردند و گفتند معجزه نیست این سحر است این جادو و ساحری زیاده است حضرت رسالت پناه
گفت ای گمراهان جادو چیست من نمیدانم این قدرت قادر کریم است بدرستیکه الله تعالی هر کرا گمراه سازد کسی را قدرت نیست
که او را هدایت نماید و هر کرا هدایت بخشد کسی را قدرت نیست او را گمراه سازد این یک حکایت بگذشت عباس رض روایت میکند چون نبی عم

در ماه معظم جمادی بودن که رفت قضای الهی در آخرین ماه ربیع الاول معظم جمادی وفات یافت رسالت پناه صلعم در متفکر افتادند
روزی حضرت رسالت پناه صلعم عبد الله مسعود را نامه خود به انصاریان مدینه فرستاده که ایشان هواخواهان نبی علیه السلام نمودند که بیعت کنند
چون عبد الله بن مسعود به مدینه رسید انصاریان احوال نبی علیه السلام مطلع شد در کوه عقبه محمد علیه السلام آمدند مشورت نمودند گفتند که مع محمد باید کرد زیرا که
او پیغمبر آخر الزمان است اگر قریشان با بدای محمد تا مدینه مستعد کرده و مایان روا نداریم اگر یک مستعد شوند مایان قتال خواهیم کرد و سخن مرتب
مقرر شد عبد الله مسعود را نامه جواب نامه رخصت کردند حضرت رسالت پناه صلعم منتظر وحی بود که عبد الله بن مسعود در عین انتظار بی
رسید نبی علیه السلام جواب نامه خود را دریافت مستظهر و مسرور گشت غضب آورده اند مشرکان قریش در حق نبی علیه السلام جفا کرده اند
گوش را طاقت استماع ندارد و زبان را گفتن مقدور نباشد آخر الامر بعضی میان ایشان به دین اسلام مشرف شدند بودند چندی
از صحابه کرام کشته گردید و گفته اند ایشان عفو شد و آنانیکه در ملت کفر بودند جزای خود به دست صحابه کرام یافتند و کشته شدند بعذاب
ابدی در جهنم گرفتار ماندند ذکر کشته شدن قریشان مشرک در قضا جنگ بدر و در جنگ فتح مکه و عذاب دیگر در اول میان معاینه خواهد
در آمد والله اعلم بالصواب در بیان معراج و ذکر هجرت قدسی از مکه به مدینه و جمع آمدن یاران رسالت پناه صلعم از جنس
و مکه و طائف و ذکر فرض شدن نماز جمعه و قبله شدن کعبه از بیت المقدس عبد الله عباس رضی الله عنه روایت میکند چون حضرت رسالت پناه
صلعم را از جفای قریشان زحمت به مدینه اتفاق علیه السلام بالجزم افتاد و منتظر وحی گردید روزی محمد علیه السلام بخانه ام هانی خواهر علی کرم الله
وجهه بود در شب شنبه هفتم ماه رجب در سنه دوازدهم من النبوت که عمر حضرت رسالت پناه صلعم پنجاه و دو سال بود
که فرمان از حضرت واهب العطایا در رسید که ای جبرئیل رضوان را بگو که بهشت را آرایش دهد و حوران و غلمان را
بگو که خودها را بیارایند و مالک را فرمان برسان که آتش دوزخ را فرو نشاند و بر ملائکان قبورستان ندا کن که از عذاب گور
دست بر دارند جبرئیل علیه السلام در اندیشه که قیامت قائم خواهد شد باز فرمان حضرت ذوالجلال بر رضوان بهشت و بر مالک دوزخ
و بر ملائکان قبورستان رسانید باز فرمان رسید ای جبرئیل در بهشت رو براقی بیار از مرغزار بهشت و با ملائکان هفتاد
هزار خود در مکه برو و دوست محمد قریشی را به درگاه ما برسان جبرئیل علیه السلام در بهشت آمد و براقی از مرغزار بهشت بگرفت
برای محمد علیه السلام با هفتاد هزار فرشته بر زمین مکه نزول کرد آن شب حضرت رسالت پناه صلعم بخانه ام هانی خواهر امیر المومنین
علی کرم الله وجهه خفته بودند جبرئیل در رسید و گفت یا رسول الله امشب شب معراج است و پیش خود طلبیده است حضرت
صلعم برخاست آب از ام هانی طلب کرد و وضو ساخت و دوگانه بگذاشت جبرئیل علیه السلام براق پیش آورد نبی علیه السلام خواست که
سوار شود براق خود را بجنبانید جبرئیل علیه السلام گفت ای براق چه فرمائی کنی نمیدانی که محمد علیه السلام برگزیده خداست و خاتم النبیین
و شفیع المذنبین براق گفت دانم من عرضی دارم اگر بخدمت قبول افتد عرض نمایم گفت چه عرض گفت حق سبحانه تعالی براق

او بره لب الله داده

اوزیده است انتها دادع محمدی دارند امروز مرا وعده دهند هر دو رفتار گفت بر پشت تو سوار نشوم تا فخر بر اسپان براق کرد در حضرت رسالت پناه
صلعم وعده داد براق مسخر گردید پشت خود پیش داد و نبی محترم سوار شد جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار ملایکان در رکاب مبارک
سید المرسلین صلعم روان شدند از مکه در بیت المقدس رسیدند راه سه ماهه بود و براق بیک گام واشکاف کرده
وان بیت المقدس الحرمات که مهتر داود صلوات الله علیه است انجا دوگانه نماز گذاردند سنگی پیش خانه افتاده بود و پای
مبارک نبی محترم بران سنگ افتاد سنگ مذکور گفت یا رسول الله هفتاد هزار سال میشود که من درانجا افتاده ام تا
این زمان پای هیچ افریده بر من نرسیده بود و اکنون قدم مبارک تو بر من رسیده ما بیخواهم که بار دیگر پای مخلوق بر من
نرسد مرا دعا کن که بر معلق باشم تا قیامت حضرت رسالت پناه صلعم دعا کرد مستجاب شد سنگ بر معلق گشت در بین.
اثنا مرکبی نور پیدا شد نبی محترم سوار شده بتجلی نور روان شدند بدر اسمان اول رسیدند جبرئیل علیه السلام بدر زد ملایکان
پرسیدند کیست گفت منم جبرئیل و محمد محترم است ملایکان گفتند مرحبا یا رسول الله در گشادند چون درون اسمان
رسیدند مهتر ملایکان انجا مهتر اسماعیل است تهنیت گفت و نبی محترم را کنار گرفت از انجا بجای ادم صلوات الله علیه
رسیدند ادم صلوات الله علیه چون نبی محترم را دید و گفت مرحبا یا نبی الصالح چون از انجا بیشتر شدند خروسی سفید
را دیدند گفت هر که ان خدا اعلم بازوی او یکی در مشرق و دیگری در مغرب سر او از یاقوت افریده است و بهای
ان از نور نهاد حمد الله تعالی میگوید حضرت رسالت پناه صلعم پرسید یا اخی جبرئیل این کدام مرغ است گفت یا رسول الله
این مرغ نیست فرشته است بصورت مرغ افریده است او از فرمان الله تعالی بوقت صبح صادق پرهای خود را برهم زنند
و بانگ دهد تا مرغان دنیا از اواز او بیدار شوند و بانگ دهند از بانگ مرغان دنیا بنی ادم بیدار گردند و
در عبادت خدای تعالی مشغول شوند چون از انجا بیشتر شدند دیگر ملایکی را دیدند نیمی تن از برف و نیمی تن از اتش
نه اتش برف را کار گر شود نه برف اتش را و در چپ و راست او بسیار فرشته ایستاده اند پرسید یا اخی جبرئیل
این کدام ملایک گفت یا رسول الله این ملایک است مهتر رعد خوانند بدینجا باران و برف رسانند چون از انجا بیشتر شدند
بر لب دریا رسیدند از ان بگذشتند بر در اسمان دوم رسیدند بدر برهم زدند پرسیدند تو کیست گفت منم جبرئیل محمد محترم
دروازه بگشادند و درون اسمان بردند مهتر ملایکان انجا قائمات تهنیت نمودند و در بر گرفت و گفت مرحبا یا رسول الله
اسمان از نور روشن شد از انجا بیشتر شدند بجای مهتر یحیی و عیسی صلوات الله علیهما رسیدند چون یحیی و عیسی نبی علیه السلام را
دیدند برخواست و گفت مرحبا یا اخوان الصالح و نبی الصالح چون از انجا بیشتر شدند ملایکی را دیدند صورت عجب دارد
و هفتاد هزار سر بر تن دارد و بهر سری دهنی دارد و بهر دهنی هزار زبان دارد پرسید این کدام ملایک است گفت این را

اینرا قاسم خوانند الله تعالی قسمت بندگان خود بدست او سپرده است هر روز هر وقت چنانچه تقدیر است بهر کدام رزق میرساند
از آنجا بیشتر شدند بدر آسمان سیوم رسیدند پیغمبر ملائکان آنجا مهتر سماعیل است مرحبا یا رسول الله و کنار گرفت از آنجا
بیشتر شدند با پیغمبر یوسف علیه السلام ملاقات کردید او گفت مرحبا یا نبی الصالح از آنجا بیشتر شدند بدر آسمان چهارم
رسیدند پیغمبر ملائکان آنجا پیغمبر سطائیل است تهنیت گفت و کنار گرفت چون از آنجا بیشتر شدند با پیغمبر ادریس ملاقات
کردند و گفت مرحبا یا نبی الصالح چون از آنجا بیشتر شدند ملائکی را دیدند با مهابت و هیبت تمام در کرسی عظیم نشسته است
و بعضی ملائکان در چپ و در راست استاده اند او را جبار دین است الله تعالی او را جثه عظیم بشکل آفریده است که دست راست
او بمغرب و دست چپ او به مشرق آسمان و زمین را گنجایش پای خود گرفته است و لوحی عظیم در پیش است چشم او در لوح
دوخته کرده است پرسید که این کدام ملائک است گفت یا رسول الله این را پیغمبر عزرائیل خوانند قابض روح است حضرت
رسالت پناه صلعم پیشتر او شد و گفت السلام علیکم یا ملک الموت جواب سلام نداد و فرمان از حضرت حق جل علی در رسید
ای عزرائیل جواب سلام حبیب من بگو و آنچه میپرسد جواب آن بده عزرائیل عزم سر برآورد و گفت علیکم السلام
یا حبیب الله و برخاست و کنار گرفت و به تعظیم تمام بنشاندند و گفت یا رسول الله مرا الله تعالی آفریده است بهم خلقان
بدست من سپرده است گاهی مرا فرصت ساعتی نیست که با کسی سخنی بگویم امروز از فرمان حضرت لایزال با تو در سخن
آمدم پرسید ای عزرائیل ارواح چگونه قبض کنی گفت یا رسول الله پیش من این درخت است بعدد جمله خلق برگ است
نام هر یکی بر برگ نوشته است چون اجل کسی پیش آید پیشتر چهل روز آن برگ زرد گردد و بر ورق او بیفتد مران برگ
نظر کنم اگر آن بنده اهل رحمت باشد تا فرشتگان دست راست ایشان رحمت است معطر نسیم جان آن بنده بر حرم قبض کنند و در
علیین برند علیین مرغزار بهشت است چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ
و اگر ایشان لعنت باشد فرشتگان دست چپ ایشان قهر است بقهر نسیم جان آن بنده بقهر قبض کنند و در سجین برند سجین نام کوه است در این
دوزخ در آن کوه سوراخهاست در یک سوراخ بدارد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ
لَفِي سِجِّينٍ باز نبی علیه السلام پرسید ماهیت ارواح مرا آگاه کن چه صورت است و نشان او چیست گفت یا رسول الله روح حقیقت
ما نمی‌دانیم چه چیز است و چه صورت دارد و بدیدن نمی‌آید اما میان نقدرت من بوقت گرفتن گرانی معلوم میشود روح امر
الله تعالی است چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي باز پرسید ای عزرائیل چهار
روی خود از چه چیز داری گفت یا رسول الله روی پیش از نور است بان روی جان مومنان قبض کنم و روی جانب راست
از خشم راست بان روی جان عاصیان قبض کنم و روی چپ از قهر است و از تاریکی بان روی جان منافقان بستانم

و روی قفا در ان

در روی قفا از آتش است بان روی جان مشرکان قبض کنم اما تر ده دیگر تر است روزیکه الله تعالی مرا افریده است واین
هم مدتست من سپرده است و فرمان داده است که بدور آخرت محمد خاتم پیغمبران به نبوت مبعوث خواهد شد جان امتان او
جان قبض کنی چون مادر مشفق پستان خود از طفل خفته بیرون میکشد ملک الموت ان قبض کنی حضرت رسالت پناه صلعم
سر بسجده نهاد و شکر حضرت صمدیت بجا آورد باز پرسید ای عزرائیل عم تا که الله تعالی ترا افریده است گاهی از انجا
برخاسته بای گفت یا رسول الله سه بار برخاسته ام از حکم آفریدگار اول آوردن برای جسم آدم عم دوم برای قبض
روح آدم عم سیوم برای قبض روح موسی عم باز پرسید ترا بر هیچ کس در حالت قبض روح رحم آمده است بای گفت
بر دو کس یکی آنکه گروهی در کشتی سوار بودند از مردمان و زنان قضا الهی باد تند بر حالت کشتی چنان زد که بر سنگی زد پاره
شد در ان میان زنی حامله بود او پاره تخته یافت بر او قرار گرفت و جمله تلف گردیدند بعد ساعتی درد زه آن عورت
پدید شد پسری متولد گردید آنگاه فرمان رسید که جان آن عورت قبض کن آن زمان بران فرزند رحم آمده بود زیرا که
حال پسر درین تخته چه خواهد شد دوم شداد بن عاد علیه اللعنت که بمدت چهارصد سال باغی احداث کرده بود مرخص شد
بدیدن روان گردید چون بدر باغ رسید فرمان از حضرت حق جل علی در رسید ای عزرائیل جان شداد بدر باغ
قبض کن آن زمان بر شداد بن عاد رحم آمده بود زیرا که مشقت چهارصد سال بهشتی احداث کرده و بدن نیافته چون
جان شداد قبض کردم آنگاه فرمان از حضرت رب العزت در رسید ای عزرائیل این شداد همون بچه است که بر پاره
تخته کشتی متولد بود و جان مادر او قبض کرده بودی از فرمان باد را فرمان دادم پاره تخته مر ان بچه بر ساحل دریا رسانید
چون باد ان تخته را بر کرانه رسانید خلیفه ان بلده در صید آمده بود دید که پسر کودک شیرخواره بر بالای تخته خفته است اما آن
خلیفه لا ولد بود برداشت و بجای خود آورد و پرورش کردن گرفت چون مدت عمر شاه آخر رسید از جهان
نقل کرد پادشاهی ان ولایت بران پسر مقرر گردید قضا الهی خلافت روی زمین از مشرق تا مغرب در ضبط او در آمد و از
کثرت مال و ملک عبودیت آفریدگار خود فراموش کرد والله عالم بالصواب حضرت رسالت پناه صلعم از انجا پیشتر شد
بر آسمان پنجم رسیدند ملایکان انجا پیشتر علامات دیگر در کنار گرفت و تهنیت نمود از انجا پیشتر شدند با هارون عم
ملاقات کردند پیشتر با هارون عم گفت مرحبا یا اخوان الصالح چون نبی عم از انجا پیشتر روان شد بر آسمان ششم رسیدند
پیشتر ملایکان انجا پیشتر با تهنیت گفت مرحبا یا رسول الله از انجا پیشتر روان شد با موسی کلیم الله عم ملاقات کردند و گفت
مرحبا یا نبی الصالح و رضوان الصالح و یار گفت آنچه از حضرت لایزال در حق امتان تو امر [illegible] صوم و صلوه فرض الهی آمده است
آن که همیده خواهد گردد زیرا که مدت عمر امتان تو اندک است و کوتاه در سال تمام سی روزه و به یوم نماز پنج وقت اگر امر کرده باد ادای آن

توانند شد چون حضرت رسالت پناه صلعم پیشتر شد مهتری ملائکه را دید بشکل آن مهابت دارد بر بدن صورت ترسی می‌آید بزرگی
عظیم نشسته است فرشتگان انبوه زینت گرد گیرد حاضر اند پرسید ای اخی جبرئیل این کدام مهتر است گفت یا رسول الله این را
مالک خوانند مختار دوزخ است و این فرشتگان زبانیان اند کار دوزخ بدست ایشان سپرده است چون حضرت صلعم
پیش او رسید دید که از زبان آتش می‌بارد نرم نرم گفت السلام علیکم ای مالک جواب نداد جبرئیل نرم نرم پیشتر شد
و گفت ای مالک محمد خاتم پیغمبران است و برگزیده خدا جواب سلام او چرا ندادی و چرا تعظیم نکردی مالک چون نام
پیغمبر آخر الزمان شنید برخاست و دست مبارک محمد را بگرفت و به تعظیم تمام بنشاند و گفت مرحبا یا رسول الله حق
سبحانه تعالی بر تو چندان کرامت فرموده که بر هیچ پیغمبری و امتان جمله پیغمبران پیروی امتان تو باشند حضرت رسالت پناه
پرسید ای مالک ماهیت دوزخ چیست مرا آگاه کن گفت یا رسول الله شنیدن ماهیت دوزخ طاقت و یارای استماع آن
نداری و دیگر انبیا ندارند از حضرت عالم الغیب ندا رسید ای مالک چیست سخن آنچه از تو می‌پرسد جواب آن بده و مطلع گردان
مالک گفت بدانکه یا رسول الله ماهیت دوزخ آنست که الله تعالی از خشم خود هفت دوزخ آفریده است فراخی [illegible] چون ارض و سما
داشته است در هر دوزخ عذابهای آتش گوناگون آفریده است و هر دوزخ را وادی هاست و هر وادی هفتاد هزار کوه
از آتش و هر کوهی را دروازه هفتاد هزار از آتش است و در هر دروازه هفتاد هزار شارستان است از آتش و در هر
شارستان هفتاد هزار کوشک از آتش و هر کوشکی هفتاد هزار سرای است از آتش و در هر سرای هفتاد هزار
ایوان است از آتش و در هر ایوان هفتاد هزار حجره از آتش است و در هر حجره هفتاد هزار صندوق است از آتش و هر
صندوق هفتاد هزار مار و کژدم از آتش است حق سبحانه تعالی آن آتش را چنان آفریده است اگر یک روزن مثال سوراخ
سوزن آن بر روی زمین بگشاید جمله مخلوقات روی زمین آدمی و کوه و شجر و حجر و مانند آن سوخته ناچیز گردد نعوذ بالله
منها بدانکه یا رسول الله در هر دوزخی وادی از زمهریر و برف آفریده است و در هر وادی هفتاد هزار کوه از زمهریر و برف آفریده است
و در هر وادی هفتاد هزار کوه از زمهریر و برف و هر کوهی را هفتاد هزار در است از زمهریر و برف و در هر دری هفتاد
هزار شارستان از برف و ژاله و در هر کوشکی هفتاد هزار سرای است از برف و ژاله و در هر سرای هفتاد هزار ایوان است
از برف و ژاله و در هر ایوان هفتاد هزار حجره است از برف و ژاله و در هر حجره هفتاد هزار صندوق است از برف و ژاله
و در هر صندوق هفتاد هزار عذاب است از برف و ژاله یا رسول الله دوزخیان در سال دو مرتبه نفس کشد و بر آرد از
از تابستان و زمستان وقتی که نفس تابستان می‌برد تا ششماه در دنیا ایام گرما می‌شود و وقتیکه نفس زمستان می‌برد تا ششماه
در دنیا ایام سرما پدید آید و هر دو دوزخ را چهار دیوار است و هر دیواری پانصد ساله راه دارد و از طول هر دو دوزخ
را آن مقدار است

را انقدر است که روز از بیش عالم اگر سنگی از لب بالای ان در دوزخ اندازد از ان روز اهل دوزخ در دوزخ
قرار گیرد و اهل بهشت در بهشت تا ان سنگ در ته دوزخ رسد یا رسول الله در دوزخ هفتاد هزار چاه است از اتش
ازان در یک چاه نظر حضرت رسالت پناه صلعم نظر کرد دید دران مردی و زنی میسوزد و زبانه اتش عذاب
گوناگون میکند نبی عم پرسید ای مالک این هر دو کیستند گفت یا رسول الله عبد الله و امنه پدر و مادر تو نبی عم سر بسجده
نهاد و امرزش خواست ندا رسید ای حبیب من اگر امرزش پدر و مادر خود خواهی تا دست از امتان خود برداری نبی عم
باز مناجات کرد و گفت یا رب امتان مرا ببخش از پدر و مادر دست برداشتم ندا رسید ای خاتم پیغمبران امتان ترا
بخشیدم چون حضرت رسالت پناه صلعم از انجا بیشتر شد بدر اسمان هفتم رسیدند ملائکگان انجا گرو بیان است در عبادت
حق سبحانه تعالی مشغول اند چون از انجا بیشتر شد با ابراهیم صلواة الله علیه ملاقات کردید و گفت مرحبا یا نبی الصالح
و خوان الصالح چون از انجا بیشتر شدند مهتر ملائکها نیکو رو دیدند بر کرسی عظیم نشسته است بر روی نور می تابد و
و ملائکگان نیکو رو حبیب و راست انبوه جمع اند پرسید این کدام مهتر است جبرئیل عم گفت یا رسول الله رضوان است
مالک بهشت پیش او رفتند و گفتند السلام علیکم یا رضوان گفت علیکم السلام زود برخاست دست مبارک سید
المرسلین صلعم بگرفت و گفت مرحبا یا حبیب الله و تهنیت گفتن گرفت ندا رسید ای رضوان حبیب ما را مالک
غمگینی سخته است تو انرا خوشنود کن رضوان عم گفت یا رسول الله حق تعالی ثناء تو در قران مجید کرامت فرموده
و تحیات ترا ساخته است و امتان ترا بیشتر و بهشت از امتان جمله پیغمبران گردانیده است این بگفت و برخاست
دست مبارک حضرت رسالت پناه صلعم بگرفت درون فردوس برد و باغها و کوشکها و سراها و تختها و حوران
و غلمان و ولدان مثال افتاب چشمهای اب و جویها و درختان و میوه های گوناگون و نعمتهای رنگارنگ معاینه کنانید
چون نبی عم از نظاره بهشت فارغ گردید اگاه ندا رسید ای حبیب من این برای امتان تو افریده کرده ام و نعمتهای
بهشت مباح گردانیده ام جاوید در بهشت خواهند ماند حضرت رسالت پناه صلعم شکر حمد بجا اورد و ازان بیشتر روان
شد در بیت الاقصا رسید حق سبحانه تعالی بیت الاقصی از یاقوت و مروارید و زمرد سبز و از لعل افریده است
دران سبز ده ستون یاقوت است و صحن او از مروارید الله تعالی ان خانه را بزرگی چنان کرامت افریده است در قید
قلم نمی اید در انجا حضرت رسالت پناه با ملائکگان نماز دوگانه گذاردند در بین انها از حضرت رب العطایا بسه ۳
قدح در بر داشتی چهار قدح پر شیر و انگبین و شراب و اب پرسید جبرئیل عم گفت یکی از این قدحها اجابت کن حضرت
صلعم قدح شیر اجابت کرد و نوشید جمله ملائکگان افرین کردند و گفتند یا رسول الله اگر قدح اب اجابت کردی جمله امتان

تو در آب غرق شدی و اگر قدح شراب اختیار نمودی جمله امتان تو در شراب و قدح خمر مشغول گشتی و اگر قدح عسل اختیار

کردی جمله امتان تو در لذت دنیا مشغول شدی اما با اختیار قدح شیر امتان تو از بلا و آفت امان یافت لیکن قدری

شیر در قدح گذاشتی بدین سبب قدری گناه امتان تو باقی مانده حضرت صلعم گفت اکنون بنوشم جبرئیل عم گفت الحال نتوانی

نوشیده نیست اکنون چیزی نخواهد شد زیرا که قلم باز نتوان گردید حضرت صلعم گفت یا اخی جبرئیل قبل مرا چرا آگاه نکردی

این بگفت تاسف کرد و پیشتر روان شد در سدرة المنتهی رسید که جای جبرئیل عم است تحفتی از حضرت رب العزت

در آمد ابزار رفرف خوانند آن از نور آفریده است ندا شد ای محمد حبیب اسرار من بر تخت رفرف سوار شو بر عرش بیا

نبی عم بر تخت رفرف سوار شد جبرئیل عم بسدرة المنتهی بماند نبی عم گفت ای اخی جبرئیل چرا ایستاده ماندی بیشتر آی

جبرئیل عم گفت قدرت من بیشتر نمانده اگر یک سر موی بیشتر روم تا از تجلی نور پرم بسوخته گردد یا رسول الله حق سبحانه

تعالی از محبت تو عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت آفریده است همه منتظر تو اند بیشتر شو رفرف بیشتر روان شد هفتاد هزار

حجاب از جواهر در گذشت و مسافت هر حجاب بالقدر سه راه است بعده هفتاد هزار پرده نور تجلی بعده بر پایین

عرش العظیم در رسید فرمان شد بیشتر شو حضرت رسالت پناه صلعم خواست که نعلین از پا بکشد عرش العظیم چندان

گرفت فرمان شد ای حبیب مقصود من با نعلین بیا تا عرش قرار خواهد گرفت نبی عم گفت خداوندا موسی عم را فرمان

بود هنگام روز روزه دار و نعلین از پا بکشد تا بر طور رسید اینجا این مقام از آن عالی تر است چگونه با نعلین

بر عرش مجید بروم امر شد ای حبیب من موسی را از بهر آن امر بود که خاک طور سینه به پای برسد تا او را شرف حاصل آید

و ترا از بهر آن امر شد که عرش را از خاک نعلین مشرف گردانم حضرت رسالت پناه با نعلین بر عرش العظیم در آمد

و هفتاد هزار پرده نور بگذشت در قاب قوسین رسید انی نور احدیت بدید اد حضرت رسالت پناه صلعم چون نور

وحدت بدید سجده کرد و گفت التحیات لله والصلواة والطیبات الله تعالی بزبان وحی کلام گفت السلام علیک

ایها النبی و رحمة الله و برکاته ملایکان مقرب درگاه گفتند السلام علینا و علی عباد الله

الصالحین باز رسالت پناه صلعم گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله

باز ندا رسید ای یا سید المرسلین به محبت تو عرش و کرسی و لوح و قلم و فلک و ملک و ارض و نباتات و جمادات و وجود

کل مخلوقات از آن نقش هژده هزار عالم در خشکی و دوازده هزار در تری و آفتاب و ماهتاب و کواکب و منازل و بهشت

و دوزخ آفریده ام و در ربوبیت خود به دوستی تو اظهار ساخته ام و این وقت بگو هر چه میخواهی خواهد یافت چنانچه دولت از دوست

بخواه نبی عم سر بسجده نهاد و گفت خداوندا امتان من گناه کار دارم و از عذاب تو میترسم گناه امتان من ببخش و بیامرزد

واز ال دوره

از آتش دوزخ امان ده امر شد ثلث ایشان گناه کار بخشیدم بار حضرت صلعم سر بسجده نهاد و گفت خداوندا از کرم جمله ایشان
عاصیان مرا بخشش فرمان شد ثلثان امت تو بخشیدم اما شرک تا رد و کسیکه شرک آورده است و خواهد آورد او نجات
نخواهد یافت زیرا که بهشت بر مشرکان حرام گردانیده ام و کسیکه کلمه طیب را یکبار بصدق دل گفته باشد و یا بگوید او را
نجات حاصل خواهد شد و در بهشت جای خواهد یافت اگر او گناه عظیم داشته باشد چنانچه در حدیث آمده است قال النبی صلعم
من قال لا اله الا الله محمد رسول الله كل يوم ساية كرة جاء يوم القيامة وجهه ليلة
البدر ... ندا رسید ای سیدا تو در دنیا خود را درویش میداشته بودی اما دنیا دار الفنا است اگر دنیا بخواهی تا مجموع
زمین برای تو بزر و نقره آرایش دهم و دار القرار را از تو جواهرات مثلها یاقوت سرخ و لعل و زمرد سبز و مروارید
و مرجان برای تو آفریده کنم با ایشان خورد ابد الاباد و به مرگ خواهی ماند و نعمتهای بهشت خواهی خورد نبی علیه السلام سر بسجده نهاد و
گفت خداوندا مرا از دنیا هیچ حاجت نیست چه این است چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم الدنيا جيفة و طالبها كلاب
جیفه بار فرمان شد ای سیدا درون قلب تو پنداشته که حق سبحانه تعالی مرا از عهد طفولیت یتیم و اسیر گردانیده بدرستیکه همچون
پروردگار تست وقتیکه علمایان جنس باستصواب ابوجهل معجزه ماه دو پاره کردن از تو طلبیده بود آنگاه با انگشت
شهادت تو ماه را دو پاره گردانیده است ای سیدا وقتیکه اهل عرب باستصواب قریش معجزه از سنگ خاره
طلبیده بودند بدرستیکه پروردگار تو از اشارت انگشت بیدا آنها شنیدند و گواهی صدق نبوت تو گزاردند اینچنین معجزه ها بداده است
یتیم و اسیر سبز ده است ای سیدا ذکر عیسی در دل تو گذشته بود که او را ایزد پیغمبری بخشیده است و از دمش مرده زنده
گردانیده است از بهر آن او را روح الله میخوانند بدرستیکه همچنان به پروردگار تو بزرگست وقتیکه یهودی در مکه
گوسفند بریان از زهر آلود برای تو آورده بود آن گوشت را با تو در کلام آورده ای سیدا خداوند تو چنان کریم است
که وقتیکه بر اصحابان تو حرب مشرکان خشکی آب خواهد شد آنگاه به دست خود به چشمه خشک شده معجزه از انگشتان
بید تو چشمه آب جاری خواهد گردید از آن سیراب همه خواهد شد اینچنین عظمتهای بتو بخشیده است ای سیدا
ذکر موسی در دل تو گذشته بود که با موسی در طور سینا کلام کرده بودم از بهر آن او را کلیم الله گفتندی بدرستیکه پروردگار
تو همچنان عظیم است و ترا آنچنان کرامت فرموده است با تو بالای عرش العظیم کلام و اسرار خود و امر و نهی فرموده ای سیدا
ذکر ابراهیم در دل تو گذشته بود که آتش نمرود سرد و گلزار ساخته بدرستیکه پروردگار تو آتش دوزخ بر امتان تو سرد و
گلزار بهشت مرحمت فرموده و بهشت و بهشت امتان ترا از امتان تو جمله پیغمبران گردانیده است تا بدین نمط نود
هزار اسرار امر و نهی بیدا و پنهان با سید المرسلین صلعم کرد و فرموده ای سیدا بر امتان تو نماز پنجاه وقت هر روز و روزه

نشسته در سال فرض کردم حضرت رسالت پناه صلعم سر بسجده نهاد و گفت خداوندا امتان من قلت عمر دارند و ضعیف تر
از ضعیفان اند این مقدار بار گران تحمل نتوانند کرد ای سید انماز هر روز پانزده وقت و روزه سه ماه فرض کردم حضرت
رسالت پناه سر بسجده نهاد و در دل خود بگذرانید اگر نماز پنج وقت در هر روز و روزه هر سال سی روز فرض کرده شد از
امتان من عهده برای آن شود الله تعالی عالم الغیب بعلم قدیم خود معلوم کرد و امر فرمود ای سید آنچه گذر دی تو معلوم کردم
اکنون نماز پنجوقت هر روز و سی روزه ماه رمضان المبارک در سال فرض کردم رسالت پناه صلعم سر از سجده برداشت
و گفت خداوندا امتان من خواهند گفت ای محمد ترا معراج بود مرا چه هدیه و منزلت از حضرت خالق الجن والانس
آوردی با نهاد بشارت رسانم امر شد اول نماز پنجوقت و روزه سی ماه رمضان و سی هزار کلمه از اجرای و نهی و نهی با
مر سانی و سی هزار کلمه اسرار مکنونی و سی هزار کلام دیگر کو با مکوئین جرم اجابت نمود آنگاه فرمان شد ای سید آیا الفت
کاهی خواهی رفت یا اینجا خواهی ماند رسالت پناه صلعم گفت خداوندا امتان ضعیف دارم در دعوت اسلام نمودن حاجت
فرمان شد بر ورفتن مبارک با دمی جرم سر بسجده نهاد و مرخص گشت بر رفرف سوار شد و روان گردید در سدره المنتهی
رسید جبرئیل علیه السلام منتظر بود براق پیش کرد رسالت پناه صلعم سوار شد در بیت الاقصی رسیدند در آنجا مکث کردند و
سه هزار و نهصد و نود و نه پیغمبر رسل و غیر رسل منتظر سید المرسلین صلعم مجموع بودند همه رسالت پناه را گرفتند و
تهنیت نمودند جبرئیل بانگ نماز گفت با قتدای ارواح انبیا علیهم السلام نماز گذاردند و مرخص سوار شد
و از آسمان نهادر گذشتند و بی اطائفی نازل شدند جبرئیل علیه السلام باز گشت چون رسالت پناه صلعم بر فرش خود در آمدند دید
هنوز بستر گرم است و آب بقیه وضو در مطهره آب می چکید بعد نماز فجر رسالت پناه صلعم حکایات معراج پیش ابوبکر صدیق و یاران
دیگر بیان کرد که امشب الله تعالی مرا بالای هفتم آسمان بر عرش العظیم طلب کرده بود جبرئیل علیه السلام براق از بهشت بیاورده با هفتاد
هزار فرشته خود آمده مرا بعرش رسانیده و در هر آسمان با ملائکان و ارواح انبیا پیغمبران ملاقات گردیده و رضوان علیه السلام
درون بهشت برده معاینه کنانیده و مالک علیه السلام کیفیت و ماهیت دوزخها مطلع ساخت و بر عرش العظیم در قاب قوسین
رسانیده بود هزار حکایات اسرار امر و نهی از کرم ارشاد فرمود و نماز پنجوقت و سی روزه ماه رمضان فرض کرد چنانچه
در حدیث آمده است قال النبی صلعم إِنَّ اللّٰهَ زَادَكُمْ صَلَوٰتَ الْخَمْسِ أَلَا هِيَ الْوِتْرُ وَرُدُّوهَا بِالْقُرْآنِ
فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَىٰ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ وَقْتُهَا بَعْدَ الْعِشَاءِ در آن محفل اعرابی یهودی بود
حکایات معراج را دروغ پنداشت و گفت این جمله دروغ است و برخاست سوی بازار در آمد ماهی کلان خرید کرد
بخانه آورد و زن خود را گفت زود ماهی بریان کن من از دریا غسل کرده می آیم زنش در مجلس کسی بود و گفت تو در بی

مجلس کنند

مخلوع کشیدن بدست من باقی است انرا کشیده طعام تمام است زمر چون اعرابی برای غسل رفت جامه های خود را
در کرانه دریا در انداخته و در غسل مشغول شد چون غوطه بخورد و سر بر داشت خود را بصورت عورت دید در حیرت ماند
چو بالای لب دریا بر امد جامه ها که در انداخته بود گم شده است نیافت از شرم در بیکی پناه در جای گرفت و بنشسته
درین اثنا اعرابی را سواری برو بگذشت دید که زنی جمیله نوجوان برهنه نشسته بر او شفقت کرد دست او بگرفت
بر اسب کشید روان بخانه خود در امد و در نکاح در آورد هفت سال برو بگذشت سه فرزند از بطن او پیدا شدند
روزی ان زن با زنان همسایگان اتفاق غسل دریا افتاد همون جا که جامه هاش در انداخته غسل کرده بود
در انجا در انداخته در غسل مشغول شد چو در غوطه برفت و سر بر داشت خود را بصورت اصلی مردان دید در حیرت
ماند بر کرانه دریا بر امد همون جامه که فتاب در انداخته بود افتاده است بر داشت ~~زلفش همون مخلوع که نمک~~ کشیده بود
دهو شنید روان شد بخانه ساعتی در رسید دید که ماهی بتور را افتاده است و زنده می جنبید و بر داشت زلفش همون
مخلوع که نمک کشیده بود نمک شد گفت ای خاتون ماهی بر افتیدن چرا چندین دیر کردی زنش گفت یعنی نگذشت که
ماهی او در دیگ نمک تسخط چگونه بریان گردد چون حمود این سخن شنید در نفس خود تصور کرد و گفت که حکایت محمد
تکذیب کرده بودم علامت ان بر من گذشت اکنون دانستم محمد صادق است و دین اسلام بر حق دل را بسوی
اسلام مبارک کرد در شتافت بخدمت نبی علم در امد دید که نبی بتنور در حکایت معراج اند و یکی یهود گفت یا رسول الله
معراج را کذب تصور کرده بودم تا زبر ان یافتم یاران پرسیدند ای اعرابی چه باز بر فتی اعرابی حقیقت ماهی و غسل دریا
وصورت شدن زنان نکاح گذشتن هفت سال و تولد و تناسل شدن فرزندان و باز بصورت اصلی رسیدن بیان
کرد صحابه بشکر صحت بجا اوردند و گفتند یا رسول الله حق سبحانه تعالی این معجزه ها بر تو کرامت فرموده است تا بر کسی
دیگر نکرده است اما هیچ بر ابو جهل اثر نمیکند و هدایت نمی پذیرد سید المرسلین صلعم فرمود ای یاران کسی را الله تعالی گمره
ساز داو را کسی در راه راست نتواند اورد و کسی را هدایت بخشید الله تعالی کسی او را گمراه کردن نتواند چنانکه در قران
مجید خبر داده است قوله تعالی من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له
یهود چون این سخن شنید و گفت یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن تا مسلمان شوم نبی علم دست مبارک خود
دراز کرد و دست اعرابی بگرفت و کلمه شهادت ارشاد فرمود اعرابی با ایمان مشرف گردید   هجرت قدسی
و فرض شدن نماز رحمه عبد الله عباس رض روایت میکند چون نبی علم از معراج باز گشت اوازه ان اشتهار یافت چون ماهی
چند برین بر امد باز بر ابتدای نبی علم مشرکان مستعد شدند درین اثنا جبرئیل علم در رسید و این وحی بیاورد

و گفت یا رسول الله خدا ترا سلام گفته است و تحفه درود فرستاده است و فرموده است که یاران خود را در مدینه روان کن

خبر ابو بکر حضرت رسالت پناه صلعم جمله یاران را طلبید چنانچه مصعب و ابن عم مکتوب و ابن مسعود و عمار و بلال و سعد و غا

بیست و پنج نفر را با حمزه و عمر رض را بمدینه روان کرد و منتظر وحی و بکر ماند چو قریش مشورت ابتدا کردند که ابلیس لعین در رسید

و گفت شیخی ام از نجد می ایم با مشورت شما ابو جهل لعین پرسید ای شیخ چه پندار که محمد صلعم با دیگر دیبا ابا احکام

محمد دین جد و ابای تو باطل کرد و دین کذب خود دار سحر و جادو و اجرا میکند و تمامی کذب میگویند و به سحر مرا دران ترا این

مبرد ای ابو جهل تو خلیفه که مستی و برادران بسیار رسیدار از افرام اورده سر محمد بکشید تا کشته یافته فرو شو و ابو جهل

گفت ای یاران اکنون صلاح همین است که محمد در بلد تنها است جمله یاران او در مدینه رفتند اکنون سر بریدن او صلاح

باکست شیخ نجدی گفت ای قریش مصلحت انست که محمد را به بستر خواب بکشند تا کسی را خبر نباشد و فتنه نخیزد و جمله به بستند بود چون

این سخن بر این مقرر شد ابو جهل علیه اللعنة گفت با جمع قریش امشب سر محمد بباید برید تا شب نفر از قریش کار

ازموده را مهیا داشت جبرئیل از حضرت عالم الغیب در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله امروز در مجلس قریش

بر این مقرر کرده اند که امشب در بستر خواب سر تو خواهند برید امر کرد الله تعالی ترا که امشب نگاه به بستر خود علی را خسبانیده با

ابو بکر از مکه هجرت کنی بمدینه بروی امانت مدینه معاون خواهد شد و استقامت تو خواهد کرد و امورات اسلام انجام خواهد

یافت حضرت رسالت پناه صلعم حقیقت وحی با ابو بکر رض ظاهر کرد چون شب درامد حضرت صلعم علی کرم الله وجهه را بر

بستر خود خسبانیده با ابو بکر رض از مکه هجرت نمود عمر شریف حضرت رسالت پناه صلعم پنجاه و سه سال بود در شب پنجشنبه غره

ربیع الاول در سال سیزدهم من النبوت و بعد شش ماه از شب معراج که حضرت رسالت پناه هجرت نمود روی بمدینه منوره اورد

چون پاسی از شب بگذشت موازی بیست نفر از قریش بجای محمد صلعم در رسید بر بستر محمد صلعم علی کرم الله وجهه را

خفته یافت پرسید محمد کجاست گفت من نمیدانم ایشان بسیار تفحص کردند نیافتند بازگشتند ابو جهل را خبر کردند شیخ

نجدی گفت ای ابو جهل در علم خود یافتم که محمد با ابو بکر همین زمان سمت مدینه میرفت زود دنبال بگیرید دستیاب

خواهد شد او در غار کوه اطحل پنهان خواهد ماند حضرت رسالت پناه صلعم شب راه طی نموده بر کوه اطحل رسیدند جبرئیل

عم نزول شد و گفت یا رسول الله بیست نفر قریش در پی تو می اید تو درین غار پنهان باشی تا از زحم بدخواهان مخلصی یابی

سید المرسلین صلعم با ابو بکر رض دران غار پنهان ماندند جبرئیل عم دو ملائک را بصورت حمامه در دوان غار تنها دو دو بیضه

کبوتر بدر غار پیدا شد و عنکبوت را فرمان داد تا پرده کنند و خاک و خاشاک بیفت تا دیرانه حکایت این در

تفسیر سوره برات مسطور است چون شیخ نجدی علیه اللعنة خبر است که با قریش پیشتر شود محمد صلعم را بیابد

بگیرد

پر خود بر دو سوی دریای محیط انداخت سوار را بر زانو اسب در کوه اطحال رسیده بودند تفحص کردند بر سر غار رسیدند امیر المؤمنین ابوبکر را
دیدند و گفت یا رسول الله قد ادرکنا رسالت پناه صلعم گفت ظَنُّكَ فِي اثْنَيْنِ اللّٰهُ ثَالِثُهُمَا سواران
دیدند تا هر دو کبوتر بریده رفت و بیضه کبوتر بر در غار افتاده است و خیمه عنکبوت تنیده کرده است و خاک و خاشاک
پراکنده است چون قریشیان این حالت بدیدند باز گشتند حضرت رسالت پناه صلعم را سه روز مقام ماند بر روز دوم
ماری عظیم که در آن غار سوراخی بود خواست از جای خود بدر آید بقدم مبارک سید المرسلین مشرف شود نبی علم در سجده
نماز بود و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق هم دید که ماری از غار کوه بدر می آید پای خود در سوراخ نهاد و کرد مار پای ابوبکر
را بگزید و زهر غلبه کرد لرزه در بدن افتاد چون نبی علم از نماز فارغ شد دید و پرسید که حال چیست گفت یا رسول الله
دیدم که ماری عظیم ازین غار بدر می آید آن سوراخ مار را از پای مسدود کرده بودم مار پایم بگزید زهر مار غالب گشته است
نبی علم گفت پای خود بکش ابوبکر پای خود را بکشید مار از غار بدر آمد و گفت یا رسول الله ابوبکر از دیدار تو
محروم میکند بنابر او را گزیده ام این بگفت و بایمان مشرف شد و باز گشت نبی علم گفت پای ابوبکر بدهن مبارک
بگرفت و زهر را بکشید و بار دیگر انداخت [illegible] شفای کامل و صحت حاصل کرامت فرمود رسالت پناه صلعم
بروز چهارم از آن غار سوی مدینه روان شدند ابوجهل علیه اللعنة سراقه [illegible] را گفتی تو
سراقه امیر [illegible] دنبال حضرت رسالت پناه صلعم بگرفت در راه ایشان دریافت ابوبکر گفت یا رسول قد
ادرکنا نبی علم فرمود مَا ظَنُّكَ فِي اثْنَيْنِ اللّٰهُ ثَالِثُهُمَا چون سراقه در رسید نیزه بدست داشت [illegible] اسب را
در گرد بگردانید قضای الهی زمین تا پاهای اسب او را تا شکم فرو برد سراقه دانست که محمد صادق است عذر خواست رسالت پناه
صلعم فرمود یا ارض [illegible] زمین پاهای اسب او را رها کرد سراقه خلاصی یافت باز گشت حضرت رسالت پناه
صلعم بکراع الغمیم رسیدند بریده اسلمی سر قوم آنجا بود چون خبر یافت پیش دستی نمود بقصد تن بدین اسلام مشرف شدند
حضرت رسالت پناه صلعم در نماز [illegible] در نماز [illegible] حضرت نبی علم از کراع الغمیم روان
شدند بروز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بقبا رسیدند قبا متصل مدینه و آن موضعست حضرت رسالت پناه صلعم
مردمان قبا را دعوت کرد بسیار مردمان آنجا ایمان آوردند در آن [illegible] موضع چهار روز مقام کردند چون سعد و معاذ
مقدمان انصار اهل مدینه خبر رسید عالم صلعم یافتند پیش دستی کردند و امیر المؤمنین عمر و حمزه و غیره صحابه آن رسیدند
نبی علم بیستم ماه ربیع الاول بروز آدینه داخل مدینه منوره کردند بجای ابوایوب انصاری نزول کردند قصه سراقه
مفسر ثعلبی در تفسیر سوره انفال مسطور است حکایت نماز جمعه ابوبکر [illegible] روایت میکنند سید عالم صلعم بروز آدینه

داخل مدینه گردید بعد زوال باقتدای اصحابان دو رکعت نماز گذاردند جبرئیل علیه السلام از حضرت لایزال در رسید و این
وحی بیاورد و گفت یا رسول الله حق سبحانه تعالی دو رکعت نماز بر اینها افزون کرد که از تاریخ نماز جمعه کمانه فرض گردیده است والله اعلم
بالصواب ابوبکر رض روایت میکند چون حضرت رسالت پناه صلعم در مدینه رسید اهالی مدینه را دعوت کرد اول سعد بن
عباده و معاذ مقدم انصار مدینه مع قوم خود بدین اسلام مشرف شدند بعد خلق مدینه و نواحی مدینه می آمدند معجزه میدیدند ایمان
می آوردند ابن مسعود رض روایت میکند چون نبی علیه السلام در مدینه سکونت گرفت اول نامه دعوت اسلام بر نجاشی که پادشاه حبش
بود نوشت حقیقت هجرت قدسی خود و سکونت گرفتن بمدینه و بیعت اهالی مدینه و طلب یاران خود مثل عثمان و جعفر ابوطالب
و دیگر رضوان الله تعالی علیهما که پیشتر از جفای قریش و مشرکین بحر محیط در حبش رفته بودند نوشت عمر امیه زمری رض را با نامه روان
کرد چون عمر امیه رض در حبش رسید نامه اصحابان نبی علیه السلام کیفیت هجرت و سکونت مدینه منوره و بیعت اهل مدینه و دعوت نجاشی را
مطلع گردیدند جعفر رض گفت ای عمر امیه رض نجاشی پیشتر از این باسلام آمده است و دعوت اسلام بر حبشیان رواج کرده است و نامه
نبی علیه السلام بر نجاشی رض رسانید چون نجاشی رض نامه حضرت رسالت پناه مطلع گردید و مسرور گشت و گفت ای یاران نبی علیه السلام مصطفی
از مکه بمدینه رسیده اند و همه یاران خود را طلب فرموده اند یاران نبی علیه السلام استعداد خواستند نجاشی رض جمله صحابیان رسالت پناه
صلعم را مهمانی بطلبید و ضیافت کرد و زاد و راحله مدینه بداد و ماریه بنت قبطی مصری صورت جمال داشت برای قدوم حضرت
رسالت پناه صلعم با حلیهای مرصع و مکلل با صحابان نبی علیه السلام بمدینه روان کرد چون یاران از حبش رسیدند حضرت رسالت پناه
شادمان گردید یاران نامه و هدایه نجاشی رض پیش نبی علیه السلام بگذرانیدند سید المرسلین صلعم مکتوب شاه حبش مطلع گردیده
است نبی علیه السلام ماریه قبطی را بمحل داخل فرمود چنانچه آورده که از بطن ماریه فرزندی متولد گردید حضرت رسالت پناه صلعم او را
نام ابراهیم نهاد والله اعلم بالصواب ابن مسعود رض روایت میکند چون حضرت رسالت پناه صلعم در مدینه سکونت گرفت سال
یازده ماه و بیست و شش یوم قایم ماندند درین مدت افواج قاهره مجموعه آمده است و جنگ با اهالی کفار و ملت کفر
کرد و فتح یافت و بسیار ملک و قلعها در حیطه اسلام آورده و دعوت اسلام از مشرق تا مغرب اشتهار یافت و جاری
گردید قصه های غزوات در تفسیر سوره های قرآن مجید متفرقه مسطور است در آن جنگهای ملایکان در رکاب مبارک
رسالت پناه صلعم مدد و معاون نزول بودند حضرت رسالت پناه صلعم مسجدی در مدینه منوره احداث کردند در آن مسجد
باقتدای یاران نماز اوقات خمسه و جمعه میگذاردند و در عمر شریف خود یک حج و سه عمره بکعبه بجا آوردند والله اعلم بالصواب
ابوبکر رض روایت میکند از رسول صلعم روزی جبرئیل علیه السلام از حضرت لایزال در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله
ترا فرمان شده است که نامه دعوت اسلام به پادشاهان اهالی کفار و ملت کفر بنویس اول بجانب ملک عبدالله بن سلام قیصر روم

و علمای دین

و علمای توریت است امراد دعوت کن زیراکه او از بیشتر از توریت صد از ثری تا فلک افلاک برای امتحان
معجز افزار زمان طایف کرده نگاه داشته است بتو سوال خواهد نمود حضرت رسالت پناه صلعم نخستین نامه دعوت اسلام
بدین مضمون نوشت ای عبدالله بن مطلعو سلام بدانید انا محمد بن عبدالله و رسول خدا ام ترا دعوت اسلام مینمایم ایمان
بخدای عز و جل بیار ان خدا افرینده ارض و سماوات و خالق الجن والانس کل مخلوقات و افرینده بهشت و دوزخ
و ان چه طور خدا است که بزرگتر از بزرگان هر که با او ایمان نخواهد اورد او در عذاب ابدی در دوزخ گرفتار خواهد ماند
نعوذ بالله منها ای عبدالله از بتان دور باش زیراکه صنم و صنم پرستی و جمله دین باطلست جز دین اسلام ای عبدالله بگو اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمد عبده و رسوله اما بعد
فان الارض یرثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین والسلام علی من
اتبع الهدی و دین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون نامه نوشته بعبدالله فرستاد
در خیبر رسید نامه را بعبدالله داد و بخواند و تعظیم تمام بسر و چشم نهاد با مقصد یهود کردن کشتی همت مدینه روان شد
بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم رسید و گفت ای محمد چند سوال از توریت میدارم جواب ان با صواب بده تا
بخدای عز و جل و بتو و جبرئیل که بتو نازل شده ایمان اریم حضرت صلعم طلب وحی شد جبرئیل امین از حضرت ایزد تعالی برسالت
پناه صلعم رسید جمله جواب سوال عبدالله بنی جرم را اگاه کرد بنی جرم گفت ای عبدالله چه سوال داری بیار عبدالله هزار مسئله از
توریت جمع داشته بود از ثری تا ملک الافلاک پرسید جواب ان با صواب یافت تصدیق کرد و گفت صدق تو
یا رسول الله دست مبارک خود دراز کن ایمان اریم سید عالم کلمه شهادت ارشاد کرد و بخواند تا مقصد یهود دین اسلام
مشرف گردید حکایت قبله گردیدن کعبه از بیت المقدس عبدالله عباس الطر روایت میکند پیشتر از نبوت حضرت رسالت
پناه صلعم قبله بیت المقدس بود در سنه سیزدهم من نبوت مطابق سنه من الهجرت در نصف ماه رجب در عین نماز ظهر قبله شد
عبدالله عباس الطر روایت میکند روزی در سنه دوم من الهجرت خواهرم در مکه خواب دید که عالمیان خلوی از اسمان
نزول گردیده بر کوه مکه فرود امدند هر یکی سنگها از کوه گرفته بر خانهای قریش زدن گرفتند هیچ از خانه مسمار شدن باقی
نمانده جمله شکست و ریخت گردیده ان زمان من بدین اسلام مشرف نبودم بدین ابا و اجداد بودم خواهرم از خواب بیدار شد
بیش من امده شرح واقعه بیان نمود گفتم بالفعل شرح این خواب بیش کسی دیگر نگوئی و برادر جهل ظاهر نکرد زیراکه معبر
معلوم است هیچ خانهای قریش از دست محمد سلامت نخواهد ماند والله عالم بالصواب   در جنگ بدر بالای جمله
و دیگر مشرکان چنانکه شیبه و عتبه ابنا ربیعه و عمر عاص و ولید بن مغیطه و امیه بن خلف و عمر خشام همین مانند هفتاد نفر از مقتولان

قریش کشته خواهند شد و امیرالمومنین عباس بن عم نبی مکرم و عقیل بن ابو طالب و ابو العاص بن قاسم داماد حضرت رسالت

پناه صلعم و عکرمه بن ابو جهل بدین مانند هشتاد و دو تن در جنگ بدر اسیر خواهند کرد و جنگ بدر جنگ اول بود بدر نام

جویی است بر لب آن جوی سیزدهم ماه رمضان روز دوشنبه در سنه دوم من الهجرت جنگ شده بود چنانچه مذکور آن

در سوره انفال مسطور است ابو بکر رضی روایت میکند تجاران اهل قریش چنانچه ابو سفیان و عمرو بن هشام و عمرو عاص

با چهل سوار و جمع پر پیادگان با مال بی شمار از سفر شام بر لب بدر نزول کردند خبر یافت محرم از حضرت عالم الغیب در

رسید این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله ترا فرمان شده است که ابو سفیان با قافله مکه مال بسیار از سفر شام بر لب بدر

فرود آمده است اگر ابر شتر فتح ترا است الله تعالی مال های ایشان بر تو مباح گردانیده است حضرت رسالت پناه صلعم انصار و

مهاجران را امر کرد که ابو سفیان با مال بسیار به بدر نزول کرده است از ابر شتر و مال های بسیار اهل انصار و مهاجران سیصد و

بهار و ده ولله سوار با بنی محرم از مدینه جمع آمدند بر ایشان بارگاه بر او انبیاء و سالار قوافل اول فاتم النبیین شفیع المذنبین رسالت پناه

صلعم بیدر روان شدند چون قریب بدر رسیدند ابو سفیان خبر یافت الطریق تحلیت سوی ابو جهل نامه فرستاد خبر کن ابو جهل

با ابو جهل رسید مطلع گردید زده مقدمان قریش عبد المطلب با یک هزار و پانصد سوار جمع پیادگان لشکر ابو جهل از مکه سوی

ابو سفیان روان گردید در میان هفتاد نفر مقدمان قریش بقصد جنگ ابو جهل قریب بدر رسید حضرت خبر یافت محرم در رسید و

گفت یا رسول الله ان وعدک احدی الطائفتین یعنی الله تعالی از این گروه طایفه وعده کرد خواه ترا برگروه کاروان ابرای

یا برگروه قریش اما فتح تراست حضرت رسالت پناه صلعم ترک ابو سفیان نموده دنبال ابو جهل بگرفت یاران گفتند

یا رسول الله جمع قریش کثیر است و جمع قلیل چگونه ظفر خواهند کرد فرمود ای یاران الله تعالی ما کریم و حافظ و ناصر است اما گفت قلیل

و کثیر آورده لیکن مرا امر او بجا آوردن واجب است چون حضرت صلعم یاران را تهاون و تکاسل قدم دید ای یاران بدانید

در جنگ فلان جا شیبه و عتبه ابنا ربیعه کشته شده خواهند ماند و در فلان جا عاص سر بریده خواهند ماند و در فلان جا ولید بن

مغیطه مقتول خواهد شد و در فلان جا ابو جهل کشته خواهند کردید و در فلان جا امیه بن خلف پاره پاره خواهد شد و در فلان

زمین عمر حشام کشته خواهند ماند همچنین هفتاد نفر مقدمان از قریش در هفتاد جا کشته خواهند شد این چنین با در رکاب

جنگ نهاد در برابر ابو جهل برسید و صف جنگ بیارا است و طبل حربی بکوفت ابو سفیان وقت فرصت

یافت فوری با مال از ساحل بدر سلامت در مکه رسیده بدانکه اول کسیکه از لشکر ابو جهل اسب جهانید و در میدان در آمد

شیبه بن ربیعه بود نعره زد و گفت اگر از زوی مردی نیست در میدان مردان بیا ابو ایوب انصاری رض از لشکر اسلام

در میدان در آمد برابر شیبه باستاد شیبه پرسید تو چه نام داری گفت ما ابو ایوب من المعشر الانصار شیبه گفت تو قابل

جنگ ما نیستی

جنگ ما نیستی با ما بجواهم که با علم و عم زادگان خود جنگ کنم چون امیر المومنین حمزه این سخن بشنید تاب نیاورد و اسب خود را
بجهانید در میدان درآمد ابو ایوب انصاری رضی الله عنه پیش دست کرد برابر شیبه بایستاد شیبه گفت ای حمزه من و تو
در کفو برابر اکنون حرب عظیم خواهد شد امیر گفت ای شیبه فضولی بگذار چه داری بیار شیبه مرد قوی بود تیغ برکشید
برامیر حواله کرد امیر تیغ او را به سپر رد کرد تا میان ایشان حرب عظیم کردید قضا الهی شیبه علیه اللعنت بدست امیر کشته
شد عتبه بن ربیعه چو این حالت بدید که برادر کشته کردید اسب خود بجهانید برابر امیر رسید و نعره زد و گفت ای حمزه
اکنون جان بسلامت نبری ابو عبیده جراح رضی اسب خود درگرد در میدان درآمد امیر را پس پشت خود نموده برابر عتبه
عبیده بایستاد چون عتبه ابو عبیده را بدید تیغ از نیام برکشید و بر ابو عبیده زد ابو عبیده از سپر رد کرد و میان هر دو مبارزان
تیغ به تیغ تیره به تیره کمند بکمند بسیار کردید قضا الهی عتبه لعین بدست ابو عبیده کشته کردیدی چون شب درآمد طبل باز
گشتی زدند و بازگشتند و هر دو لشکر فرود آمدند چون صباح برآمد و از طبل مصافی از هر دو جانب برآمد علی اسد الله
الغالب ابن ابو طالب اسب خود را درگرد در میدان درآمد بن شیبه مقتول اسب خود را جهانید برابر علی کرم الله وجهه
برسید و نعره زد و تیغ از نیام برکشید و بزد علی کرم الله وجهه تیغ او را باشارت سپر رد کرد و تیغ خود بکشید و بر دن
شیبه مرد قوی بود رد کرد اما هر دو مبارزه تیغ بازی کردند این را تیغ نه آن را ظفر قضا الهی بن شیبه بدست علی کرم الله
وجهه کشته شد بن نعیه هر دو مبارز یکه از لشکر مشرکان در میدان درآمدی بدست علی کرم الله وجهه کشته کردیدی تا شب
جنگ ماندند بدین نمط سه چهار روز جنگ مانده بود که یکه از لشکر مشرکان در میدان درآمدی بدست مومنان
کشته کردیدی چون ابو جهل این حالت بدید و گفت یا معشر قریش هر که از مقدمان قریش در میدان برود بدست
محمد کشته کردد اکنون مصلحت آنست که احداً با احداً با یاران محمد ظفر نخواهد شد باید که فردا یکبارگی حمله آرند جمع محمد
قلیل است و جمع ما کثیر او بزمت خواهد خورد و کشته خواهد شد سخن بر این مقرر شد چون شب بگذشت صف جنگ
بیاراست و در بین اثنا ابلیس لعین بصورت شراقه جعشم کنعانی با سه صد سوار از شیاطین خود زره پوشیده علمها
از وجه بمدد ابو جهل لعین در رسید پیشتر ابو جهل را خبر کرد چون علمهای کنعانی بدید ابو جهل کار جنگ موقوف
داشته بود سستی کرد و بتعظیم در لشکر خود نزول نمود و دلشادی بنواخت شراقه جعشم گفت ای ابو جهل من از تو منفعل کردیده ام
و تنگ بر محمد از مکه گریخته بمدینه رفت آن زمان مرا امر کرده بود که محمد را در قید آورده بدرگاه ما ارسال دار و آن زمان از ما
قصور کردیده است اکنون ببخش تو جان نثاری خواهم کرد و با یاران یک تن و گرنه میان مردان رو ننمایم چون ابو جهل این
سخن از شراقه جعشم بشنید تهور زیاده شد و استقرار جمیع کردید شراقه مقدم لشکر ابو جهل شد وصف جنگ بیاراست و طبل

بتواخت چون یاران نبی عم خبر سراقه بشنیدند بخدمت نبی عم خبر رسانیدند و گفتند یا رسول الله سراقه کنعانی با سواران
زره پوش پیدا شد و ابوجهل رسید چه و کبر کرد دید چگونه فتح خواهد شد زیرا که برادران ما قلیلاند چون نبی عم یاران را متامل
دید دست دعا بر داشت و گفت خداوندا مومنان بنده تواند از دست مشرکان نگهدار که وحدانیت تو گفتن
حاضراند و کر ملایک نمودند ترا خواهد برست در بین انها سواران کرار بر اسب ابلق سوار از لشکرگاه نصر من الله در رسیدند
یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل عم با سه هزار سوار ملایک جامه سفید پوشیده بر اسب ابلق سوار در رسیدند الی علی
صلعم بدیدن ایشان صلوة الله علیهم مسرور گشت و پا در رکاب جنگ نهاد و گفت ای یاران اکنون فتح مراست چنانکه در
قران مجید خبر داده است قوله تعالی اذ تقول للمومنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة
الف من الملائکة منزلین جبرئیل عم مقدم لشکر اسلام شد و میکائیل عم میمنه و اسرافیل عم
در میسره بر مشرکان در آمد چون سراقه کنعانی مقدم لشکر قریش بود خواست بر مقدمه لشکر اسلام برسد و بر نهد دید که جبرئیل
عم مقدم لشکر محمد است هزیمت خورد و پشت داد ملائکه بر مشرکان افتادند و قتال کردن گرفتند صحابه نبی عم
روایت میکنند که در جنگ بدر ما و جمال قریش را میکردیم او را بکمند کشیدیم پیش و جنگ و در الت ترقا تراق می آمد
و می شنیدیم و سر بریده میدیدیم القصه بیشتر نبی عم مکان مقتول ابوجهل ملعون و عمر هشام و امیه خلف و عمار و ولید
و شیبه و عتبه بر بیه این چنین هفتاد نفر از مهتران قریش که ایما فرموده بودند همون مکان ها مشرکان مقتول شده افتاده
بودند و هفتاد دو تن از قریش چنانچه عباس عم نبی عم و عقیل برادر علی کرم الله وجهه و ابوالعاص بن قاسم داماد
نبی عم شوهر زینب و عکرمه بن ابوجهل بدین مانند از قریش در اسیر آمدند چون حضرت رسالت پناه صلعم با فتح و
نصرت از جنگ بدر بسراپرده خود باز آمدند و گفتند ای یاران کسی خبر ابوجهل بیارد یاران دویدند و در پی
تفحص شدند همه مقتولان را بیافتند اما ابوجهل را نیافتند نبی عم فرمود ای یاران مکانیکه مقتول ابوجهل بیشتر گفته
بودم آنجا تفحص کن عبدالله مسعود رض در پی تفحص ابوجهل بود دید که با زخم های بسیار کشتگان روی پنهان نموده افتاده
است عبدالله بن مسعود رض به جست و بر سینه ابوجهل به نشست و ریش ملعون بگرفت و گفت ای ابوجهل بگو لا اله الا الله
محمد رسول الله ابوجهل گفت لا چون عبدالله مسعود دید کلمه نخواند و ایمان نیاورد خواست سرش هم ببرد ابوجهل گفت ای عبدالله
ساعتی توقف کن سخنی است بپرسم گفت چیست گفت آن سواران که بودند بر اسب ابلق سوار از کجا رسیده بودند ابن مسعود
رض بفراست دریافت و گفت ای ابوجهل آن سواران ملائکه اند با جبرئیل عم از آسمان نزول بودند ابوجهل
گفت ای عبدالله جنگ در مردم بمردم میکنند و جنگ ما با اهل زمین و اهل آسمان گردید اینچنین جنگ تا این زمان کسی

با کسی نکرده

با کسی بکر دهمت کامی کردم اکنون حسرت زیست و اندوه مرگ ندارم ابن مسعود گفت ای ابوجهل اکنون عاقبت خود
خواهی تا ایمان بخدای عزوجل و گرنه در عذاب آتش دوزخ ابدی خواهی ماند گفت لا ابن مسعود دیر دانست که ایمان نخواهد
آورد و سرش ببرید پیش سید المرسلین صلعم آورد نبی علیه السلام سر ابوجهل بریده و بدید شکر حمد حق بجا آورد و گفت الحمد لله فرعون
از امتان من کشته شد این فرعون از فرعون عهد موسی علیه السلام بیشتر بود زیرا که فرعون عهد موسی علیه السلام وقت غرق شدن
باب قبل ایمان آورده بود ابوجهل با وجود کشته شدن ایمان نیاورد و در عذاب ابدی ماند نعوذ بالله منها نبی علیه السلام فرمود
ای یاران اسیران قریش جنگ بدر را چه باید کرد امیر المؤمنین عمر و سعد و معاذ هم گفتند یا رسول الله اینها تکذیب کرده
و ساحر گفتند و ایذای بسیار رسانیدند و از جای آبا و اجداد بدر کشیدند و امروز برابر تو جنگ آوردند اکنون قصاص اینها را در جنگ
اسیر آمده باید کشت و امیر المؤمنین ابوبکر هم گفت یا رسول الله اَنْفُسُهُمْ مِنْكَ وَاِنَّكَ مِنْهُمْ یعنی تو از اینها و
اینها از تو اند فدیه از اینها بگیر و رها کن نبی علیه السلام رای ابوبکر هم پسند آمد فدیه از اسیران بدر طلب کرد عباس عم
نبی علیه السلام گفت پیش از زر ندارم که فدیه بدهم نبی علیه السلام گفت ای عم من آن زر کجا است که بوقت بیرون شدن بجنگ بدر زن
خود را داده گفتی اگر مرا درین خطر رسد این مال ترا با فرزندان بکار خواهد آمد نگاه دار عباس گفت ای سید وقتی
که آن زر بزن خود تفویض نمودم آن زمان دیگری محرم نبود ترا که آگاه کرده نبی علیه السلام گفت مرا جبرئیل خبر کرد عباس دانست
خدای عزوجل بزرگ است و عالم الغیوب و خالق الجن والانس برحق است و محمد صادق تا دل عباس بسوی اسلام میل کرد
و گفت یا رسول الله دست مبارک دراز کن تا با ایمان مشرف شوم نبی علیه السلام دستش بگرفت کلمه شهادت ارشاد
کرد عباس را که خواند بدین اسلام مشرف گردید بدرگاه الله تعالی مستجاب شد بعده عقیل بن ابوطالب و عکرمه بن
ابوجهل در اسلام آمدند در زمره صحابه کرام داخل گردیدند و گفته اند که عفو شد زینب دختر سید المرسلین
صلعم قلاده مادر خود در جهاز خود یافته بود و از برای تخلیص شوهر خود که ابوالعاص بن قاسم در اسیر بدر بود فدیه فرستاده
چون قلاده زینب بدست مبارک سید المرسلین رسید شناخت و باز داد ابوالعاص را بی فدیه رها کرد
جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العالمین در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله منتظر بلا باش زیرا که
که رای عمر خطاب و سعد و معاذ بکشتن مشرکان اسیر بدر بود و رای ابوبکر بر فدیه آمد رضای حضرت صمدیت بکشتن
بود برخلاف آن عمل آوردی اکنون بغیر عمر خطاب و سعد و معاذ مر ترا از بلاها رهائی نخواهد شد نبی علیه السلام ازین سخن
غایت خاطر تنگ ماند چنین آورده اند که در حالت جنگ بدر بسیار صحابه پا برهنه بودند سید المرسلین صلعم وقتیکه
بجنگ بدر نا رفت کرد دعا خواسته بود خداوند یاران بسیار بداده اند از آن سوار کردان چنانچه در جنگ بدر یاران

نبی علیه السلام الحنان غنیمت یافتند که کسی نبود که دو اسب و یک شتر یافته حق سبحانه تعالی سید المرسلین را فتح در جنگ بدر
داد سالم و غانم در مدینه داخل گردید والله عالم بالصواب در بیان جنگ احد با بنو ماوت و ابوسفیان
و شهادت حمزه و مجروح شدن دندان مبارک نبی علیه السلام و جنگ احزاب و خیبر و فتح مکه و حنین و تیغ یافتن آن بدانکه
جنگ دوم است احد نام کوهی است در دامن آن کوه با ابوسفیان و بنو ماوت جنگ شده بود آغاز حرب احد بقول سیم ماه شوال
روز شنبه در سال سوم من الهجرت چنانچه ذکر آن در سوره آل عمران مسطور است در آن سال امیر المومنین امام حسن متولد گردید و ابن
عبدالله مسعود هم روایت میکنند چون ابوجهل لعین بجنگ بدر کشته شد ابوسفیان خسر نبی علیه السلام خلیفه مکه گردید اما قریشان
سبب شکستن جنگ بدر منفعل بودند باز مشورت کردند که مدینه را خراب باید کرد و محمد را با اصحاب مدینه باید کشت
صلاح برین مقرر شد ابوسفیان از بنو هوازان و بنو ثقیف که با دست ده چهار بودند و هزار سوار مدد خواست و از طائف
یکهزار و میان قریش سه هزار جملگی شش هزار مردان مقاتل مجموعه کرده بر مدینه تاخت کردند در دامن کوه احد رسیده
نزول کرد چون رسول علیه السلام این خبر شنید با یاران مشورت نمود بعضی گفتند بیرون رفتن از مدینه صلاح ندارد زیرا که قریش
با سه هزار فوج موازی شش هزار مردمان مقاتل در آمدند و ما نه صد نفر هم چگونه با وظفر خواهد شد اکنون می باید در شهر خود مقید
باشند که مشرکان کسی اندازت تیدن نتوانند عبدالله ابی اصحاب مدینه سر قوم منافق بود گفت ای یاران با نبی علیه السلام بجنگ
ابوسفیان بیرون باید رفت و ما مذهب نبی علیه السلام با سه صد سوار جرار موافقت خواهم کرد و جان نثار خواهم نمود نبی علیه السلام
رای عبدالله ابی پسندیده تر آمد بسیار یاران نبی علیه السلام تحریص کردند و معطل شدند سید المرسلین صلعم چون یاران
معطل دید فرمود اکرم مرا همت ... یعنی حمزه رض این بگفت و زره پوشید بتقدیم ماه شوال روز شنبه بود با یکهزار
سوار پیاده جرار از مدینه بیرون شد متصل کوه احد نزول گشت ابوسفیان را خبر شد که محمد با اندک جمعیت در رسید صف جنگ بیاراست
خالد بن ولید را با سه صد سوار در ذات النعیم پنهان ذات النعیم موضع است در دامن کوه احد و خود برابر نبی علیه السلام بایستاد خالد
از مان در پی آبا و اجداد خود بود خبر بآن علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله خالد با جمع خود در ذات النعیم پنهان است
از و خبردار باشید نبی علیه السلام عبدالله زبیر را با سه صد سوار زبیر راست خود برابر خالد بگذاشت و گفت ای عبدالله زبیر
خالد ولید با جمع جمع قلیلان در ذات النعیم پنهان است از و هشیار باشید اگر او بر شما تاخت نماید حمله بکنید زبیر یاران
خواهند کرد این بگفت با یاران بقصد خود پیشتر شد چون برابر ابوسفیان رسید حمله یکبارگی حمله آوردند و در لشکر
مشرکان غوطه خوردند تو دیدی تو گفتی که قیامت قائم شد ابوسفیان تاب جنگ نیاورد و پشت داد یاران نبی علیه السلام
دنبال کردند سواران عبدالله زبیر بطمع غنیمت نمود پشت نبی علیه السلام گذاشته در پی غنیمت مشغول شدند راست بر چند

جبرئیل علیه السلام در رسید وحی بیاورد گفت یا رسول الله فتح تو خواهد رسید اما لیکن شهادت آنکه با رضای پروردگار
فدیه از اسیران جنگ بدر در رها کردن ایشان و دیگر بوقت مراجعت جنگ احد بر زبان مبارک تو گذشته بود اگر
هم مراجعت خواهم ساخت شهادت ان در پیش است و حمزه بطل کشته خواهد شد چون نبی علیه السلام این شنید هراسان گشت
در بین اثنا خالد ولید دید که عبدالله زبیر بطل ایستاده است یاران او در غنیمت افتاده اند یکبارگی حمله آورد ابوسفیان
از پیش باز گشت و بر یاران گردن گرفت تیر و تبره از حد گذشت تزلزل بر لشکر اسلام افتاد چنانکه قدم هر جایی
نماند عبدالله زبیر بطل شهادت مشرف شد وصی یاران چنانچه عمر و حمزه و عثمان و علی و سعد و معاذ رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین در جنگ مشرکان مستغرق بودند کسی را هر حال کسی خبر نبود نبی علیه السلام با بعضی ایستاده بود نزد
مشرکان گرد گرفتند عتبه ابو وقاص لعین برابر نبی علیه السلام رسید سنگی برداشت بر سر مبارک آن حضرت زد و دو دندان
عبدالله قمیه بود رباعیه مبارک مجروح شد بشکست عتبه خورانت بیشتر نمود و تیغ بر مصعب ابن عمیر بطل خود را پیش
نبی علیه السلام کرد و ایستاد تیغ مشرک برابر بطل رسید شهادت مشرف شد ابلیس علیه اللعنت میان لشکر بر سر کوه
ندا کرد که محمد کشته شد یاران نبی علیه السلام که در حرب بودند از این آوازه همت خود را دند اثر در سلخ ذیقعده روز
دوشنبه بود در آن روز هفتاد و دو تن شهادت مشرف شدند و امیر المومنین حمزه بطل بدست انم جعفی
شهادت یافت و هفتاد زخم در تن مبارک حمزه رسیده بود و اتم شکم آنجناب پاره کرده جگر خام را بکشید
و بروایتی هنده زن ابوسفیان جگر خام امیر را بکشید و خبر عمر خطاب و سعد و معاذ بطل کسی از زخم تیغ و نیزه باقی نمانده
و زخم تیر کاری بکف پای علی کرم الله وجهه رسیده بود جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله از یزید فرمانی
این نازل است اکنون در اینجا تنها هستی و میان یاران تو کسی برابر تو نمانده جدا افتاده اند اکنون مخلصان
است که میان کشتگان پنهان شوی این بگفت نبی علیه السلام را بگرفت میان کشتگان پنهان کرد چون شب در آمد مشرکان
باز گشتند بخیمه خود فرود آمدند جمله یاران بر سید المرسلین جمع آمدند و لاشهای شهیدان را بر شتر سوار کرده
بمدینه روان کردند و هر که از صحابه در جنگ بدر شهادت رسیدند در شان ایشان این آیت نازل است
قوله تعالی اَلسَّابِقُونَ اَلسَّابِقُونَ اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ زیرا که بدر درجه
پیغمبری خبر درجه شهادت نیست که هر که از امتان محمد علیه السلام بعد وفات کشته خواهند شد درجه شهادت خواهند یافت
و جای در جنت النعیم خواهد شد اما قصه جنگ احد طولانی است مختصر نوشته شد آن سال را سال عالم الاحد خوانند در آن
سال امام اعظم حسن بطل در نصف ماه رمضان متولد شده اند القصه چون معطل شد ابوسفیان پیغام کرد ای محمد جنگ ما با تو

ماند که در سال اینده بماه رجب بر ساحل بدر جنگ خواهد شد به تدبیر باید بود نبی علیه السلام اعتراف نمود و بازگشت در مدینه رسید راوی
سید المرسلین صلعم با یاران نشسته بودند ذکر جنگ احد در میان امد نبی علیه السلام فرمود در وقتیکه ابوسفیان برابر من رسید و کر کر رفت
دران زمان زنی شتر سوار شتر خود راند برابر من در امد و دست خود را از برقعه برآورد دانستم که باسلام مشرف خواهد شد
دست او بگرفت و شهادت ارشاد نمودم و بدین اسلام مشرف گردید باز در لشکر خود رفت اما ان شتر سوار
هنده بود زن ابوسفیان چون این سخن شنیدند و گفتند یا رسول الله اگر هنده بدین اسلام مشرف شدی باز برابر تو جنگ
نیامدی فرمود مقصد او بدین بود حاصل کرد ان مقصد دنیا و سبب یا در جنگ میکند و می اید القصه چون میعاد ماه رجب ابوسفیان
در پیش امد نبی علیه السلام با اصحاب کبار و صغار بماه رجب در سنه سوم من الهجرت بر کناره رسیدند هفت روز منتظر ماندند ابوسفیان
نرسید باز نبی علیه السلام از بدر بهر تفحص ان در امد و نزول کرد ان موضع است متصل مکه ابوسفیان نعیم را مردی از بنو قیس قابل حکم
انها را چهار شتر داده باز گردانیدن محمد علیه السلام را فرستاد و نعیم بخدمت نبی علیه السلام رسیده بطریق صلح باز گردانید سید المرسلین
صلعم در مدینه باز گشت والله اعلم بالصواب احزاب احزاب گویند که گروه گروه در اطراف مکه و طایف
حنین بر کوه باشند ایشان از بنو یا بوت و غطفان و بنو کنانه و جیم ثقیف و کنده و قریظه و نظر اند که ایشان را احزاب
لقب میان خود داده و جم را دکان امد چنانچه قریش در مکه احزاب از فرزندان مهتر هارون علیه السلام اند اما جهود بوده اند
این جنگ در ماه شوال در سنه چهارم من الهجرت چنانچه در سوره احزاب مسطور است دران سال امیر المومنین امام حسین
بن علی تولد شده اند عبد الله عباس روایت میکند چون ابوسفیان نبی علیه السلام را از راه مکر از تفحص ان باز گردانیده
مشورت کرد که مدینه غارت باید نمود تا اهل احزاب را بسیار مال داده از هشت گروه هشت هزار سوار و از اهل
طایف سه هزار سوار و اهل حنین دو هزار و از اهل مکه چهار هزار تمامی هفده هزار سوار مجموع کرده بر مدینه تاخت
کرد و محاصره نمود چنانچه کسی از مدینه بیرون امدن نتوانستی اهل مدینه عاجز گشتند سید المرسلین صلعم چهار سمت
مدینه خندق پناه بکنانیدند میان پناه بوده با مشرکان جنگ میکردی روزی در جنگ مشرکان چهار نماز فوت شده
دران جنگ ادوبه و عمر از مهتر قریش بودند بدست علی کرم الله وجهه کشته شدند و مشرکان مدینه کفش گرفت همواره
نبی علیه السلام میگویند که مدائن ملک فارس کسری قباد و در روم ملک قیصر در ضبط اسلام خواهد امد و دین اسلام بعالم
چهار رکن ظاهر خواهد شد اکنون حاجت او بدین جا رسید کسی بحاجت خود از مدینه بیرون شدن نمی تواند
روزی ابوسفیان پیغام کرد ای محمد اگر اقرارنامه لطف حاصل مدینه نوشته بدهند تا از مدینه دست بردار شده
باز رویم نبی علیه السلام باعث ضعف طبع یاران بر اقرارنامه رضا داد بدین مضمون هذا ما اقر به محمد الی رسول الله

من ابو سفیان

چون اقرار نامه نوشته شد فرستاد ابوسفیان معاینه نمود و گفت اگر ما محمد را رسول الله دانستیمی و گفتیمی ما بیان
با محمد عناد و جنگ نبودی اگر این چنین نویسید ابا اقوالدین عبد الله بگفت نامه باز گردانید چون
اقرار باز آمد نقیبان انصار چنانچه سعد و معاذ بهم شوریدند و گفتند یا رسول الله هنوز مشرکان مکه تو را تکذیب میکنند
رسول نمیگویند تو با ایشان لطف چه حاجت در مدینه صلح میکنی اگر موجب نزول وحی باشد بکن و گرنه ما با ایشان را منظور نیست
با و جنگ خواهیم کرد تا رضای ایزدی آنچه باشد خواهد شد وقتیکه تو در میان ما نبودی آن زمان خلیفه مکه را از حاصل
مدینه یک حبه نداده ایم اکنون از کرم الهی تو بر سر قوم مومنان هستی با وجود شما به لطف حاصل مدینه صلح کنیم
منظور نیست و نداریم نبی علیه السلام گفت یا معشر الانصار این صلح موجب وحی نیست موجب ضعف طبع شما است
سعد و معاذ بهم گفتند یا رسول الله امشب بخواهیم که با مشرکان چنان جنگ کنیم تا قیامت یاد باشد یا کشته باشیم
در راه حق چون نبی علیه السلام دید که یاران در راه حق جان سپاری کردن مستعد گشتند آنگاه مناجات کرد و گفت
خداوندا مشرکان مکه دعوت دین قبول نمیکنند و برابر مومنان بجنگ آمده اند و جمع کثیر دارند و مدینه محاصره کرده اند
اهل مدینه تنگ آمده اند اکنون مومنان ظفر یابند و کافران را هدایت نمایند تا بگفتن وحدانیت تو حاضر باشند
دعای نبی علیه السلام مستجاب شد جبرئیل علیه السلام را فرمان رسید ای جبرئیل محمد از کثرت لشکر احزاب به تنگ آمده اند مومنان
امشب با مشرکان جنگ خواهند کرد تو با ملائکهان خود فرمان ده که در لشکر احزاب ندا کنند از شب تا صبح ندا بنمو
مشرکان میان خودها در قتال شوند و مومنان بسلامت باشند چون شب در آمد ملائکهان در لشکر مشرکان
نزول کردند و غلغله تکبیر بر آوردند و باد تند بر خاست چنانچه یک خیمه مشرکان قایم نمانده دران تاریکی مشرکان
دانستند که لشکر محمد در آمد میان خودها در قتال شدند تا بسیار کافران قتال کردیده شدند آخر الامر هزیمت بر لشکر احزاب
افتاد خیمه ها و اسباب و بارگاه و اسپان و شتران گذاشته راه مکه گرفتند باعث باد یاران لشکر اسلام از جنگ باز
ماندند چون صباح بر آمد سواران طلایه مومنان خبر کردند یا رسول الله احزاب خیمه و بارگاه اسپان و شتران گذاشته
گریخته است نبی علیه السلام با صحابه خودها در میدان در آمد جبرئیل علیه السلام با ملائکهان بر اسپ ابلق سوار بر از گرد و غبار پیش
سید المرسلین صلعم در آمدند نبی علیه السلام کرد مسر اسپ جبرئیل علیه السلام بدست مبارک خود مسح نمودند و شکر صمدیت بجا آوردند
جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مال احزاب را تاراج کردانیده است بمومنان تقسیم کم بده الله تعالی دیگر امر
کرده است که یاران تو سلاح از تن نکشند تا که احزاب را ترسند و در پی شتابند بر احزاب تاخت باید کرد
فتح است سید المرسلین صلعم مال غنیمت را بمومنان تقسیم نمودند همون زمان با لشکر خود بر احزاب تاخت کرد در کوه مکه

انها سکونت داشت در دامن ان کوه نزول کردند و بت بحر و زحبات شد امر الله امر احزابیان در اسیر در امدند حرملک
در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله احزاب را بند ایشان را بکشند و فرزندان ایشان را بندگان
خود را خلاص نمایند نبی علیه السلام اسیران را در مدینه روان ساخت اسیران شش هزار بودند و مال انها را به صحابه قسمت
کردند سلام و غنائم در مدینه منوره رسیدند و معاذ را گفت یا معشر الانصار اسیران احزاب را رای بدهید که تا ات
انچه جوابی بکن سعد و معاذ در حکم کردند ایشان را بکشند و فرزندان شوهر بکنار را به بندگان مومنان بدهند سید المرسلین صلعم
تبسم کرد و گفت یا معشر المهاجرین والانصار رضا با رتفا ایشان است که شوهر بکنان احزاب بکشند و در صحرای مدینه
خندق بکنند و در ان بیندازند همچنان کردند و فرزندان ایشان مال و منال و ملک و اسباب مومنان قسمت کردند
والله اعلم بالصواب خیبر بزبان عربی حصار قوی را گویند چند شهر اهل کتاب خیبران بودند پادشاه ان مرحب
بود حضرت رسالت پناه صلعم را دعوت انها اتفاق افتاد و ذکر ان در تفسیر سوره فتح و در تفسیر دیگر مسطور است این
در ربیع الاول سنه [illegible] بود بر روایتی سبع در ان سال حج فرض شد و گوشت حمار حرام کردید عبد الله مسعود هم روایت
میکنند چون نبی علیه السلام اتفاق دعوت شاه خیبر افتاد با لشکر قاهره از مدینه بیرون شد متعاقب قلعه خیبر نزول کرد نامه دعوت
بنوشت قبول نکرد و به خیبر راضی نشد امر الله امر کار قتال در پیش کشید رسالت پناه صلعم رایت سعد هم داد مقدم کرد با اهل
روز جنگ عظیم ماند بعد رایت به ابوبکر سپرد مقدم ساخت چند روز با وجنگ ماند علی کرم الله وجهه را درد چشم شده بود
باعث ان در مدینه بود هیچ خیبر فتح خیبر نیافتند خاطر متفکر میرود بود چشم خود پاره جامه ببست و بر اسب سوار شد از مدینه روان
گشت نبی علیه السلام در نماز بود که علی کرم الله وجهه در رسید و در صف پس افتاد اگر چون تمام شد پرسید ای یاران علی کجاست
لبیک یا رسول الله فرمود ای پیش لعاب دهن مبارک در چشم علی کرم الله وجهه داد و مالید چشم نیکو شد رایت علی کرم الله
وجهه سپرد و مقدم ساخت در میدان در امد و صف جنگ بیاراست مرحب شاه خیبر به انبوه لشکر در میدان بیرون
امد و پاره یاقوت مثل بیضه مرغ بالای تاج بسته برابر علی کرم الله وجهه بایستاد و گفت ای عربی چه نام داری گفت
انا علی بن ابی طالب قریشی مرحب تیغ از نیام بکشید علی کرم الله وجهه نیز تیغ مرحب را از سپر رد کرد و تیغ خود
کشید بر سپر مرحب زد سپر گشته بر یاقوت رسید از یاقوت بسپر رسید از سپر تا سینه بر اسب دو نیم گشته شد
یا امیر برادر دوم بود یاسر نام داشت [illegible] در میدان امد تیغ بر علی کرم الله وجهه حواله کرد تیغ او را بر سپر زد کرد و تیغ خود کشید سرا
بر او نیز گشته شد هر که مبارز لشکر کافر در میدان امدی بدست علی کرم الله وجهه گشته شدی تا شب جنگ ماند چون
شب گذشت صف میدان مبارز استند برادر سیم مرحب بود در میدان در امد زبیر عوام هم از ان عبد المطلب بود

در میدان در امد

در میدان در آمد و بایستاد صفیه بنت عبد المطلب مادر زبیر عوام گفت یا رسول الله پسر بدست این کافر کشته
خواهد شد نبی علیه السلام فرمود او از دست پسر تو کشته خواهد شد تو حسرت مخور میان مبارز جنگ عظیم شد آخر الامر
آن کافر بدست زبیر عوام کشته شد بر روز چهارم علی کرم الله وجهه در میدان در آمد یهودی مرد قوی بود برابر علی کرم
الله وجهه بایستاد و تیغ بر سپر علی کرم الله وجهه بزد سپر از دست بر زمین افتاد بی سپر شد یک تخته بزرگ برای دروازه
قلعه خیبر بود آنجا افتاده دید آنرا بقوت برگرفت سپر کرد تمام روز آن تخته بجای سپر ساخته در جنگ ماند هر که میان خیبر آمدی کشته
شدی ابو رافع بعد روایت میکند بعد فتح خیبر ما با یک هفت نفر قوی یک قوت زور کرده بودیم از آنجا جنبانیدن
نتوانستیم بر روز پنجم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود اینچنین جنگ اعدا با عدوا چگونه باید کرد انبوه ظفر خود بدست نشد مهاجران
و انصاریان جواب دادند یا رسول الله ما میخواهیم که جمله یاران یکبارگی بر لشکر انبوه کفار حمله زنیم و شمشیر بکشیم تا اگر خدای
تعالی است خواهد شد یا کشته یا بمیریم این بگفتند و سلاح پوشیدند برابر لشکریان به ایستادند حمله آوردند صحابه
در جنگ مستغرق شدند که کسی را بر حال کسی خبر نمانده بر نزول بر خیبریان افتاد و پناه قلعه خود گرفت بسیار خیبریان
کشته شدند مومنان سالم و غانم بازگشتند بر روز ششم بعد نماز بامداد حضرت رسالت پناه صلعم با صحابیان علیهم الرضوان
بر سر قلعه خیبر رسیدند که چهار گز عرض داشت علی کرم الله وجهه از اسب فرود آمد و جست زد خندق بگذشت بر در
خیبر رسید و تکبیر بر زبان راند و در را بقوت قوت کرد از بیخ برکند و بر خندق انداخت و تخته در قلعه را
برآورده بر لب خندق بطریق جسر ساخت اما خندق چهار گز بود تخته شش و نه گز بر لب دوم رسید علی کرم
الله وجهه درون خندق در آمد سر تخته را بر دوش خود نهاد همه لشکر اسلام را بالای آن تخته بگذرانید چون لشکر تمام
بگذشتند نبی علیه السلام قدم مبارک خود نهاد دوش علی کرم الله وجهه بلرزید و گفت یا رسول الله زود بگذر طاقت
بار نبوت نتوانم آورد نبی علیه السلام زود بگذشت همی به بعد روایت میکند چون علی کرم الله وجهه در خیبر را از بیخ برآورد
آن زمان زمین جنبیدن گرفت و در لرزه آمد نبی علیه السلام فرمود که ای یاران وقتیکه علی کرم الله وجهه در خیبر را از بیخ برکند
آن زمان جبرئیل علیه السلام در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله اینچنین قوت که امروز کرده است اگر یکبار دیگر
خواهد کرد ارکان قوائم زمین بشکند و عالم خراب گردد زیرا که بدرگاه ما قصد با عالم است علی را بگو که روز ... برکند
چنین آورده اند درون قلعه خیبر هفت میدان است عظیم در آن میدان هفت روز متواتر جنگ بود آخر الامر فتح شد در ضبط
اسلام آمد نبی علیه السلام بر کسی از آن ملک خیبر را ارزانی داشت ابو رافع بعد روایت میکند که تخته در دروازه خیبر با بیخ
آن سنگی بزرگ بود که مایان بعد فتح خیبر چهار نفر قوی با روان یک اتفاق گرفته زور کرده بودیم جنبانیدن نتوانستیم

علی کرم الله وجهه روایت میکند که صفیه بنت حیی اخطب با اسیران خیبر در اسیر آمد اثر نبی علیه السلام بکوالست او زن کنانه بن
ربیع یهودی بود در شب فتح خیبر خواب دیده بود که ماه از آسمان در کنار او فرو آمد آن خواب بر شوهر خود گفت شوهرش طلاق
داد و بدر کرد و گفت که ترا پادشاه مکه خواهد خواست اثر آن سید المرسلین صلعم از روی نکاح خواست و سلام و غلام از خیبر باز
گشت والله اعلم بالصواب چون در سنه ششم من الهجرت حج فرض شد چنانچه دیگران در سعید فتح و تفاسیر دیگر
متفرقه مسطور است عبد الله مسعود رضی روایت میکند چون در سنه ششم حج فرض شد نبی علیه السلام را ادای حج در پیش آمد و گفت ای یاران
مراج در پیش است زیرا که حق سبحانه تعالی بر مومنان حج فرض کرد و اگر ایشان مکه مزاحم کردن دیدیم و الله جنگ خواهد شد
با ایشان جنگ باید رفت پس در ماه ذیقعده در سنه ششم من الهجرت با اصحاب انصار و مهاجر از مدینه بیرون شد چون
ذالحلیفه رسیدند قریش راه ندادند جنگ پیش آمدند ابو سفیان با لشکر خود در میدان در آمدند نبی علیه السلام فرمود ای یاران
کنید یاران یکبارگی تیرباران کردند ابو سفیان پناه شهر مکه گرفت یاران سید المرسلین صلعم باز گشتند بروز دوم نبی علیه السلام
عثمان رضی را با بو سفیان فرستاد که من بجنگ نیامده ام برای ادای حج آمده ام بعد ادای حج بمدینه خواهم رفت مزاحم کردن
نباید چون عثمان رضی رسید و گفت ای ابو سفیان امسال حق سبحانه تعالی بر مومنان حج فرض کرده است لهذا حضرت سید المرسلین
صلعم برای ادای حج آمده اند تو بجنگ پیش آمدی آنچه مناسب دارد اکنون مانع نشوند ما یان از ادای حج فارغ شده بمدینه
برویم ابو سفیان و دیگر مقدمان قریش از شنیدن فتوح اسلام منظور نداشت بر حج مباحثه چندی بگذشت ایام منقضی
شد بعد گفت و گوی این اقرار افتاد اکنون تاریخ حج منقضی شد اگر مقصد از عمره باشد در سال آینده بماه رجب در کعبه آمده عمره
بجا آرند شرط آنست که همه یاران بیایند عثمان رضی باز آمد و گفت به حسب اقرار حضرت رسالت پناه باز گشت چون در
سنه هفتم من الهجرت ماه رجب در آمد با یاران بگفت و بست کس نبی علیه السلام از مدینه بسمت مکه روان شد چون متصل مکه رسید
مشرکان خبر یافت مکه گذاشته بر کوه رفتند رسالت پناه صلعم عمره قضا بجا آوردند و جای چند و ابا را معاینه و ملاحظه
کردند و بدل گذرانیدند که مکه را باید گرفت چون نبی علیه السلام از ادای عمره فارغ شد آنکه گویند بحضرت صمدیت بزبان فصیح نالید
و گفت یا رب منی متی تعبد الاصنام فی ذوفک یعنی یا بار خدایا تا کی بتان را در من خواهند
پرستانید خبر حضرت توحیده لا شریک جواب آمد ستاد حنث توبه الافلاک صدق وان بحد ای کعبه
سرانجام تو پدید آرم و ترا پر گردانم از سجدان و موحدان و در تحلیلات حاجیان چنانچه سجده در تو جای نباشد و از
غلغله تکبیر موحدان و تحلیلات حاجیان شور در ملکوت و غوغای در جبروت افتد چون حضرت رسالت پناه صلعم از طواف
کعبه فارغ شد از مکه بیرون شده سالم در مدینه رسید والله اعلم بالصواب ابن مسعود رضی روایت میکند در سنه هشتم من الهجرت

اوری لشکر الباب ماه

روزی حضرت رسالت پناه صلعم بنالید و گفت خداوندا آن را از ایشان من بر دار بدید و بر ملک بخشید جبرئیل
علم در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله فرمان شده است بر مکه فتح ترا است و اهل مکه در اسلام
آمده است از آنجا افواج قاهره جمع آرند نبی علم در استعداد فتح مکه مشغول شدند ابو بکر رضی روایت میکنند روزی
نبی علم خوابی دید که با یاران در کعبه در آیم و حج کردیم بعضی حلق و بعضی قصر کرد و این خواب بیاران گفته بود عبد الله
ولی این خبر شنید که نبی علم خواب دیده است بعد چند عبد الله ولی و منافقان دیگر گفتند یا رسول الله آنچه خواب
آنچه خواب دیده بود آن چه شد نه حج کردیم نه حلق نه قصر نبی علم جواب آن منتظر وحی شد این آیت نزول شد
لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین
محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون منافقان از معنی این آیت ساکت ماندند ابن
عباس رضی روایت میکند چون سرور انبیا و سالار قوافل اولیا و خاتم نبوت و صاحب فتوت و شمس و قمر عالم
دنیا نبی آدم محمد صلعم در استعداد فتح مکه شد فرمان شد بهر شهر که در حیطه اسلام آمده چنانکه حبش و خیبر و روم و قیصر مانند
آن فرستادن لشکر قاهره برای فتح مکه طلب کرد دوازده هزار سوار مقاتل بمدینه جمع آمدند رسالت پناه صلعم افواج
قاهره را تزئین کرده چنانکه عمر فاروق رضی را با چهار هزار جمع کثیر پیادگان امیر مقدمه نمود و عثمان ذی النورین رضی را با دو هزار
سوار امیر میمنه ساخت و سعد و معاذ و ابو بکر رضی را با دو هزار سوار امیر در رکاب مبارک خود داشت و خالد بن
ولید رضی آن زمان با ایمان مشرف بود او را با دو هزار سوار امیر میسره کرد و امیر المومنین علی رضی را امیر ساقه کرد نهم
ماه شعبان در سال هشتم من الهجرت سراپرده بارگاه سید المرسلین شفیع المذنبین محمد صلعم بسمت مکه زد و از مدینه روان
شد چون متصل مکه افتاد ابو سفیان مال و منال که در دست با صلاح ها در خود زر بر مایحتاج مدفون کرد جبرئیل علم از احوال
ابو سفیان بر نبی علم خبر کرد قریش و اهل مکه موازی چهار هزار سوار و سه هزار پیاده بر ابو سفیان جمع آمدند ابو سفیان
به تجسس لشکر نبی علم بوقت شب بعد یکپاس بر اسپ سوار شده برابر لشکر اسلام در رسید چون نظر ابو سفیان بر
لشکر مومنان افتاد و بدید ابو سفیان باور کردن نتوانست بدایره عمر رضی در آمد غوغا بدایره مقدم افتاد عمر رضی سلاح
بپوشید زود بر اسپ سوار شد و جمله یاران بجنگ مستعد گردید دنبال ابو سفیان گرفت اسپ ابو سفیان از دایره عمر رضی
بدایره سید المرسلین صلعم در رسید غوغا بدایره نبی علم افتاد حضرت رسالت پناه از خیمه خود زود بیرون آمد چون نظر
ابو سفیان بر محمد علم افتاد و بایستاد و زمین پای اسپ او بزانو بگرفت تا شکم فرو برد چون ابو سفیان این حالت بدید
دانست که محمد صادق است و پیغمبر حق زود از اسپ فرود آمد پیش نبی علم بایستاد چون رسالت پناه صلعم خبر خود

دیده در کنار گرفت و ردای خود را از دوش مبارک برکشید بستر انداخته بود و به تعظیم تمام پیش آمد بپیغمبر رسید حاجت درت
اندره بودی ابوسفیان زن بزرگ بود گفت ای محمد برسالت قریش بصلح آمده ام نبی علیه السلام فرمود میان قریش مهتر قوم هستی جمله
بامر تو کار کنند نه تو بامر ایشان ابوسفیان منفعل گردیده سر فرو برد نبی علیه السلام گفت ای ابوسفیان دیشب تو و مادر تو چند
هزار درم و دینار در کنج فلان خانه بچه جهت دفن کردی گفت ترا که خبر کرد که بجز در آنجا کسی نبود نبی علیه السلام فرمود جبرئیل
علیه السلام مرا خبر کرد ابوسفیان دانست محمد کاذب نیست هر که محمد را تکذیب کند او کاذبست آنگاه بگفت یا رسول الله دست مبارک
خود دراز کن تا مسلمان شوم رسالت پناه صلعم دست ابوسفیان بگرفت کلمه شهادت ارشاد کرد او بخواند ایمان آورد
گفت کرده او عفو شد عمر خطاب بعد مبارک باد اسلامش داد و کنار گرفت ابوسفیان گفت یا رسول الله و ابن عم خطاب
تحقیق دانم من فتح مکه خواهد کرد دید تا که فتح مکه نگردد در اسلام من پنهان داری زیرا که بی ریاست من خطر خواهد شد و فتنه
خواهد کرد من بدانم و قریش را نقدمان دیگر بر کرده دست بردارند جنگ از تو نخواهد بود یا رسول الله دیگر حاجتی که دارم
اگر قبول بخواهد کرد بگویم گفت چه حاجت است گفت یا رسول الله یقین است که اکنون دو سه روز مکه فتح خواهد شد هر که
آنگاه ایمن از دار از جان و مال آن امان بخشی نبی علیه السلام فرمود وَمَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ ابوسفیان
مسرور شد و مرخص گردید بامداد لشکر مومنان صف جنگ بیاراست و لشکر قریش با چهار هزار تیر انداز آن برابر
لشکر مومنان بایستاد و یکبارگی دست بقبضه کمان بردند تیر باران کردن گرفت حمزه بعد مقدم بود خواست که رایت
بجنبانند درین اثنا خالد بن ولید از میسره و ابوبکر بعد از قلب رسیدند در لشکر مشرکان غوطه زدند و بردند خونها بیابان چون
چون آب سیلان در روان گشت لشکر قریش تاب جنگ نیاورده پشت دادند و درون مکه پناه بردند ابوسفیان درگرفت برآمد
لشکر مومنان باز گشت جمله قریش و اهل مکه دیگر مشورت نمودند امروز جمع کثیر محمد دارد اگر بدست او اسیر شوم عذاب عظیم
خواهد شد زیرا که همواره او در اسیر ما بود اکنون با لات و العزی یاد او حمله یکبارگی حمله ارند و تیغ بازی بکنند تا ملک یابیم
سخن برین مقرر شد بامداد لشکر مشرکان صف جنگ بیاراست و در میدان درآمدند برابر لشکر مومنان بایستادند
و یکبارگی حمله دست به تیغ و دشنه بردند و اسب خود را بجنبانیدند و بر مومنان حمله کردند تو دیدی و نه گفتی که قیامت قایم شد
خواست که صف مومنان بار کرد حضرت رسالت پناه صلعم چون این حالت بدید فرمود تو درعی یعنی زره بیار آوردند نبی علیه السلام
زره بپوشید و مغفر بر سر نهاد و تیغ در حمایل انداخت از آن تاریخ بوقت جنگ سلاح جنگی پوشیدن سنت است چون نبی علیه السلام
سلاح پوشید و روی بسوی آسمان آورد و گفت يَا رَبِّ أَنْجِزْ وَعْدَكَ وَانْصُرْ عَبْدَكَ وَاهْزِمْ جُنْدَهُمْ
وَحْدَكَ این بگفت بر اسب سوار شد در میدان درآمد برابر امیر مقدم بایستاد دعای نبی علیه السلام مستجاب شد خبر یافت با چهار

هزار ملایک بفرستاد

۵۳

هزار ملک سفید پوش و بر اسب ابلق سوار در رسیدند و [illegible] بعد از بلال بن براد امیر المؤمنین ابو بکر از قلب و عثمان بعد
از میمنه و خالد بن از میسره علی کرم الله وجهه از سر قه بر لشکر منافقان افتادند و گرد مشرکان گرفتند و خون مبارزان چون
آب سیلاب گردید و چنان کردار زمین مرجانست که کسی را کسی شناختن نتوانسته بدین نمط تا دو پاس جنگ قائم
افزا مشرکان تاب جنگ نیاوردند پشت دادند و بوار مکه گرفتند و لشکر مومنان گرد حصار مکه گرفتند و چنان
محاصره کردند که شخص از مکه بیرون آمدن نتوانستی بدین نمط سه چهار روز جنگ بماند باز نبی علیه السلام امر کرد و گفت یا معشر المهاجرین
والانصار فردا بامداد هر سوی حصار مکه حمله آرند و مشرکان پناه دیوار بکذا استند چون بامداد برآمد مومنان چون
گرگان به رمه گوسفندان می افتند همچنان افتادند و مسابقت کردن گرفت تا پای اسب صحابان بخون آلایش و چون
مشرکان بدین نمط افتادند و مغلوب کردن چون مومنان برابر محل ابو سفیان رسیدند سید المرسلین صلعم
فرمود من دخل دار ابی سفیان من دون از جان و مال ابو سفیان دست بردار
شدند و امان بخشیدند بعضی مشرکان از ترس جان بر بام برآمدند و فریاد برآوردند و گفت یا محمد الامان لی
برابر ما تیغ داد و از تیغ ما هیچ سودی نبخشید ما آنچه با تو کرده ام و گفته ام از و در گذر زیرا که ما قرابتی توام و از ایمان
و عورتان از بامهای فریاد میکنند و میگویند ای محمد ما عورتان عثمان و خواهران توایم و ترا از وقت طفولیت شیر داده بودیم
و در کنار خود بازی کنانیده بودیم اکنون الله تعالی بر مکه فتح بخشید بر حال ما نظر کن و از جان و مال و فرزندان امان
بخش نبی علیه السلام از گریه و الحاح ایشان سر فرو کرد و آب در دیده بگردانید و گفت من تعلق باستار الکعبة
فهو من القی السلاح فهو من چو یاران این سخن از نبی علیه السلام شنیدند دست از قتال باز داشتند و از اسیر کردن
مال و املاک ایشان و غارت کردن الحمد لله رب العالمین هژدهم ماه رمضان در شهر سن هجرت فتح مکه شد اما مقاتله
در حرم کعبه حرام است مگر همان روز حلال شد یاران حضرت رسالت پناه صلعم ده هزار مشرکان مکه را در اسیر آوردند
و در بندگان خود یاد داخل نمودند اما اهالی مکه گاهی به بندگان داخل کردن جایز نبود مگر همان روز حلال گشت و گفت ایشان
اطلاق کرد و آزاد نمود و چون خاتم پیغمبران و شفیع المذنبان محمد مصطفی صلعم در درکعبه رسیدند چوبی بدست مبارک خود گرفته با ستاده
فرمود که بتان قریش درون کعبه است بیارید صحابان بتان را می آوردند پیش رسالت پناه صلعم سر نگون می انداختند
سید المرسلین صلعم چوب بدین بتان می زدی و میگفتی قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا عکرمه بن ابو جهل و عمر عاص هم بتان میزدی و پاره پاره میکردی چون همه جمله بتان را بدر آوردند
گفتند یا رسول الله اکنون درون کعبه هیچ نمانده فرمود ای یاران هنوز بوی خبیث می آید تفحص کنید کعبه یاران

تفحص کردند خود بتهای چوبین در بام کعبه بود دریافتند علی کرم الله وجهه انرا پاره پاره کرد و در حینی که در مکه مشهور بود انرا

عزی خواندندی مشرکان مکه و نواحی ان می پرستیدندی و هر جا هر که از خدا خواستندی حاجتش روا شدی و دران درخت جنی

شیاطین اثر کرده گمراهان مکه را و نواحی ان گمراه می ساختی حضرت رسالت پناه صلعم با یاران زیر ان درخت رفت

خالد بن ولید را فرمود این درخت را از بیخ برکنند خالد ولید حربی را از بیخ بر اورد و پاره کرد حضرت نبی علیه السلام فرمود ذهبت

العزی فلا تعبد شیء این ذکر در سوره والنجم و در تفسیر امام ناصری حزائی مسطور است ابو بکر بصری روایت میکند که مکه معظم

چهار صد سال بت پرست بود الحمد لله رب العالمین بعد چهار صد سال بتان و بت پرستان مکه منهدم شدند و از بوث بتان

پاک کردید کعبه معاندان مشرکان قریش کشته شدند در عذاب ابدی ماندند و دین اسلام مروج و راستی قامت

گرفت و احکام شریعت مستحکم یافت محله بمحله کوچه بکوچه و خانه بخانه طهارت و بانگ و نماز صلوة و صوم جای گرفت و بسیم علام

و تحریم ادم حضرت رسالت پناه صلعم بعد بیست و یک سال از نبوت مطلق بیست و ششم من الهجرت دهم شعبان و یک سال

به تحمل زشت شد و از جد و افزون جهد متواتر بیخ کفر از اسلام بر انداخت و ایوان اسلام بر افراخت و هر معاندان

ظفر یافت الحمد لله رب العالمین حضرت رسالت پناه صلعم با صحابه کبار و صغار تحیت کعبه دوگانه بجا اوردند چون

از نماز فارغ شد فرمود عثمان طلحه کلید دار کعبه بود از و کلید برند ذمه امیر المومنین عباس بصیر نمانید در بین اثنا حضرت

جبرئیل علیه السلام در رسید و این وحی بیاورد و گفت یا رسول خدا الفاظ انزل اسلام و تهنیت فتح مکه گفته است و دیگر فرمان

شده است وقتیکه ابراهیم خانه کعبه بنا کرد کلید در کعبه با جداد عثمان طلحه سپرده بود تا این زمان بدیه خاندان او مقرر است

چون داده عطا او دولت من است تو او رسانی بر عثمان طلحه برقرار دارید چون عثمان طلحه معنی وحی دریافت و گفت یا رسول الله

دست مبارک خود دراز کن تا بایمان مشرف شوم نبی علیه السلام اورا بایمان مشرف کرد و کلید کعبه بدیه عثمان طلحه بیم دراست او

خلیفه خود را بدین اسلام مشرف گردانید و کلید کعبه ذمه شیبه برادر خود نموده بر رکاب مبارک رسالت پناه در عداوت

با مشرکان مقرر ماند متولی کلید داری کعبه بر بنو شیبه بعمر مقرر است چون نبی علیه السلام از جنگ مکه فارغ شد مقصد از اهل

حنین ماند زیرا که بنو هوازان و بنو ثقیف والی حنین در جنگ احد با ابو سفیان شریک بود حضرت رسالت پناه صلعم

عسکر از والی یمن و طلقا صد و چهار است دو هزار از طلقا و یک هزار از یمن رسید هوازنی پانزده هزار سوار در مکه جمع

امدند والله اعلم بالصواب نهم ماه شوال در سال هشتم من الهجرت حنین مذکور در سوره برات مسطور است ابن عباس

بعمر روایت میکند که هزار ده یار که بغمبر مهاجر وارث خاتم نبوت و صاحب فتوت رسالت پناه صلعم نهم ماه شوال در سال هشتم

من الهجرت بسمت حنین زد و از مکه بیرون شد در جوار حنین رسید و نزول کرد اتفاقا ذکر فتح مکه و عداوت دیگر در سال

باران اندرسان

یاران او در رسالت پناه صلعم و امیر المومنین ابوبکر رضی گفتند که امروز باران هم که مشرکان ما را منهدم میکنند جواب این سخن در ضمیر
منیر گذرانیدند زیرا که اکنون افواج قاهره ما جمع آمده است مشرکان قلیل چون ورد دل هر دو بزرگ بگذشت رضای
حقتعالی به کرد دید چنین آورده اند بعد از آن ابو سفیان با دوازده هزار مکه خود را با استعداد جنگ ساخته بودند چون نبی علیه
در صحرای حصار حنین رسید مشرکان با چهار هزار تیرانداز از ان در میدان در آمدند و یکبار رکی دست بقبضه کمان بردند بر یاران
کردن گرفت چنانکه هیچ سپری ایمان اسلام نبود در رود ده و بازده تیر رسید تزلزل در لشکر مومنان افتاد و روی
بازگشت همه پشت دادند مشرکان دنبال گرفتند حضرت رسالت پناه با این چند به جای خود برقرار ماندند ابوسفیان و
عباس رضی مهار شتر نبی علیه گرفته ایستاده بودند فرمود ای عم من یاران را بخوان عباس رضی بطریق بانگ بلند اسم انها
گرفته بخواند انکه یاد دنند مرخالت اواز عباس رضی را بگوش صحابان رسانید یاران او از عباس رضی شناخته حمله باز
کشتند حضرت رسالت پناه روی بسوی آسمان آورد و گفت يَا رَبِّ انْجِزْ وَعْدَكَ وَانْصُرْ عَبْدَكَ
وَاهْزِمْهُمْ وَحْدَكَ دعای نبی علیه مستجاب شد جبرئیل علیه در رسید با چهار هزار ملائک سفید پوش
براسب ابلق سوار و گفت یا رسول الله یک مشت خاک بگیر بسوی مشرکان پرتاب کن حضرت رسالت پناه صلعم
رود یک مشت خاک از روی زمین برداشت بسوی مشرکان پرتاب کرد باد آن را در چشم مشرکان انداخت و هر
کرد هر یکی چشم خود ها مالیدن گرفت دنبال مومنان گرفته بودند فراموش کرد یاران نبی علیه باز آمدند جبرئیل علیه گفت
یا رسول الله این شکستگی مومنان باعث سخنی عجب که در ضمیر تو و ابوبکر هر دو بزرگ گذشته بود در پیش آمده باید که نظر بر
شوکت و حشمت خود غرور نباید بود امید بکرم ربانی و فضل سبحانی و فتح آسمانی باید داشت نبی علیه سر سجده نهاد و
و عذر خواست بدان اشد که فتح شد است جبرئیل علیه مقدم فوج اسلام شد مشرکان چون جوی روان شدند مشرکان
در تحت نیم در آمدند و اسبان و شتران و اسباب البیت و تنی مشرکان در غنایم مومنان در آمد نبی علیه با فتح و نصرت
سالم و غانم در مکه باز آمدند لیکن مقصد سید المرسلین از طایف ماند زیرا که بیشتر از هجرت از جفای قریش از مکه
به طایف آمده بود با لباب نبی کنده سر قوم طایف بود شیبه بن ابو لهب و بن عتبه ساکن آنجا داشت از بنها جاه
نداده اند و چیزی مراعات نکردند بلکه ایذا کردن فرمودند و از طایف بدر رسانیدند چنانچه آن مشرکان بر نبی علیه
چنان کرده اند که شرح آن مناسب ندارد و این قصه در فصل ایذای قریش مسطور است در سنه ثمان
من الهجرت ابن مسعود رضی روایت میکند چون حضرت رسالت پناه صلعم از جنگ حنین فارغ شده مقصد از طایف
بود سراپرده بارگاه حضرت رسالت پناه صلعم سمت طایف زد از مکه بیرون شد بیشتر از او از قوم و صلاح

در استعداد جنگ ایشان بودند چون حضرت رسالت پناه صلعم طایف رسید مقدمان لشکر مومنان ابو سفیان گرد بیه جلید با نبیل
و شیبه ابو لهب پسران دیگر اهل طایف با چهار هزار سوار و پیاده کمان و تیر اندازان در میدان در آمدند و تیر باران کردن گرفتند
و جمعی کشته شدند مومنان هر دو مبارزان جنگ عظیم گشت نه این را فتح نه آن را ظفر همچنین تا شب جنگ ماندند بامداد مشرکان طایف مصلحت
با همدیگر بر لشکر مومنان حمله آوردند مومنان هر چهار سو مشرکان را گرد گرفتند و قتال کردن گرفتند مشرکان بسیار کشته شدند
تاب جنگ نیاوردند روی بر تافتند همه پشت دادند درون حصار آمدند و پناه گرفت لشکر مومنان بازگشت و بعد از سوم روز چون
مومنان گرد حصار گرفتند کسی را قدرت نماند که برای حاجتی از طایف بیرون آید الغرض اهل طایف وسیلت ابو سفیان
گرفت و گفت ای ابو سفیان تو میان مرد قوم هستی تقصیر با خدمت حضرت رسالت پناه صلعم عفو نمائی آنچه جریمه طایف باشد
بر سلام ابو سفیان در میان آمده بخدمت رسالت پناه عرض کرد فرمود ای ابو سفیان اهل طایف مرا رنجانیده اند
این را قتل باید کرد ابو سفیان گفت یا رسول الله است گناه عظیم کرده اند ترا خدا برای هدایت راه راست و شفاعت بشارت
و شفیع مذنبان خوانده است اکنون الله تعالی هر کرا هدایت بخشد او از عذاب ابدی گرفتار نماند اکنون اهل طایف در
هدایت آید ایشان را عفو کن فرمود اهل طایف را بیارید ابو سفیان با چند یاران خود درون حصار طایف رفت
اهل طایف را بیاورد و بدین اسلام مشرف گردانید اسلام ایشان با حسن گردید کرده و گفته ایشان عفو شد حضرت رسالت
پناه صلعم طایف را در ضبط اسلام آورده از جان و مال ایشان امان بخشید بازگشت در مکه رسید عمره بجا آورد و از آنجا
مکه وداع شد با سلام و غنایم در مدینه رسید الحمد لله رب العالمین والله اعلم بالصواب و داع و وفات
سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلعم عبدالله مسعود رض روایت میکند در سنه نهم من الهجرت
موسم حج در پیش آمد سید المرسلین صلعم امیر المومنین ابو بکر رض را برای تعلیم حج خلایق پیشتر بمکه روان کرد این حج ماه
ذیقعده بود ابو بکر رض در مکه رسید حسب ارشاد سید المرسلین صلعم تعلیم حج حاجیان کرد و احکام و ارکان حج بجا آورانید
چون از حج فارغ شد بازگشت بمدینه رسید ابن مسعود رض روایت میکند در سنه دهم من الهجرت موسم حج آمد حضرت رسالت پناه
صلعم تاریخ بیست و پنجم ماه ذیقعده با اهل بیت برای ادای حج از مدینه منوره اقدام کردند خلق مدینه تصور نمودند که حضرت رسالت
پناه صلعم مکه و طایف فتح کرد بجای جد و پدر رجوع و سکونت خواهند کرد بنا بر آن اهل بیت از مدینه بمکه میروند زاری و فریاد
بر آوردند و گفتند یا رسول الله ما را گذاشته بجای آبا و اجداد خود میروی مینی عزم گفت ای برادران برای ادای حج مرا محرم
باید حج ام آمد برای سکونت نمیروم سکونت من مدینه میان شما مقیم است چون مینی عزم این شنید گرد اهل مدینه را جمعیت خاطر
دست داد مینی عزم را وداع کردند سید المرسلین صلعم از مدینه بیرون شد در ذو الحلیفه رسید احرام بست در مکه در آمد حج

بجا آورد

بجا آوردو ارکان حج تعلیم نمودند چون از ادای حج بفراغ خاطر خود باصحابه صغار و کبار و احباب و طایف درون
کعبه بنشستند و هر سخن در آمدند و فرمودند ای یاران ابراهیم علیه السلام جایگاه اساس خانه مکه بنا کرده احداث نموده بود و اهل
قریش بر خلاف آن اساس سابق را گذاشته و حطیم را بیرون کرده و در برود مکه در ساخته عمارت تازه نموده اند
اگر مرا امروز از جنگ مشرکان فرصت بودی تا عمارت خانه کعبه نموده فرود آورده بر اساس سابق و در قدم داشتند
و حکم را درون عمارت خانه کعبه نمود احداث کردمی انشاء الله تعالی اگر حیات وفا کند و از جنگ مشرکان فارغ
فارغ گردم سال آینده عمارت خانه کعبه را چنانکه در عهد ابراهیم علیه السلام بود احداث خواهم کرد این حکایت جمله صحابه
بشنیدند نبی علیه السلام با صحابه بماه ذوالحجه روز عرفه در عرفات آمد آنجا دوگانه ادا نمود چون از نماز فارغ شد جبرئیل
علیه السلام از حضرت لایزال در رسید و وحی سفر آخرت بیاورد و گفت یا رسول الله تعالی قوله تعالی اَلْيَوْمَ
اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِيْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا نبی علیه السلام
به نزول این آیت سفر خود معلوم کرد ابوبکر رضی گفت ای یاران مرا معلوم شد که سید المرسلین محمد صلعم میان ما کم
ماند از دنیا سفر خواهد کرد هنوز دین اسلام کمال استقامت نگرفته و دین باطل و ملت کفر محو نکرده که سفر آخرت
نبی علیه السلام در پس آمده برسید تو چگونه دانستی گفت امروز آیتی نزول است از آن از روی نبی علیه السلام دریافته ام چون
صحابه این سخن بشنیدند در گریه شدند و اندوه کردن گرفت چون نبی علیه السلام از عرفات بمکه معظمه در آمدند طواف کرد و
از کعبه وداع شد و از احباب مکه مرخص گردید از مکه بیرون شد بذوالحلیفه برسید آنجا درد پهلو اثر کرد در اثنای راه
هژده نماز امیر المومنین ابوبکر رضی امامت کردند چون حضرت رسالت پناه صلعم متصل مدینه رسید اهالی مدینه استقبال
کردند و در مدینه رسیدند امیر المومنین ابوبکر رضی روایت میکند که سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین صلعم از
روز عرفه یعنی نهم ماه ذوالحجه نزول الیوم اکملت هشتاد و یک روز زیست ام المومنین عایشه رضی روایت میکند چون
حضرت رسالت پناه صلعم حال خود را در حالت دیگر دید فرمود ای یاران عبد الرحمن صدیق را طلبید و صحیفه نامه
خلافت بنویسد که من بعد من خبر ابوبکر رضی دیگر نشود زیرا که اصحاب اولی است و برگزیده خدا است خلیفه اول بنویسد
و در بوده است اسمه فی التوریة صدیق جعل الله علی خیر خلیفه محمد و دید و من
بعته خلیفه امیر المومنین عمر رضی رحمت دیدم اند چون سکرات قریب شد فرمود در مکه گوشت گوسپند
زهر آلود از دست یهودی خورده بودم اکنون اثر آن معلوم میشود جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العالمین در رسید
و این وحی بیاورد و گفت یا رسول الله خدا تعالی ترا سلام فرستاده است و امر کرده است که سفر آخرت نمود در

اند و جمله عاشقان علوی باستقبال و منتظر تو اند خود را از دار الفنا بدار البقا برسان این بگفت و بود باز گشت چون ام المومنین
عایشه صدیقه رضی الله عنها بشنید زار زار بگریست و دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه بین الصلواتین در سنه یازدهم من الهجرت
سلطان ثابت و چهارم من النبوت شصت و سه سال عمر نبی علیه السلام در سینه بی بی عایشه صدیقه رضی الله عنها تکیه کرده بود که عزرائیل علیه السلام
آمد و گفت یا رسول الله تبارک الله تعالی سلام فرستاده است و امر کرده است که دوست محمد را بی اجازت او قبض نکن
نبی علیه السلام گفت الحمد لله حاضرم اما ساعتی توقف کن جبرئیل برسد در بین آنها میکائیل و اسرافیل علیهم با ملائکان
خود با نور بدست کرده برسیدند و رضوان هم با فارغان بهشت باستقبال در آمد و ارواح جمله انبیا علیهم السلام
هر یکی در رسیدند نبی علیه السلام گفت ای اخی جبرئیل این زمان مرا تنها گذاشته کجا بودی جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول
الله مرا از حضرت لایزال فرمان بود که بر رضوان فرمان برسان حوران و غلمان را بیارایید و مالک را بگو که آتش دوزخ
سرد کند و ملائکان قبور را خبر بده که از عذاب گور دست بردارند نمایند زیرا که دوست قائم پیغمبران محمد مصطفی را
از دار الفنا بدار البقا مطلبیم باجرای این فرمان بودم اما ای قائم پیغمبران اکنون عرش و کرسی لوح قلم و بهشت
و کل اهل آسمان باستقبال تو منتظر اند نبی علیه السلام گفت ای جبرئیل مرا غم امت است و بسیار امت عاصی دارم
در حق امت من چه امر شده است و بعد من احوال ایشان چه خواهد شد جبرئیل علیه السلام عرض کرد مرا از حضرت واحد
الصمد در رسید که ای دوست قریشی مرا فرمان برسان اگر یک نفر از امتان تو گوینده کلمه طیب بیرون بهشت
نخواهد ماند تا از امتان دیگر پیغمبران دخول جنت نخواهد شد و امت خود را امین سپرده بدرگاه ما خود را برسان
جبرئیل علیه السلام مژده امتان از حضرت خالق الصور و الافکار برسان شفیع المذنبین باستماع مژده امتان خوش
و شادمان گردید و گفت الحمد لله رب العالمین تو غفوری و رحیمی و کریمی امتان خود را بتو امانت سپردم و گفت
اِصْنَعْ یَا عَزرائیل الْآنَ طَالَهُ نَفْسِی مُحِبٌّ لِلْمَوْتِ جبرئیل صلواة الله علیه دست خود
در کف پای رسالت پناه داشت و مطهراب پیش نبی علیه السلام بود هر بار دست مبارک خود تر کردی بر روی
می مالید و دست مبارک خود بلند کردی گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اِنَّ لِلْمَوْتِ السَّکَرَاتِ جان مبارک حضرت
رسالت پناه قبض شده بجوار رحمت ایزدی پیوست سر مبارک آن جناب از سینه ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها جانب
راست بغلطید آن روز روح مبارک رسالت پناه صلعم بدار آخرت علم افراخت عمر شریف شصت و سه سال بود
و در جهری بسطور است شصت و دو سال و یازده ماه و بیست و دو روز چون ام المومنین بی بی عایشه صدیقه دید که رسالت
پناه صلعم رحلت فرمود گریه نمودن گرفت و گفت یا رسول الله عایشه را بکس گذاشتی و ملائکان را از جفا یا القطع

[illegible]

نمودی و سر مبارک نبی را از سینه خود فرو نهید و بی بی فاطمه رض خبر یافت زاری و فریاد برآورد و گفت
خداوندا فاطمه را بی پدر ساختی و ملائکان را از خانه ما منقطع نمودی باز ملائکان بخانه ما نزول کی خواهند شد وای
صد وای که سبیل ملائک منقطع شد چون عمر رض خبر یافت برسید و روی مبارک نبی عم را از جامه پوشید و
تیغ از نیام برکشید و بر در خانه بایستاده آواز بلند گفت که حضرت رسالت پناه صلعم را معراج است هر که گوید
مرده است اینرا زیر تیغ آرم آن زمان ابوبکر رض در مدینه نبود درین اثنا ابوبکر رض در رسید و بشنید کسی گوید نبی عم
را معراج شده است و کسی گوید وفات کرده است ابوبکر رض بعجلت بخانه بی بی عایشه صدیقه رض درآمد بربالین
سید المرسلین صلعم بایستاد و جامه از روی مبارک باز کرد و میان دو چشم بوسه داد و گفت یا رسول الله ابوبکر
را وداع آخرت نمودی گریه کرد دیده و زار زار بگریست و گفت ای عمر رض انه مات تیغ از دست بنهید تیغ از دست
عمر رض بگرفت و این آیت باواز بلند خواند وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّ
سُلُ اَفَاِئنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ
يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰاكِرِينَ یعنی گسسته یا محمد رسول الله برای رضای حضرت صمدیت
ایمان آورده است خدای وی زنده است و هر که برای روی محمد ایمان آورده است رضای الهی مطلوب نیست چون آوازه
وفات نبی عم در مدینه منوره شور افتاد و عجب بود و گریه از هر جانب برخاست بعضی میان نو مسلمانان که دین چندان
شوق نداشتند از وی برگشتند و مرتد شدند عیاذا بالله منها مرتدان گفتن گرفت اگر محمد پیغمبر بودی نمردی و انصاریان
مدینه بر خلاف امر نبی در پیش آمدند و سعد بن عباده رض که سر قوم انصاریان بود خواست امیر و خلافت مقرر
کنند چون علی کرم الله وجهه اینحالت بدید و گفت ای صدیق اکبر اصحاب انصار بر خلاف حکم نبی عم در پیش آمدند و سعد را
بر خلاف میخواهند که می نشانند ابوبکر رض و عمر و عثمان و علی رض را برای تکفین حضرت رسالت پناه صلعم گذاشته خود به بعضی
صحابه در سیدان درآمدند ام المومنین بی بی عایشه صدیقه رض روایت میکنند عمر خطاب و عثمان و علی و اسامه و انس
و صهیب و عمار و بلال رض در نشستن نبی عم قیام بودند برای غسل متفکر بودند که جامه از تن بکشند یا با جامه غسل دهند ندا
رسید اغْسِلُوا نَبِيَّ اللّٰهِ وَعَلَيْهِ قَمِيصُهُ یعنی بشوید پیغمبر خدا را با پیراهن یاران با پیراهن غسل دادند و سنت
تکفین کردند و در پیش مسجد مدینه جا آوردند اول ملائکان نماز گذاردند بعده ارواح های انبیا علیهم السلام بعده صحابان
کبار و صغار با اهل مدینه و خلق قریب و جوار می آمدند و نماز حضرت نبی عم جاری بر روز چهارشنبه بوقت نیم شب در حجره
ام المومنین بی بی عایشه صدیقه مدفون کردند والله عالم بالصواب خلفاء راشدین رض ابن عباس رض

روایت میکنند چون انصاریان مدینه بعد وفات نبی صلعم برای خلافت مخالفت ورزیدند و سعد بن عباده را جهت خلافت

برپا ساختند ابوبکر رض گفت یا معشر الانصار شما با معاونت شما دین اسلام را استقامت داده بود و بیعت او نموده بودی اکنون

اکنون قول او اختلاف مینمائید و خلع بر خلافت صحابه میسازند فردای قیامت چه جواب خواهید او گفتند ای صدیق اگر او

همه جدا بودیم او را راضی بودیم اکنون غیر برار اضی نیم اما یک خلیفه از ما باشد و یک خلیفه از شما صدیق اکبر گفت که قول پیغمبر آ

یاد کنید که چه فرموده اند مانا چه در حدیث آمده است قال النبی صلعم اِذَا بُويِعَ الْامامان فَاقْتُلُوا الْآخِرَ مِنْهُمَا

و قول دیگر یاد کنید که نبی صلعم فرموده اند اَلْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ چون انصاریان این احادیث مطلع شدند دست از خلافت

باز داشتند و بیعت قبول نمودند بعد سیوم روز از وفات نبی صلعم برامیر المومنین ابوبکر رض خلافت مقرر شد امیر المومنین ابوبکر

نقل روایت میکنند روزی پیش نبی صلعم تذکره عمران نزول بود مروان از بد شعوری خود بجای عمران حرف مروان داخل

کرده پیش نبی مبارک نبی صلعم در آمده که هرکس این نوشته است آخر الامر بر مروان انجا رسید بنا بر علیه مروان را از مدینه

شهر کرده بدر ساخت و فرموده من بعد من هر که خلیفه عرب شود مروان را از اینجا شهر کرده دیگر بدر ساز روزی نبی صلعم

با عثمان رض بیرون رفته بودند با مروان ملاقی شد و در پای نبی صلعم افتاد و زاری کردن گرفت و گفت یا رسول الله مرا

خدا تعالی شفیع المذنبین خوانده است از من تقصیری صادر شده بود بنابر آن از هر دو جهان گشته ام اکنون اگر تو مرا عفو نمائی

تا عاقبت من بخیر گردد والا از هر دو جهان برفتم حضرت رسالت پناه صلعم عفو کرد در آنجا جز عثمان دیگر کسی نبود مروان

عثمان رض را گواه کرد عبد الله عباس رض روایت میکنند ابوبکر رض بر خلافت مقرر شد فرمود مروان را شهر کرده از اینجا بدر سازند

چون پیش همگان رسیدند مروان عذر کرد و گفت که نبی صلعم مرا عفو نموده اند پیش همگان خبر کرد ای صدیق اکبر مروان میگوید که

حضرت رسالت پناه صلعم مرا عفو نموده اند فرمود طلبید مروان حاضر گشت و گفت ای صدیق اکبر روزی بصحرای مدینه نبی صلعم

را یافته بودم مرا عفو کرده اند من گواه میدارم فرمود گواه کدام است گفت عثمان رض را دارم دیگر کسی نبود گواهی واحد حجت نیست

جایز نیست این را شهر کرده بدر سازند از مدینه بدر ساختند چون امیر المومنین رض مردم مدینه برای ادای نماز جمعه در مسجد مدینه در آمدند

جمله و امامت خلق جمع آمدند امیر المومنین بوقت خطبه بالای منبر گذاشته بر طبق میانه پا ایستاده خواندند زیرا که نبی صلعم بر طبق بالای

ایستاده خطبه خوانده بود جمله صحابه را پسند شد و امورات مملکت را به حسب شریعت و مطابق عدالت الهی انتظام داد

چون دولت آن جناب سپری شد مرض پدید آمد امامت مدینه جمع شدند و گفتند ای صدیق اکبر عمر رض را بر ما گرا ولیعهد گردانی

زیرا که عمر فاروق رض مرد درشت خوی است صدیق اکبر رض کتب امانی نبی صلعم عهد نامه نوشت بدین مضمون که ای امامت مدینه

و صحابان بدانند نبی صلعم بزبان مبارک خود فرموده است من بعد من خلیفه عرب ابوبکر خواهد شد بعد ابوبکر عمر خواهد گردید

ذکر عثمان بن عفان

بعد عمر عثمان بن عفان بعد علی اکنون کرا مجال باشد که بر خلاف آن عمل آرد خلیفه سیم عثمان بود بعد عمر خلیفه باشد عهدنامه
پیش صحابه نهاد علی کرم الله وجهه نامه را بر داشت و به آواز بلند بخواند و گفت من بعد عمر رضی قبول کردم دیگران
گفتند ای علی مرد درشت خو را بر سر ما خلیفه قبول نمودی گفت ای یاران حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است
در خلافت عمر بسیار ملک در ضبط اسلام خواهد آمد بعد عمر یاد کرد ابو بکر رضی روی سوی قبله آورد و گفت قل
وَلیتَ عَلَی خَلقِکَ خَیرَ خَلقِکَ جان شیرین بجان آفرین سپرد عبد الله مسعود رضی روایت میکند خلافت
امیر المؤمنین ابو بکر رضی دو سال و پنجاه و نه روز بود و در روایت دو سال و پنج ماه و مدت عمر شریف آنجناب شصت و سه
سال و وفات آنجناب بیست و دوم جمادی الآخر روز چهارشنبه در سیزدهم من الهجرت از جهان فانی بجهان
بقا رحلت کرد در روضه مبارک حضرت رسالت پناه صلعم طرف جنوب قدری طرف غروب دفن
کردند والله اعلم بالصواب ذکر خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق عبد الله عباس رضی روایت میکند چون خلافت بر عمر
مقرر شد مروان را بحسب قول حضرت رسالت پناه صلعم دیگر بسته کرده از آنجا بدر ساخت مروان از جای آن
در شام رفت و سکونت گرفت عمر رضی بروز آدینه در مسجد مدینه منوره در آمد صحابه و اهل مدینه جمع آمدند برای خطبه
بر منبر سوار شد جای حضرت رسالت پناه و جای صدیق اکبر گذاشته بر طبق فرود بایستاد خطبه خواند همه ایستاده دیده آمد
در عهد آنجناب ملک مصر و شام و روم و خراسان و عراق و حبش و قسطنطنیه در ضبط اسلام آمد و اکثر بلاد دیار اسلام
استحکام گرفت و امورات ممالک با حسن انجام میشد روزی ابو بکر لولو غلام خود را دید که خمر خورده است آنرا گرفته پیش
عمر فاروق رضی آورد و گفت که این غلام من خمر خورده است متحقق گردید فرمود بعد مهوسی این را حد زدند همچنان کردند
غلام در دل خود کینه داشت و وقت فرصت میجست و دشنه در شکم عمر رضی بزند شکم پاره کند روزی عمر رضی برای
ادای نماز فجر از خانه بیرون آمد غلام در کمین گاه بود دوید و دشنه در شکم عمر رضی بزد شکم پاره شد چون غلام جای
گریز ندید خود را خود کشت عمر رضی گفت الحمد لله این غلام قصاص برای من نگردید زیرا که خود را کشت قاتل در دوزخ شد
چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وَلَا تُلقُوا بِأَیدِیکُم اِلَی التَّهلُکَةِ ترجمه وی این است هر که
خود را هلاک کند بدست خویش چون او بمیرد خون خود باشد مقام او در دوزخ است اگر مومن باشد یا کافر مستوجب دوزخ
باشد جمله صحابه و اهل مدینه جمع آمدند وقت نزع دیدند گفتند ای عمر فاروق رضی کرا بر ما خلیفه کرد آنگاه بگردانید عمر رضی در دل
خود تصور کرد که اکنون میان بنو هاشم و بنو امیه اختلاف در پیش است اگر من عثمان را خلیفه سازم بنو هاشم از من
برگردد و اگر علی را خلافت دهم بنو امیه از من برگردد و خلل در خلافت خواهد شد بعد عثمان علی خواهد کرد عمر رضی گفت

ای یاران بقول نبی عم که بعد از عمر عثمان خلیفه عرب خواهد شد بعده علی اکنون میان بنو هاشم و بنو امیه اختلاف میرود لازم است بسیار
صحابه که در سفر و حضر اند بعد من چه خواهد شد چنانچه طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمان بن عوف سه اهل قریش سعد بن عباده و معاذ بن جبل از اصحاب انصار
عثمان رض با علی کرم الله وجهه را طلب نموده بخلافت مقرر ساخت اگر ای عثمان تو خلیفه شوی بنو امیه را بامارت هیچ جا مقرر مکنی ای علی اگر تو خلیفه
بنو هاشم هیچ جا مقرر مکنی و بیت المال را موجب تقسیم به پسران صحابه بده بر سالی تا خلل در خلافت عرب نخواهد کرد و بدین بگفت
و جان بحق تسلیم کرد عبدالله عباس رض روایت میکند خلافت امیرالمومنین عمر فاروق رض ده سال و شش ماه بجز در بود مدت عمر آن
جناب شصت و سه سال و شهادت الخطاب غره محرم روز شنبه بیست و چهارم سن الهجرت نقل کرد در روضه حضرت رسالت
پناه صلعم قریب صدیق اکبر سوی راست مدفون کرد و الله اعلم بالصواب عبدالله عباس رض
روایت میکند جمله صحابه رض بعد تکفین و تجهیز عمر رض در مسجد مدینه آمدند علی کرم الله وجهه گفت ای یاران خلافت عرب بقول نبی
عم بعد عمر رض بعثمان رض خواهد شد بیعت عثمان رض باید کرد جمله صحابه بیعت عثمان رض قبول کردند چون خلافت مقرر شد مروان را که
کرده دیگر بدر نکرد زیرا که قصور او نبی عم معاف کرده است صحابه مشاهده در آمده بود و روز آدینه در آمد عثمان رض مسجد مدینه
در آمد صحابه و خلق مدینه جمع آمدند عثمان رض نماز بگذارد و برای خطبه بر منبر سوار شد بر طبق بالای منبر بالستاد و خطبه خواند صحابه بعد ادای
نماز و خطبه گفتند ای عثمان ذوالنورین تو خلیفه عرب امروز بر خلاف کردی صدیق اکبر خلیفه اول بود طبق منبر اولی جای نبی
عم بود آن طبق را گذاشته بر طبق دوم ایستاده خطبه خواند و عمر رض خلیفه ثانی بود جای خلیفه اولی گذاشته بر طبق زیرین استاد
خطبه خواند چون خلافت بتو رسید بالائیکه جای حضرت رسالت پناه است بر آمدی و خطبه خواندی عثمان رض گفت ای یاران
منبر سه طبق است حضرت رسالت پناه صلعم بر طبق بالائی خطبه خوانده بود و خلیفه اولی بر طبق دوم خطبه خوانده بود خلیفه دوم بر طبق
سیوم خوانده بود چون نوبت بمن رسید اگر من زیر منبر بر زمین خطبه خوانم تا خلیفه چهارم بعهده خود کجا باشند و خطبه خوانند زیرا که بر جای
خطیب است بنا بر علیه نبی عم طبق بالا را برای خطبه مقرر کرده بودم پس آن را قیام نمودم که ما و رای جمله امم نبی عم بر طبق بالا خطبه
خوانند تا قیامت این حکمه را السنه بوده تر امد عبدالله عباس رض روایت میکند چو عثمان رض الله خلیفه شد مروان خبر بوده عثمان بعد
از غیرت بدر کردن نتوان است خلیفه اولی و دوم در شام رفته بود خبر خلافت عثمان رض از بنی ران مکه یافت به عجلت
در مدینه در آمد مروان کار از ماهی و داد بر عثمان مروان را بوزارت تدبیر مملکت خود مقرر کرد حضرت معاویه را بامارت
مصر و دمشق فرستاد و هر یکی را از بنو امیه ولی ولایت کرد و فرزند خلفای سلف با همه بی نوا گشتند با جیل امیرالمومنین
ابو بکر و امیرالمومنین عمر و بعضی اصحاب مدینه اختلاف افتاد و بنا علیه که محمد صدیق بن ابوبکر رض از بیعت عثمان رض بر گردید خواست
یکی را از میان خود خلیفه سازد محمد صدیق را علی کرم الله وجهه پرورش نموده بود چون موسم حج در آمد اصحاب کوفه و بصره در مکه

البلد والی

رسیدند سواری چهار هزار مقاتل از مصر و چهار هزار از کوفه و بصره محمد صدیق فرزند خلیفه اول بسبب آنکه معاونت او نمایم
مقابله بدار دیمه مستعد شدند این آوازه در مدینه افتاد که برای خلع عثمان رضی محمد جمع گشتند و در صحرای مدینه نزول کردند علی
کرم الله وجهه از لشکر مصر محمد صدیق را طلبید و گفت ای محمد خروج بر خلیفه روی زمین جایز نه محمد صدیق گفت اگر از خلیفه روی
زمین خلاف ظهور رسیده است او جایز نه علی کرم الله وجهه گفت چه خلاف ظهور گفت حضرت رسالت پناه صلعم مدام
دوگانه گذاردی عثمان رضی در سفر منی چهار رگانه اقامت کرده و چند قرآن مجید را بسوخت و از نفقه ولایت آن تقسیم بمستحقان
نکرد جمله فرزندهای بنی امیه از مال خلافت مخصوص شدند عثمان رضی گفت رسالت پناه صلعم را مدام سفر در پیش بود دوگانه گذاردی
ما مقیم ام چهار رگانه گذاردم گفت و مصحف ها دیدم که با یکدیگر مختلف است از آن یکی را صحیح کردم و مختلف ها را بسوختم
تا به عالم اختلاف نباشد و بحث طول کشید علی کرم الله وجهه گفت ای عثمان رضی صلاح همین که بنو امیه را از امارت ممالک
بر طرف سازند و فرزندان صحابه را بعمل مقرر کنند و جزیه ولایت بمستحقان قسمت نمایند و امارت مصر محمد صدیق را نوشت
داد و روان کرد مروان عداوت نهانی از عهد صدیق اکبر داشت خلیفه نامه دیگر بمهر عثمان رضی بمعاویه نوشت بدین مضمون
که ای معاویه امیر مصر و دمشق بدانید وَجَعَ اَهلَ المِصرِ بِاسمِ مُحَمَّدٍ بکتابنا فاذا اتاک ذلک الکتاب فلا
تَبقِ بَلُو دَالقَتلُو لِحُلُصِهِ یعنی اهل شورش را عمال با تمام محمد صدیق مراجعت کرده اند چون لشکر برسند همه او را بکشند
همه بکشند چون اهل مصر بمع محمد صدیق از مدینه منوره روان شدند در حجاره نزول کردند حجاره موضعیست در راه مصر سواری را
دیدند بسمت مصر بطریق تعجیل میرود معلوم کردند از یاران گر واقف شدند و پرسیدند از کجا می آیی و کجا میروی سواران سخنان
پراکنده گفتن گرفت فرمودند تا مسدار تفحص کنند مکتوبی یافت بمهر عثمان رضی بدست غلام مروان بود مطالعه کردند
مضمونش معلوم گردید و گفتند ما در حق عثمان رضی چه خطا کردیم که خون ریختن ما نوشته است این گفت و باز گردید روی
سوی مدینه نهادند روان شد چون متصل مدینه رسید غوغایی در مدینه افتاد ابن مسعود رضی روایت میکند حضرت رسالت
پناه صلعم در حین حیات خود علی کرم الله وجهه را وصیت کرده بود ای علی به هنگام غوغای عثمان رضی بیرون نروی که اگر
فتنه عظیم برپا خواهد شد و بسیار مسلم کشته خواهد گردید و دیگر آنکه علی کرم الله وجهه برای محافظت خود در روضه مبارک
سید المرسلین صلعم معتکف بود و تدارک دین و واقعه بیرون نتوانست شد عبدالله عباس رضی روایت میکند که عثمان رضی
نماز بامداد گذارده در تلاوت قرآن مجید مشغول بود در بین آنحال لشکر اهل مصر گرد سرای عثمان رضی گرفتند مروان
گفت ای امیرالمومنین عثمان رضی اگر امر شود ایشان را منهزم بزنم بکشیم عثمان رضی رضا داد و گفت ای مروان آنجناب
حضرت رسالت پناه صلعم مرا فرموده است ای عثمان فردا تو بمن برسی آنکه مرا علم گردیده است که امروز کشته شوم چرا مسلمانان را

بیگناه بکشتیم مروان این سخن قبول نکرد و نشنید و جنگ پیوست از هر طرف بسیار مردمان کشته شدند آخر الامر مروان

تاب جنگ نیاورده پشت داد سواران در درون محل در آمدند علی کرم الله وجهه امام حسن رضی الله عنه را فرستاد و گفت برو و مانع

شوند اگر اهل نشوند شما قتال نمائید زیرا که اگر کسی بر خلیفه روی زمین خروج نماید او را قتل جایز است چون امام حسن رضی الله عنه

رسیدند در دروازه مسجد گرفتند و مانع آمدند پیشتر شدن نتوانست عثمان رضی الله عنه در تلاوت قرآن مجید بود چون در این آیت

رسید فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ محمد صدیق در دروازه دیگر شکسته در مسجد در آمد محاسن مبارک

عثمان رضی الله عنه گرفت و دشنه بر سینه او برد خون روان شد و بروایتی که مردی مصری بود دشنه برد چون امام حسن رضی الله عنه این حالت

بدید جرات کرد تا بگیرد و قتال کنند عثمان ممانعت کرد و گفت قتل میکنند خون مسلمان میریزد این بگفت و جان

بحق تسلیم نمود عبد الله عباس رضی الله عنه روایت میکند خلافت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه دوازده سال بود و بروایتی

یازده سال و یازده ماه و هژده روز و مدت عمر آنجناب هشتاد و سال و بروایتی نود سال شهادت آنجناب

هژدهم ماه ذی الحجه روز آدینه در سنه سی و پنجم من الهجرت سوی فردوس رحلت کرد در جنت البقیع مدفون گردید و در عهد

آنجناب قهستان و طوس و سرخس و بلخ و سیستان فتح شد ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند معاویه عم زاده امیر المومنین

عثمان رضی الله عنه بود با ام المومنین بی بی عائشه صدیقه پیوستند و گفتند که علی کرم الله وجهه عثمان رضی الله عنه را بکشتانید چون علی کرم الله

وجهه این خبر شنیدند بگفت منزهی بر کاغذ نوشت و بر منبر در آمد پس چهار مجلس خواندن گرفت بدین مضمون که معشر

قریش وای معشر الانصار و اصحاب مدینه اگر من بکشتن عثمان رضی الله عنه رضا داده ام یا راضی بودم یا کشته ام یا کشانیده ام

عاقبت من خراب خواهد شد و شفاعت حضرت رسالت پناه صلعم روزی نخواهد گردید جمله یاران تصدیق کردند

اما معاویه تصدیق نکردند والله اعلم بالصواب [illegible] علی کرم الله وجهه ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند چون

خلافت عرب بر امیر المومنین علی کرم الله وجهه مقرر شد ام المومنین بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها و طلحه و زبیر به تعصب قتل

عثمان رضی الله عنه با بی بی عائشه صدیقه در مکه رفتند و سکونت گرفتند و بیعت علی کرم الله وجهه نکردند علی کرم الله وجهه با جمیع

باتفاق اصحاب مدینه گذاشته دار الخلافت بکوفه نمود حضرت معاویه امیر دمشق از قبیل عثمان رضی الله عنه بود او نیز

بیعت علی کرم الله وجهه نکرد با بی بی عائشه صدیقه پیوسته بنای فتنه بر پا ساختند و طلحه و زبیر رضی الله عنهما لشکر قاهره از عراق جمع

با علی کرم الله وجهه در جنگ پیوستند بسیار مومنان کشته شدند و در جنگ سیوم دهم جمادی الآخر روز پنجشنبه در سنه

سی و ششم من الهجرت طلحه و زبیر کشته شدند چون طلحه و زبیر رضی الله عنهما کشته شدند سر لشکر حضرت معاویه گردید بموضع صفین

بر لب آب نزول کرد علی کرم الله وجهه چون این سخن بشنید که سر لشکر حضرت معاویه گردید تغیر امارت دمشق و مصر نیت

و زنهای بر ...

دو نوشته دید بمضمون أنا فقأت عين الفتنة وهم جواب نوشت بقلّت علينا بمضمون جواب نامه جنگ
در میان آمد و مناجات نمود هر دو لشکر روی بایکدیگر آوردند بموضع صفین جنگ عظیم شد قریب نه هزار مسلم هر دو لشکر
کشته شدند همچنین چند حرب عظیم کردیده در سنه سی و نهم من الهجرت موسی اشعری و عمرو عاص در میان درآمده حکومت
که ولایت را تقسیم نموده میان هر دو صلح نمایند آخر الامر صلح نکشته نزاع خواست بموضع جدوا هر دو لشکر بهم برآمده جنگ
عظیم در میان کشت قریب هزار مسلم هر دو لشکر کشته شدند روزی حضرت معاویه با لشکر و مدبران خود مشورت
کرد و گفت همچنین بجنگ ظفر نخواهد شد علی کرم الله وجهه را بتدبیر باید کشت با عبد الرحمان ملجم که پسر خوانده علی کرم الله
بود او را از راه فیلسوفی بطلبید و گفت ای عبد الرحمان ترا دو شتر زر میدهم تو علی را بکش بعده ترا امیر کوفه گردانم
عبد الرحمان بدبخت از راه طمع زر قبول کرد و وقت فرصت می جست علی کرم الله وجهه هر روز جمعه بعد ادای نماز جمعه در
جامع کوفه مجرد بی سلاح درآمد و وقت عصر رسید در نماز مشغول شد عبد الرحمان بدبخت در حالت استفاده بود در سجده
تیغ بر محراب برد و چشم از خون غرق کردید عبد الرحمان بدبخت غوغا در کوفه افتاد و فرزندان و اصحاب و یاران
جمع آمدند علی کرم الله وجهه گفت ای یاران وقتیکه مرا کفن سازند به نماز گاه ببرند امامت امام حسن رضی کنند چون از
نماز فارغ شوند دفن نکنند قدری منتظر خواهند ماند تا شتری پیدا خواهد شد پیش تابوت من زانو بر زمین خواهد نهاد
نعش لاشه مرا بران شتر نهند و دفن من بران شتر است و حشر من به قیامت بران شتر خواهد کرد دید و امام
حسن و حسین علیهم السلام رفته سکوت کیرند بدبخت حضرت رسالت پناه صلعم بکار دوست کسی مشغول باشند اگر کسی از خلافت
خروج نماید و قطع ساز در برابر نه ایستند و تیغ نکیرند دست از خلافت بر دارند زیراکه بر عهد من چندان مسلمانان
ناحق کشته شدند این وصیت کرد و گفت فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ و جان شیرین بجان آفرین سپرد ابن عباس
روایت میکند خلافت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه چهار سال و نه ماه و چهار روز بود و مدت عمر اصحاب سبعت و سه
سال و شهادت اصحاب نوزدهم ماه رمضان روز جمعه در سنه چهل من الهجرت سوی فردوس رحلت نمود چون
لاش علی کرم الله وجهه کفن کردند در نماز گاه بردند درین اثنا شتر سفید پیدا شد پیش تابوت به نشست یاران
مطابق وصیت اصحاب لاش بر شتر نهادند بسمت مدینه روان کردند شتر قدم چند برفت و غائب گردید کسی
پس روی او نتوان کرد از چشم مردمان غائب شد آثارش نیافت که کجا رفت بعد چند ظهور آمد در زمانی
نجف رفته است اهل نجف انجا مدفون کرده اند و الله اعلم بالصواب و حضرت معاویه
ابن عباس هم روایت میکند چو علی کرم الله وجهه شهادت یافت اهل مدینه و کوفه بیعت امام حسن رضی کردند و اهل

دمشق و شام بیعت حضرت معاویه بن ابو سفیان نمودند ماهی چند درین باره میان خلافت ایشان اختلاف در پیش گردید
روزی حضرت امام حسن علیه السلام بسمت شام تشریف برد و حضرت معاویه روی بسوی عراق آورد در اثنای راه وصال گردید
حضرت بسیار خدمت بجا آورد و گفت ای امام حسن علی کرم الله وجهه چه خلافت بسیار مومنان طرفین را کشتند
دیگر نمیدانند آخر الامر هیچ سودی نیابد و قول نبی مکرم است بعد علی کرم الله وجهه خلافت بر معاویه باشد اگر بر خلافت میل
خلع نمائی خلاف رسالت پناه صلعم است و خواهد شد اکنون رضا بدست تست الحکم مرضی تشریف آورید لکن امام حسن علیه
وصیت پدر خود یاد کرد و گفت دست از خلافت بر داشتم و مرخص شد از کوفه بمدینه سکونت گرفت خلافت
امام حسن علیه شش ماه و سه روز بود دار الخلافت در عهد علی کرم الله وجهه کوفه حضرت معاویه بعهد خود دار الخلافت دمشق
کرد و مسلم علیه روایت میکنند چون مدت عمر حسن علیه چهل و شش سال رسید بروایتی چهل و هفت سال و شش ماه در عهد حضرت معاویه
بسبب زهر دادن جعده وفات یافت تاریخ وفات آنجناب هفتم ماه صفر روز پنجشنبه در سنه چهل و نه من الهجرت نبوی
فردوس رحلت نمود در جنت البقیع نزد فاطمه بنت اسد مادر علی کرم الله وجهه مدفون کردند ابن عباس علیه روایت میکنند
ام المومنین بی بی عائشه صدیقه علیه در عهد خلافت حضرت معاویه در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان در سنه پنجاه و هشت من الهجرت
نقل کرد و عبد الله عباس علیه روایت میکنند حضرت معاویه نوزده سال و نه ماه خلافت کرد و چون عمر و مدت او باخر رسید یازدهم
ماه رجب در سنه شصت من الهجرت نقل کرد خلافت بر یزید مقرر شد خواست بر مدینه خروج کند با امیر المومنین امام حسین
علیه جنگ نماید چون اهل کوفه این خبر شنید نامه بجناب امام حسین علیه نوشت بدین مضمون که ای امیر المومنین امام حسین
علیه یزید بر مدینه تاخت خواهد کرد کوفه ولایت پدر شماست خود بکوفه تشریف آرند ما بخدمت تو بجان نثار حاضر
اگر یزید بر کوفه تاخت آرد با وی جنگ خواهیم کرد چون نامه اهل کوفه رسید مطالعه کرد و گفت ای یاران بعد وفات
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر خلاف امیر المومنین امام حسن علیه اهل کوفه مستعد بجان بودند اکنون در حق من قصور
نخواهد کرد فی الحقیقت کوفه دار الخلافت پدر من است خواهم رفت این بگفت با اهل بیت خود از مدینه بسمت کوفه روی
فرار نهاد و روان شد قضای الهی در زمین کربلا رسید بموضع جابر نزول کرد و پرسید این کدام زمین است گفتند که
این زمین کربلاست فرمود شهادت من درین زمین است خیمه نصب کنید چون یزید شنید که امام حسین علیه بسمت کوفه روان
شد عبید الله زیاد و عمر عاص و سعد وقاص را با ده هزار سوار نامزد کرد و گفت اول فرات را بند کنید و سر حسین نزد من بیارد
لشکر یزید بیک بر لب فرات آمد مقابله شده گروه بود چون یاران امام نیز الحکم نصب کردند برای آب فرات رفت
یزیدیان نداد خبر کرد لشکر یزید بر لب فرات نزول است آب نداد فرمود جای لکا و ندجاه هفتاد از رسن لکا فنند آب بدید

نکردند آب ندادند سه روز به هیچ چاره تدارک کردند و فرزندان امام حسین عم از هفتم محرم تا نهم روز از بی آبی با درد
در جنگ پیوستند و از تشنگی لب و کام خشک گردیده اهل کوفه بر حسین عم جمع آمدند و گفتند که ما را امر کنید تا بر
یاران جنگ کنیم حسین عم مانع آمد ایشان را زجر نموده باز گشتند بعضی از آن یاران گشته تا بیزیدیان بجنگ پیوست و بدرجه
شهادت رسید و از بی آبی شیر از پستان زنان اهلبیت خشک گردید و کسی را یارای سخن گفتن نمانده
از یاران و فرزندان و اهل بیت کوفه هشتاد تن شهید شدند حسین عم در صبر و شکر ماند هر روز پنجشنبه نهم محرم تنها ماند
دوگانه بجا آورد و سلاح حربی پوشید و بر اسپ سوار شد مقابله یزیدیان بایستاد چون منافقان دیدند که
امام حسین در جنگ آمد یکبارگی از یمین و یسار حمله آوردند و گرد وی گرفتند امام حسین عم این حالت بدید
تیغ از نیام برکشید و در لشکر یزیدیان غوطه خورد تو دیدی تو گفتی که قیامت قیام شد چندان منافقان را تیغ
آورد که عدد او خدا اعلم جنگ روز شب بود هفتاد زخم در تن مبارک حسین عم رسیده بود تمام خون فرو ریخت
چون طاقت سواری اسپ نماند بر زمین غلطید و گفت بسم الله و بالله و علی الله چندین هزار مردان بودند
هیچ کس را زهره نبود که گرد حسین عم بگردد تا بوقت شب آخر سر مبارک حسین عم بدست شمر قرشی بریده شد ام سلمه
عم روایت میکنند مدت عمر امیر المومنین امام حسین عم پنجاه و شش سال بود و شهادت آنجناب دهم ماه محرم روز
جمعه در شصت و یک من الهجرت نبوی با فردوس رحلت فرمود روضه مبارک آنجناب در کربلا در مقابل مطهر
است آن شب که حسین عم شهادت یافت ام سلمه زوجه نبی علیه السلام در مدینه بود در خواب دیدند که نبی علیه السلام
غمگین و حزین و سر و محاسن مبارک از گرد آلوده است پرسید یا رسول الله این چه حالت است گفت امشب فرزند
قرة العین حسین عم در زمین کربلا کشته شده به تعزیت او آمدم از انبوه ملایک و ارواح انبیا این گرد بر سر و ریش
رسیده است ام سلمه عم روایت میکند چون حسین عم شهادت یافت عبد الله زبیر عم و عوام مدینه برای انتقام خون
حسین عم مشورت نموده در مکه آمدند اهل بیعت کردند از مکه مدینه مجموعه شدند عقبه مسلم و حصین بن نمیر را با لشکر انبوه
بر مدینه تاخت چون عقبه مسلم متصل مدینه عبد الله زبیر عم با لشکر خود در میدان درآمد یازده روز جنگ عظیم تا پنج هزار
با فضلا از فرزندان صحابه و اهل مدینه و مکه بدرجه شهادت رسیدند و جنگ بیست و نهم ماه ذی الحجه روز چهارشنبه در سنه
شصت و دو من الهجرت عبد الله زبیر تاب جنگ نیاورد در رقیه قرار نهاد در مکه رفت مدینه غارت شد تا سه
روز غارت آمد و اساس البیت نبی علیه السلام در غارت رفت در آن زمان حفصه و ام سلمه عم زوجهای نبی علیه السلام زنده
بودند و اهل مدینه بیعت نامه به یزید نوشته و او تا عقبه مسلم بر مکه تاخت با عبد الله زبیر عم و اهل مکه جنگ عظیم گردید

اما کاهی هیچ مرفکه کسی نیافته است و کوزاهد یافت روزی بماه صفر جنگ عظیم شد امروز مسلم بسیار کشته شدند در این
خبر رسید که یزید نجیف وفات یافت ام سلمه رض روایت میکند یزید بیست و سه سال و هفت ماه بعد وفات پدرش
زنده بود بتقدیم ماه صفر در سنه ست و ستین من الهجرت جهان از ناپاک پاک شد و حصین بن نمیر در شام رفت و جنگ
فرو کذاشت دید معاویه پسر یزید بود به جای پدر بنشست چند خلافت او بود بمرد و بعده خلافت بمروانیان منتقل شد عبد الملک
مروان خلیفه شد در خلافت او ام المومنین حفصه رض وفات یافت مروانیان علی کرم الله وجهه را بر منبر دشنام و لعنت
کفتن کرفتند خارجی شدند لعنت خدا بر خارجیان باد بعد وفات یافت عبد الملک مروان بمروان حمار خلافت رسید
قضا الهی در عهد حمار ابو مسلم از قوم مروانیان بدوستی خاندان حضرت رسالت پناه صلعم برخاست با فرزندان
صحابه سلف به یوسف بن نصر سیار خارجی از طرف مروان حمار والی خراسان و عراق بود برو او مناصبت نمود با او
جنگ عظیم کردید آخر الامر نصر سیار خارجی بدست ابو مسلم کشته شد خدای کریم بکرم عمیم خویش مرکزیده پادشاه خراسان
و عراق کردانید مال و اسباب او بدست ابو مسلم رسید و افواج انبوه جمع آمد ابو مسلم با لشکر قاهره با مروان حمار محاربت
نمود چون متصل دمشق در رسید مروان حمار با لشکر خود در میدان در آمد بجنگ مشغول شد تو دیدی تو کفتی خون
بیاران چون آب روان کشت بدین نمط چند روز جنگ بماند آخر الامر مروان حمار تاب جنگ نیاورد و پشت داد
سمت مصر رفت مال و ملک و اسباب حمار بدست ابو مسلم رسید بعده ابو مسلم دنبال مروان حمار کرفت در مصر
رسید آنجا جنگ عظیم کردید مروان حمار تاب نیاورد و پشت داد بمغرب رفت ابو مسلم پسران حارث اشتر را
متعاقب حمار به انبوه عسکر فرستاد و در مغرب یافت آنجا مروان حمار بدست پسران حارث کشته شد ابو مسلم
صاحب الدعوات و مالک الملک کردید نسل مروان و یزید را از جهان برکندند خارجی را الحمد لله بیخ آورده
قطع و ریخ کردانید و لوث لعنت از جهان پاک کرد عبد الله قاسم رض یکی از نواسه امیر المومنین عباس رض قابل
خلیفه عرب بود او را خلیفه کردانید در الخلافت روم کرد تا این زمان خلافت در خانه امیر المومنین عباس رض قائم است
الحمد لله رب العالمین والله اعلم بالصواب تواریخ مولود و مدت عمر و مبعوث نبوت و نزول
وحی و معراج و هجرت قدسی و وفات و موضع قبر حضرت رسالت پناه خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد مصطفی رسول الله صلعم
و تذکرات تواریخ خلفای الراشدین و سیدة النساء ائمة النجبا عظیم القدر را حضرت فاطمة الزهره و ام المومنین خدیجة الکبری
و بی بی عائشه صدیقه رض و تذکرات تواریخ امامین الهمامین دوازده امام چهارده معصوم و در تذکرات تواریخ اولیاها از اهل
مر بیت و طریقت قدس الله سرهما ذکر تواریخ سید المرسلین خاتم النبیین صلعم علی کرم الله وجهه روایت میکند که نور محمد صلعم از شانزدهم

بماه جمادی

ماه جمادی الاول در شب دوشنبه از جبین عبد الله در بطن آمنه قرار گرفت و ولادت آن جناب در مکه دوم ماه
ربیع الاول و در اختلاف دهم روز دوشنبه در ثلث شب در سنه چهل و یکم نوشیروان بن قباد پادشاه فارس
و در سنه عام الفیل چنانکه در حدیث شریف آمده است اَنَا وُلِدْتُ فِی مُلْکِ المَلِکِ العَادِل چون حضرت رسالت
پناه صلعم بعمر چهل سال رسید بیست و هفتم ماه رجب و بروایتی پانزدهم رجب در غار حرای جبرئیل علیه السلام از حضرت خالق
النعم والافکار در رسید و این وحی بیاورد و بعضی سوره اقرا باسم با جبرئیل علیه السلام ملاقات کرد و این وحی
اول است چون حضرت رسالت پناه صلعم بعمر پنجاه و دو سال رسید در شب بیست و هفتم ماه رجب در سنه دوازدهم
من النبوت معراج شد چون نبی علیه السلام بعمر پنجاه و سه سال رسید در شب غره ربیع الاول در سنه سیزدهم من النبوت هجرت
قدسی از مکه بمدینه بار دیگر چون نبی علیه السلام بشصت سال هژدهم ماه رمضان در سنه ششم من الهجرت فتح مکه کرد و بیخ کفر از جهان
برکند و احکام اسلام استقامت یافت چون نبی علیه السلام بعمر شصت و سه سال رسید روز دوشنبه دوازدهم ماه
ربیع الاول در سنه یازدهم من الهجرت مطابق بیست و چهارم من النبوت وفات یافت در وفات و ولادت آن جناب
در مکاه و در بکر ورزیت روضه نبی علیه السلام در مدینه منوره در حجره ام المومنین بی بی عایشه صدیقه رضی والله عالم بالصواب
ابن مسعود رضی روایت میکند امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی خلیفه اول است مولود آن جناب در مکه خلافت
او دو سال و پنج ماه مدت عمر آن جناب شصت و سه سال وفات بروز چهارشنبه و شب دوم ماه جمادی الاخر در سنه
سیزدهم من الهجرت قبر آن جناب در روضه مبارک نبی علیه السلام طرف جنوب قدری بسوی مغرب
ابن مسعود رضی روایت میکند امیر المومنین عمر خطاب رضی خلیفه ثانی است مولود آن جناب در مکه خلافت او ده سال و شش ماه
بود و بیجر و مدت او شصت و سه سال شهادت او بدست غلام ابولولو روز شنبه غره محرم در سنه بیست و چهارم من الهجرت
قبر آن جناب جانب راست صدیق اکبر رضی ابن عباس رضی روایت میکند امیر المومنین
عثمان ابن عفان رضی خلیفه ثالث است مولود در مکه و مدت عمر او هشتاد سال و بروایتی نود سال خلافت آن جناب دوازده
سال در ایام محمد صدیق رضی هژدهم ذی الحجه روز جمعه در سنه سی و پنجم من الهجرت شهادت یافت قبر آن جناب در جنت البقیع
ابن عباس رضی روایت میکند مولود آن جناب در مکه پیش از نبوت [illegible] سال بود و بنام کنیت
با علی کرم الله وجهه بعمر سیزده سال و پنج ماه و بروایتی شش ماه در سنه من النبوت در مکه مدت عمر آن جناب سی و دو سال
وفات آن جناب شب آدینه و بروایتی شب [illegible] شنبه سیوم ماه رمضان بعد از وفات نبی علیه السلام بسوی فردوس رحلت فرمود
روضه آن جناب در روضه مبارک نبی علیه السلام است لکن حقیقت مدفون آن جناب خدا اعلم است

در شب شنبه هفدهم ماه رمضان در سنه پنجاه و هشت من الهجرت در عهد حضرت معاویه انتقال کرد [illegible]

عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت میکنند امام اول علی کرم الله وجهه بن ابو طالب مادر آنجناب فاطمه بنت اسد

کنیت او ابو الحسن و ابو تراب لقب او مرتضی مولود در مکه روز جمعه سیزدهم ماه رجب [illegible] پیش از نبوت در سی سال

و مدت عمر آنجناب شصت و سه سال و شهادت او روز جمعه نوزدهم ماه رمضان و اختلاف است و بیست و یکم ماه مذکور در سنه چهل

من الهجرت در جامع دمشق بدست عبد الرحمان ملجم بود و وفات آنجناب بکرو رست روضه او در نجف فرزندان او بیست و سه اند

چهارده پسر با نه دختر اول حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم از بطن فاطمه و عبید الله و علی و عثمان علیا و عباس علیا

و جعفر علیا و ابو بکر علی و عون علی و محمد حنیفه و محمد الاوسط و الاصغر و عمر علی الاسم دختران زینب الکبری و ام کلثوم کبری

و رقیه و رمله الکبری و امهانی و میمونه و ام الحسن و زینب الصغری و فاطمه و امامه و خدیجه و ام الکرام و حمامه و نفیسه و ام جعفر

خلافت و امامت بر امیر المؤمنین امام حسن و حسین رضی الله عنهما رسید امام دوم امام حسن رضی الله عنه ابن علی کرم الله وجهه کنیت

آنجناب ابو محمد لقب او زکی و نقش نگین العزة لله مادر او فاطمه بنت رسول الله صلعم مولود او در مدینه پانزدهم

ماه رمضان در سنه سیوم من الهجرت و بروایتی دوم من الهجرت و در سنه [illegible] ابو سفیان

با نبی علیه السلام در دامن کوه احد جنگ کرده بود که دندان مبارک آنجناب مجروح کرده بود و مدت عمر آنجناب چهل

شش سال و بروایتی چهل و هفت سال و شش ماه و وفات او هفتم ماه صفر روز پنجشنبه در سنه چهل و نه من الهجرت

روضه آنجناب در جنت البقیع نزد قبر فاطمه بنت اسد مادر علی کرم الله وجهه و فرزندان آنجناب چهارده اند هشت

پسر و شش دختر اول حسن مثنی و زید و عمر و حسین و قاسم و عبد الله و عبد الرحمان و حسین اثرم و طلحه اسم

دختران اول ام الحسن و فاطمه و ام اسحاق و رقیه و ام عبد الله و ام سلمه امام سیوم امام حسین رضی الله عنه بن علی کرم الله

وجهه مادر او فاطمه بنت رسول الله صلعم کنیت او ابو عبد الله لقب او شهید الشهدا نقش نگین او [illegible]

مولود در مدینه شانزدهم ماه ربیع الاول روز پنجشنبه در سنه چهارم من الهجرت مدت آنجناب پنجاه و هشت سال و شهادت

آنجناب روز جمعه دهم ماه محرم در زمین کربلا بدست شمر [illegible] در سنه شصت و یک من الهجرت روضه آنجناب در کربلا فرزندان

آنجناب هفت اند پنج پسر و دو دختر اول زین العابدین و علی اکبر و جعفر و عبد الله و حسین و علی اوسط اسم دختران سکینه و فاطمه

خلافت بر زین العابدین رضی الله عنه رسید امام چهارم امام زین العابدین رضی الله عنه بن امام حسین رضی الله عنهما مادر او شهربانو بنت یزدجرد کنیت او

ابو الحسن لقب او سجاد نقش نگین او لکل غم حسبی الله مولود در مدینه منوره روز یکشنبه دهم جمادی الاول در سنه سی

و هشت من الهجرت مدت عمر آنجناب پنجاه و هفت سال و وفات او در شب شنبه هجدهم ماه محرم در سنه نود و پنج من الهجرت

بعد از [illegible]

سبب زهر دادن ولید بن عبد الملک بن مروان روضه الجناب نزد قبر امام حسن بود در جنت البقیع فرزندان ده اند
هشت پسر و دو دختر اول محمد باقر و زید و عمر الاشرف و عبده و حسن و حسین الاصغر و عبد الرحمن و سلیمان
اسم دختران فاطمه و ام کلثوم خلافت بر محمد باقر رسید امام پنجم امام محمد باقر بن زین العابدین بود مولود او در
مدینه کنیت او ابو جعفر لقب باقر نقش نگین او العزة لله جمیعاً مادر او ام عبد الله بنت امام حسن بود فرزندان
الجناب شش اند شش پسر و دو دختر اول امام جعفر صادق و عبد الله و ابراهیم و رضا و علی و زید اسم دختران
زینب و ام سلمه مدت عمر او پنجاه هفت سال بود و وفات الجناب هفتم ذی الحجه روز دوشنبه در سنه یکصد و چهارده
من الهجرت بود سبب وفات آنست که هشام بن عبد الملک بن مروان زهر داده بود مزار او در جنت البقیع است
خلافت بعد بر محمد جعفر رسید امام ششم امام جعفر صادق بن امام باقر کنیت او ابو عبد الله لقب او ثابت و صادق
نقش نگین او خالق کل شیء مادر او ام فروه بنت ابو القاسم مولود در مدینه هفتم ربیع الاول روز دوشنبه در سنه
هشتاد و سه هجری و مدت عمر او شصت و پنج سال بود وفات الجناب پانزدهم رجب روز دوشنبه در سنه
یکصد و چهل و هشت هجری بود سبب وفات الجناب آنست که زهر در انگور داده بود روضه او در جنت البقیع فرزندان
الجناب ده اند هفت پسر و سه دختر اول موسی کاظم و اسماعیل و اسحاق و محمد و عباس و علی و عبد الله اسم
دختران فروه و اسما و فاطمه خلافت بعد بر امام موسی کاظم رسید امام هفتم امام موسی کاظم بن جعفر صادق کنیت
او ابراهیم و ابو الحسن لقب او کاظم نقش نگین او کُن مِنَ اللّٰهِ عَلیٰ حَذَرٍ مولود او هفتم صفر روز یکشنبه
در سنه یکصد و بیست و هجری بود مدت عمر او چهل و پنج سال بود بروایتی پنجاه و پنج سال بود وفات الجناب
پنجم رجب روز جمعه در سنه یکصد و هشتاد و هجری روضه او بغداد در قبرستان قریش وفاتش سبب زهر دادن
یحیی بن خالد فرزندان الجناب سی و دو تن نوزده پسر و سیزده دختر اول علی رضا و ابو الحسن و زید و ابراهیم و
عقیل و هارون و حسین و عبد الله و محمد و احمد و جعفر و اسحاق و یحیی و عباس با شاده ولایت و ابو القاسم و
حمزه عبد الرحمن و قاسم و اسماعیل اسم دختران اول خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمه کبری و فاطمه
صغری و کلثوم و امیه و زینب و زینب صغری و ام قاسم و اسما صغری و ام عبد الله خلافت بعد بر علی رضا
رسید امام هشتم امام علی رضا بن امام موسی کاظم کنیت او ابو الحسن لقب او رضا و مرتضی او نقش
نگین او ولی الله و نام مادر او ام البنین و مولود او در مدینه یازدهم ذیقعده روز پنجشنبه در سنه یکصد و چهل و
هشت هجری مدت عمر او پنجاه و پنج سال بود وفاتش نهم صفر روز آدینه در سنه دو صد و سه هجری بود روضه او

در خراسان و فرزندان شش پسر اند اول محمد تقی و محمد جواد و ابو محمد و جعفر و ابراهیم و حسن خلافت بدر به محمد تقی
رسید امام نهم امام محمد تقی بن امام علی رضا نام مادر او الخیزران مولود او در مدینه کنیت ابو جعفر لقب او زکی و جواد
نقش نگین او نعمة المهیمن مولود در مدینه دهم رجب روز دوشنبه در سنه مائه و خمسین و تسعین مدت عمر او بیست و پنج
سال بود وفات او سلخ ذی حجه روز سه شنبه در سنه دویست و بیست و چهار هجری روضه او در بغداد در مقابر قریش
بجوار قبر موسی کاظم بسبب زهر دادن معتصم وفات شد دو پسران جناب اول علی نقی و جعفر خلافت بدر به علی
نقی رسید امام دهم امام نقی نام مادر او سیده اعلانکه از فرزندان امام حسن ص ابن علی کرم الله وجهه کنیت او ابو الحسن
لقب او نقی و هادی و عسکری و نقش نگین او حفظ المعبود مولود او در مدینه دوم رجب روز ادینه علی الاختلاف
قول این ذی حجه در سنه دویست دوازده هجری مدت عمر او چهل و یک سال وفات سیوم رجب روز شنبه در سنه دویست
و پنجاه و چهار هجری روضه او در بلده سر من رای از اسامرده گویند فرزندان آنجناب چهار اند اول حسن عسکری
و حسین و محمد و جعفر و یک دختر عایشه خلافت بدر به حسن عسکری رسید امام یازدهم امام حسن عسکری بن امام
نقی ع مادر او نام سوسن مولود او در مدینه دهم ربیع الآخر روز دوشنبه در سنه دویست و سی و دو هجری مدت عمر او
بیست و هشت سال بود وفات او بیست و دوم محرم روز یکشنبه در سنه دویست و یک هجری بود روضه در سر من رای
در پهلوی قبر امام نقی ع فرزندان آنجناب یک پسر است محمدی خلافت بدر بامام مهدی رسید امام دوازدهم امام
مهدی بن امام حسن عسکری ع نام مادر او نرجس مولود او در سر من رای پانزدهم ماه شعبان روز ادینه در سنه دویست
پنجاه و پنج هجری مطابق ما بین محمد حسن عرل کنیت او ابو القاسم لقب او الخلف المهدی و نقش نگین او بر
ساق دست راست مکتوب است وَجَاءَ الْحَقُّ وَذَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوقًا
در بعضی کتب مسطور است که حق سبحانه تعالی چنانچه یحیی بن زکریا و عیسی صلواة علیهما را در حالت صغر و کودکی کرامت
فرموده و بمرتبه بلند رسانید همچنان امام مهدی ع را در حالت طفولیت درجه امامت داد بمرتبه علیا رسانید مدت
عمر آن بیست و هشت سال بود در سنه دویست و شصت و شش هجری در هفتم ماه محرم بر وجه معتمد خلیفه کشتن امام مهدی
قصد کرد آنجناب در سر من رای از آفاق غایب گشت از حال او خبر عالم است والله اعلم بالصواب
معصوم اول محسن بن علی کرم الله وجهه با مام طفولیت وفات یافته است معصوم دوم عبد الله بن امام حسن ص
در هفت سالگی بدست ظلم بن اتمام کشته شد قبر در جنب البقیع معصوم سیوم قاسم بن امام حسن ص در شش سالگی از تشنگی
کربلا کشته شد قبر در کربلا معصوم چهارم عبد الله بن امام حسین ع در دو سالگی بدست عبید بن زراق دمشقی کشته شد قبر او

در کربلا معلی

در کربلا معصوم پنجم حسین بن زین العابدین ع در شش سالگی بدست منصور بن اسد بن معاویه کشته شد قبر در ری
معصوم ششم قاسم بن زین العابدین ع در سه سالگی بدست عمرو بن یزید کشته شد قبر در بصره معصوم هفتم علی
امام محمد باقر ع در ۳ سالگی بدست اسد بن منصور دمشقی کشته شد قبر در رغان معصوم هشتم عبدالله بن امام جعفر
ع در ۳ سالگی بدست عبدالله بن محمود کشته شد قبر در بغداد معصوم نهم یحیی بن امام جعفر صادق ع در ۳ سالگی بسبب
سوره کشته شد قبر در بسطام معصوم دهم صالح بن موسی کاظم ع در ۳ سالگی بدست یوسف بن ابراهیم دمشقی کشته
شد قبر در ری معصوم یازدهم حسین بن امام علی رضا در ۳ سالگی بدست یوسف بن ابراهیم دمشقی کشته شد
قبر در ری معصوم دوازدهم جعفر بن امام نقی ع در چهار سالگی بدست یوسف بن ابراهیم دمشقی کشته شد
قبر در واقیم معصوم سیزدهم قاسم بن امام نقی ع در ۳ سالگی بدست منصور بن ناصر کشته شد قبر در حجاز معصوم چهاردهم
جعفر بن امام حسن عسکری ع در ۳ سالگی بدست یوسف بن محمود ناصر دمشقی کشته شد قبر در ری والله اعلم بالصواب.

فصل دوازدهم در ذکر تواریخ مولود و مدت عمر و مواضعات قبور و اولیاء اهل طریقت مثل امیرالمؤمنین
عباس و حمزه و اصحاب کهف و چهار پیر و چهارده خانواده قدس الله سره العزیز و ذکر تواریخ امیرالمؤمنین عباس بن
مسعود هم روایت میکنند چون امیرالمؤمنین عباس عم نبی عم پیغمبر هشتاد و هشت سال رسید بروز جمعه چهاردهم ماه رجب
وفات یافت ذکر تواریخ حمزه امیرالمؤمنین حمزه کنیت او ابو علی لقب او شهید الشهدا مدت عمر آنجناب پنجاه و نه
سال بود شهادت آنجناب در جنگ احد سلخ ماه ذیقعده روز شنبه در سه سوم من الهجرت قبر او در مدینه
ذکر رجال الغیب قدس الله سرهم در اخبار آمده است سیصد تن نقبا و هفتاد تن نجبا و چهل تن ابدال و هفت تن
اخیار و پنج تن عماد و چهار تن اوتاد و دو تن قطب و یک تن غوث نقبا در مصر و نواحی آن و نجبا در مغرب و نواحی
آن و نجبا در مغرب و نواحی آن ابدال در شام و نواحی آن و اخیار در حجاز و نواحی آن و عماد در اطراف زمین
اوتاد متفرق است میان مؤمنان و قطب در حصار کعبه و غوث در مکه والله اعلم بالصواب ذکر اصحاب کهف
در اخبار آمده است اول اصحاب تلیخا دوم مکسلمینا سیوم سبولس چهارم کشفوطط پنجم ادر قطیونس ششم کفشطیونس
هفتم یونس و سگ اصحاب کهف قطمیر است ذکر چهار پیر اول پیر علی کرم الله وجهه دوم خواجه حسن بصری سیوم
پیر حبیب عجمی چهارم پیر واحد بن زید قدس الله سرهما دیگر نوعی مسطور است پیر انبیا ابراهیم صلوات الله علیه و پیر خلفا
امیرالمؤمنین ابوبکر رض و پیر اولیا خواجه اویس قرنی و پیر ان پیر حضرت رسالت پناه صلعم دیگر پنج پیر اول
سلطان محمود سبکتگین رحمت الله علیه دوم سلطان محمد کالسیس رحمت الله علیه سیوم سلطان محمود دهری.

چهارم سلطان محمود غزنوی پنجم خواجه نجم الدین کبری ذکر چهارده خانواده از آن سهروردی نه خانواده است و جنید پنج خانواده
است از آن نه خانواده سهروردی و طبقات است چهار قادریه سهروردی بدانکه دو طبقات این است اول
جیبان دوم طیفوریان بدانکه چهار قادری این است اول کرخیان دوم سقطیان سیوم جنیدیان چهارم گازرونیان بدانکه
سه سهروردی این است اول طوسیان دوم فردوسیان سیوم سهروردیان بدانکه جنید پنج خانواده این است
اول زیدیان دوم عیاضیان سیوم ادهمیان چهارم هبیریان پنجم چشتیان بدانکه پیر طبقات شاه مدار بدیع الدین
قدس الله سره العزیز پیر قادری غوث الثقلین میر محی الدین قدس الله سره العزیز پیر چشت خواجه معین الدین چشتی
قدس الله سره العزیز پیر سهروردی شاه غریب حسین قدس الله سره العزیز ذکر پنج خواجه اول خواجه اویس قرنی
دوم خواجه محمود سمرقندی سیوم خواجه عثمان هارونی چهارم خواجه حسن بصری پنجم خواجه عبدالله انصاری قدس الله
سرهما ذکر افضل النساء و آن هفت اند اول حوا زوجه آدم صلوات الله علیه دوم ساره زوجه ابراهیم صلوات الله علیه سیوم
صفوره زوجه موسی علیه السلام چهارم آسیه عکس فرعون علیه اللعنة پنجم مریم ام عیسی علیه السلام ششم بی بی عایشه صدیقه
زوجه نبی عم هفتم خاتون جنت بی بی فاطمة الزهره بنت رسول الله صلعم تواریخ خواجه اویس قرنی قدس الله سره العزیز خواجه
اولیا و قدوه مقتدای و مقدمه تابعین و معظم عارفین خواجه اویس قرنی قدس الله سره العزیز فالنبی صلعم اویست القرنی
خیر التابعین در اوقات بعضی نبی عم روی قرن آوردی و فرمودی انی لاجد نفس الرحمان
من قبل الیمن روزی نبی عم فرمود که مردیست از امتان من روز قیامت بر امتان من شفیع خواهد شد صحابه پرسیدند
آن کیست فرمود عبدالله است نام او جست فرمود و پرسید کجی باشند فرمود در قرن در یک دایه مقید دارد
بر دست راست نه از پرسش پرسیدند ملاقات شده است فرمود ظاهر اند گفتند یا رسول الله اگر این چنین عاشق
صادق است با خدمت تو خود را رسانیده چرا مشرف نگردانیده است فرمود سه سبب اول اکثر اوقات بخدا
بسر دارد دوم با جرای شریعت من باشد سیوم بخدمت مادر حاضر باشد باز پرسیدند با ما ملاقات خواهد شد فرمود
با عمر و علی نبی عم فرمود ای علی شما بعد وفات من قمیص مرا اویس را در قرن برسانید او رسیده او را است و سلام
ما بگوئید که امتان مرا دعا کند و از خدای تعالی امر رستن خواهد باز فرمود ای یاران اویس با استماع خبر جنگ احد بدوستی
من دندان های خود را شکسته است و اویس را الله تعالی چنان کرامت فرموده است که بصورت اویس هفتاد هزار
فرشته آفریده است فردا قیامت در میان آنها اویس قرنی باشد کسی شناختن نتواند که اویس کدام و دیگر ندانند
که اویس قرنی در سرای دنیا زیر قبه بوای عبادت حقتعالی میکند و خود را از چشم اغیار دور میدارد الاولیاء

نحن

تحت قبائی لا یعرفهم غیری عبد الله عباس بهم روایت میکند بعد وفات نبی عم عمر فاروق
وعلی کرم الله وجهه مطابق قول نبی عم مرقعه مبارک برداشتند وسوی قرن روان شدند ودر قرن رسیدند اویس
در نماز بود دریافته نماز کوتاه کرد وگفت السلام علیکم ایشان جواب سلام دادند وگفتند ای اویس سید المرسلین
خاتم النبیین شفیع المذنبین رسول رب العالمین پیشتر از وفات وصیت کرده بود که بعد وفات من مرقعه مرا اویس قرنی
برسانی که اورا بشر دو دیگر فرموده اند که ایشان مراد دعا کنند واز خدای امت مرا آمرزش خواهد وپیراهن من بپوشد اویس قرنی
گفت شما ساعتی توقف کنید حاجت خود از درگاه ذو الجلال بخواهم با مرقعه بپوشم مرقعه از دست ایشان بگرفت بر مصلی
نهاد ودرون مقصود رفت وسر بر زمین نهاد آمرزش خواست نداء رسید ای اویس سر از سجده بردار پیراهن
حبیب من بپوش ثلث گناه عاصیان از امتان محمد بیامرزیدم واویس قرنی در سجده گفت خداوندا تا که جمله امتان
محمد نبخشی سر بر ندارم وپیراهن نپوشم باز نداء رسید ثلثان بتو بخشیدم درین اثنا علی کرم الله وجهه گفت که اویس در چه
حالت است بروم ببینم اویس در سجده دریافت که عمر فاروق وعلی کرم الله وجهه در پیش من ایستاده اند سر برداشت
وگفت چه کردی اگر شما نیامدی این پیراهن نپوشیدمی تا که گناه جمله امتان محمد صلعم را نه بخشیدمی وتعجب بسیار کرد
از حجره بیرون آمد مرقعه مبارک بر دوش کرد تاریخ وفات خواجه اویس قرنی هفتم ماه شوال شب جمعه در سنه سی وهفت
هجری بقول اختلاف سی ودو من الهجرت بود ذکر تاریخ خواجه حسن بصری قدس الله سره العزیز تولد آن حضرت
در بیست ویک هجری بود ومدت عمر او نود سال بود ووفات پنجم رجب روز جمعه در سنه یکصد وده من الهجرت ذکر
تاریخ شیخ حبیب عجمی قدس الله سره العزیز مقتدای زمان وپیشوای عارفان حضرت شیخ حبیب عجمی قدس الله سره العزیز تاریخ
وفات آن حضرت سیوم ماه رمضان روز شنبه در سنه یکصد وبیست هجری بود ذکر تاریخ فضیل عیاض قدس الله سره
العزیز در روز جمعه هفتم محرم از جهان نقل کرد ذکر تاریخ خواجه معروف کرخی قدس الله سره العزیز کرخی محله است از محلهای
بغداد ودران محل ساکن بود لهذا کرخی گویند مقدم سبیل طریقت پیشوای راه حقیقت خواجه معروف کرخی قدس الله
سره العزیز مادر وپدر ترسا بودند چون اورا بمعلم سپردند معلم گفت بگو ثالث ثلثه کرخی بگفت قل هو الله احد
چندانکه معلم ترسا میگفت خدا سه است معروف میگفت خدا واحد است معلم ترسا اورا بزد معروف از مکتب بگریخت
بجای امام علی موسی الرضا آمد مسلمان شد مدت از خدمت امام علی موسی رضا ماند باز بخانه مادر وپدر خویش آمد
مادر وپدر ازش پرسید بکدام دینی گفت بر دین اسلام پدر ومادر نیز بر دین اسلام مشرف شدند تاریخ وفات
خواجه معروف کرخی بیستم محرم روز چهارشنبه قبر در بغداد ذکر تاریخ [illegible] قدس الله سره العزیز وفات او دهم محرم

روز چهارشنبه قبر در بغداد ذکر تاریخ شقیق بلخی قدس الله وفات آنحضرت نهم رمضان قبر در ختلان ذکر تاریخ سری
سقطی قدس الله سره العزیز قدوة الاولیا عمدة الاصفیا حضرت سری سقطی قدس الله سره العزیز وفات آنحضرت
سلخ رجب روز آدینه قبرش در بغداد ذکر تاریخ یحیی معاذ قدس الله سره العزیز زبدة الاولیا یحیی بن معاذ قدس الله
سره العزیز نوزدهم رمضان روز شنبه از جهان نقل کرد قبرش در زمین نیشابور است ذکر تاریخ سلطان ابراهیم ادهم
بلخی قدس الله سره العزیز مدت عمر او یکصد و ده سال بود وفات او بیست و ششم جمادی الاول شب جمعه قبرش
در ولایت شام است ذکر تاریخ بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز سلطان العارفین قدوة المحققین مشایخ اعظم قطب
عالم اسلام مطلق خلیفه برحق بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز روزی در مناجات بود ندا رسید ای بایزید
عرش میطلبی گفت خداوندا عرش جای فرشتگان است من فرشته نیم باز ندا رسید که کرسی میطلبی گفت خداوندا
کرسی جای کروبیان است من کروبیان نیم باز ندا رسید بهشت میطلبی گفت خداوندا بهشت جای نیکوکاران است من
نیکوکار نیم گناهکارم از بهشت کار نیست باز فرمان رسید مرا میطلبی گفت خداوندا ترا میطلبم ندا آمد قبول کردم چون
بجوار رسید جان شیرین بحق تسلیم کرد عمر او صد و سه سال بود بقول دیگر نود و پنج سال بود هفتم شعبان روز جمعه
از جهان نقل کرد ذکر حسین منصور حلاج شهسوار معارفه و رهروان سبیل بوده حضرت حسین بن منصور حلاج
قدس الله سره العزیز چون حسین منصور انا الحق گفت خلیفه زمان فرمود که حسین منصور را بر دار کشند خلق انبوه جمع شدند
مدت عمر او نود و هفت سال بود بتاریخ سلخ محرم روز سه شنبه بر دار کشیدند تا بوقت عصر زنده بود فرمود بر اعضای
این را ببرند اول دو دست ببریدند بعده هر دو پای بعده هر دو ساعد بعده هر دو گوش بعده هر دو بینی بعده دو چشم کندند
بوقت مغرب سرش ببریدند جان داد از هر اعضای بریده او آواز انا الحق بر آمد جمله خلایق شنیدند و دیدند در حالت
حیات آنچه گفته بود بعد ممات گفت بر روز دوم جمله اعضای او بسوختند آواز انا الحق از خاکستر او بر آمد خاکستر او را در
دجله انداختند آب دجله در جوش شد آواز انا الحق از آب دجله بر آمد آورده اند آن حسین منصور را بر دار
کشیده شد حضرت شبلی قدس الله سره العزیز بدرگاه رب العزت نالید و گفت خداوندا حسین منصور مومن و عارف
بود موحد چرا بر دار کشیدی ندا رسید ای شبلی بلا بر وی از آن سبب گماشتم که اسرار ما آشکار کرد چنانکه در
قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی اَطْلَعْنَاهُ عَلَى سِرِّنَا فَاَفْشَى سِرَّنَا فَهَذَا جَزَاءُ مَنْ يُفْشِي سِرَّ
الْمُلُوكِ آورده اند چون خاک حسین منصور را در دجله انداختند دجله در جوش آمد شبلی قدس الله سره العزیز فرمود اگر خاک
را در دجله نیندازیم عنقریب در بغداد بلا رسد اکنون خرقه من در روی آب دجله اندازند تا ساکن خواهد ماند فی الدم خرقه شیخ را بر روی

آب انداختند

لب انداخت ساکت شد بعده آن خاک را از آب بدر آورد و در زمین دفن کرد امان یافت ذکر تاریخ جنید
بغدادی قدس الله سره العزیز سید السادات حضرت جنید بغدادی قدس الله سره العزیز خواهرزاده سری سقطی قدس
الله سره العزیز ششم ماه رجب روز جمعه از جهان بسوی فردوس نقل کرد قبر در بغداد ذکر تاریخ شیخ شبلی قدس الله سره العزیز
قدوه عارفان زبده سالکان شیخ شبلی قدس الله سره العزیز عمر او هشتاد و سال بود وفات او دهم ذی الحجه قبر شریف در بغداد
ذکر تاریخ خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز سلاله دین پیشوای یقین حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس
الله سره العزیز مدت عمر او نود و هفت سال بود وفات آنحضرت ششم ماه رجب روز جمعه قبر او در اجمیر ذکر تاریخ شیخ
فرید الدین شکر گنج قدس الله سره العزیز مدت عمر او هشتاد و سال بود وفات او پنجم محرم روز سه شنبه قبر او در پیتن است
ذکر تاریخ فرید الدین عطار عطار حق و رهبر مطلق حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره العزیز مدت عمر او یکصد و چهار
سال بود قبر شریف در نیشاپور ذکر تاریخ خواجه نجم الدین کبری قدس الله سره العزیز قطب کونین مه دارین حضرت خواجه
نجم الدین کبری قدس الله سره العزیز وفات آنحضرت نهم رمضان روز شنبه ذکر تاریخ خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز
قدوه جمله صفا و کبار زبده اهل الصفا حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز وفات او هفتم شعبان روز جمعه
ذکر تاریخ قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت الغوث الاعظم میر محی الدین جیلانی قدس الله سره العظیم مدت عمر آنجناب نود و
یک سال نام پدر آنجناب سید صالح و نام مادر آنجناب بی بی نصیبه تاریخ وفات آنجناب در سنه پانصد و شصت و دو هجری روضه
او در بغداد ذکر تاریخ حضرت شاه مدار بدیع الدین قدس الله سره العزیز تاج الدین و سراج الدین قطب المدار شاه
مدار بدیع الدین پیش شاه طیفور شامی رفت از دست آنحضرت مرید شد شاه طیفور فرمود ای بدیع الدین آنچه علاقه
دنیا داری بیار مدار شاه بدیع الدین قبول کرد و گفت ای شاه آنچه در حق من ارشد لقب من باشد فرمود بخشیدم
از آن تاریخ اسم شاه مدار مشهور شد و شاه مدار بدیع الدین را هفت لقب است در هفت آسمان در آسمان
اول زین الله و در آسمان دوم نجم الدین و در آسمان سیوم محی الله در آسمان چهارم فتح الله و در آسمان پنجم
صفت الله و در آسمان ششم بدیع الله و در آسمان هفتم مدار الله حضرت میر سید اشرف جهانگیر قدس الله سره العزیز
در رساله خود آورده اند میان ما و شاه مدار در سفر و حضر صحبت بسیار بود و بعضی جاهلان میگویند که شاه مدار نوری اند
پدر ایشان نسبت به پدر اند غلط میگویند نام پدر شاه مدار علی حلبی نام مادر ایشان فاطمه عرف هاجره شاه مدار اهل
قریش اند مولد او حلب و مضاف ولایت شام است مقبره پدر و مادر در آن موضع است و مخلدان میگویند که شاه مدار
بنگ و بوزه میخورند همه دروغ است شاه مدار را در ابتدای جوانی عشق الهی پیدا شد از خانه پدر خود بدر رفت

بر لب جوی رسید بر جهاز سوار شد قضای الهی آن کشتی غرق شد یکپاره تخته بدست شاه مدار رسید بر آن سوار شد

بر جزیره رسید دید که در آن جزیره درختان گونه گون بسیار است برای تماشای جزیره برخاست و رفت و سیر کرد و میوه

های شیرین درختان بود و میخورد تا چند روز در تماشای جزیره ماند روزی از غیب ملاحان پیدا شدند در وقت جزیره

آب بازی کردند بعده فرشتگان رسیدند محلی بیار استند شاه مدار ازین واقعه متحیر شد نزدیک آن محل رفت مردی دربان

بود چون شاه مدار را دید برخاست و گفت مرحبا درون بیا رفت و دید مردی سبز پوش بر تختی نشسته است و

دست گردان بسیار ایستاده چون شاه مدار را دید و گفت السلام علیکم جواب سلام داد به پهلوی خود نشاند بعد از آن

آفتابه آوردند دست هر دو بشویانید شخصی دیگر یک کاسه شیر برنج آورد هر دو خوردند بعد فراغ طعام جامه پوشانید

آورد در آن جامه سه برکانه بود دستار و پیراهن و ازار و در دستار نام آدم علیه السلام نوشته بود و در پیراهن نام ادریس

علیه السلام نوشته بود و در ازار نام ابراهیم علیه السلام نوشته بود آن سه جامه را شاه مدار پوشانید رخصت کرد و گفت من

خضرم شاه مدار بعد چندی در ایام دوانی به شام رسید پیش طیفور رسید مرید شد چندی در خدمت پیر خود ماند باز

رخصت گشته در هندوستان به بلده جونپور رسید آوازه شاه مدار در هندوستان مشتهر گشت علماء جونپوری شاه مدار

را پرسید که موحد کیست و چگونه شود فرمود ای عزیز سوال درست کردی شش کس قصد راه توحید کرده بودند اول

شاه مدار شرف الدین بوعلی قلندر قدس الله سره العزیز به قوت بازوی علم در دروازه توحید رسید اما مرشد نبود که

در صف توحید رساند پیش در گشته شد دوم منصور حلاج قدس الله سره العزیز در کوی توحید رسیده کشته شد

سیوم عین القضات که درون کوچه توحید کشته شد چهارم خواجه احمد غزالی در صحن توحید رسید کشته شد پنجم شیخ فرید الدین

عطار درون توحید رسیده در صف ایستاد نور ابلیس پیش یافت شیخ دانست که نور الله است سجده کرد و کافر شد

ششم بوعلی سینا درون توحید رسیده در صف ایستاده نور ابلیس علیه اللعنة یافت بوعلی سینا دانست که نور

الله است سجده کرد سوخته نشد به قوت خود سلامت ماند ابلیس گفت ای بوعلی سینا تو پیرو محمد علیه السلام در صف

توحید رسیدی و سلامت ماندی بوعلی سینا گفت محمد برای ناقصان است نه برای کاملان درین اثنا طپانچه محمد

بوعلی سینا رسید در اسفل السافلین داخل گردید الف ان را اولیای سهل گویند به مطلوب و به مقصود نرسیدند

توبه کردند علماء جونپوری گفت راست فرمودی شاه مدار بدیع الدین اکثر اوقات مرقعه سیاه پوشیدی و سر خود کلاهی

برهنه نکرده اند و خود را بکسی نمی نمودند اگر کسی برای ارادت ارشاد و تلقین می آمدی آورد دست بیعت نکردی

و کلاه چهار ترکی دادی اما اکثر اوقات پرهیز می کردی اول خلفای شیخ مسعود ... دوم خلفای شیخ محمود ...

هزار بخی ملی

هزار نخی سیوم خلفای شیخ ابراهیم حلقه شصت مرقعه در بر کرد چهارم خلفای شیخ احمد خرقه رنده مدت عمر آنحضرت یکصد و بیست
و چهار سال بود وفات آنحضرت هژدهم جمادی الاول شب جمعه روضه او مکن بور مضاف هندوستان ذکر تاریخ امام
اعظم رحمة الله پیشوای علمای دین قدوه رهروان شرع متین ابو حنیفه نعمان بن ثابت رحمة الله علیه لقب او اعظم
مدت عمر هفتاد سال و وفات او چهارم شعبان روز شنبه و اختلاف چهارم رجب در سنه یکصد و پنجاه من الهجرت
ذکر تاریخ امام ابو یوسف رحمة الله علیه مجتهد زمان و قاضی دوران ابو یوسف رحمة الله علیه تاریخ وفات او بیست
و هفتم رجب در شب آدینه در سنه فلان من الهجرت مدت عمر پنجاه و چهار سال ذکر تاریخ امام محمد شیبانی رحمة الله علیهم
رحمة الله علیه علمای اعظم و مفتی [illegible] امام شیبانی رحمة الله علیه وفات او غره رمضان در سنه فلان من الهجرت ذکر تاریخ
امام شافعی رحمة الله علیه سال تولد یکصد و پنجاه هجری مفخر ارباب علم مجتهد دین و علم امام شافعی رحمة الله علیه وفات او سلخ
رجب روز آدینه در مصر در سنه فلان دویصد و چهار من الهجرت ذکر تاریخ امام مالک رحمة الله علیه زبده علمای زمان پیشوای
مفتی دوران مالک انصاری رحمة الله علیه او وفات او ربیع الثانی روز یکشنبه در سنه فلان مدت عمر هفتاد و
پنج یکصد و هفتاد هجری ذکر تاریخ امام احمد حنبل رحمة الله علیه علمای دین و مفتی متین امام احمد حنبل رحمة الله علیه مدت عمر هفتاد و سه سال
وفات او دویصد و چهل یا شصت یا پنج هجری قبر او در بغداد ذکر تاریخ شیخ سعدی سراج الملک شیرازی قدس الله سره قدوه
علما زبده صدق و صفا عارف حق راز دان مطلق شیخ الاسلام مشایخ الکرام سراج الدین تاج الدین مصلح الدین
شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره العزیز وفات او پنجم شوال شب جمعه روضه او در مصلی شیراز است ذکر تاریخ خواجه
حافظ قدس الله سره طوطی شکرین زبان سبزه زار بلبل آشیانی گلشن راز شمس الدین حبیب الله خواجه حافظ قدس
الله سره روضه او در مصلی شیراز است والله اعلم بالصواب

ذکر فضیلت وضو سلیمان فارسی رض روایت میکند از رسول صلعم که هر که وضو کند برای نماز چون از خانه به مسجد رود
هر قدم که نهد گناهش محو شود ذره باقی نماند قال النبی صلعم مَنْ تَوَضَّأَ لِلصَّلوٰةِ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ كَانَ يَخْرُجُ
مِنَ الْخَطِيئَةِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ
سلیمان فارسی رض روایت میکند از رسول صلعم روزی در مصلی مدینه میرفت من همراه بودم زیر درختی رسید شاخ
آن درخت گرفت و بجنبانید برگهای آن درخت فرو ریخت آنگاه فرمود ای سلیمان بدانید هر مسلمانی که وضو سازد و
نماز گذارد چنانکه برگ این درخت ریخته شد همه گناهان وی بریزد و عفو گردد چون در نماز باستد و در رکوع و سجود رود
گناهان وی چون برگهای این درخت فرو ریزد شود چون از نماز فارغ شود از جمله گناهان عمر خود پاک و نمازی را

کوید ای مصلی حقتعالی ترا نکاه دارد چنانچه تو مرا نکاه کردی ملائکان آن نماز بر آسمان برند و ندا کنند که این نماز فلان
بن فلان است داخل کنند بر در قیامت آن نماز شفاعت نماید اگر کسی بی وضو نماز بجا آرد کوید حقتعالی ترا ضایع کند
چنانچه تو مرا ضایع کردی گفته است نبی علیه السلام هر که نماز بوقت کزارد هر نمازی حقتعالی با حقتعالی اورا هشت چیز عطا کند اول دوستی
ملائکان دوم نور معرفت سیوم روشنی قبر چهارم روشنی قیامت پنجم سایه تاج بر سر ششم حشر کرانی ترازو هفتم گذشتن صراط
هشتم کلید بهشت قال النبی صلعم الصَّلَوٰةُ افضلُ بعدَ توحیدٍ وعِلْمَ الایمانِ ونورَ المؤمنین
ومفتاحُ الجنّةِ گفته است نبی علیه السلام نماز بوقت با جماعت بکذارد حقسبحانه تعالی شش کرامت روزی کرداند
اول عذاب کور بردارد دوم نور بر روی پدید آرد سیوم خدا تعالی خشنود باشد چهارم بروز قیامت نامه اعمال بدست راست
باید پنجم از پل صراط چون برق بکذرد ششم بی حساب در بهشت برود و گفته است نبی علیه السلام هر که کاهل نماز است حقسبحانه تعالی اورا به ده عقوبت
کرفتار کند اول برکت بردارد دوم روسیاه شود سیوم میان مومنان دشمن باشد چهارم ملک الموت را بهیبت بیند پنجم
جان کندن سخت شود ششم منکر نکیر سوال بهیبت کنند هفتم کور تنگ شود هشتم خدا تعالی اورا خشم کیرد نهم تشنه و کرسنه شود در کور
دهم جان او در آتش باشد قال النبی صلعم الصَّلَوٰةُ عمادُ الدّینِ مَنْ اَقامَها فقد اقامَ الدّینَ ومَنْ
ترکَها فقد هدمَ الدّینَ قال النبی صلعم اذا قال المسلمون الحمدُ للّهِ خلقنی مسلمون
لا خلقنی الکافرون ترجمه وی این است گفته است نبی علیه السلام کویند مومنان در حشر شکر خدا را با آفرید در اسلام و
نه آفرید در قوم کفر قال کافرون الحمدُ للّهِ خلقنی کافرون لا خلقنی الکلابون قال
الکلابون الحمدُ للّهِ خلقنی کلابون لا خلقنی خنزیرون الحمدُ للّهِ خلقنی خنز
یرون لا خلقنی تارکَ الصَّلَوٰةِ گفته است نبی علیه السلام ای مومنان نماز نفل بسیار بکذارید که شمارا هر
رکعت حجاب آتش دوزخ باشد گفته است نبی علیه السلام هر که نماز شام بکذارد و در مسجد معتکف باشد تا نماز خفتن حق تعالی
اورا دو قصر در بهشت دهد آن قصران یکان یکان ماه راه باشد هر که نماز بامداد بکذارد و در مسجد معتکف باشد تا نماز اشراق
حق تعالی اورا ثواب عمره و حج بخشد و آن عمل نیک نویسد اللّٰهمّ اجعلنا من المصلّین ذکر فضیلت قران
مجید قوله تعالی اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
عبد الله بن امیر المومنین عمر رض روایت میکند از رسول صلعم فضیلت خواندن قران مجید بسیار است اما مختصر گفته میشود
هر که قران خواند نور بر روی او پدید آید و چراغ کور است و سایه حشر و حجاب آتش دوزخ است و پروانه بهشت
گفته است نبی علیه السلام هر که سوره اخلاص تا آخر با بسم الله بخواند از آتش دوزخ امان باشد و بهر حرف ملائکان حسنات او

او را [illegible]

نویسد حق تعالی برای او در بهشت کوشکها بنا کند و هر که سوره فاتحه با تعوذ و تسمیه بخواند تا آخر همچنان باشد که ختم قران کرده باشد
و ثواب ختم قران یابد و هر که آیة الکرسی تا آخر بخواند او از بلاهای دنیا و از عذاب دوزخ امان یابد و جای او در بهشت باشد
و هر که در شب سوره یس بخواند همچنان باشد که ده ختم قران کرده باشد و از بلاهای امان یابد اگر درویش باشد توانگر شود و
تمام گناه وی عفو گردد اگر بدرگاه حق جل علی بنالد نالش او قبول افتد و هر دعا که کند مستجاب شود و گر در گور سوره یس بخواند
هر روز قیامت او را ندا رسد ای بنده هشت دروازه بهشت برای تو گشاده است بهر دری که خواهی بیا و گر سوره یس
در حالت نزع مسلمان بخواند ملک الموت جان آن بنده را آسان میبرد و لیکن اگر خواننده یس هر روز جمعه میرد و
شهادت بمیرد و شهید شود اگر کسی تمام قران بخواند بعدد و حرف درجه بخشد و عظمت آن بنده خدا علیم است و دعای
آن بنده مستجاب گردد هر روز قیامت قران مجید او را شفاعت کند به بهشت برد اگر کسی تمام قران بخوانده باشد
و گر دو آیت یا سه آیت خوانده حق تعالی بعدد هر چیز که در دنیا آفریده است او را نیکویی بنویسد گفته است نبی عم
فرزند خود را پیش معلم بنشاند بسم الله الرحمن الرحیم بخواند تا حق تعالی پدر و مادر و معلم او را از آتش دوزخ آزاد کرداند
و گر فرزند خود را تمام قران بخواند دنیا و آخرت همچنان باشد که ده حج کرده باشد و ده هزار مسکین را طعام داده باشد و ده هزار برهنه
را جامه پوشانیده باشد گفته است نبی عم که ای یاران حق تعالی در دوزخ وادی آفریده است در آن جاهای آفریده است در آن
چاه ماران و کژدمان بزرگ آفریده است گناهکاران را در آنجا عذاب شدید خواهد شد و هر که بی وضو و ریا قران بخواند
آن قاری را حق تعالی در آنجاه بیندازد و ملائکهان وادی گویند ای بدبختان چرا بی وضو قران خوانده بودی و حرمت
ندانسته بودی اکنون لاجرم این مقام شماست عذاب از دست ماران و کژدمان خواهد کرد گفته است نبی عم
بدرستیکه بر مردمان سخت ترین عذابها خواهد شد هر روز قیامت شخصیکه جاهل دارد خود را یعنی زن و فرزند و خواهر را از علم
شریعت و علم توحید و علم فرض چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ مَنْ اَجْهَلَ اَهْلَهُ چنانکه در قران مجید خبر داده است قوله تعالی يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُوْا اَنْفُسَكُمْ
وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا گفته است نبی عم هر که برود در راهی و بجوید در آن راه علم را آسان گرداند الله تعالی برای او
بدان راه راهی سوی بهشت چنانکه در حدیث آمده است قال النبی عم مَنْ سَلَكَ طَرِيْقًا يَلْتَمِسُ فِيْهِ
عِلْمًا سَهَّلَ اللّٰهُ لَهُ فِيْهِ طَرِيْقًا اِلَى الْجَنَّةِ گفته است نبی عم عمل اندک با علم بهتر است از عمل
بسیار جاهل چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم قَلِيْلُ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيْرِ
الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ نیست کاری که زیر کار گر نیست علم است عزیکه زوال آن نیست علم است   صدر بکره ور و

شادنشستن علماست همچنانکه بود بهتر نشستن علماست گفته است نبی عم هر که علم را دوست دارد او از ایشان است تابعه ازین باب

در حدیث آمده است قال النبی صلعم مَنْ اَحَبَّ قَوْماً فَهُوَ مِنْهُمْ [در فضیلت روزه رمضان] قال الله تعالی

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِیْ اُنْزِلَ فِیْهِ الْقُرْاٰنُ هُدًی لِلنَّاسِ وَبَیِّنَاتٍ مِنَ

الْهُدٰی وَالْفُرْقَانِ ابوهریره رض روایت میکند از رسول صلعم روزه رمضان فرض عین است روزه

رمضان فرض عین کسی روزه است اول ده روزه رحمت است دوم ده روزه مغفرت است سیوم ده روزه آزادی از آتش

دوزخ است گفته است نبی عم خواب روزه دار چون عبادت است و خاموشی او چون تسبیح و بوقت افطار

دعای او مستجاب باید باید که هر روزه رمضان در عبادت مشغول باشد و حلال را حلال و حرام را حرام داند و هیچ فعل بد

از وی بظهور نیاید و چون روزه دار نماز تراویح بگذارد دران بیست رکعت است پس هر گناه که کرده باشد حقتعالی

جمله گناهای وی عفو کند و بیست قصر در بهشت دهد و روزی هر قصر بگاه راه دارد چنانچه در قران مجید خبر داده است

قوله تعالی اَلصَّوْمُ لِیْ وَاَنَا اُجْزٰی بِهٖ یعنی روزه مرا و جزای آن بر من است گفته است نبی عم که حقتعالی می

فرماید اگر سه صد هزار کس مستوجب عقوبت باشند اگر روزه دار ایشان را بوقت افطار روزه دعا کند من دعای او مستجاب

کنم و عفو نمایم و از آتش دوزخ رهای بخشم مگر چهار کس اول شراب خمر دوم عاق کرده پدر و مادر سیوم قطع رحم مسلمانان

و هم بکیان و چهارم مشاجر کینه دار و چون رمضان آخر رسد همه گناهان روزه داران بیامرزم و هر تسبیح و تهلیل گوید

قبول نمایم و در بهشت کوشک زمرد و حورین هم و در هر کوشکی حورین معصوم است و برین هر حورین هفتاد هزار حله باشد

و هر حله را هفتاد رنگ بود و کنیزکان گرد بگرد ایستاده باشند چنانچه در قران مجید خبر داده است قوله تعالی حُوْرٌ

مَقْصُوْرَاتٌ فِی الْخِیَامِ گفته است نبی عم هر که روزه رمضان بعمداً یکروزه نشکند اگر تمام عمر روزه رمضان

دارد ثواب حاصل نشود [ذکر فضیلت روزه [illegible]] گفته است نبی عم هر که در ماهی سه روز دارد یعنی سیزدهم و چهاردهم

و پانزدهم همچنان باشد که همه سال روزه داشته باشد گفته نبی عم هر که بعد رمضان در ماه شوال شش روزه دارد همچنان

باشد که همه سال روزه داشته باشد گفته است نبی عم هر که هر روزه عاشوره دهم محرم روزه دارد همچنان باشد که جمله انبیا

مرا سیر کرده باشد و ثواب تمام عمر روزه یابد و ثواب حج عمره یابد روزه عاشوره روز بزرگ است زیرا که حقتعالی ده هزار پیغمبر را

بشرف نبوت مشرف گردانیده است دران هفت خیر مسلمانان سنت است اول روزه دوم نماز چهار رکعت و سلام

در شب سیوم بیمار پرسی و زیارت علما و دعا خواندن و طعام مسکینان دادن و یتیم نوازی چندانکه موی بر سر

یتیم باشد حقتعالی درجه او در بهشت دهد گفته است نبی عم هر که در ماه رجب سه روزه دارد حقتعالی دوزخ را از وی سه

برادر [illegible]

هزار سال راه دور گذارد و هرکه چهار روزه دارد حقتعالی گناه پنجاه سال او را عفو کند اگر تمام ماه روزه دارد جمله ملائکه [illegible]
تا ثواب او بمیزان نویسند گفته است نبی علیه السلام هرکه در اول ماه شعبان سه روزه دارد حقسبحانه تعالی او را ثواب پیغمبران
دهد و عبادت هفتاد سال نویسد اگر او بمیرد بدرجه شهادت رسد و هرکه پانزدهم شعبان روزه دارد چون
شب در آید صد رکعت نماز به پنجاه سلام بگذارد گناه صد سال عفو شود عبدالله عباس روایت میکند
از رسول صلعم هرکه نماز گذارد و زکوة ندهد نماز وی قبول نباشد زیرا که خدای تعالی نماز و زکوة را یکجا یاد کرده است قوله تعالی
وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ گفته است نبی علیه السلام هرکه نماز گذارد و زکوة دهد و روزه رمضان بدارد و حج
گذارد و مهمان را طعام دهد بهشت وی را باشد گفته است نبی علیه السلام صدقه دادن هفتاد در بلاها بند شود و ابای یابد گفته
است نبی علیه السلام هرکه مسلمان را جامه بپوشاند تا که جامه بر اندام او باشد حقسبحانه تعالی صد هزار نیکی در دفتر اعمال او
بنویسد و هرکه مسلمان را طعام دهد حقسبحانه تعالی او را از آتش دوزخ آزاد گرداند گفته است نبی علیه السلام اگر هیچ چیز میان امت
پدید آید آفت و بلاء عظیم پیدا شود اول آنکه چون فسق و فجور پدید آید و قربه مرگ مفاجات پدید آید دوم آنکه چون
عهد بشکند مرگ چهارپایه پیدا گردد سوم آنکه چون زکوة ندهد باران نبارد چهارم چون ستمگر از و کم کنند حکم و
درویشان ندارد و چیزی ندهد قحط پدید شود اگر او بمیرد مال وی را وارثان گیرند و او را عذاب و عقاب شود و
بروز قیامت جمله درویشان بر وی افتند و گویند خداوندا حق ما بر وی واجب کرده بودی بما نرسانیده است امانت
بر ذمه اوست ما را بدهانند حقتعالی آنچه نیکوئی آن بنده باشد بدرویشان بدهانند اگر نیکی هیچ نباشد گناه درویشان
بر گردن او نهند و بدوزخ برند ای عاقلان آنچه عاقلی است وجه مناسب دانستن که مال خود را بکار خود بنا در دنیا
برای دیگران گذاشتن بعوض مال خود و دوزخ اختیار کردن همه بیتوفیقی است و در حسرت عاقبت را نیها بخورند زیرا که
در حسرت اَلدُّنْیَا مَنْ رَغْبَتَ الْاُخْرٰی الهی مرا و جمله مومنان را برین کار توفیق بخش بمنه و کماله و کرمه
والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان حق پدری و مادری و فرزندی و شوهری و زنی و همسایگی ذکر حق پدری
پدر و مادر گفته است نبی علیه السلام رضای خدای تعالی در رضای پدر و مادر است هرکه بامداد برخیزد بارادت خویش بر روی
پدر و مادر نظر کند وی را ثواب حج بنامه اعمال بنویسند و هرکه بامداد برخیزد و مادر و پدر را خشنود کند حقتعالی
روزی او فراخ گرداند در دنیا و در عاقبت جای او در بهشت بود چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی
اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدَامِ اُمَّهَاتِكُمْ و هرکه مادر و پدر را برنجاند طاعت و دعای او مستجاب نگردد
و در بهشت جای نیابد و در دنیا معزز نباشد و هرکه بعد وفات پدر و مادر بزیارت قبور ایشان برود ثواب حج

ابو هریره رضی روایت میکند روزی اعرابی پیش نبی علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله پدر و مادر من ضعیف گشته اند طاقت
حرکت ندارند بدین نان در دهان ایشان بدست خود میکنم و نجاست ایشان بدست خود پاک میسازم حق پدر و مادر
گذارده شود یا نه فرمود ای اعرابی اگر صد سال همچنین کنی از صد یکی نگذارده باشی فاما نیکوئی میکنی حق جزای آن ترا خواهد داد
و حسنات نامه تو خواهد نوشت بقول علمای کبار چنین آمده است که حق مادر و پدر بر فرزند دوازده چیز است اول
طعام و آب دادن دوم جامه سیوم با حرمت نهادن چهارم اگر بخوانند رود و اجابت کردن اگرچه در نماز نفل باشد
پنجم کار که فرمایند بجا آرد و اگر در آن کار معصیت نباشد ششم سخن بلند و درشت نگوید هفتم بخشم در پشت نه بیند هشتم
نام گرفته نخواند نهم در راه پیشتر و از ایشان نشود دهم رضا پدر و مادر جوید یازدهم برای پدر و مادر دعا کند آمرزش خواهد
از حق تعالی چنانکه در حق خود خواهد دوازدهم بعد وفات پدر و مادر تکفین و تجهیز کنند و طعام کنند و دعای آمرزش خوانند گفته است
نبی علیه السلام هر که آزار رنجه پدر و مادر است او بهشت نخواهد یافت چنانکه در حدیث آمده است قوله تعالی لَا تَدْخُلُ
الْجَنَّةَ عَاقُّ الْوَالِدَیْنِ انس بن مالک بن نضار رضی روایت میکند در مدینه علقمه نام مرد صالح و پارسا بود
و حسنات او بسیار اما مادر او از او ناراض بود ناگاه بیمار شد و کار رسید از جهان بیرحالت در حالت نزع رسید جان
از تن بیرون نمی شد زن او چون این حالت بدید پیش نبی علیه السلام آمد حال شوهر را بیان نمود نبی علیه السلام علی کرم الله وجهه و سلمان
و عمر بن خطاب رضی را فرستاد که تلقین شهادت کنند رفتند و دیدند که در سکرات گفتند ای علقمه بگو اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله زبان علقمه به کلمه شهادت روان نشد نبی علیه السلام را خبر کردند فرمود تا مادر
او بیارند بلال رضی رفت مادر او را بیاورد چون نزد نبی علیه السلام رسید گفت السلام علیکم نبی علیه السلام جواب سلام او داد و گفت
ای مادر علقمه از تو چیزی بپرسم راست بگوی علقمه پسر تو چگونه بر رضای تو حاضر بود گفت یا رسول الله جانم فدای قدم
تو باد راست میگویم علقمه نماز و روزه کردی و صدقه بدر دل شان دادی اما خشنودی من نجستی و من از وی گاهی خشنود
نیم فرمود ناخشنودی چیست گفت گاهی گفته من نکرده است و فرمان زنان خود بجا آورده است آنگاه نبی علیه السلام روی بسوی
صحابه نمود و گفت ای یاران هر کسی که مادرش ناخشنود باشد زبان او هر آینه از کلمه شهادت محجوب گردد و ای
یاران قدری هیزم جمع کنید تا علقمه را بسوزانم مادر علقمه گفت یا رسول الله علقمه فرزند من است او را در پیش من بسوزانی
چگونه دیده ببینم فرمود ای مادر علقمه آتش دوزخ از آتش دنیا سخت تر است حق تعالی او را در آتش دوزخ عذاب
خواهد کرد بنا علقمه او را در آتش دنیا بسوزانم تا او از آتش دوزخ رهائی یابد و الا نه تو از او خشنود شو تا نماز و روزه
او قبول افتد و از آتش دوزخ خلاص یابد مادرش را درد فرزندی غالب آمد و گفت یا رسول الله من از علقمه راضی شدم

خشنود

خشنود گشتم نبی علیه السلام بلال رض را فرمود برو ببین که احوال علقمه چگونه است زبانش کلمهٔ شهادت گرداند یا نه بلال رض
چون بدر علقمه رسید آواز شهادت از زبان علقمه شنید با آواز بلند جان بحق تسلیم نمود آنگاه نبی علیه السلام روی بسوی یاران
نمود صحابه گفتند یا رسول الله هر که با رضای مادر و پدر کار کند لعنت بر او باد و هر که زن خود را بر مادر خود برگزیند لعنت بر او باد
حق فرزند بر پدر چهار چیز است اول نام نیکو نهادن دوم علم شریعت بیاموزانیدن سیوم ختنه او بهفت سالگی
کردن سنت است چهارم چون فرزند بالغ شود کتخدای کرده بدهد ذکر حق همسایه علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول
صلعم مردمان مسلمان نشوند تا که دل و زبان یکی نشود و همسایگان از رنج او ایمن نباشد لقول نبی علیه السلام حق همسایه
حق والدین دارد ابوهریره رض روایت میکند روزی یاران نبی علیه السلام را پرسیدند یا رسول الله همسایه چیست فرمود
حقوق همسایه یازده عدد است اول با او نیکوئی کند و در بدی راضی نباشد دوم طمع در وی بهیچ چیز نکند سیوم
رنج خود از وی باز دارد چهارم هر بلا و رنج همسایه دفع کند پنجم اگر چیزی خواهد اگر موجود باشد بدهد ششم اگر بخواند
رود اجابت کند هفتم اگر بیمار شود بیمار پرسی کند هشتم اگر در مصیبت گرفتار آید به تعزیت او برود نهم اگر در سفر رود
خانه او محافظت نماید دهم اگر فرزند او باشد خبرگیری طعام کند یازدهم او در هر سخن وصیت کند تا حقوق همسایه بجا آورده
ذکر حق شوهر ابوهریره رض روایت میکند از رسول صلعم اگر روا بودی سجده کردن کسی زنان را حکم شدی تا سجده
کنند مر شوهران خود را سلیمان فارسی رض روایت میکند از رسول صلعم روزی زنی از زنهای مدینه بخدمت نبی علیه السلام
آمد و پرسید یا رسول الله حقوق شوهری بر زنان چیست فرمود اگر شوهر خود را ببینی که تن او پر جراحت ریم باشد
خون جاری است اگر با زبان خود لیسیده پاک کنی تا حق او گذارده نباشی و مدام برضای شوهر خود باشی اگر زنان
برضای شوهران خود بوده بمیرند جای او در بهشت باشد پرسید رضای چیست فرمود رضای این است روزه تطوع
بغیر دستوری شوهر خود نه روا اگر دارد گنهگار شود و گر شوهر زن را بطلبد اجابت کند اگر عذر آرد گنهگار شود
و مدام بفرمان شوهر حاضر باشد اگر بیفرمائی کند لعنت خدا بر او باشد و مال شوهر را بی اجازت او بکسی ندهد و بیرون خود
با اجازت شوهر بغیر زندان و نگریزد اگر بدهد گنهگار شود و بی اجابت از حرم بدر نرود اگر بدر رود در طلاق شوهر
گردد و زنان را واجب است که فرج خود نگاه دارد اگر نگاه ندارد تا عبادت این زن بدرگاه حق جل علی قبول نیست جای او
در دوزخ است چنانکه در حدیث آمده است قال النبی صلعم أَفْضَلُ النِّسَاءِ مَنْ تَكُونُ فِيهَا ثَلَثَةُ
أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا ذِكْرُ الذُّنُوبِ وَالثَّالِثُ إِطَاعَةُ الزَّوْجِ عبد الله عباس رض روایت میکند
در عهد رسول صلعم زنی وفات یافت او را مادر بعد از مرگ دختر خود در درد و الم بود شبی در خواب دید که دختر

او در آتش میسوزد و از دهان او خون میچکد و دستهای او از زنجیر آتشین بسته و سلسلهٔ آتشین بر پا کرده و ماران در هر دو
پستان او آویخته پرسید ای دختر این چه حالت است گفت ای مادر من که این آتش مرا میسوزد که پیش شوهر بدگوئی کرده بودم و هر دو
دست از زنجیر آتشین بسته جزای این است که مال شوهر بود آن را بی دستوری او بدیگری داده بودم و اینکه در پای
من است جزای آن این است که بی‌رضای شوهر از خانه بدر رفته بودم ماران در پستان من آویخته است که بی اجازت شوهر خود شیر
بفرزند غیری داده بودم و خون از دهان من میرود جزای آن این است که جواب درشت شوهر را داده بودم اکنون ای
مادر احوال من بخدمت نبی علیه‌السلام برسان شوهرم را طلبیده بگویند که از من راضی شود و شفاعت کند تا از عذاب آتش رهائی
یابم مادرش از خواب بیدار شد و بگریست بخدمت رسول صلعم آمد قصهٔ احوال دختر خود بگفت نبی علیه‌السلام شوهرش را طلبید و فرمود
بشفاعت من بر زن خود راضی شو گفت یا رسول الله زن من بی‌فرمان بود با امید شفاعت تو راضی شدم و عفو نمودم نبی علیه‌السلام
مادرش را وداع کرد مادرش شب دیگر دختر خود بخواب دید در بهشت است و حلهٔ بهشتی پوشیده است پرسید ای دختر
اکنون ترا در بهشت دیدم و حله‌های بهشتی در تن است گفت ای مادر حق سبحانه تعالی از تو راضی باد تو شوهر مرا پیش
نبی علیه‌السلام راضی کردی و مرا عفو نمود حق تعالی عذاب از من برداشت و بهشت کرامت فرمود و حله‌ها عطا فرمود اکنون ای مادر
این خبر بگوش زنان دنیا برسان تا عبرت پذیر شوند و بر حق شوهری نگاه دارند و رضای شوهران خود جویند تا بدین عذاب مبتلا
نخواهند شد گفته است نبی علیه‌السلام حق زن بر شوهر پنج چیز است اول آنکه طعام و آب و جامهٔ حلال دهد بقدر استطاعت خود و مأمن ط
دارد دوم آنکه زن خود را علم شریعت بیاموزاند یعنی وضو و صوم و صلواة و علم ایمان و علم حیض و نفاس و احکام
غسل جنابت و مانند آن سیوم آنکه چون او را کار فرماید در درون حرم فرماید چهارم آنکه بر وی ظلم و تعدی نکند زیرا که زنان
امانت خداست و چون زنان حامله را درد زه شود حق تعالی فرماید مر ملائکه را تا بهر دردی و هر آه او هزار نیکی بنویسند و هزار بدی
از وی محو کنند فرزند را بدین شیر دهد حق تعالی و برابر هر دم هزار حسنات نوشتن فرماید و هر گناه از وی محو کنند
و هزار درجات او مقرر آید پنجم آنکه اگر زن ناسازگار باشد و بر او ترک دهد فصل در بیان فضیلت شکر و صبر و
کردن ذکر شکر هرکه در هر حال شکر گوید خدا تعالی او را در همه حال از کرم خویش نگاه دارد و از همه حال در فراغت
باشد و از کاری مانده نگردد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ذکر
بیان خلق و صبر و خشم فرو خوردن گفته است نبی علیه‌السلام حق تعالی اول چیزی که در میزان بنهد آن خلق است و خلق نیک علامت
ایمان است و نیم دین است حق تعالی بندهٔ نیک خوی را دوست دارد و در حشر منور آید و حله بر تنش گردانند و در آخرت جای
در بهشت دهد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ یاران پرسیدند یا رسول الله

خلق نیک چیست

خلق نیک چیست فرمود ای یاران اول ترسیدن خدا و از عذاب او و کار نیکو کردن برضای او و نیکو کردن با خلق الله و با
عیال و با خلق الله و صبر کردن از اندوه و بلا و شکر گفتن در نعمت خدا و خشم فرو خوردن و عفو نمودن از کینه هر کسی و عذر
پذیرفتن از کسی چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی اَلْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ
وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ اگر کسی این کارها بدست آرد تا میان مردمان گرامی تر باشد و خلق بدترین آنست
و از عذاب خداوند تعالی نترسیدن و صبر در دل نیاوردن و خشم فرو نخوردن و هر کینه کسی عفو نه نمودن و صبر از
اندوه و بلا نیاوردن و عذر کسی نه پذیرفتن چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ
الَّذِینَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ یعنی بشارت بده هر خلق را که صبر کند بر مصیبت و بلاها و اندوه از آسمان
گفته است نبی علیه السلام که صبر کردن به بلا فاضلتر است از عبادت صد سال چون بلا و اندوه از آسمان برسد بر بنده اگر او را
گناه باشد از گناه پاک شود و مزید درجات گردد و گر نکند رضای حضرت صمدیت نباشد اگر بر کسی بلا نازل شود صبر کند
و گوید یا رب رَضِینَا بِقَضَائِکَ وَصَبَرْنَا عَلَی بَلَائِکَ ملائکان مقرب درگاه گویند یا بار خدایا این
آواز عبادت است ما میشنویم چون بار دوم بگوید از درگاه ایزد تعالی ندا شود لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ عَبْدِی
یعنی ای بنده هر چه خواهی بخواه حاجت تو روا گردانم و بدین صبر مرتبه ترا عظیم گردانم و کرامات عطا کنم و در بهشت جای دهم
گفته است نبی علیه السلام صبر نیم ایمان است و شکر نیم ایمان چنانکه در خبر است قال النبی صلعم اَلْاِیمَانُ نِصْفَانِ نِصْفُهُ
صَبْرٌ وَنِصْفُهُ شُکْرٌ گفته است نبی علیه السلام گروهی را نزدیک خدای تعالی درجات بدان درجه ایشان را نه نماز نه روزه نه زکوة
رسد یاران پرسیدند آن درجه چیست فرمود اگر آنچه بلا در تن کسی برسد صبر کند تا حق تعالی اینها را با صابران در بهشت
جای دهد چنانکه پیغمبران پیشین در بلا قوم خودها مبتلا بودند و صبر کردند صبر خلق پیغمبران است و گاهی نگفته اند که یا رب
این قوم را هلاک گردان بلکه گفته اند اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِی یعنی یا بار خدایا این قوم را راه راست نمای گفت معاذ بن
بن جبل بن قیس رض مرا فرزندی بود در یمن وفات یافت حق تعالی بدین مصیبت اجر عظیم بخشیده زیراکه مال و فرزند
مردمان هدیه از خداوند تعالی عاریت میدهد و باز میستاند چو صبر و شکر کار دیگر نی اگر صبر کنی ثواب صابران یابی و اگر صبر
نکنی از ثواب محروم مانی مرده بتضرع و زاری باز نگردد و خود را بغم و الم مبتلا کردن کار خردمندان نیست باید که
مرگ خود را یاد آری تا از اندوه آزاد باشی انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند مردی در مدینه بود پسر کودک داشت
مدام پسر را در کنار گرفته بخدمت نبی علیه السلام آمدی ناگاه پسرش وفات یافت از اندوه پسر خود روز چند نرسید نبی علیه السلام
پرسید که فلان کجاست گفتند یا رسول الله پسرش وفات یافته است نبی علیه السلام بر جات تعزیت رفتند و دیدند که اندوهگین

نشسته در نمود ای یارش و باش روز قیامت شود حق تعالی پسر تو را فرماید که در بهشت رو پسر تو گوید بار خدایا پدر و مادر من کجا اند همراه
بده تا من به بهشت روم با پدر و مادر در روم حق تعالی پاس خاطر وی ترا یابد و فرزند الحال صبر باید کرد تا اجر خواهد یافت ابو هریره رضی
روایت میکند سید المرسلین صلعم از نقل فرزند خود را اندوه کرد بسیار بگریست صحابه گفتند یا رسول الله صلعم چرا اندوه میکنند و گریه
میزنند و مایان را برای اندوه و گریه منع میکنند ای یاران برای گریه منع نمیکنم از برای نوحه و فریاد و فغان منع میکنم که بی فرمانی
است و گریه رحمت خداست این رحمت را در دل رحیمان پدید آورده است و در مصیبت صابر باید چنانچه در قران مجید خبر
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ و در مصیبت گوید قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ گفت امیر المومنین ابو بکر رضی که نبی علیه السلام فرموده است سه کس را حق تعالی کرامتها بخشد و مرتبه عظیم رساند اول
راضی باشنده به قضای الهی دوم صابر باشنده به بلا و سیوم شاکر باشنده به نعمت های او عبد الله عباس رضی روایت میکند از
رسول صلعم که صبر نیم ایمان است و شکر نیم ایمان است و یقین همه ایمان است حق تعالی فرماید شرم دارم من از آن بنده
اگر وقت وی رسد از آن شکر گوید و گر بلا و اندوه رسد صبر کند گروه صابر به هیچ حال عاجز و مانده نشود فصل شانزدهم
در بیان کبر و دروغ و غیبت و فاحشه و زناکاری و ربو خواری و شرب خمر و ذکر متکبران قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ
يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ عبد الله عباس رضی روایت میکند از رسول
صلعم سه گروه بیشتر از همه در دوزخ بروند اول ائمه متکبران دوم ظالمون سیوم ربا خواران دیگر شش گروه بوی بهشت
نخواهند یافت اول شارب خمر دوم آزار دهنده مادر و پدر سیوم زناکار چهارم با صله رحم نه پیوندد پنجم لو کند خدا اگر کنده ششم مانع
الزکواة اگر شارب خمر و زناکار بی توبه بمیرد دو سه گروه بیشتر از همه در بهشت بروند اول شهیدان دوم علمای با عمل سیوم
درویش ن اهل عیال صابر که نفقه حلال با عیال متصرف باشد دیگر شش گروه به شفاعت در بهشت خواهند رفت اول
پادشاه عادل دوم غنی با سخا سیوم جوان با صلاحیت چهارم عالم زاهد پنجم زن با صلاح ششم درویش صابر چنانکه در حدیث شریف
آمده است سِتَّةُ نَفَرٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الشَّفَاعَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَوَّلُهَا أَمِيرٌ عَادِلٌ وَغَنِيٌّ
سَخِيٌّ وَعَالِمٌ هَادٍ وَشَابٌّ تَائِبٌ وَفَقِيرٌ صَابِرٌ وَامْرَأَةٌ مُحْسِنَةٌ و شش حیوان در بهشت
خواهد رفت اول سگ اصحاب کهف دوم ناقه پیغمبر صالح علیه السلام سیوم گاو موسی صلوة الله علیه چهارم مور سلیمان علیه السلام
پنجم خر عیسی علیه السلام ششم براق سید المرسلین صلعم عبد الله عباس رضی روایت میکند از رسول صلعم سه چیز است که مردمان را گمراه
سازد اول کبر است ابلیس که نکند آنت سجده آدم صلوات الله علیه نکرد قابیل دروغ شد دوم حرص حرص آدم علیه السلام را از بهشت
گندم خورانید از بهشت بدر ساخت سیوم حسد قابیل از راه حسد هابیل را بکشت کافر شد نعوذ بالله منها اول کبر از آسمان بند اشد

که ابلیس را از آسمان

که ابلیس در اسمان تکبر کرد و اول حسد در زمین پیدا شد که قابیل حسد ورزیدن کرد و تکبر فرموده اند در تن مردمان
پنج گوهر افریده است حاسدان ان گوهر پنج است گوهر اول ایمان است حسد ایمان کفر است و گوهر دوم عقل است حسد عقل
خشم است گوهر سیوم علم است حسد علم کبر است گوهر چهارم سخاوت است حسد سخاوت بخل است و گوهر پنجم فقر است حسد
فقر حرص است گفته است نبی علیه السلام در دوزخ بیابانیست دران بیابان چاهیست نام ان چاه هبهب درازی بالقدر سه ساله راه
دران چاه عذاب از اتش و مار [illegible] شدیدست دران چاه فرعون علیه اللعنة با متکبران باشند گفته است نبی علیه السلام کفش
دوزان و گلیم پوشان از متکبران دور و بهتر و هر که گوسپندان و مانندان و بدست خود دوشد و از متکبران دورترست
و بهتر و هر که با مسکینان و درویشان و فقرا و ایشان همنشین باشد از متکبران دورترست و بهتر چون متکبر از گور بروز قیامت
برخیزد بمقدار مور [illegible] در زیر پای خلق اولین و اخرین در ایند و مالیده شوند اما بصورت ادمی برخیزند گفته است نبی علیه السلام
کبر و عجب رهنمای دوزخ است کبر را بگذارند و احتراز باشند و خود را از خوردگان خورد و کمتر دانند تا رستگاری
از دوزخ خواهند گردید زیرا که خلق الله امانت حق سبحانه تعالی است و جمله از پدر و مادر اند اگر کودکی را ببینی و نقض
کنی از دل که این از من بهترست زیرا که از و معصیت نشده است و گر پیری را ببینی نقض کنی که او از من پیرترست
که از و طاعت حقتعالی بسیار شده باشد اگر جاهل را ببینی گوئی که معصیت بجهل میکند عجبت او بسیارست و معصیت
عالم میکنم پس عجب من کم خواهد شد اگر کافر را ببینی نقض کنی که کار او چه خواهد شد خدا علیم است مثل انکه بوستان بچشم
حقارت در عمر خطاکر نظر و گفتند که شریرست اخر الامر کار او نکی رسید و [illegible] گشت گفته است نبی علیه السلام قوله تعالی قَدْ
أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ پس بحقیق کسی باشد که تزکیه نفس خود را از صفت های نکوهیده بری کند و هر که دل خود را از صفتهای
نکوهیده پاک کرداند دوستی دنیا را چون بول خود داند و دوستی او را از دل بدر کند قال النبی صلعم حُبُّ الدُّنْيَا
[illegible] کل خطیئة ای مراد جمله مومنان را از دوستی دنیا مردار [illegible] و کرده [illegible] دروغ و راست قوله تعالی
اِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْکٰذِبُوْنَ
ابو هریره رض روایت میکند از رسول صلعم دروغ گوئی دریست از درهای دوزخ و راست گوئی دریست از
درهای بهشت قال النبی صلعم اَلْکَاذِبُوْنَ الْکَاذِبُ الْکَلْبُ اَهْلِ مِنَ النَّارِ یعنی دروغ گوی سگ است
از سگان دوزخ و هر که دروغ گوید لعنت خدا برو باد قال النبی صلعم لعنة الله علی الکاذبین ملایکان از دروغ
گوینده بگریزند و بروز قیامت چون دروغ گویان برخیزند چنان بوی کند کی از وی پیدا شود که خلق عرصات از بوی
گند وی او به فغان ایند و هر که راست گوید خداوند تعالی او را الصدیقان نویسد گفته است نبی علیه السلام بوقت زمانی

مرا قومی را دیدم رویهای ایشان مثل خوک است و زبانهای از قفا کشیده است و نار زبانه ایشان میزنند پرسیدم ای جبرئیل
این چه قوم اند گفت دروغ گواهی داده بودند در دنیا عبدالله بن مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم منافقان را سه علامت است
اول سخنی که گوید دروغ گوید دوم آنکه اگر وعده کند خلاف کند سیوم آنکه امانت را خیانت کند رضوان بن سلیم رض روایت
میکند از رسول صلعم که نبی عم فرموده است اگر کسی هفت کار کند در بهشت رود که ضامن او من باشم اول آنکه چون سخن گوید
دروغ نگوید دوم غیبت نکند سیوم آنکه حسد نکند چهارم آنکه اگر وعده کند خلاف نکند پنجم امانت را خیانت نکند ششم مادر
پدر را نرنجاند هفتم زنان و مردان فرج از حرام نگاهدارد هرکه درین کار مبتلا باشد از شفاعت من نا امید نشود قال النبی صلعم
الغیبة اشد من الزنا یعنی هرکه غیبت هرکسی را بکند پس بتحقیق زنا کرده باشد با مادر خود قوله تعالی وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ
اِذَا حَسَدَ یعنی حسد طاعت حسنات را چنان بخورد که آتش هیزم را قال النبی صلعم الحاسد کالخنزیر
اَهْلِ مِنَ النَّارِ حاسدان چون گوی اند از چوگان دوزخ الهی مرا جمله مومنان را ازان گوی توفیق ده بمنه و کرمه ذکر غیبت کردن
قوله تعالی ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا روزی یاران نبی علیه السلام پرسیدند یا رسول الله غیبت چیست فرمود اگر
کسی بعضی مردمان پنهان باشد آنرا حسب و چو کردن و اظهار نمودن غیبت است هرکه اظهار کند آنرا اعتقاد دو گناه باشد از آن
گناه کمتران باشد که مادر خود را زنا کرده باشد نعوذ بالله منها غیبت گو از شفاعت من نا امید باشد و بروز قیامت نامه اعمال او بدست
دهد چون آن بنده ببیند که این نامه من تبدیل شده است گوید خداوندا این نامه من نیست و این کار من نکرده ام آنگاه ندا رسد
ای بنده در دنیا غیبت مردمان کرده بودی بنابر نامه حسنات تو بدیگری دادم و نامه سیئات او ترا دادم کسی را مجال نباشد که مقالات
نماید عبدالله عباس رض روایت میکند روزی زنی از زنان مدینه بحاجتی پیش نبی عم آمده بود چون بیرون رفت ام المومنین سیده
عایشه صدیقه رض گفت این زن پس قد است نبی عم فرمود غیبت کردی گفت یا رسول الله آنچه درو است گفتم فرمود غیبت همین است
که آنچه در دیگری باشد آشکاره کند گفته نبی عم چون حق تعالی بهشت را بیافرید فرمان داد ای بهشت سخن کن گفت گروه از تو محروم خواهند
ماند گفت یارب آن کدام کدام اند ندا آمد اول مومن خمر خورده دوم مومن آزارنده پدر و مادر سیوم زناکار چهارم
مومن خلاف یعنی دروغ بسیار سوگند خدا کند و گوید این کار من نکنم و آن کار کند پنجم غیبت گو ششم ظالم اگرچه اگرچه نو
بمیرند بوی تو نخواهند یافت گفته است نبی عم علامة الجنة اربعة وجه ملیح ولسان فصیح ویدسخی و قلب رحیم
و علامة النار وجه باس ولسان فاحش ویدبخیل و قلب شدید عباس رض روایت میکند روزی نبی عم بصحرای مدینه گذشت
من همراه بودم بر قبری گذر کردم نبی عم فرمود ای عبدالله این اهل قبر را عذاب میشود پرسیدم یا رسول الله چه قوم است سخن
چنین بود در دنیا تو به مرده است گفته است نبی عم بوقت رفتن معراج قومی را دیدم که ملائکه ان گوشت از پهلوی ایشان بریدی

ودردین

و در دین ایشان نهادی و گفتی که نبید برسیدم این چه قوم اند جبرئیل گفت عیب گویان اند الهی از غیبت و فحش و غمازی مرا و جمله مومنان
را نگهدار بمنه و کرمه ذکر در بیان ریاکاری گفت نبی علیه السلام حق تعالی قوم ریاکاران را بروز قیامت فرمان دهد ای ملایکان ایشان را
در بهشت برند چون بهشت رسند قصرهای بهشت را نظر کنند و نعمتهای در معاینه اید و بوی خوش از بهشت برسد در آن
زمان از حضرت حق جل و علی ندا آید که ای ملایکان ایشان را باز گردانید بدوزخ برید ایشان را ازینجا نصیبی
نیست ملایکان باز گردانند آن قوم چنان فریاد بر آرند که خلق اولین و آخرین همه در بیهوش آیند آن قوم گویند خداوندا
اگر مایان مستوجب دوزخ بودیم بهشت مایان را چه نمودی تا حسرت بهشت نبودی ندا آید بشنوید ای ریاکاران از مردم
شرم کردی و ترسیدی از پروردگار خود نترسیدی و شرم نکردی آنچه عبادت کردی بروی خلق کردی این زمان
بکار شما نخواهد آمد اکنون عذاب دوزخ بچشانم گفته است نبی علیه السلام هر عملی که از ریا باشد آن عمل قبول از حضرت ایزد
تعالی نباشد حق تعالی آن عمل را چون چراغ تابان پیش آن ریاکاران بیارد ایشان پرسند خداوندا این چیست ندا آید
عمل شماست زیان کرده بکار شما نخواهد آمد ابوهریره رضی روایت میکند از رسول صلعم بسیار روزه دار از آن بجز
تشنگی و گرسنگی حاصل نخواهد شد و بسیار نماز گذارنده را بجز محنت حاصل نخواهد آمد و ثوابی حاصل نخواهد گردید
زیرا که طاعت او ریاست طاعت ریاکاران عاقبت بکار نیاید مثل آنکه مردی سنگ ریزه کیسه پر کند و در
بازار رود و مردمان بازار بینند و گویند که این کیسه پر زرست اما از آن کیسه چیزی خرید و فروخت نمودن نتواند
و منفعت هیچ از و نیاید گفته است نبی علیه السلام قومی در آخر الزمان پدید خواهند شد افعال ایشان نماز و روزه و زکواة و حج ادا
باشند اما عبادت ایشان با اخلاص بخوف و رجا نخواهد کرد و زبان ایشان از شکر شیرین تر باشد و دلهای ایشان بدین خرند
ملایکان عملهای آن بندگان را برگرفته بر آسمان برند بروز قیامت از حضرت ایزد تعالی ندا آید که ای
ملایکان باز گردانید عملهای ایشان زیرا که این کردارها با اخلاص نکرده اند من آن خدایم که عبادت بی اخلاص نپذیرم
نام این قوم به سجین نویسند و عملهای ایشان بر نامه دیگران نویسند و گناه ایشان بر نامه این قوم تبدیل سازند تا ملایکان
حسنات آن قوم را تبدیل نمایند و بر آن بنده با اخلاص بخوف و رجا عبادت کنند فرشتگان اعمال ایشان را بر آسمان
برند و نام ایشان بعلیین نویسند باید که ای یاران آنچه عبادت کنید با اخلاص و بخوف و رجا بکنید والا بکار شما نخواهد آمد
الهی من بنده را با جمیع مومنان با اخلاص بخوف و رجا عبادت عطا کن بمنه و کرمه ذکر در بیان ربوا خواری قوله تعالی الَّذِينَ يَا
كُلُونَ الرِّبَوا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ابوهریره رض
روایت میکند از رسول صلعم هر که ربو خورد حق تعالی بروز قیامت شکم او را پر از آتش و مار و کژدم گرداند و هر که

مال ربو بدست از درحق تعالی طاعات او نه پذیرد همیشه در لعنت خدا باشد فرموده است نبی علیه السلام ستاننده ربو و دهنده
ربو لعنت خدا باشد و فرموده است نبی علیه السلام اگر کسی یکدرم ربو خورد سی و سه بار با مادر خود زنا کرده باشد نعوذ بالله منها و فرموده است
نبی علیه السلام ربو دهنده را هفتاد و دو گناه است کمترین گناه وی چنان که مسلمانان با مادر خود زنا کرده باشد نعوذ بالله منها گفته است
نبی علیه السلام بوقت رفتن معراج قومی را دیدم که شکم ایشان مثل خانه کلان پر از مار و کژدم پرسیدم این چه قوم اند جبرئیل علیه السلام
گفت یا رسول الله این ربو خواران اند از امتان تو باید که ای یاران از ربو خواری خود را دور داری و پرهیز باشی یا حقوق است
ربو خواران است گفته است نبی علیه السلام که در آن شهر ربو ظاهر شود آن شهر و موضع زود خراب گردد یاران پرسیدند یا
رسول الله ربو چیست فرمود زر به زر فروختن و سیم به سیم و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و مویز بمویز و نمک بنمک و مانند آن دست
بدست جایز است و هرکه کم فروشد و زیاده گیرد ربو است گفته است نبی علیه السلام سنجیدن و پیمودن بر راستی و درستی بکار دار
تا رستگاری یابد و الا هر درم و کنتران هر روز قیامت پرسش خواهد شد چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی ویل
للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون وای کسانیکه چون بهر سنجیدن
و پیمودن خود زیاده ستانند و از بهر کم دیگر سنجیده میدهند که فردا قیامت از اندک و بسیار پرسش خواهد شد الهی مرا
و جمله مومنان را از شومی و ربو خواری در پناه خود بدار یا الله العالمین و یا مجیر قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
لعلکم تفلحون گفته است نبی علیه السلام هرکه در دنیا شراب بنوشد خدای تعالی او را بروز قیامت زهر مار و کژدم بخوراند
چندانکه گوشت و روده آن کس فرو ریزد و اهل قیامت از گندگی او فریاد برآرند و گر شارب خمر بی توبه بمیرد در
دوزخ رود و عبادت او قبول نباشد و بوقت مرگ از دنیا بی ایمان رود نعوذ بالله منها و بروز قیامت روی سیاه
و چشم ازرق لبهای چون لب شتر طعام زقوم و خون و ریم باشد و مقام او در دوزخ شود و فرشتگان قدح آتش بدست
شارب خمر بدهد و بگوید بخور بدل خمر است اگر نه خورد چوب آتشین بر سر زنند تا باد کنند کسی شود گفته نبی علیه السلام شارب
خمر در بهشت شراب طهور را نخواهد یافت پرسید یا رسول الله کدام شراب حرام است فرمود حرام آن چیز که مستی
آرد جوشنده و غیر جوشنده از خرما و مویز و انگور و گندم و جو و مانند آن گفته است نبی علیه السلام دختر شارب خمر را ده چون
بیمار پرسی او نرود زیرا که شارب خمر ملعون است من از وی بیزارم حق تعالی فرموده است هر آن بنده از خمر دست بردارد
و توبه کند تا بوقت مرگ با ایمان بمیرد و در بهشت رود و شراب طهور بیابد الهی مرا و جمله مومنان را از شراب دنیا
باز دار برحمته و کرمه فصل هفدهم در فضیلت حکایات یا تطیر و نفعلات لشیر خبر بعضی صحابی آورده که امیر المومنین

عمر رضی الله عنه اورد نگار

عمر هم همه روز بکار ممالک تعلق داشت و در شب بیدار ماندی پرسید یا امیر المومنین چرا چندین محنت و رنج در دل
خود می نهی و یک ساعت نمی آسایی گفت اگر بروز تن را آسایش بدهم و بخسبم تا رعایای از ظلم دیگران فرار شوند خبر گیری
که خواهد کرد و گر در شب بخسبم نفس مسکین من بروز قیامت تاب حسرت نمی تواند آورد و ضایع خواهد شد
عمر هم فرموده اند سخن بسیار گفتن فضولیست هر که فضول است او را شرم نیست و هر کرا شرم نیست پرهیزکاری نیست و هر کرا
پرهیزکاری نیست دل او مرده است حکایت یحیی معاذ هم چنین آورده اند روزی یحیی معاذ پیش سید المرسلین آمد
و گفت یا رسول الله مرا پند بده فرمود ای معاذ هرگز سخن مگوی جز سخن رضای خدا تعالی زیرا که کراماً کاتبان هر
سخنی را بنویسند در عرصات قیامت آن فرداً بدست آن بنده دهند و گویند چرا در دنیا سخن فضول گفته بودی
ای معاذ عاقل آنست که خود را از سخن دنیا باز ماند و گنگ شود مگر بالضرورت الهی توفیق ده مرا و جمله مومنان را بدیگر
بر در کار خویش همه و کرمه حکایت مسلم بن امیر المومنین عمر هم گفت که از رسول الله صلعم شنیده ام که فرموده اند اگر
خدا تعالی را من بعد من پیغمبر پیدا کردنی بودی هر آینه نبوت بر عمر خطاب نازل میشد عقبه بن عامر هم گفت که من بزبان
نبی هم شنیده ام صدقنا و آمنا قال عقبه بن عامر الجهنی عنه قال سمعت من رسول الله یقولون بعدی نبیا لکان عمر بن
خطاب حکایت تابعین چنین آورده اند تابعین بن احرج [illegible] او را ماسیده بودی گاهی نماز از وی قضا
نشدی چون در نماز استادی مادرش دیدی و بگریستی روزی مادرش گفت ای جان مادر چرا بر بدن ضعیف
خود رنج میبری و یک ساعت [illegible] نماز را می گفت ای مادر بنده من مسکین ام اگر بر تن خود رنج ننهم تا آخر کار او چه خواهد شد
و من از صحابه رسول صلعم بزرگتر نیستم بین که آن بزرگان چه رنجها میکشیدند ای مادر بروز قیامت در عمل خود
گرفتار شدن خواهد شد [illegible] علیه رنج و محنت میکشم تا رضای ایزدی آنچه باشد خواهد شد و بروز قیامت حسرت نبرم
و خود را ملامت نکنم که چرا در دنیا تقصیر کرده بودی و بوقت مرگ بی طاعت دیدار ملک الموت چگونه توانم دید
و در گور بی طاعت سوال و جواب نکیر و منکر چگونه دهم و در گور تاریکی چگونه خسبم و بروز قیامت چه عذر آرم حق تعالی
فردا قیامت را روز هزار سال گردانیده است چگونه عمر خود را بسر برم و صراط را که سی هزار ساله راه نموده است بی
عمل بگذرم این بگفت جان بحق تسلیم نمود حکایت رابعه چنین آورده اند که رابعه بصری را عادت بود هر شب چهار صد رکعت
نماز گذاردی تا نماز بامداد چون آفتاب برآمدی سر بر نهادی چون اندک خواب آمدی زود برخاستی و گفتی
ای تن مسکین تا کی بیارامی و ای چشم تا چند خسپی روز شد آفتاب برآمد برخیز همچنین عادت بود تا که رابعه
بصری مقنعه و جامه و ازار از موی شتر بود چون رابعه بصری از جهان نقل کرد از آن جامه های پیچیده مدفون کردند

بعد چند از درویشان بصرا او را در خواب دید جای او در بهشت و جامه بهشتی پوشیده گفت ای رابعه چه حرمت
برای ان ترا حق تعالی این کرامت فرموده و در بهشت جای داده گفت شب با خلاص در رضای حق تعالی بخوف و رجا
مشغول باشی و از نهی بپرهیزی الهی ترا و جمله مومنان را توفیق بخشد برضا تو مشغول باشم و کرمه بمنه حکایت رابعه
عدویه چنین اورده اند که رابعه عدویه را عادت بود چون از نماز خفتن فارغ شدی بانفس را نماز امیدی و گفتی ای تن
اخر مردنست اکنون بر خود رنج نه که فردا قیامت حسرت و پشیمانی نشود تا همه شب بر هر دو قدم استادی تا نماز
بامداد چون از نماز بامداد فارغ شدی گفتی ای تن اکنون روز روشنست خود رنج نه همچنین روز و شب بطاعت بسر بردی
یکدم نیاسودی اگر خواب بر او غلبه کردی برخاستی گرد خانه بگشتی و گفتی چند خسپی بیدار باش سالها در گور خفتن
خواهد شد بدین صفت عمر پنجاه سال بگذرانید گاهی پهلو بر زمین و سر بر بالین نه نهاد حکایت صفیان بن سلیمان
چنین اورده اند که صفیان با حق تعالی عهد کرده بود که گاهی در حالت زندگی پهلو بر زمین نه نهم تا چهل سال شب
و روز پهلو بر زمین نه نهاد و چون خواب غلبه کردی سر بر زانو نهادی چون عمرش اخر رسید قدرت نشستن
نماند تکیه بر دیوار کرده ماند یکی گفتش ای شیخ در چنین حالت پهلو بر زمین به نهی مضایقه ندارد گفت وقت
نزع است اکنون از دنیا میروم برای یک ساعت پهلو بر زمین نهادن و از امید نه چه حاصلست وعده خلاف
خواهد شد وعده خلاف کار کافرانست کلمه شهادت بر زبان راند جان بحق تسلیم نمود حکایت حبیب عجمی قدس الله
سره العزیز در ملایم چنین اورده اند که چهل سال سوی اسمان نگر بسته بود شب و روز بخوف عاقبت گریه کردی و
یک ساعت نیاسودی و گفتی ای تن بیدار باش تا از عذاب دوزخ رهایی یابی فردا قیامت خداوند تعالی قاضی باشد رشوت
نگیرد و جای گریز نباشد موجب عمل عدالت خواهد بود مرگ او مردی بخواب دید پرسید ای حبیب حال چیست گفت عمل
نیک بسیار کرده بودم هیچ بکاری نیامد اما انچه گریه از خوف حق تعالی کرده بودم ان بکار امد الهی مرا و جمله مومنان را
رحم بخش با خوف حق تعالی کرده بودم بمنه و کرمه حکایت شبانه نامی زنی در بصرا بود در ملایم ان چنین اورده اند
شبانه نامی صاحب جمال و خوش اواز بود و از بر محفل زنان او را طلبیدی رقص و سرود کردی بسیار مال جمع
کرده بودی پیوسته جامه های قیمتی پوشیدی و دوازده کنیزک داشتی هر کنیزک را آرایستی و کسب زنان کنانیدی
در بصرا مشهور بود در جوار او جامع بود بسیار علمای بصرا جمع امدی روزی زاهد صالح نامی بود وعظ میگفت بسیار
خلق مجموع امدند مجلس گرم شد بانگ خروش و گریه از نهاد مردمان بر امد شبانه چون اواز گریه مردمان بشنید
کنیزک را فرستاد و گفت که این اواز گریه چیست خبر اورد و گفت ای کد بانوی من علمایان در جامع وعظ میگویند و بسیار

خلق مجموع

خلق مجموعه آمده اند از وعظ او گریه میکنند و توبه میگویند این آواز گریه او شنیده است چون شبانه بشنید دل او سوی
مسجد میل کرد و بیهوش شد چون از بیهوشی بهوش آمد بسوی مسجد روان گشت دید که امام مسجد وعظ میگوید گفت ای امام
اگر بدبختان توبه کنند گناه ایشان عفو شود یا نه گفت ای شبانه الله تعالی در قرآن مجید خبر داده است هر آن بنده که از گناه
خود توبه کند توبه گناه را چنان بخورد چنانکه آتش هیزم را اکنون تو ای شبانه توبه بکن و از گناه باز باش شبانه توبه
نمود و از گناه باز شد و مالی که داشت برضای الله تعالی به فقرای بصره صدقه کرد و غلامان و کنیزکان را آزاد کرد و
بعبادت باری تعالی مستغرق گشت تا حدیکه چهل سال قد او را بالا کردن کسی نه دیدی و گاهی چشم او از گریه خشک
نه گردیدی الله تعالی عبادت او مستجاب کرد الهی من بنده با جمع مومنان را توبه کرامت کن همه و گریه کعب
الاحبار بن نوی بهم وعظ میگفتند ای فرزند آدم در پی دنیا بوده پروردگار خود را فراموش مکن زیرا که گاهی ترا فراموش
نکرده است چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم ترجمه وی این است پس بحقیق شکر نعمت
یاد کنید مرا در مجلس و در خلوت تا یاد کنم من شما را بکرم و فضل خویش دیگر بدان ای فرزندان آدم عمر تو قلیل است
و امید تو کثیر آنچه ضروری است همان در پیش گیر زیرا که دنیا زراعت گاه آخرت است چنانچه خبر است الدنیا مزرعة
الآخرة آنچه کنی عبادت برضای الله تعالی کنی چنانکه بسی عبادت پرور قیامت اندک نماید و گناه اندک
بسیار نماید باید که چند نیکویی با اخلاص به خوف و رجا باشد تا بکار آید و جزای آن در بهشت باشد و جزای بدی دوزخ است
دیگر بدان ای فرزندان آدم طلب آخرت باش چنانچه در خبر است طالب الآخرة مذکرا زیرا که آخرت جای باقی
است و طالب الدنیا مونث زیرا که جای دنیا فانی است جز درد و رنج و جا کندن حاصل نباشد چنانچه در حدیث آمده است
قال النبی صلعم الدنیا جیفة و طالبها کلاب و بقول علمای در آمده است حال دنیا سر بسر پرسیدم از فرزانه گفت
یا خوابیست یا بادیست یا افسانه گفت آنها را چگویم که اندر وی دل بسته اند گفت کورانند یا کرانند یا دیوانه دیگر بدان
ای فرزندان آدم دل را مرگ یاد نماید مرگ خواهد شد و مرگ راهی است جمله را در آن راه باید رفت مرگ طعام است
همه را خوردن خواهد شد و مرگ شربتیست همه را چشیدن خواهد شد باید که کار سازی آخرت باید کرد حق تعالی برای حشر
روز قیامت را پنجاه هزار سال راه آفریده است آن روز بکسی فریاد نمیرسد جز خدا تعالی تا در رضای او باشند و دنیا کار
آخرت حاصل نمایند در خبر است الدنیا مزرعة الآخرة ابو درداء روزی وعظ میگفت ای فرزندان آدم
نبی کرم فرموده است الدنیا ملعون طالب الدنیا ملعون و نیز فرموده است دنیا سرای بی سرایان و مال بی مالان است
هر که طلب دنیا کند نکش نباشد و حسرت دنیا کسی کند که علمش نباشد و سعی دنیا کسی کند که یقینش نباشد

یقین مسلم ایمان است هر کرا یقین نیست او بی ایمان است بی ایمان را جای دوزخ است ابو درداء رض گفت مرا از سه
کس عجب می‌نماید یکی خوشنده دنیا او نداند که مرگ مرا جوینده است چنانکه گفته اند مگر روزی خود کند بنده مرگ برو رسد
هلاکش کند خنده دوم آنکه غافل باشند که کراماً کاتبین از ما غافل نیست هر ذره اعمال می‌نویسند سیوم آنکه مردم قهقه به خندند اما
نداند که خدا تعالی از قهقه ناخشنود است الهی از افعال ذمیمه نگاه دار بمنه و کرمه جمله مومنان را کعب الاحبار رض
نوی هم گفت که هیچ محرم راز نشنیده ام چندان گروه فرشتگان اند از آن روز باز که ایشان حق تعالی آفریده است ایستاده اند
در تحریمه نیت دو تا نکرده اند تا قیامت و گروهی در رکوع تا قیامت سر بر نداشته اند و گروهی اند در سجده تا قیامت
قائم شود گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یعنی یا بار خدایا ما ترا نپرستیدیم چنانکه حق پرستیدن بود
خواجه خضر بن ملکیان صلوات الله علیه در ملائم آن چنین آورده اند که روزی خواجه خضر علیه پیش پادشاهی رفت و گفت
ای ملک من پیشتر در این شهر رسیده بودم پادشاهی کلدان بود و خوش آباد و بعد پانصد سال گذر کردم دیدم که
دریای بزرگ شده است کشتی های بسیار گذر دارد و ناخدایان آمد و رفت می‌نمایند تا پانصد سال دیگر رسیدم
دیدم که نیستان و جزیره عظیم شده است و اشجار آن رنگارنگ و مرغان گوناگون از وحوش و طیور بر و توانگران
مقام گرفته صید می‌کنند بعد پانصد سال دیگر رسیدم دیدم که آن جزیره و نیستان این زمین از زر و نقره و زعفران و کافور
آراسته است بعد پانصد سال رسیدم دیدم حق تعالی ترا بران زمین خلیفه گردانیده است ای ملک این ملک بتو نخواهد ماند
بدست دیگر خواهد رسید این دنیا بی وفا است و اهل کش است ای ملک این سرای بی سرا پا است و مال بی مال است و جای
فانی است کسی را وفا نکرده است و نخواهد کرد ای ملک اگر ملک تو از مشرق تا مغرب باشد چون مرگ رسد از آن
قدری همراه تو نخواهد شد جز کفن و عمل ملک گفت ای خواجه مرا راه بنمای گفت در این مرگ باید نهاد و کار نیکو کنی بر رضای
خداوند تعالی کن و کار سازی قیامت باید کرد زیرا که حق تعالی روز قیامت را پنجاه هزار سال راه آفریده است در آن
روز جای گریز نباشد و کسی نتواند بگیرد و بفریاد نرسد جز رحمت حق تعالی و از پل صراط می‌اندیشم که چگونه گذر خواهد شد
صراط را حق تعالی سی هزار سال راه آفریده است باریکتر از موی و تیزتر از تیغ سیاه تر از شب ای ملک در
خبر است الدنیا مزرعة الآخرة اگر در دنیا چیزی حاصل توان کرد تا آنجا بکار خواهد آمد ملک چون این سخن بشنید
عظیم بترسید تاج شاهی از سر بینداخت و دست از ملک و دنیا بر داشت و در عبادت مشغول شد الهی
مرا و جمله مومنان را راه نمائی عبادت بخشش بمنه و کرمه امیر المومنین مسلم بن امیر المومنین حضرت حمزه رض روزی پیش
امیر المومنین مسلم رض پیش هارون رشید آمد و دید که قصرها و ایوان های بزرگ کشیده است گفت ای هارون رشید حاجتی

و بنیاد نو بر کنی

دنیا و تو هر رکعت دو رکعتهای دین چیزی محکم کرده گفت یا امیر المومنین از تعلقات دنیا مرا گاهی و دلی فرصت نیست که چیزی
بگیم امیر فرمود ای شاه گاهی در بیابان افتی آب آنجا نباشد و کسی آب به یک دینار بفروشد به چه خری گفت از مال امیر گفت
اگر مال همراه بری با چه خری و گر مال همراه نبری با چه خری گفت صدقت تو یا امیر مرا پندی بده گفت ای شاه دل را امر که باید که بیابد
دکارسازی قیامت باید کرد و این دنیا مو قاتب و جای فانی است از آن پرهیزکار باش زیرا که نبی علیه السلام فرموده است
طالب الدنیا کلاب من اهل النار مونسه در رضای خدا باش ... شبلی رحمة الله علیه روزی شیخ در بازار بغداد در رفت
دختری را دید صاحب جمال بالای بام سر برهنه کرده استاده است شبلی رحمة الله علیه گفت ای دختر شرم نداری
سر خود را بپوش دختر گفت ای شیخ چشم خود بپوش شیخ گفت من عاشقم عاشقان چشم نمی پوشند دختر گفت من
مستانم مستان سر نمی پوشند چون شیخ این سخن بشنید مدهوش گشت بعد ساعتی بهوش آمد و گفت شراب مستی
از دست که نوشیدی دختر گفت ساقی الله شبلی گفت مرا اجازت ده تا بروم دختر گفت ای شیخ اسب هوا
بگیر و سرج رضا بر وی نه و لجام استغفار بدین او بده و در میدان الوهیت بینداز و از صدق دل بر و سوار شو بگو
لا اله الا الله شیخ گفت ای دختر شراب تو نوشیده و مستان را الست تو هستی چون دختر دانست که شیخ عاشق
صادق است از بام فرود آمد در پای شبلی افتاد و جان بحق تسلیم کرد ... یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه گفت
سال حج رفته بودم در اثنای طواف کعبه دختری را دیدم که مقنعه خود را از سر برگرفته طواف میکرد گفتم ای دختر شرم
نداری گفت شرم از مردان دارم گفت من مرد نیستم گفت لا هر مردی که در راه بنده معشوق است مرد است
چون هر که در نظر آید مرد نیست بلکه زن به از وست ... خواجه بایزید بسطامی رحمة الله علیه روزی بایزید بسطامی
رحمه در حالت مناجات بود ندا رسید ای بایزید عرش میطلبی گفت خداوندا عرش جای فرشتگان است من فرشته
نه ام باز ندا آمد ای بایزید کرسی میطلبی گفت خداوندا کرسی جای کروبیان است من کروبیان نیستم باز ندا آمد
که بهشت میطلبی گفت خداوندا بهشت جای پرهیزکاران است من پرهیزکار نه باز ندا آمد ای بایزید بسطامی مرا میطلبی
گفت خداوندا ترا میطلبم این بگفت جان شیرین بجان آفرین سپرد ... روزی موسی علیه السلام در کار حق
سبحانه تعالی مناجات کرد و گفت یا بار خدایا آنچه در کلبه گدائی من است در خزانه خسروی تو نیست خطاب آمد
تو چه داری گفت همچون تو نی دارم تو همچون خود نداری   چنین آورده اند که روزی ملک الموت پیش داود
علیه السلام نشسته بود جوانی نیکو روی در آمد داود علیه السلام گفت این جوان نیکو روی است ملک الموت علیه السلام گفت عمر کس
اندک مانده است داود علیه السلام دل تنگ شده خاموش ماند چون هفته دیگر باز آن جوان پیش داود

عم با را اید دید متحیر ماند و گفت که ملک الموت عم خبر مرگ این جوان هفت روز یا هفت ماه یا هفت سال کرد بود
یا من غلط کرده ام درین اثنا ملک الموت برسید و گفت یا داود عمر این جوان هفت روز باقی بود خلاف نیست تو غلط
نکرده اما خداوند تعالی حاکم حقیقی است هرچه خواهد بکند این جوان بان روز صدقه بدرویشان داده بود درویشان از
درگاه حق تعالی عمر این جوان زیاده خواستند حق سبحانه تعالی دعای درویشان مستجاب کرد هفت روز را هفت
سال کرد داود عم شکر صمدیت بجا آورد و خاموش ماند روزی عیسی عم بصحرا میگذشت با صالح ملاقات گردید
فرمود ای صالح چیزی حاصل نموده گفت پنج کلمه حاصل نموده ام فرمود چیست گفت اول آنکه اگر اطاعت نتوانم کرد چرا
معصیت کنم دوم آنکه اگر ذکر حق نتوانم کرد چرا سخن دیگر گویم سیوم آنکه اگر راست نتوانم گفت چرا دروغ گویم چهارم آنکه
اگر حلال نتوانم خورد چرا حرام خورم پنجم آنکه اگر خود بی عیبم چرا غیبت دیگر گویم فرمود راست گفتی روزی عیسی عم
بصحرا میگذشت دید که سه تن زیر درخت مرده افتاده اند یکی از ان شمشیر کشته و دیگر هر دو زهر کشته شده و دو خشت
زر افتاده عیسی عم در حیرت ماند ندا رسید ای عیسی این سه تن همراه می آمدند دو خشت زر افتاده یافتند چون نزدیک شهر
رسیدند در زیر این درخت نشستند یکی را در شهر فرستادند که طعام بیارد تا بخورند وان جوان درون شهر رفت
این هر دو میاندیشیدند و گفتند دریغ باشد که این زر به وی قسمت کنیم وقتیکه او طعام آورد او را بکشیم تا این هر دو خشت
ما را باشد وانکه بطلب طعام رفته بود خود میاندیشید که این هر دو را زهر با طعام دهم بخورند و بمیرند پس هر دو خشت زر
مرا باشد تا زهر در طعام کرد و بیاورد ان هر دو طعام نخورده ان را بکشتند بعده طعام خوردند زهر ان هر دو را بکشت
هر دو خشت زر خود را سلامت داشت ای عیسی عاقلان این دنیا بی وفا را نمی شناسند مبتلا میسازند خود را
گفت عیسی عم ای فرزندان آدم حق تعالی دنیا را برای آخرت آفریده است الدنیا مزرعة الآخرة نه آخرت را برای
دنیا و برای فرزندان آدم بیاد و در رضای خدا باشی و خداوند خویش را فراموش مکن که او ترا فراموش نکرده است چنانچه
خود فرموده است فاذکرونی اذکرکم یعنی شکر نعمت من یاد کنید مرا در مجلس و خلوت تا یاد کنم شما تفضل و رحمت
خود نقل روزی فاطمه رض نبی عم را ضیافت کردند سید المرسلین همه یاران رسیدند قندیل شیشه بخانه بلور منقش
بود فرستاد قضا الهی در آن شیشه موی آمیخته بود نبی عم فرمود که این خانه و شیشه و موی را تشریح دهید نخستین صدیق
اکبر رض گفت پادشاهی روز زمان ازین خانه روشن تر است و پادشاهی نمودن روی به زمان ازین شیشه شیرین
تر است و عدل را بر پا داشتن ازین موی باریک تر است امیر المومنین عمر رض گفت مردان خدا ازین جام روشن تر است
کلام انها ازین شیشه شیرین تر است اما راست گفتن ازین موی باریک تر است حلاوت او ازین شیشه شیرین تر است

و بار ادو کار کردن

دیگر کار کردن از موی باریک‌تر است امیرالمومنین علی کرم الله وجهه گفت مهمان از این جام روشن‌تر است خدمت او از این
شهد شیرین‌تر است خاطر داری او از این موی باریک‌تر است آنگاه نبی علیه السلام سوی امیرالمومنین امام حسن رض نگریستند
حسن رض گفت عبادت خدا از این جام روشن‌تر است و رضای او از این شهد شیرین‌تر است و رضای او بودن از این
موی باریک‌تر است آنگاه فاطمه رض فرمود یا رسول الله زن پارسا پاک از این جام روشن‌تر است و خود را از نامحرم نگاه داشتن از شهد شیرین
از این شهد شیرین‌تر است و حیای او از این موی باریک‌تر است نبی علیه السلام فرمود ای یاران دل مومنان از این جام
روشن‌تر است و ایمان مومنان از شهد شیرین‌تر است و ایمان سلامت داشتن از موی باریک‌تر است آنگاه جبرئیل
علیه السلام رسید این اذکار بشنید و گفت یا رسول الله راه حق از این جام روشن‌تر است و ذکر حق از این شهد شیرین‌تر است
و راضی او از این موی باریک‌تر است از درگاه رب العزت ندا رسید که بهشت از این جام روشن‌تر است و بودن او در
بهشت از این شهد شیرین‌تر است اما پل صراط از این موی باریک‌تر است روزی نبی علیه السلام ابلیس علیه اللعنت را
پرسید ای ابلیس از کدام افعال انسان من از شر تو ایمن باشند گفت یا رسول الله امر الله تعالی است مرا وقتی که محمد علیه السلام
ترا بپرسد جواب آن جز راستی نگویی والا نه مرا یارا راستی چه کار گفت یا رسول الله پنجاه و پنج کلمه است هر که بکند از شر من ایمن
باشد پرسید کدام کدام است گفت یا رسول الله اول مشرک نباشد دوم پیوسته با وضو باشد سیوم تارک الصلواة نگردد
چهارم روزه فرض را شسته باشد پنجم قاری با عمل باشد ششم پیوسته بذکر حق باشد هفتم درود بر پیغمبر آن فرستاده باشد هشتم برضای حق
باشد نهم از خدا بترسد دهم از بلا و اندوه صبر کند یازدهم در نعمت خدا شکر گوید دوازدهم کبر نکند سیزدهم غیبت کسی نگوید
چهاردهم دروغ نگوید پانزدهم حرام نخورد شانزدهم عالم با عمل باشد هفدهم هر کاری که کند یاری از خدا خواهد هژدهم حاجت مسلمان
برآرد نوزدهم صحبت با عالمان دارد بیستم فروتنی شعار دارد بیست یکم با خلق الله نیکویی کند بیست دوم محبت پیران
و استادان مدام خاطر باشد بیست سیوم برضای مادر و پدر باشد بیست و چهارم در اندک قناعت دارد بیست و پنجم ربو خوار نباشد
بیست و ششم زنا کار نگردد بیست و هفتم از فساد دور بود بیست و هشتم بول و غایط قبله رو نکند بیست و نهم زکواة از مال خود دهد
سی‌ام در عبادت مستغرق باشد سی و یکم مدام استغفار گوید سی و دوم غم آخرت خورد سی و سوم بغض دیگران در دل
نکند سی و چهارم یتیم نوازی بکند سی و پنجم حرمت میوه‌کاران داند سی و ششم عیب مسلمانان بپوشد سی و هفتم عهد شکنی نکند سی و هشتم
خشم فرو خورد سی و نهم گرسنه را طعام و آب دهد چهلم مسلمانان را یاری دهد چهل و یکم گاه گاهی زیارت بزرگان
کند چهل و دوم طفلان را دوست دارد چهل و سیوم سخنان بیهوده نگوید چهل و چهارم سخنان بسیار نگوید
چهل و پنجم علما را حرمت دارد چهل و ششم حرص و طمع نکند چهل و هفتم زن خود را با محرم دارد چهل و هشتم بسوی قبله نیفکند

پنجاه و یکم از صحبت بدان احتراز باشد پنجاه و دوم طعام تنها نخورد پنجاه و سوم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید پنجاه و چهارم
ادب با خلق الله کند پنجاه و پنجم از صحبت پادشاهان دور باشد   روزی طبیبی حاذق و صادق در بازار بغداد میگفت که کسی
رنجی دارد دوا کنم شیخ صادق بود گفت ای طبیب من هم رنجی دارم پرسید چه رنج داری گفت رنج گناه دارم گفت ای شیخ
بیخ فقر بیار و با برگ صبر یکجا کن و قناعت هلیله تواضع با بلیله بیامیز و در هاون معرفت انداخته آتش شوق زیر آن
روشن کن و بدست ریاضت فرو دار و در طبق طلب سرد کن و بدندان توکل بخا تا شفا یابی   روزی سایل
پیش خواجه شبلی قدس سره آمد و پرسید که صوفی کیست خواجه گفت هر که زن خود را طلاق دهد و برادر خود را بکشد و مادر خود
حفت کند سایل گفت سبحان الله بیان فرمایند خواجه گفت ای سایل زن خود را طلاق دادن یعنی دنیا را ترک کند و
برادر را کشتن یعنی نفس اماره خود را زدن و حفت با مادر یعنی با خاک خود را برابر کردن سایل گفت صدق است
روزی خواجه حسن بصری رحمة الله علیه با عالمان بصرا نزد رابعه بصری رسیدند و گفتند ای رابعه تو صاحب جمال و جوان
نیک رویی اگر شوهر کنی بهتر باشد ازین جمله هر یکی را خواهی قبول کن رابعه بصری گفت ای خواجه چند مسئله را اگر حل است
هر که حل بکند من از آن شوهری قبول نمایم گفت آن چیست رابعه گفت اول این است وقتیکه فرشته از فرمان خدای تعالی
ارواح را در قالب مردم اندازد آن زمان ندا کنند یا رب این بنده نیک بخت یا بدبخت آن زمان در حق آن بنده
چه ندا آید خواجه گفت هذا من الغیب باز رابعه بصری گفت ای خواجه ملک الموت علیه السلام وقت مرگ بنده ندا کنند
یا رب جان این بنده با ایمان گرفتم یا نه آن زمان چه ندا رسد خواجه گفت هذا من الغیب باز رابعه بصری گفت ای خواجه وقتیکه
مرده را مدفون کنند آن زمان نکیر و منکر سوال کنند آن بنده جواب ملایکان تواند داد یا نه خواجه گفت هذا من الغیب رابعه گفت
ای خواجه فردا قیامت خلق اولین و آخرین بعث شوند وقتیکه فرمان رسد فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و
اما من خفت موازینه فامه هاویه یا ملایکان عمل بنده در میزان سنجد آن زمان نیکی بنده بر بدی گران آید یا نه خواجه گفت
هذا من الغیب باز رابعه گفت ای خواجه پل صراط سی هزار سال راه است باریکتر از موی و تاریکتر از شب و تیزتر از تیغ
مردمان بران بگذرند یا نه خواجه گفت هذا من الغیب باز رابعه گفت حق سبحانه تعالی مردان را چه مقدار عقل نموده است
و زنان را چه قدر خواجه گفت ای رابعه حق سبحانه تعالی عقل را ده حصه تقسیم نموده است از آن نه حصه مردان عطا نموده است
و یک حصه بزنان رابعه گفت ای خواجه حق سبحانه تعالی مردان را چه مقدار شهوت عطا نموده است و زنان را چه قدر
خواجه گفت ای رابعه حق سبحانه تعالی شهوت را ده حصه تقسیم نموده است از آن یک حصه بمردان عطا نموده است و نه حصه بزنان
رابعه گفت ای خواجه من میان زنانم مرا چندین شهوت و این قدر عقل خود را در صبر میدارم و شما چندین عقل و این قدر شهوت

صبر نهی توانی کرد خواجه حسن بصری رحمة الله علیه در دل منزجر شد و گفت ای رابعه بصری رحمة خدا بر تو باد و بر مادر و پدر تو
روزی جماعتی از بصرا پیش رابعه بصری رفتند و گفتند ای رابعه حق سبحانه تعالی بر مردان ۳ فضیلت نموده است بر زنان
نخست اول آنکه مردان کامل العقل اند و زنان ناقص العقل دلیل ناقص عقل آن است که گواهی دو زن برابر یکمرد است دوم آنکه
مردان ناقص دین نه و زنان ناقص دین اند دلیل آن این است که زنان در هر ماهی یکچند مدت حیض از نماز و روزه باز مانند
مردان از حیض پاک اند سیوم حق سبحانه تعالی نبوت بر مردان مبعوث کرده است بر زنان نه رابعه بصری گفت راست
فرمودی اما حق سبحانه تعالی بر زنان ۳ فضیلت عطا نموده است اول آنکه تخت میان زنان نیست این صفت بر مردان است
دوم آنکه دعوی خدا از زنان نکرده اند میان مردان کرده اند سیوم آنکه جمله اولیا و انبیا و شهیدان و صالحان و علما و [illegible]
و شاکران و صابران در بطن زنان پیدا شده اند و در کنار زنان بزرگ گشته اند جمله جماعت بصرا در دل خود منزجر
شدند و گفتند رحمت خدا بر تو باد و بر مادر و پدر تو

در بیان ولادت دجال علیه اللعنة و دیگر ذکر موضع بود

دجال سکونت او گفته است نبی علیه السلام ای یاران جبرئیل علیه السلام مرا خبر کرد که در جهت تو موضع سبیح الاکبر در
قبیله یهود فرزندی پدید خواهد آمد صورت او مقلوب باشد و دندان های بزرگ و قوی [illegible] و یک چشم کور [illegible]
او نخسبد دل او نخسبد [illegible] عوام و مخالفت امت تو باشد در دور آخرت بر امتان تو خروج خواهد کرد و خداوند
زمین خواهد گو باشد و امتان ترا بدین خود دعوت خواهد نمود و بسیار از امتان تو بیعت او قبول خواهند کرد
و بسیار مومنان جان خواهند داد و میان چهل روز جمله جهان گشت خواهد کرد و در مکه خروج نماید فرشتگان او را
دخل نخواهند داد از مکه بدر خواهند ساخت مکه و طور سینه و مدینه از دست او در امان خواهد ماند و هیچ جا از روی
زمین از فتنه او رهایی نخواهد یافت و هر زمینیکه جاموی که در شهر باشد گاهی در و تمام جهت فغان شده از دست او رهایی
خواهد یافت ای یاران اگر من در وقت خروج دجال زنده بودمی بکرم الهی با او به حجت برآمدمی بعد من کسیکه
به حجت پیش آید با او بر نخواهد آمد جز عیسی علیه السلام زیرا که دجال علیه اللعنة بدست او کشته خواهد شد
گفته است عقیل برادر علی کرم الله وجهه روزی از مدینه بیرون رفته بودم و شنیدم که بموضع سبیح الاکبر در قوم یهود
عجایب و غرایب متولد گردیده است رفتیم و دیدیم که آنرا مادر او در پاره جامه پیچیده در گرمای آفتاب داشته بود
او از خواب خوش بی آمد صورت او عین آن بود که رسالت پناه صلعم فرموده بود مادر دجال را پرسیدم شمار فرزندی
دیگر هست یا نه گفت مدت عمر من سی سال رسیده است فرزندی دیگر نشده است مگر این فرزند در این اثنا از آواز
سخن من بیدار شد سر برآورد گفت چه گفتند گفتم تو در خواب بودی چگونه سخن ما شنیدی گفت از این چشم من

خسید دل این همی خسید گفتم که سبب گفت برای تدبیرات امور مملکت حقایق آن بیش حضرت رسالت پناه صلعم
بیان نمود نبی عم گفت نعوذ بالله منها این الاحوال است امیر المومنین ابو بکر صدیق رض روایت میکند چون دجال علیه اللعنت بموضع
مسیح الاکبر در قبیله یهود در خانه صیاد یهودی کودکی عجایب است با دندانهای بزرگ و یک چشم کور و قوی هیکل پیدا شد
آوازه آن منتشر گشت بدیدن او رفتم و دیدم که عجایب آنست که نبی علیه السلام فرموده اند آن را معاینه کردم چشم می خسید
دل او نمی خسید بن امیر المومنین عمر رض روایت میکند در عهد حضرت رسالت پناه صلعم دجال علیه اللعنت بموضع مسیح الاکبر
در خانه صیاد یهودی پیدا گردید مسیح الاکبر متصل مدینه است مادر دجال سی سال عمر داشت فرزندی نبود که دجال آفریده شد
آوازه هیکل او مشهور گشت پدرم چون افعال اشرار علیه اللعنت از نبی علیه السلام شنید و اجازت خواست که دجال را
بکشد نبی عم فرمود ای عمر کشنده او عیسی عم السلام و دیگر کسی بر وی مسلط نخواهد شد عمر رض باز ماند امیر المومنین عمر رض میگوید
که دجال علیه اللعنت ابن صیاد یهودیست مولود و منشاء او مسیح الاکبر است متصل مدینه مادر دجال را دیگر فرزندی نبود و عمر سی سال
او دجال پیدا شد در عهد نبی علیه السلام روزی رسالت پناه صلعم با بعضی چند یاران از مدینه بیرون شد بمسیح الاکبر رسیدند
همراه من بودم دیدم که دجال با کودکان در بازار بازی میکند نبی علیه السلام دست مبارک بر پشت دجال زد
و بگرفت و گفت بنبوت من گواهی میدهی که من رسول الله ام گفت آری تو رسول امیانی یعنی علیه السلام را امیانی
بنا بر این گویند که اکثر اهل عرب آن زمان امی بودند دجال علیه اللعنت گفت ای محمد تو گواهی میدهی که من رسول خدایم نبی عم
گفت لعنت خدا بر تو باد رسالت پناه صلعم در دل آیتی اندیشید و آن اینست یوم تاتی السماء بدخان مبین
گفت یا دجال چه چیز در دل خود اندیشیده ام آن چیست بگو دجال گفت تو در دل خود دود اندیشیده نبی عم
گفت تو چه می بینی گفت تختی معینی میبینم نبی عم فرمود خاربا دیاران پرسیدند یا رسول الله تخت معینی چیست فرمود تخت
ابلیس علیه اللعنت است نبی عم گفت یا رب امان مرا از این بلا پناه خود نگهدار و باز گشت گفت بن عمر رض روزی
در کوچه مسیح الاکبر با دجال ملاقات گردید گفتم ای دجال بگو لا اله الا الله محمد الرسول الله دجال علیه اللعنت گفت
من خدای زمین ام و از غصه آماسیدن گرفت و بزرگ شد چندانکه دیوار کوچه هر دو طرف گرفته شد در روایت صحیح
آمده است دجال علیه اللعنت از بطن مادر زاده برخاست و بر زمین نشست و بیرون آمد با کودکان بازی کردن
گرفت کودکان را میگرفت و میزد در مصابیح مسطور است در عهد نبی عم ناگاه طبری از سوی دریای در آمد
و بر آن ابی بادی از سوی دریا آمد دجال علیه اللعنت را بگرفت از زمین مدینه بر داشت در جزیره از جزایر قلزم
انداخت آنجا محبوس است گفت تمیم انصاری بعضی نبی عم را بارها برای اسلام ارشاد بزبان مبارک خود نموده بود مر او را

بنحل بقولم دریا

قبول نمود شود دریا مرا در پیش آمد در جهاز با کسی سوار شدیم در اثنای دریا بادی مخالف پدید آمد بکناره را جهاز مرا بکنار رسانید در
جزیره انداخت چون جزیره یافتم در آن درختهای گوناگون و میوه های رنگارنگ دیدم یاران بعدم قوت پریشان بودند
در درون جزیره رفتیم که میوه برای یاران بیارم که ناگاه محلی دیدم در در محلی درآمدم جمله اندام او از موی پوشیده کس
و پیش او معلوم نمی شود چون نظر در آنجا برین افتاد گفت مرحبا بنشین بیا گفتم تو کیستی گفت دربان دجالم حکم او مراست
که هر که از دریا در جزیره آید پیش من بیاری اکنون ترا پیش او بردم و ملاقی کن من نیز رسیدم چون در درون رفتیم
مردی عظیم و درشت روی مهیب شکل دیدم که گاهی این چنین ندیده بودم از زنجیر آهن عرق از پا تا عنق در زنجیر در آمده دو دست
و یک ماده خر در پیش او بسته یک چشم کور چون مرا دید و پرسید تو کیستی گفتم من عربیم باد مخالف جهاز مرا درین
جزیره انداخته است دجال گفت محمد پیغمبر آخر الزمان بر سرداران عرب غالب است یا نه گفتم غالب آمده است دجال گفت
ای عربی نهرهای طبریه و غور و مصر و شام و عراق خشک شده است یا نه گفت نهر طبریه بسیار آب دارد و نهر غور آب
بسیار دارد و نهر مصر و شام و عراق آب بسیار دارد گفت عنقریب خشک خواهند شد باز گفت ای عربی مرا میشناسی
گفتم لا گفت من مسیح دجالم ابن صیاد مولود من مسجد الاکبر متصل مدینه و قریب است که مرا اذن خواهد شد تا بیرون آیم
قبض کنم همه روی زمین را میان چهل روز هیچ شهر و جای نگذارم مگر مکه و مدینه و طور سینه که در او نتوانم رسید و مرا
و مرا رخصت کرد در جهاز سوار شده در جده رسیدم بخدمت نبی علیه السلام رسیده اسلام آوردم و احوال مسیح دجال
بیان نمودم نبی علیه السلام دست مبارک خود برداشت و گفت خداوندا از دست دجال امتان مرا از فضل و کرم
نگاهدار برحمته و کماله کرمه والله عالم بالصواب

در بیان دور آخرت و ذکر خروج دجال علیه اللعنة

و دعوت نمودن خلق بدین خود ذکر دور آخرت ابو بکر بن عمر روایت میکند از رسول صلعم چون دور آخرت رسد
چهار علامت پدید آید و خلق اغلب فاسق گردد اول علامت این است عالمان بسیار عاملان کم و مسجد ویران
بسیار مسجدان بکثر ظالمان بسیار عادلان کمتر برادران بیوفا و عورتان درون خانه دست بکار بازرگانی
زنند و خلق بسیار شارب خمر گردند و زانی شوند و دروغ گو و وعده خلاف و متکبر و رشوه خوار و غیبت گو و رخت
سرود و رقص دست فرا زنند مطربان از آوازنده ها در و بیدر و بیم آنکه ان و حرمت مادر و پدر و استاد و عالمان
و قرآن مجید و نحوه و نخواهند داشت و رحم بر کسی نخواهند نمود و بعض قرآن مجید و احادیث نبوی و قول علمای
کار نخواهند نمود و در امانت خیانت و خون ناحق و جنگ بیجا خواهند کرد و تابستان بهوای زمستان تبدیل خواهند
گردید و آب کم باران و باد تند بر خیزد و گنجهای زمین نخواهد گردید قدری قدری خواهد گردید و باران کم خواهند

خواهد بارید و محبت و شفقت نخواهد ماند بدین مانند چهل علامت پدید آید تا بدین نمط چندان سال بگذرد و علم آن
خدا علیم چون یوم قیامت قریب گردد بعد چهل علامت دیگر ده علامت پیدا گردد اول آفتاب سوی مغرب بصورت
زرد و لرزان و بی‌نور از طلوع شود یا ماه یکی قریب برآید یا فردا آفتاب بر قاعده قدیم سوی مغرب طلوع خواهد کرد
و در توبه بر بندگان بسته گردد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی لَا یُغْلَقُ بَابُ التَّوْبَةِ عَلَى
الْعِبَادِ حَتَّى لِطُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا ترجمه وی این است نشود بسته در توبه بر بندگان تا که طلوع
آفتاب سوی مغرب نگردد آن روز از بنی آدم جن بعضی از هول آن هلاک شوند و در توبه بسته گردد بر بندگان
و در روایتی بعضی آمده است آن روایت راجح در نشسته اند بسته و در توبه کافران و منافقان است با علت کفر
و نفاق و توبه مومنان از گناه و معاصی قبول باشد بعد آفتاب آن مغرب صد و بیست سال بگذرد دوم دودی از سوی
مشرق تا مغرب کبیره مومنان را از آن دود زکام پیدا گردد و کافران را دود از بینی و گوش و دبر بیرون آید
سیوم آتش سوی مشرق برآید تا مغرب رسد و در روایتی از قعر چاه عدن پدید گردد چهارم خلق از سوی مشرق آید
تا مغرب کبیره پنجم امساک باران قبل خروج دجال علیه اللعنت ششم قحط عظیم هفتم ظهور دابة الارض هشتم خروج
دجال علیه اللعنت نهم خروج یاجوج ماجوج ذکر دجال علیه اللعنت و دعوت خلق بدین خود علی کرم الله وجهه روایت
میکند از رسالت پناه صلعم دجال علیه اللعنت و ~~دعوت خلق بدین خود~~ بر درازگوش از زمین خراسان پدید گردد
و در روایتی میان شام و عراق یک چشم او کور کسی چشم راست او را گویند و کسی چشم چپ را و میان هر دو چشم او
نوشته باشد ک ف ر یعنی که هر کدام خواند خواه خواننده خواه ناخواننده و ماده خری او باشد قورچی و پهن او دوازده
میل بلندی چنان باشد که اگر قعر دریا عبور نماید تا کعبین او تر نشود و پای خر سفید باشد و در پیشانی آن خر نوشته باشد
و هو کافر بالله العظیم دجال بران خر سوار باشد و اسباب سرود و طنبور و رباب و ملاهی و غیره مانند آن همراه او باشد هر که بشنود
با او جمع آیند و هر که چهل گام در پس او برود و خواهد که از دیار باز گردد و پس روی او شود باغ پر از میوه‌جات و ماکولات
در راستای او باشد آنرا جنت خوانند و در چپ او اسباب دوزخ پر آتش و عفونت باشد آنرا دوزخ گویند فاسق
پیران یقین یاد که خود را خدای زمین گویا بید و خلق را بدین خود دعوت خواهد کرد و خواهد گفت انا رب العالمین
یعنی پروردگار عالمیان دروغ گویان و شرب خمر و جمله فاجران و کافران تصدیق خواهند کرد بیشتر خروج او سه سال
امساک باران و قحط خواهد شد چون دجال پدید شود اول باران را پیش خلایق امر کند باران بیارد و زمین را
گوید گنجها بده زمین گنجهای خود چون زنبورهای شهد رویدن دهد و انواع نعمت پیدا شود و شیر گاو و گوسفند و میش

دجال او نشر

دجال موش و شتر افزون شود چون بر خر خود سوار شود خواجه خضر علیه السلام راست ای او شود و الیاس علیه السلام در صبای باشد

اول بر مکه خروج کند در دامن کوه احد نزول سازد چون نزدیک مکه رسد ملائکان در پیش آیند و گرز آتشین بر سینه

زنند دجال از ترس ملائکان بیشتر شدن نتواند چند روز در مقام آنجا باشد با زلزله تا مدینه که بر طیبه ناحیه آید

چون مدینه رسد ملائکان پیش آیند و بزنند آنجا آمدن نتواند از آنجا سمت شام روان ازدوی مردمان را دعوت

کند مردمان گویند تو خدایی اگر که دجال علیه اللعنة ابر را امر کند باران بارید گر و زمین را بگوید گنج های خود بیرون

ده زمین را بگوید گنج های خود بیرون ده زمین گنجهای خود بیرون دهد همه خلق معاینه کنند مشرکان آنجا گویند ای شیخ دجال

اگر مادر و پدر ما زنده کنی ترا خدای قبول کنیم دجال شیاطین را حکم کند که صورت مادران و پدران و برادران و

پسران ایشان که مرده اند خود صورت آنها گردیده در پیش ایشان شوند شیاطین صورت متوفیان گرده

گردیده پدر پیش فرزند و برادر و فرزند پیش پدر حاضر شوند آنها بدین او ایمان آرند بار دجال علیه اللعنة دجالان

یکی را امر کند که میان خود یکی را از تیغ دو پرکاله کن باز او را نام گرفته بخوان زنده شود و جواب دهد و پیش تمام خلائق

باشند همچنان کند و زنده شود از این اختر البسیار مشرکان ایمان خواهند آورد و بر وارث سلیمان علیهم روایت میکنند

که میان چند روز بدین نمط از مشرق تا مغرب گیرد اول اهل اصفهان دجال را تصدیق کنند مقدار هزار اصفهانی با او

باشند و متابعت کنند و در عهده آخره اوست میان اهل السلام با وجنگ عظیم در پیش آید آن زمان عیسی

علیه السلام در رسند و دجال را بکشند و بروایتی از سلمان بن بریده بیشتر اهل اصفهان دجال را تصدیق دارند تا

چهار سال بدین نمط بر روی زمین بگردد و خراب کند و وقتی که باش میان بوستان زمان عیسی علیه السلام برسند در

کوه زیتون در کناره آب بود و آن یا بد بکشند و الله اعلم بالصواب ظهور دابة الارض علی کرم الله وجهه

روایت میکنند چون دابة الارض خروج کند و در هر سخن گوید جمله دین باطل جز دین السلام چنانکه در قرآن المجید خبر داده

قوله تعالی أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

صورت دابة الارض چون شتر روی او چون آدم سر و چون سر ماهی چشم او چون چشم خنزیر گوش او چون گوش فیل

گردن او او چون گردن شتر مرغ سینه او چون سینه شتر بون او چون رنگ پلنگ دم او چون دم گوسفند

سم او چون سم اشتر سرون او چون سرون گاو فرق میان هر دو سرون او دوازده گز است چون وقت ظهور دابة الارض

گردد صحن به چند صحن مسجد الحرام پاره گردد و قریب رکن بیرون آمدن گیرد تا سه روز تمام قد او بیرون آید و برآید عیسی

از کوه صفا پیش مسجد حرام است بیرون آید بدست او عصای موسی علیه السلام و انگشتری سلیمان علیه السلام باشد کنی

بزبان عربی گوید هرچهار جهت زمین بگردد و بر پیشانی مردمان از آن انگشترین مهر کند نقش خاتم برآید اگر مومن باشد
اینه مومن و اگر کافر باشد اینه کافر روی مومن روشن و تابان گردد و روی کافر سیاه گردد چون نه دیگ مومنان
رانگوید اَنْتَ مِنْ اَهْلِ الجَنّة و کافران را گوید انت من سمت جهان برسد بلکه بر افق آسمان والله اعلم
بالصواب   نزول عیسی عم بن مریم کشنده دجال علیه اللعنت و ذکر خروج یاجوج و ماجوج و ذکر عیسی عم
عبدالله عباس رض روایت میکند از نبی عم چون مومنان مکه و مدینه برای نزول عیسی عم حیران و نگران باشند
ناگاه ابر سفید پیدا شود جمله جهان از او منور گردد میان آن عیسی عم حله زر پوشیده بدست او دو نیزه باشد و هر
دو کتف او دو فرشته نزد مناره بیضا دمشق سوی شرق از آسمان نزول شود و در تفسیر سوره زخرف مسطور
است که در زمین قدس نزول خواهد شد و در روایتی که از محراب بیت المقدس بیرون خواهد شد صفت صورت
و سیرت آن میانه قد سفید پوست و سرخی رنگ و سیاه موی و گشاده ابرو و بزرگ چشم و بلند بینی و منور روی
چو آفتاب جهان تاب بوقت نماز پیشین نزول کند جمله مومنان استقبال کنند موذنان بانگ نماز گویند مومنان
باقتدای با جماعت عیسی عم نماز گذارند بعد ادای نماز بپرسد ای یاران دجال علیه اللعنت بکدام زمین است
گویند در زمین شام است با سپاهیان مکار با عظیم در پیش است چون این خبر بشنود در پی دجال روان شود
سپاهیان با دجالیان عین استعداد در جنگ بود که بوی معطر عیسی عم در رسد از بوی او دجالیان جان
میدهند و در عذاب ابدی میروند چون دجال علیه اللعنت بوی عیسی عم یابد و می بیند از خنکاه بگریزد در کناره
آب بود و آن بدین کوه زیتون پنهان شود عیسی عم در پی تفحص شود و بگیرد و زخم دشنه بکشند جمله خلایق
نبی عم معاینه کنند الحمد لله علی کل حال و لعنت گویند که دجال لعین خلایق را در رنج انداخته اکنون ملعون بمیرد و
در جهنم رود والله اعلم بالصواب ابن مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم چون دجال کشته شود آنکه عیسی عم
گوید ای اهل قریش و امامان انصار و ای امامان عرب شما افضل قوم اند و از امامان معبر افضل تر اند شما را بیعت
من جایز نه و خلافت روی زمین بر من است و امامت بر امامان سید المرسلین محمد صلعم است یکی از امامان
رسول صلعم امام مقرر کنند ابن عمر رض روایت میکند از رسول صلعم که خود فرموده است چون عیسی عم خلیفه روی زمین
گردد امامت بکند محمد بن عبدالله نام از امامان من باشد از اولاد فاطمه رض صفت و سیرت او میانه قد و حسن
صورت و مستحسن روی و روشن پیشانی و ملیح روی و صدق سیرت و کلام حسب کلام الله و حسن افعال
و علم و از عدل ظاهر و خلق کامل انرا بر خلافت مقرر کنند و بدین من خلق را دعوت کند و عدل بگسترد و ظلم براند

و یاران مهدی

و باران نیک بارد و نعمتهای بیکران پیدا آید و خلق بآسان و خوشنود باشند محمد بن عبد الله بود بیست سال وفات یابد
بعد وفات او شش علامت پدید آید اول طلوع آفتاب سوی مغرب دوم از مشرق پیدا آید سوم آتش از مشرق چهارم
خفقی از مشرق پنجم قحط خشکی ششم یاجوج و ماجوج پدید آید و ذکر خروج یاجوج و ماجوج چون وقت خروج یاجوج و ماجوج آید
وحی بر عیسی علیه السلام نازل شود ای عیسی گروهی از بندگان خود بیرون آرم کسی را با آن گروه امکان نیست که محاربه
نماید شما با مومنان در سینه کوه طور گیرید چون عیسی علیه السلام با مومنان در کوه روند چنانچه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون سد اسکندر در مشرق است پاره پاره شود و قوم
یاجوج و ماجوج بیرون آیند چنان از قوم او بر شود و در تفسیر آمده و هم من کل حدب مسطور است ایشان از فرزندان
بن نوح علیه السلام اند و بروایتی دیگر آمده است یاجوج من ترک اند و ماجوج من دیلم اند و هر یک دو صفت دارند یاجوج غایت
کوتاه است مقدار یک بالشت و ماجوج غایت دراز است هر یکی بقیاس شصت گز قامت جمله کافر اند گفته است نبی علیه السلام
هیچکس از ایشان نمیرد تا که صد فرزند نرینه نزاید و بروایتی هزار فرزند چون از در سد اسکندر بیرون آیند
هر چه پیش آید از آدمی و چهارپایه و درختان و گیاهها تمام بخورند و آبهای دریا و مانند آن تمام بنوشند گرسنگی از
پس آن گروه نمانند که قدری بنوشند و قوت ایشان چنان است که هر کسی سلک را خراب کند چون ایشان در
بیت المقدس رسند گویند جمله آدمی و چهارپایه از روی زمین باقی نمانده همه غارت کردیم و خوردیم اکنون اهل
آسمان را بکشیم تا تیرها سوی آسمان پرتاب نمایند حق سبحانه تعالی تیرهای ایشان را از خون آلوده برایشان نماید خجل
شاد شوند و گویند همه اهل آسمان را بکشیم چون عیسی علیه السلام از عدم قوت لایموت با مومنان در طور سینه بفغان آیند آنکه دعا
خوانند و گویند یا دلیل المتحیرین و غیاث المستغیثین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین دعای مومنان مستجاب شود حق تعالی
در گردن قوم یاجوج و ماجوج غلغله پیدا آید در دران علت هم یکبارگی هم بمیرند جهان از ایشان پاک گردد آنکه فرمان
رسد ای عیسی با مومنان از طور سینه فرود شوند بلکه بسکن شوند عیسی علیه السلام با مومنان از کوه طور سینه فرود شوند و بینند زمین
یک بسوه از گند ایشان جایی نباشد که پای نهند آنکه مناجات کنند حق تعالی طیور عجیب فرستد لاشه هر یکی را به چنگال
گرفته بپرد و از دنیا بیرون اندازد بعض در جای برآمدن آفتاب بیندازد و باران تند بارد و زمین شسته پاک گردد و میان
پنج سال تیر و کمان ایشان را هیزم سوختنی سازند کعب الاحبار رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلعم نماند و جمله ملت
را مجوس زنند در عیسی علیه السلام باران نیک بارد و غله و میوهها و نعمتها بسیار پیدا شود خلایق آن زمان خوشنود باشند همچنان
روش چهل سال بگذرد و در روایت مصابیح هفت سال بعده وفات عیسی علیه السلام گردد و جای مدفون او در روضه

مبارک نبی علیه السلام هنوز جای بدفون او خالی است والله اعلم بالصواب   در قیام شدن قیامت و نفخ صور
احیای اموات و معاینه و مجادله و امتیاز مومنان از کافران و حشر و نشر ایشان علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم
چون عیسی علیه السلام وفات شود الله تعالی بادی خوشبوی از مشک از سوی عرب پدید آرد جمله مومنان و متقیان و صالحان
از غایت خوشبوی آن جان دهند و کافران و مشرکان بمانند میان خود ها در مجادله و مقاتله و فسق و فجور و خواب و خور
بطریق خران باشند و در ربع دیانت اسلام خبر ندارند بدین نمط چند سال بگذرد که اسرافیل علیه السلام را فرمان شود صور
بدمد اسرافیل علیه السلام در وقت دمیدن صور این کلام بگوید کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
بانگ نفخه صور آسمان و زمین و کوه و بحر و دار و درخت بلرزد چنانچه فردی قرطاس میلرزد جمله اهل آسمان و زمین
بیهوش افتند چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض
و نفخه صور دوم طبقات زمین بشکند و کوه ها و درختها چون محلوج در هوا پران شود و پاره پاره گردد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی و تکون الجبال کالعهن المنفوش و آسمان چون آسیا بگردد و پاره پاره شود چنانچه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی و اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت هیچ خلایق من السموات و الارض زنده نماند جز عزرائیل علیه السلام
چو جلجل و زلزله فرو شود زمین هموار گردد چنانچه یک بیضه در مشرق نهد از مغرب نماید چنانچه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا آنکه فرمان رسد ای عزرائیل جان های جمله بندگان قبض کردی اکنون جان
خود قبض کن زیرا که این اموات بدست تست و ذائقه جان کندن بچش تا عزرائیل علیه السلام خود بدشواری و اضطرابی قبض کند
تا از خلایق و ملایک زنده نباشد الا ما شاء الله چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فصعق
من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ سالم باشند در اخبار الاخبار
مسطور است که مردمان که مردمان را استخوانی است در سرین که عجب الذنب خوانند آن استخوان از دست خاک سلامت
باشد خاک نمی شود از آن استخوان جسم مردم مرکب گردد جمله اعضای از آن بطریق گیاه بروید و خاک‌ها جمله اعضای
گرد آن استخوان جمع آید چنانچه خاک سر در سر بیامیزد و خاک چشم در چشم و خاک گوش در گوش همین نمط خاک هفت
اندام بیامیزد چنانچه خاک اجزای هیچ اعضای بعضوی دیگر نیامیزد بهمین منوال تمام خاک اعضای بمحلهای خود فراهم آید
تا چهل سال بگذرد دلیل آن امر الله تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیه السلام زنده شود اسرافیل علیه السلام صور بدست
گیرد در صحرای بیت المقدس باستد منتظر امر باشد و جبرئیل و میکائیل علیه السلام زیر عرش باشند بحر الحیوات در زیر
در دنیا باران میبارد آن زمان در یا چهل شبانه روز باران بر زمین ببارد همه اجسام از آن استخوان از خاک

بروید

اجزای صورت مرکب گردد جمله روی زمین از اعضای بیجان خلایق از هر حیوانات پر شود در صحرای دنیا توده افتاده
باشد چنانکه بود بر همچنان شوند آنگه فرمان رسد ای اسرافیل جانهای خلایق بر کنهای ترسان در صور اسرافیل علیه السلام جمله
جانهای خلایق در آن صور آنجا هر کنند و بر بدیا بن کلمه گویند یا ایها الاجسام البالیة والعظام النخرة والجلود الممزقة
والنجوم المتصرفة والفروق المنقطعة قوموا فان الدیان قد اقام القیمة جمله جان خلایق بدیدن صور چون مخلوق بر اند
پران شود جانهای مومنان چون ستاره درخشان و جانهای کافران چون انگشت سیاه آنگه فرمان رسد ارجعی
روح الی جسده یعنی روح شوید جانها ای سوی جسد خود تا جمله جانها در قالب خود ها در آیند همه خلایق زنده شوند و
بهر سوی در تحیر نگرند و ما تن خشت خام فرو گذارند و سر از لحد بیرون کنند و گویند در خفته بودم تا آنکه آفتاب
بر آید و اشراق شود چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی لم یلبثوا الا ساعة من النهار و لم یلبثوا الا
عشیة او ضحیها بعده احوال دنیا از راحت و رنج یاد آید چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی یتعارفون بینهم و
تفسیر آیت و اذا الوحوش حشرت سطور است چون خلایق حشر دیگر بینند این روز قیامت است محاسبه خواهند شد
کافران گویند که این آن روز است پیغمبران و مومنان و عالمان ما را گفتندی ما آن یاد نکردندی و تفسیر الی الذین در
در سوره عبس سطور است جمع حیوانات را بعث خواهند شد اما محاسبه ظالم و عاصیان و قصاص یکدیگر و انس و جن و
شیاطین خواهد کرد بعد و دیگر حیوانات را حشر خواهند شد مگر حیوانیکه انس را انس بود آنجا مانند چنانکه طاوس و کبوتر و
مانند آن چون جمله خلایق را بعث شود آنگه فرمان شود ای هیبت یا بانگ قیامت بگوید یا بانگ قیامت بگوید آواز از
ملک تا ثری رسد آنگه خلایق اولین و آخرین همه بر زانوهای خود در افتند و مدهوش شوند بعده اعمال خودها در دنیا در حالت
زندگی کرده باشند و گفته و اندیشه کرده باشند و خورده باشند همه یک یک یاد آید چنانکه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی و اذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم فرموده اند
اول کسیکه روز قیامت حله پوشد آن پیغمبر ابراهیم علیه السلام باشند منزلت او سبب آنکه نمرود علیه اللعنة او را در آتش انگنده
بود پروردگار جهانیان از کرم خویش آتش با ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت ساخته چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی قلنا
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم اول کسیکه آن روز بر خیزد آن موسی علیه السلام باشد مگر این منزلت از آن جهت باشد
که طور سینه نور باری تعالی دیده بود بعده حضرت علیه السلام هر گاه جمله بهشتی و هر آن بیارد یکی از آن و هر آن و تاج می شناسند
و زیر عرش به برده ببینم که موسی علیه السلام قبل من بر جاشیه قوم عرش گرفته استاده باشد بعده کلیم اجمعون انبیا علیهم السلام
را زیر عرش بیارد بر منبر نور کرده بر روایتی دیگر آمده است که تمام پیاده بیایند عبد الله عباس رضی روایت میکند از رسول صلعم

چون خلایق از لحد سر بر ارند و عرصهٔ قیامت بگسترد و مدت یوم قیامت پنجاه هزار سال است چنانچه در قران
مجید خبر داده است یوم کان مقداره خمسین الف سنة ان روز افتاب مقدار نیزه بالا بر اید خلق اولین و اخرین از گرمای
افتاب در عرق خود ها مقدار عمل خود در عرق شود کسی تا شتالنگ و کسی تا ساق و کسی تا زانو و کسی تا سینه و کسی تا گلو
و کسی تا لب زیرین ان روز اهل عرصات قیامت بزبان عربی سخن گوید و فریاد بکنند کسی بفریاد نرسد و هیچ نشنود
و کسی بر کسی رحم نکند تا بدین نمط مقدار سال بگذرد ناگاه اواز طراق از نهیب بر اید جمله خلایق بنگرند بینند اسمان دوم
و سیوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم شکافته فرشتگان هفت صف زده گرد خلایق بگیرند بینند انگه ندا از حضرت لایزال برسد
الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم ترجمه وی این است ایا نگفته
بودم عهد شما را ای فرزندان ادم نه پرستید و طاعت نکنید مر شیطان را که او دشمن شماست و مرا بپرستید که راه
حق مستقیم است چرا بر خلاف گردید امروز مستحق عذاب گردید کسی را مجال جواب نباشد که بدهد باز جبرئیل عم
را فرمان برسد ای جبرئیل علمهای بهشتی چنانچه علم نبوت و علم صداقت و علم عدالت و علم حیا و علم سخاوت و علم شهادت
و علم مظالم و علم صابر زمره دوست قریشی محمد نما بند و علمای الشیاطین از دوزخ چنانچه علم الشیاطین و علم فاسد و علم خمر شاربین
و علم زانی و رایت پیش رسالت پناه صلعم نماید خبر یابد عرم با ملائکان خود علمهای از بهشت اورده علم نبوت
پیش رسالت پناه صلعم نصب کند جمله انبیا در زیر وی باشد و ادم من دونه تحت لوائی یوم القیامة و علم صداقت
و علم صداقت پیش امیر المومنین ابوبکر صدیق رض نصب کند جمله صدیقان در زیر وی باشند و علم عدالت پیش امیر المومنین
عمر فاروق رض نصب کند جمله عادلان در زیر وی باشند و علم حیا پیش امیر المومنین عثمان ذالنورین نصب کند جمله با حیا
زیر وی باشند و علم سخاوت پیش امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصب کند جمله سخاوت در زیر وی باشند و علم
شهادت پیش امیر المومنین حمزه عم نبی عم نصب کند جمله شهیدان در زیر وی باشند و علم مظالم پیش امیر المومنین
امام حسن رض نصب کند جمله مظلومان زیر وی باشند و علم صابران پیش امیر المومنین امام حسین رض نصب کند جمله صابران
زیر وی باشند و علم الشیاطین در دست ابلیس علیه اللعنة نصب کند جمله الشیاطین پرستان و بت پرستان و مشرکان زیر وی
باشند و علم منکران بدست فرعون علیه اللعنة بدهد جمله منکران زیر وی باشند و علم فاسد بدست بدهند جمله
فاسدان زیر وی باشند و علم خمر شاربین بدست ابوجهل قرشی بدهد جمله شاربین خمر زیر وی باشند و علم زانیان
بدست شیخ برصیصا بدهد جمله زانی و زانیان در زیر وی باشند چون عاصیان از اسلام بی علم مانند ندا شود ای شما چرا بی علم
مانده‌اید گویند خداوندا تو عالم الغیوبی تو دانی ما گنهکاریم و گناه عظیم کرده‌ایم پناه با جز حضرت کریم تو نداریم ندا شود ای عاصیان

اگر شما

اگر پناه حضرت رحمت مادری رحم بر شما کردم مرا بشناسای آتش بیا با جمله عاصیان از اهل اسلام را بشناسای آتش باشند
امیر المومنین ابوبکر رضی روایت میکند از رسول صلعم چون عالم بانصف شود آنکه بر ملایکان فرمان شود ای ملایکان خلق
اولین و آخرین را حاضر سازند ملایکان ندا کنند هلموا الی باریکم وقفوا انکم مسئولون ترجمه وی این است ای بندگان
بشتابید بسوی پروردگار خود ها در عرصات قیامت این وقت آن وقت است که شما را حساب اعمال کرده شود چنانکه در
قران مجید خبر داده است قوله تعالی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت یعنی امروز آن روز است که لا ظلم ... و ترا
ترازوی بیاوریم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره یعنی یک ذره نیکی را پاداش و من یعمل مثقال ذره شرا یره یعنی یک
ذره بدی را عذاب تمام و هم ملایکان جمله خلایق را بیست گروه سازند از آن نوزده گروه عاصیان و یک گروه مشرکان
و کافران و یک گروه منافقان با گروه گواهی کرده بیارند گروه منکران لنگ و لنگ افتادن و خیزان بیایند
دوم دروغ گویان را بیارند روده های ایشان از شکم بیرون آورده کشان کشان بیارند سیوم گروه گواهی
راست پوشیده کرده اند زبان از قفا کشیده بیارند چهارم گروه شراب خمر را روهای سیاه چون ته دیگ و زبان
فرو شسته و پلیدی شکم از راه دهن بیرون آمده بیارند پنجم گروه غیبت گویان رو سیاه و مردار در دهن گرفته بیارند
ششم گروه حرام خوار یعنی مال مردم به غصب گرفته را بیارند بصورت خنزیر هفتم گروه ربو خواران شکم ایشان پر از
آتش چشم و بینی و گوش و از فرج ایشان سوزان آتش بدر آید هشتم گروه عشار زنان میان پردهای آتشین بیارند
نهم گروه آزارنده مادر و پدر و جامه های آتشین پوشانیده بیارند دهم گروه عالم بی عمل که زبان خود ها خاییده
بیارند یازدهم گروه حق دیگر خورده ادای رو خصمان و امان ایشان گرفته بیارند دوازدهم آزارنده همسایگان
دست و پا بریده ایشان را بیارند سیزدهم گروه زکواة مال نداده اند ماران و کژدمان بر سینه و پشت میچکنده گوشت ایشان
و پوست همچو رنده بیارند چهاردهم گروه راستی سنجهای آهنی زبان ایشان رخنه کرده بیارند پانزدهم گروه مرد آشنایی
خود دعار نوبت کرده باشند ایشان موی سر خود در پاشنه خود گرفته افتان و خیزان بیایند شانزدهم گروه زنان
در فرج آن عورات بچه اوگنده باشند بیایند هفدهم گروه زانی بو می کند که از فرج ذکر روان بیایند هژدهم گروه تارکی
بی عمل نمل کوران بیایند نوزدهم گروه کافران و مشرکان و مرتدان رو سیاه و روده های ایشان از شکم بدر کرده
در گردن پیچیده و سیاه رو چون ته دیگ بیایند در اخبار الاخیار مسطور است در آنحالت ابراهیم علیه السلام پدر خود را میبینند که
با کافران می برد و میگوید ای پدر من ترا گفته بودم و منع قیامت نموده بودم تو غور نکردی تا بدین حالت رسیدی آذر
بت تراش گوید ای فرزند من اکنون شرک ببازیم خدا را واحد دانم از خدا تعالی مرا گواه ابراهیم علیه السلام سر کج نهاد و

و گوید خداوندا بر پدرم رحم کن و عفو گردان ندا شود ای ابراهیم نجات بر کافران حرام گردانیده ام پس تمام گروه مومنان حله‌ها
پوشیده و تاج بر سر نهاده روی ایشان چون ماه شب چهاردهم تابان و درخشان باشد ملائکه ندا کنند این گروه
مومنان اند تا خلق الله پدید استاده مانند تا آنکه محمد علیه السلام را طلب شود دیگر پیغمبران را فرمان رسد ای پیغمبران رسالت ما
تبلیغ کرده بودید گویند رسانیده بودیم بنده الله تعالی میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم آیا نکرده بودم من عهد با شما ای فرزندان آدم نه پرستید و متابعت نکنید
مر شیطان را که او دشمن شما است و مرا پرستید که دین و راه مستقیم چرا خلاف کردید که امروز مستحق عذاب شدید در آن
هیچ پیغمبر و صدیقی و شهیدی نباشند که روی خود ها در زمین نه افتند و گویند نفسی نفسی هر یکی برای نفس خود فریاد کنند چنانچه
ابراهیم علیه السلام گوید الها اسحاق را هر چه خواهی کن مرا رهائی ده زیرا که مرا خلیل الله خوانده بودی پیش خلایق رسوا مکن رهائی
ده مرا برادرم هارون را هر چه خواهی کن همچنین اسحاق را یعقوب گوید و یعقوب یوسف را گوید و لوط ایوب را گوید و
داود سلیمان را گوید و اسمعیل یحیی را گوید بدین طریق صد و بیست و چهار هزار پیغمبران بگویند نفسی نفسی الا پیغمبر ما سید المرسلین
شفیع المذنبین محمد مصطفی صلعم ذکر امتی امتی او مشفق تر است از مادر و پدر از برای ایشان خود بدرگاه لایزال دعا
کند و گوید خداوندا تو کریمی و غفوری امتان عاصیان را به بخش باز ندا رسد انا الملک واین الملکون واین الجبارون
کجا اند که خود را بر روی زمین در پادشاه انگاشتندی و طبل خودنمایی میکوفتند باز فرمان شود یا معشر الجن والانس
الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا ترجمه وی این است ای گروه پریان و آدمیان نرفته بود در شما
پیغمبران ما و فرمان نه رسانیدند به شما و بیم نکرده بودند از این روز شما جمله مومنان گویند خداوندا پیغمبران تو
رفته بودند و فرمان تو را رسانیده بودند و بیم این روز کرده بودند اما زینت ما را مغرور کرده بود الها تو کریمی و رحیمی
جز تو پناه دیگر نداریم کافران گویند پیغمبران تو فرمان نرسانیده اند و بیم این روز نه نموده اند و نه آگاهیده اند چنانچه در قرآن
مجید خبر داده است قوله تعالی قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین آنگاه باز حکم
فرمان شود وامتازوا الیوم ایها المجرمون ترجمه وی این است ای جدا کنید کافران را از مومنان از رحمتیان و دوزخیان
از بهشتیان در هر هزاری یک نفر بهشتی است و نه صد و نود و نه دوزخی است آن را امر وار در بهشت رفتن مسطور است
یاران پرسیدند یا رسول الله یکی از هزار که باشد فرمود یکی از هزار امت من باشد و نه صد و نود و نه از قوم یاجوج ماجوج
باشند حبیب کرام صلوات الله علیه بر فرزندان آدم استاده شود در آن وقت کسی نباشد که جوان از هول پیر گردد
و عورتان حامله حملها بنهند از دهشت چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری

وما هم بسکاری

دمادم استغفاری چون آدم حرم بر سر زندان خود ایستاده شود آنگاه ملائکگان بر سند کافران را موی پیشانی گرفته
از گروه مومنان بیرون آرند و فاسقان و مجرمان را اندازه گناه هر یکی را از نجر کرده بدر کشند و علیحده کنند که
حضرت رسالت پناه صلعم سفر نامه در ان طایفه کافران بینم که از امتان من چند آنکسان را با کافران همکشند گویم
ای ملائکگان اصحابی اصحابی ایشان از حضرت لایزال برسند ای محمد ایشان بعد وفات تو از دین اسلام برگشته اند
ایشان مرتد شده اند پس زندان نجات نه چون دوزخیان را از بهشتیان ببینند که از کافران امتیاز حاصل شود
آنکه خدای عز و جل را سجده کنند و گویند الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین والحمد لله جلیلتی میلون لا خلقتی
آنگاه چون کافران خواهند که سجده کنند نتوانند زیرا که پشتهای کافران یک طبق گردد خمیدن ممکن نباشد
آنگاه فرمان رسد ای ملائکگان هر از نصف نفر از امتان محمد من معشر المهاجرین والانصار نگاه داشته و دیگران را در حساب نگاه
حاضر آرند اول حساب نماز شود چنانچه در حدیث آمده است قال النبی صلعم یا کاتب یا العبد یوم القیامة بعد توحید من الصلوة
فان اصلح فقد افلح وان فسد فقد خاب خسر بعده عدالت خون ناحق چنانچه در قران مجید خبر داده است قوله تعالی و اذا
الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت بعده سوال روزه رمضان بعده سوال زکوة و حج و غسل جنابت و ایمان و حق مادر
و پدر و شوهری و همسایگی بعده اعمالهای حسنات و شرهای خواز همه اعمال یکدرو تا رهائی دوزخ شود بعده پادشاهان و
گردنکشان بی عدل و طعام و مال خوران و از ارزنده مادر و پدر و همه کیان و زانی و رباخوران و قاذفان قذف
و رشوه خوران و شارب خمر و اغنیاء و شب چور و دروغ گو و کذب گواه مانندان تحقیق نماید چنانچه یکی ذره نیکی
را پاداش دهد و یکی ذره بد را عذاب کند در قران مجید خبر داده است قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذرة شرا یره در حالت سوال حساب گاه اعمال مردمان در جیب و در راست و لبس و پیش نظر آید و نامه
اعمال خود ها را خواندن دارند اگر خواننده باشد و یا کواننده در ان زمان دو بنده را حاضر آرند یکی عابد عبادت بسیار
در وجود داده بود و دیگری به نفس هیچ عبادت در وجود نیاورده بود فرمان شود ای ملائکگان نامه اعمال هر دو بدهند عابد
فرد اعمال خود را از حسنات چنانچه صلوات و صوم و زکوة و حج و عبادت دیگر که کرده باشد خالی یابد و نفس در نامه
اعمال خود جمله اعمال نیک چنانچه صوم و صلوات و زکوة و مانندان یابد تا میان هر دو منازعت افتد عابد گوید خداوندا
هر چه درین نامه مسطور است این کارها من نکرده ام ندا شود ای بنده مسلم راغبت تو نیکی کردی اگر او مفسد بطلوع عذب غیبتی
که او را میکشی با از بهر سجده نیکی از دفتر تو بر میداشتم در دفتر او ثبت کردم و ده بدی از نامه او بر داشته در نامه
تو ثبت نموده ام تا کارهای تو بحد رسد تمام نیکی تو با ور رسید و بدیهای او بتو رسید امر در دست تهی در حضرت با ادبی.

سزای غیبت آنچه باشد خواهی و فرشتگان را فرمان شود که پیش الشین بر زبان بر بند نبده دیگر دو بنده را بیارند یکی عابد
دیگر فاسد فرمان شود نامه اعمال هر دو بدهند فلانکان نامه بدست هر دو بدهند فاسد در نامه خود اعمالها نیک بیند و صالح
در نامه خود هر از بدی بیند صالح گوید خداوندا این نامه من نیست و این کار نکرده ام ندا شود ای بنده هر عبادت که میکردی
تو آن را بزرگ میداشتی و بخوف و رجا نکردی و این فاسد هر گناه که کردی از قهر من میترسیدی از آن سبب عملهای
نیک از دفتر تو بر داشته بر دفتر فاسد داخل نمودم و عملهای بد از دفتر او بر داشته بدفتر تو ثبت نمودم بنده گروه قاریان را
بیارند که برای دنیا و ریا و زر تلاوت قرآن کردند چون بیارند پرسند که تو در دنیا چه کار کردی گوید قرآن تلاوت کردم
ندا شود برای اجر و زرهای مردمان تلاوت نموده بودی هیچ بکار تو نخواهد آمد بنده گروه غازیان بیارند پرسند تو در دنیا
چه کار کرده بودی گوید در راه خدا کشته شده ام ندا شود برای دنیا کشته شده بودی اگر در راه من کشته گردیدی تا بکار
تو آمدی این هیچ بکار تو نخواهد آمد بنده گروه مالدار را بیارند پرسند ترا مال داده بودم از آن مال چه کار کردی و بچه
صورت جمع آوردی گوید از آن مال نفع بیرون آورده جمع کرده بودم و زکوة داده ام و بس قرآن را طعام
خورانیده ام و بر سبیل تو مسکین داده ام ندا رسد مال از حرام جمع بود از آن هیچ کار نیامد بنده گروه عاصیان را
بیارند و پرسند ای بنده فلان گناه تو میدانی گوید خداوندا دانم و هر گناهی که از وی پرسند اعتراف نماید آن بنده
در دل خود پندارد که اهل دوزخ هستم فرمان شود ای بنده آنچه گناه کرده بترس من اعتراف نمودی و در دل
خود تصور کردی که قابل دوزخ ام و در دنیا از خلق شرم پوشیده امروز ترا عفو نمودم پس بنامه او حسنات ثبت
کنند و سیآت او محو کنند چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات بنده کافران
را بیارند و پرسند ای بنده پیغمبران خدا را چرا تکذیب کرده بودی و پروردگار خود را نپرستی و از این روز منکر ماندی
و از عذاب نترسیدی و گفته پیغمبران عمل نیاوردی و کافران آنچه کرده اند و گفته همه منکر شوند و گویند ما را نامی پیش تر
و لذیرا پیغمبران طلب شود فرمان رسد تبلیغ رسالت ما کرده بودید و فرمان ما بایشان رسانیده بودید یا نه گویند
تو تبلیغ رسالت کردیم و فرمان رسانیده ایم ندا شود که این گروه انکار اند گواه شما کیست گویند جمله مومنان از امتان
خاتم پیغمبران محمد مصطفی صلی الله را فرمان شود حاضر آرند تا مومنان از امتان را حاضر کنند پرسند ای مومنان پیغمبران پیشین
در عهده رسالت ما تبلیغ کرده بودند و فرمان ما رسانیده بودند و بیم قیامت نموده اند گویند در عهده خاتم النبیین محمد مصطفی
صلعم در نظر خود ها دیده ایم از زبان پیشینیان خود ها شنیده ایم و در قرآن مجید در آیات ربانی تمام و کمال
مطلع گشته ایم که پیغمبران و مرسلان پیشین تبلیغ رسالت تو نموده اند و فرمان تو و بیم قیامت رسانیده اند

لا امر کارکنان

اما این شور بختان کمال خود را بیاورده اند و بر انبیاهای ایدار رسانیده اند و تکذیب کرده اند کافران گویند خداوندا گواهی
مومنان معتبر نداریم گواهی قوم ما معتبرست ملایکهان در حال قفل در دهن های کافران زنند چنانچه در قران مجید خبر داده است
قوله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون انگاه دست و پا و گوش و چشم و بینی
و موی و پشت و سینه جمله اعضای ایشان را فرمان رسد هر اعضای ایشان در سخن در ایند انچه کرده اند و گفته اند و خورده اند
همه را گواهی دهند بعده قفل از دهان یک بند بعده گروه نصری و صابیات را بیارند و پرسند ای گروه نصری و صابیات
شما عیسی مریم را چرا الحداوندی خواندی و پروردگار خود را فراموش کردی پس بگویند ما نه ندیدیم نگویند انکه عیسی عم
طلب شود و پرسند یا عیسی انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله یعنی ای عیسی تو گفته بودی
امتان مارا بخدای خوانند جز خدای اسمان و زمین عیسی عم برای نیک و ادب بند که انچه راست بود بگوید
همین گوید یا رب ان کنت قلته فقد علمته یعنی ای پروردگا اگر من این سخن گفته باشم تو بعلم قدیم خود دانسته باشی
و این کلمه از زبان من بیرون امده باشد تو جمع قدرت خود شنیده باشی بدین جمله خلایق را معاینه و مجادله کرد و ذکر
میزان و کتاب کشف الاخبار رض روایت میکند از رسول صلعم چون معاینه و مجادله فارغ شود انگه فرمان رسد ای
ملایکهان میزان حاضر کنید بیارند در زیر عرش بیاویزند و مالک سنجیدن عمال خلایق میکاییل عم باشد میزان را دو
پله باشد یکی از نور لقا پس مثل این تمام دنیا و پله دوم از ظلمت مقدار ان باشد میکاییل عم در جب کفایه میزان گرفته
باستند ملایکهان ندا کنند والوزن یومید الحق فمن ثقلت موازینه فاولیک الدین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون
اعمالهم یعنی هر کدامی برای سنجیدن اعمال شما ای پروردگار شما کرده هر کرا مقدار دانه بیشتر از معصیت زیاد اید
نور ابرات در اتش دوزخ دهند نقیبان بر سر میزان ایستاده شوند چون اعمال بندگان سنجیده شود با واز بلند
گویند فلانکه جمله عرصات بشنوند که فلان بن فلان بدبخت شد عبد الله عباس رض روایت میکند از رسول صلعم چون میزان
نصب شود و نقیبان بر سر میزان باستند فرمان شود که نامه اعمال هر یکی را دهند تا بایها میزان شود ملایکهان ندا کنند
یا ادم اولادکانیته خلایق همه بلرزند و بیهوش شوند و گویند نامه بکدام دست خواهند داد نامه مومنان و نیک بختان
بدست راست دهند و کافران و مشرکان و منافقان را بدست چپ تا خلایق خواندن گیرد خواه خوانده
باشد خواه ناخوانده باشد عکرمه رض روایت میکند از رسول صلعم اهل عرصات را دو دفعه پیش حضرت رب العزت ارند
معاینه و مجادله شود دفعه سوم پیش ارند تا ایهای میزان شود ابو هریره رض روایت میکند از رسول صلعم مرد در میزان اعمال نامه
بر میزان نهند و سنجیدن نگذره نیکی از وزن باد ببدا باشد برابر اید انگه ندا شود ای بنده هیچ نکویی نوازندی

زیاده تا بدو هنت چگونه خواهی یافت ان بنده زاری کند و گوید الهی اگر بنده را دستوری دهی پیش اقربا روم قدری
نیکی از ایشان ها بخواهم و بیارم تا بدان نشود هر دو ملائکه ان او را اگر رفته روان کنند اول پیش پدر رود و گوید ای پدر مشفق من از
فرزندان تو دلبند بودم و مرا از همه فرزندان دوست تر داشتی و پیوسته در راحت من بودی اکنون بعمل خود گرفتارم
اگر قدری نیکی بمن دهی تا از دوزخ خلاصی شود پدرش گوید تو کیستی ترا همی نشناسم و بر اعمال خود گرفتارم بلکه از تو امید
دارم که قدری نیکی بمن دهی تا از انجا نا امید شده باز گردد نزد مادر خود رود و گوید ای مادر مشفقه مرا نه ماه در شکم خود
بودی و از غذاهای خود مرا پرورده بودی و بسیار رنج و محنت کشیده بودی اکنون ای مادر بکردار خویش گرفتارم
اگر یکذره نیکی عنایت کنی تا از دوزخ رهائی یابم مادرش گوید تو کیستی ترا همی نشناسم من در فعل خود گرفتارم
بلکه از تو محتاجم اگر این زمان قدری نیکی بدهی تا بکار من اید تا از انجا نا امید شده باز گردد نزد برادر و خواهر رود
و هیچ کس برو التفات نکند بعد نزد زن خود رود و بگوید ای زن من راحت جان بودی و برای در دمایح
کشیده بودم و از پدر و مادر و خواهر و برادر دوست تر میداشتم اکنون برای یکذره نیکی گرفتارم اگر دهی تا رهایی
از دوزخ شوم زنش گوید ای بدبخت ترا همی نشناسم و ترا کی دیده ام و تو کیستی من برای اعمال خود حیران و ترسان
ام تا از همه نا امید شده باز گردد و زاری کند و دل خود بدوزخ نهد انگاه ندا شود ای فلان در دنیا عمر خود بغفلت
صرف کردی گاهی این روز یاد نیاوردی اکنون یکذره نیکی از او یابی و ازو در دنیا نتوانستی ان بنده سر بر زمین
نهد و گوید الهی تو کریمی و رحیمی تو دانی هیچکس بر من رحم نکرد اکنون امید رحم تو دارم اگر خواهی بدوزخ فرست
یا به بهشت حق سبحانه تعالی بر آنک رحم کند و ای بنده در دنیا رضای من نجستی امروز رضای تو کردم و بهشت
بخشیدم الحمد لله تو غفوری و رحیمی و کریمی کردار ما نگیری یا بی وسیله امید کرم تو دارم تو کرم کن بمنه و کمال کرمه
و بدانید ای دوستان و ای یاران وقت انست که در دنیا فهم در کار است بروز حشر دولت از دوستان یار
از یاران پدر از فرزندان از پدران و دختر و پسر از مادر و مادر از دختران و پسران خویش از خویش و زن
از شوهر و شوهر از زن هیچ یکی نیکی بکار نیاید و همه را دشواری پیش اید از کندن جان عذاب سخت تر باشد مگر کرم
کریم بکار اید الهی مرا و جمله مومنان را عمل نیک عطا کن بمنه و کمال کرمه عبد الله مسعود رض روایت میکند از رسول صلعم در ان
زمان مردی را بیارند نود و نه نامه اعمال بد بدست او دهند همه پر از گناه باشد ندا از درگاه رب العزت شود ای بنده این
گناهان از تو صادر شده است او گوید خداوندا عالم الغیوب همه تو دانی این گناهان از من است باز ندا رسد هیچ عذر داری
و هیچ عمل نیکی داری گوید بار خدایا فرمان تو دو جزء دیگر عمل این بنده نوشته باشد گوید خداوندا ندارد

و مغفرت ازو الکن

مقدار دو انگشت دران نوشته باشد که این بنده یکبار در دنیا کلمهٔ شهادت بصدق دل بر زبان گفته بود به میزان نهند و
این رقعه در پلهٔ دوم نهند آن بنده گوید خداوندا این رقعه چندین طومارها چگونه برابر شود معلوم کنم اهل دوزخ شدم
ملائکه ان نود و نه طومار بدی در یک پله نهند و ان رقعه در پلهٔ دوم نهند از گرانی کلمهٔ شهادت ان پله از زمین برخیزد
زمین دوزخ شد پله نود و نه طومار بدی سبک برخیزد نقیبان ندا کنند فلان بن فلان نیک بخت گشت اهل عرصات جمله
در تحیر مانند آن بنده آزاد از دوزخ شود الهی مرا و جملهٔ مومنان را هنگام گفتن کلمهٔ شهادت توفیق بخش بمنه و کرمه عبد الله
بن عباس رضی روایت میکند از رسول صلعم در آن زمان دنیا را بصورت زنی پیر حاضر آرد روسیاه چونه زنگ و چشم ازرق
و دندانها هر یک مثل دندان فیل و لب زیرین بالای بینی لی و زیرین تکریبان فروهشته ازانکه زشت تر و مکروه
صورت زنی پیر حاضر باشد خلق اولین و آخرین او را دیده بترسند انگاه ندا شود ای اهل عرصات این را میشناسی گویند
الهی نمی شناسیم ندا شود که این دنیاست که عمر عزیز خود را در دوستی این دنیا صرف کرده بودی و از بهر دوستی او کشتی
و بسیار فخر این دنیا کرده بودی و از بهر این دنیا مسکینان را رنجانیده بودی و عاقبت را باین دنیا فروختی این
همان دنیاست که محبوب شما بود انگه فرمان شود که دنیا را بدوزخ برند دنیا گوید الهی تنها بدوزخ چرا روم دوستداران
من و اطاعت کنندگان من کجا اند همراه من دهید فرمان ملائکه ان دوستداران دنیا را همراه دنیا بدوزخ برند
عاقلان چنین دنیا را دوست داشتن و در طلب او مشغول شدن و از مشغول عبادت حق تعالی باز ماندن
و از غم او مبتلا شدن و غم آخرت فراموش کردن و هزار محنت و رنج کشیده جمع کردن و نخوردن و نخورانیدن
و این دنیا سرای فانی است حق سبحانه تعالی دنیا را برای آخرت آفریده است چنانچه در خبر است الدنیا مزرعة الآخرة
دنیا را برای فروختن دین آفریده است الهی مرا و جملهٔ مومنان را از دنیا پرهیز دار بمنه و کرمه گفته است نبی علیه السلام حسرتی
است که رنج و مشقت سخت تر چنان باشد که سفتا و بار چشیدن شربت مرگ و جان کندن است والله اعلم بالصواب

در بیان دوزخ و پل صراط و گذشتن مومنان از پل صراط و افتادن کافران و عاصیان بدوزخ ذکر دوزخ

ابوهریره رضی روایت میکند از رسول صلعم قال النبی صلعم ان الجحیم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم روزی
نبی علیه السلام جبرئیل علیه السلام را پرسید ای اخی جبرئیل گاهی هیچ میکائیل علیه السلام را خنده رو ندیده ام گفت یا رسول الله حق سبحانه
تعالی از ان روز که آتش دوزخ را بیافریده از ترس آتش غمگین شده اند و چشم خشک نگشته است ای فرزندان
آدم ازین آتش خود را در غفلت نهاوند و در پی دنیا مبتلا شدن در راه راست خار انداختن کار خردمندان
نیست باید که در کار سازی عاقبت مشغول باشی الهی مرا و جملهٔ مومنان را براه راست مشغول دار بمنه و کرمه عبد الله بن عباس رضی

روایت میکنند از رسول صلعم چون سنجیدن تمام شود دوزخ فریاد کند و گوید خداوندا انتظار مرا از حد گذشت کجا اند آن قوم
کافران و مشرکان که از من فراموش بودند و از تو بی فرمانی میکردند ایشان را بمن تسلیم کن آنگاه بملائکان فرمان شود که دوزخ را
حاضر آرند دوزخ را حق سبحانه تعالی از خشم خود آفریده است زیر هفتم زمین است هر هفت دوزخ زبر یکدیگر است طبق بر طبق تا
هفتاد هزار فرشته بروند طناب دوزخ گرفته بکشند حاضر کنند مالک دوزخ بملائکان دوزخ فرمان دهد که آتش را
بدمید و کوشند ماران و کژدمان سر خود را از بدر کنند و خروشیدن گیرد دود آتش از دهن آنها بیرون آید اگر آن کژدمان یکی زد
نامردمان پاره پاره گردد و ناچیز شود چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی زدناهم عذاباً فوق العذاب بما کانو
یفسدون گفته است علی کرم الله وجهه از رسول صلعم هر دوزخ را چهار دیوار است طول هر دیوار صد ساله راه دارد و جای پایان
دوزخ خدا اعلم و قعر آن چنان باشد اگر سنگی در دوزخ انداز د پنجاه هزار سال فرو رود تا در زیر قعر او رود و بروایتی قعر
دوزخ چنان به آن مقدار است که روز آفرینش عالم سنگی از لب دوزخ فرو انداخته است که آن روز اهل بهشت در بهشت
قرار گیرند و اهل دوزخ بدوزخ او از آن سنگ بر آید ملائکان گویند امروز آن سنگ در ته دوزخ هاویه رسید و
عذاب هاویه از عذابهای دوزخ دیگر سخت تر است و آتش دوزخ چنان آفریده است اگر از آن آتش سوراخی مثل سوزن
بروی دنیا گشادی شجر و حجر روی زمین سوخته شدی و هیزم آتش دوزخ سنگ است و علف دوزخ آدم است و کشتزار
جهنم است و طعام زقوم است چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی ان شجرت الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی
البطون کغلی الحمیم و جامهای دوزخیان سیاه باشد اگر جامه دوزخیان را میان آسمان بیاویزند از بوی گندگی او جمله اهل
دنیا جان بدهند و بمیرند و عذاب دوزخ است اگر یکی را در مغرب عذاب کنند کسیکه در مشرق باشد از تپش آتش او سوخته
گردد و دوزخ را هفت طبق است طبق اول را جهنم خوانند در آن گناه کاران باشند طبق دوم را لظی خوانند و سوم را سعیر
خوانند ابلیس با قوم خود و طبق سیوم حطمه خوانند فرعون با قوم خود مانند و طبق چهارم را جحیم خوانند در منافقان
مانند هفتم را هاویه خوانند در آن کافران باشند و در هر طبق عذابهای گوناگون از آتش است و هر دوزخی را وادیها است
هر وادی هفتاد هزار کوه است از آتش و در هر کوهی هفتاد هزار دره است از آتش و در هر دره هفتاد هزار شارستان است
از آتش و در هر شارستان هفتاد هزار کوشک است از آتش و در هر کوشکی هفتاد هزار سرای است از آتش و در
هر سرای هفتاد هزار حجره است از آتش و در هر حجره هفتاد هزار صندوق است از آتش و در هر صندوق هفتاد
هزار نوعی عذاب است از آتش اما عذاب هاویه از عذاب دوزخیان دیگر سخت تر است اگر یک سوزن آن دوزخیان
بروی دنیا گشاده باشند همه عالم دنیا سوخته ناچیز گردد و هر دوزخی را چهار هزار دیوار است و عرض هر دیوار صد ساله راه

دارد و دوزخی

دارد و دوزخ هفتاد هزار وادی است از زمهریر و در هر وادی هفتاد هزار کوه است از برف و ژاله و در هر سالی دو بار جهنم
نفس خود را دو بار بیرون دهند یکی نفس گرما دیگر نفس سرما و نشنیده از نفس گرما بیرون دهند تا تابستان در دنیا معلوم
گرما بود و چون نفس سرما بیرون دهند تا زمستان عالم سرما بود و غیر نیز روایت میکنند روزی نبی علیه السلام پرسید جبرئیل علیه السلام
پرسید ای جبرئیل بکدام دوزخ عاصیان امت من خواهند رفت جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله امتان عاصیان را در
سعیر خواهند برد باز پرسید یا اخی جبرئیل عاصیان امت مرا چگونه بدوزخ برند گفت رویهای امتان تو سیاه نخواهد شد
و چشم ازرق نخواهند گردید روی منور باشند اما از زحمت ملول خواهند شد و بی طوق و زنجیر آتشین خواهند برد اما از آتش
مردمان گرفته و گیسوی زنان و امتان دیگر پیغمبران را از زنجیر آتشین بسته و سلسله و غل اند و خفته در دوزخ برند چون
مالک امتان ترا بیند که بی سلسله می آرد و روی منور است گوید این کدام قوم اند که میان دوزخیان همی بینم این زنان امتان
تو از زحمت دوزخ نام محمد فراموش کنند و میان ایشان بعضی گویند که ما آن قوم ایم کتاب ما فرقان مجید بود و روزه ما ماه رمضان
بود و مالک گوید که قوم محمد اند پیغامبر پیغامبر اند چون نام محمد از مالک شنوند آن زمان یکبارگی فریاد برآرند و گویند ما امتان
محمدایم پیغامبر ما کجاست میان ما وعده شفاعت است از خدای تعالی نخواهد ملائکان در دوزخ برند نبی علیه السلام بگریستن
گرفت و سر بر زمین نهاد و سه روز با هیچکس سخن نگفت و چشم خشک نگشت اصحابان کنار کنار گردیدند و بسیار گفتند نکرد
و سر از زمین بر نگرفت فاطمه رض در حجره نبی علیه السلام آمد در سجده دید و روی مبارک زرد شده است و تن مبارک در
ضعیفی آورده است گفت یا رسول الله در حق امتان تو وحی نازل شده است فرمود ای جگرگوشه من هیچ عتاب جبرئیل علیه السلام
مرا خبر کرد که عاصیان امت مرا در سعیر خواهند رفت از بهر آن از بهر درگاه رب منام وا مرکش بخواهیم تا که کریم بر امتان من
کرم و فضل بکند سر بر ندارم فاطمه رض بگریست و سر خود بر زمین نهاد و گفت خداوندا تو کریمی و رحیمی و غفوری گناه امتان
عاصیان محمد علیه السلام را ببخش دعا مستجاب شد الحمد لله جبرئیل علیه السلام آمد و بشارت آورد و گفت یا رسول الله حق تعالی گریه تو و
فاطمه قبول کرد و بر امتان تو فضل کرد و عفو نمود نبی علیه السلام گفت ای اخی جبرئیل حق سبحانه تعالی چه فضل کرد گفت این
آیت برای امتان تو فرستاده است قوله تعالی وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها [illegible] نبی علیه السلام شکر صمدیت بجا آورد و سر از زمین بر داشت ذکر پلصراط عبد الله عباس رض روایت
میکند از رسول صلعم پلصراط را بر پشت دوزخ بر کشند و درازی آن پل سه هزار ساله راه است و عرض هزار ساله راه
برآمدن آن باشد و هزار ساله راه فرو رفتن میشود و صورت او سیاه چون شب دیجور و باریکتر از موی و تیزتر از
شمشیر آنگاه نبی علیه السلام را فرمان رسد که مومنان را از پلصراط بگذرانند و ملائکان را فرمان رسد خلق اولین و آخرین

بر پل برانند ندا شود هر که در دنیا پرستید در پی ان روی شوید ملایکهان ندا کنند ای فرزندان ادم در دنیا هر که می‌پرستید دنبال
کنید تا کافران و مشرکان دنبال ابلیس پس کنند چون نبی عم و انبیا و اولیا و مومنان استاده باشند فرمان شود چرا استاده اید
خداوندا ما امید کرم معبود استاده ایم فرمان شود بروید با حافظ ام بسم الله الرحمن الرحیم گویند روان شوند چون تا میان پل سر
بلصراط برسند فرمان رسد اول ای محمد با قوم خود بگذرید نبی عم تسمیه بر زبان راند بر پل قدم مبارک نهد و امتان عقب
او بر پل درایند بعد پیغمبران دیگر با امتان درایند نبی عم بسم الله تا اخر خوانده باشد که بگذرند بر سر دیگر رسند منتظر امتان
کنند دعا خوانند هر یکی بمقدار عمل خود ها بگذرند بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون سوار اسب دونده و بعضی مثل
پیاده و بعضی چون کودکان بعضی بشکم و بعضی بسینه چون مورچه چون ابلیس علیه اللعنت با شیاطین و کافران و مشرکان
نخستین قدم بر پل نهند سرنگون بدوزخ افتند ملایکهان از عقب چون شبان گاو و گوسفندان برانند همچنان
سوی پل جمله را برانند و بزنند خازنان دوزخ با تازیانه دوزخ بچوب اهنی هر امت را بزنند همچنان سوی پل جمله را
برانند و بزنند چون عربان سا رند در جهنم محبوس کنند و یهودیان در لظی حبس نمایند و نصاریان را در حطمه و صابیان
را در جحیم و مجوسیان در سعیر و مشرکان در سقر کافران و منافقان را در هاویه و دربها و یه وادیست ان را هیهت گویند
همه دان را در ان وادی اندازند گفته است نبی عم از عاصیان و مجرمان کسی یک سال و کسی دو سال و کسی پنج سال
و کسی پنجاه سال و کسی صد سال و کسی تا اخر روز و انکه کافران و مشرکان اند ابد الاباد بدوزخ بمانند و عذاب های گونا
گون در اتش و زمهریر باشد چنانچه یاد ارکه دماغ ایشان بر روغن پخته شود و گوشت ریزه ریزه گردد و همچو گداز شود و باز گوشت
و پوست دوزخیان تازه شود بدین نمط هر بار ریز گردد و پاره شود و دوزخیان مالک را گویند مرا اب دهید در سر
ما اب سرد بریزید مالک فرمان دهد ای خازنان اب سرد از مقام سرد بیاید در وادی زمهریر ببرند ان وادی زمهریر از
برف و سرما که سردی انجا چنان باشد که استخوان ادم همه گداز شود پاره گردد همه دوزخیان از هیبت سرما فریاد بر ارند
که چنان باشد از کان دوزخ در اره اید و دوزخیان باز گویند ای مالک ما یان را در اتش ببرند بلکه اتش بهتر است
از سرما تا ایشان را در اتش ارند گاهی در اتش و گاهی در زمهریر برند ابد الاباد بهمین عذاب باشند تشنگی و
و گرسنگی پیدا شود و گویند ای مالک ما از تشنگی هلاک شویم اب دهید گرسنه ایم در دوزخ نیست اگر یکقطره
از ان در دنیا افتد تمام دنیا از بوی گندگی او گنده شود و بوهای پر گرده در حلق دوزخیان بریزند چنانکه از شکم تا
گلوی پر شود تا رودهای دوزخیان گداز گردد و فرو ریزد چون از گرسنگی فریاد کنند ملایکهان زقوم درخت است اگر
یکذره از ان درخت در دنیا افتد از تلخی و شوری ان سایر دنیا خراب گردد و اهل دنیا هلاک شود اند درخت طعام

دوزخیان

دوزخیان است بخورانند چون بخورند از چوب آتشین بزنند و بزور بخورانند از تلخی و شوری آن رودها گداز گردد و رودهای
بعضی سیاه و بعضی را زرد و بعضی را چون انگشت باشند و بعضی را زبانها از پس قفا بیرون آورده و قلادهای آتشین
کرده آویخته باشند و بعضی را دردها پیدا آورده همه ران آویخته باشند و عورتان پستانها چاک کرده قلادهای آتشین
کرده آویخته باشند و بعضی را مار و کژدمان گرفته می خایند و پوست سطبری ایشان مسافت سه شبانه روز راه باشد و بعضی
را هژده فرسنگ و هفتاد هزار کوه آتشین در دوزخ است بر آن کوه اهل دوزخیان را سوار کنند تا هفتاد هزار سال بر آن
کوه باشند باز فرود آرند و روغن گرم و سوزان بر سر و روی ایشان بریزند به مجرد ریختن روغن پوست و گوشت
یکبار از استخوان پدید آید و روغن چون در شکم رسد هرچه در شکم باشد از دبر بیرون آید و فریاد برآرند و گریه کنند از کرم
چشم بقدر علی الدوام همین عذاب باشد چون دوزخیان فریاد برآرند خازنان گویند ای بدبختان در دنیا پیغمبر رسیده
بود و خبر نکرده بود و بیم دوزخ نه نموده بود گویند پیغمبر رسیده بودند و خبر داده بودند و بیم کرده بودند ما او را استوار نداشتیم
و دروغ گو گفتیم و تکذیب کردیم خازنان گویند ای بدبختان اگر پیغمبران را تکذیب نمودید اکنون بر شما شفاعت که خواهد کرد
و فریاد شما که خواهد رسید اکنون ترا ازین حال خلاصی نخواهد شد تا دوزخیان فریاد کنند و گویند خداوندا تقصیر مایان
نیست که پدر و اباء مایان در کفر تلقین نموده بودند تا از ما کفر صادر شده است اگر ما را اسلام تلقین نمودی ما اسلام
بجا آوردیم که پیشینیان را دو چند عذاب باید کرد آنگاه ندا رسد که کل ضعف بر هر یکی از شما و هر اسلام شما را سه چند
تا چهار چند عذاب میشود و در تفسیر سوره ابراهیم مسطور است کافران و مشرکان و منافقان ابلیس لعین را ملامت کنند
و گویند ای بدبخت تو ما را فریفتی از راه راست باز گردانیدی و تلقین کفر نمودی و گمراه ساختی ابلیس لعین بر منبر آتش برآید گوید
که میان دوزخ است بر آید و گوید ای بدبختان حق سبحانه تعالی با شما وعده کرده بود که مرا به یگانگی خوانند که من
پروردگار شمایم که بعد موت زنده خواهم کرد و در پاداش نیکی و بدی خواهم نمود چنانچه در قرآن مجید خبر داده است
قوله تعالی وعدکم فاخلفتکم و من به سبب عداوت که با پدر شما داشتم که وعده بر خلاف با شما نموده بودم که بت پرستی
کنید و شراب بخورید و شرک آرید شما قول معبود خود را معتبر نداشته قول مرا بجا آوردید قول من باطل است
تا سزای آن اکنون این است و در حال من فریاد کسی نتوانم رسید و نه کسی به فریاد من تواند رسید و من آن روز کافر شده ام
که سجده نکردم مر آدم را پدر شما که کافران را عذاب خواهد شد مالک گوید ای بدبختان مرگ در دوزخ نیست همین عذاب
دایم است چون دوزخیان طاقت عذاب برداشتن نتوانند و گویند خداوندا بار مایان را در دنیا بفرستید اگر وقتی
بی فرمانی کنیم تا یکی ازین بر ما صد عذاب کنی سزاوریم آنگه فرمان رسد ای خازنان با دوزخیان سخن مگویید تا دوزخیان

نا امید شوند با آنچه عذاب بر کافران و مشرکان خواهد شد از آن یکی بعد بر از گفته شد آنچه در تفاسیر کبیر است از همه مجموع آرد
همچنین ره دفتر برتب شود عبد الله بن عباس رضی روایت میکند از رسول صلعم عذاب در دوزخ اندک ترین بر ابو طالب
خواهد شد ابو طالب را بر نعلین آتشین ایستاده خواهد شد چنانکه از گرمی آن نعلین مو سر گداز شود و برادر ابو طالب
دیگری نباد و حاتم زمان طائی را عمر رضی روایت میکند از رسول صلعم چون ملائکگان عاصیان از امت محمد صلعم را بدوزخ برند
چون مالک ببیند که این قوم رو سیاه نیست با زنجیر می آرند پرسند که کدام قوم اند که هیچ در دوزخ را همی بینم آن زمان
ایشان محمد مصطفی صلعم نام محمد صلعم را فراموش کنند از آن گروه یعنی زبان پارسی دهد بگویند که ما آن قوم ایم که کتاب ما فرقان
مجید بود و روزه ماه رمضان مالک گوید که محمد است چنانکه برای بسلسله می آرند روی منور است چون عاصیان نام محمد شنوند
و گویند که ما امت محمد ایم آن محمد کجاست میان وعده شفاعت است اکنون از خدا تعالی ما را بخواهد چون ملائکگان ایشان را
درون دوزخ برند آنگه ملائکگان را گویند ساعتی توقف کن تا احوال خودها بدرگاه ایزد تعالی اظهار زنهار و زاری بکنیم مالک
گوید ای بدبختان اگر زاری و فریاد در دنیا بودی اکنون جای شما در دوزخ نشدی اکنون هیچ فایده از گریه شما ندارد
مالک آتش را فرمان دهد که گرد ایشان بگیرد آتش بر عاصیان حمله کند آنگه از زبان مجرمان کلمه طیب بر آید آتش با فرشتگان بگریزد
مالک از خشم بر نعره زند و گوید بگیر این عاصیان را آتش از نعره مالک باز گردد و حمله کند از غلبه آتش حمله عاصیان
کلمه طیب را فراموش کند آتش هر یکی را بقدر گناه بگیرد مالک گوید ای آتش سر و روی عاصیان را مسوزید زیرا که سر
ایشان خداوند تعالی را سجده کرده است و از زبان کلمه طیب گفته است و ایشان از تشنگی ماه رمضان کشیده است
تا عاصیان از امتان محمد میان آتش کسی تا سینه و کسی تا ناف و کسی تا ساق پای بقدر اعمال خودها در آتش غرق شوند چون
طفلان عاصیان پدر و مادر خودها را در آتش ببینند فریاد بر آرند و گویند خداوندا اگر مادر و پدر را در آتش انداختی ما را
در کنار مادر و پدر رسان از این بگویند در آتش نشستند مادر و پدر بگیرد آتش با مقعد و فرشتگان بگریزد طفلان فریاد
کنند خداوندا ما را در دنیا از کنار مادر و پدر جدا کردی و بعمر طفلگی از دنیا برداشتی امروز از کنار مادر و پدر ما را جدا
مکن ما امروز طاقت جدائی نداریم تا آواز ناله و زاری طفلان از ملکوت تا جبروت رسد ملائکگان فریاد بر آرند و
گویند یارب بر حال طفلان رحم کن در این حالت چشمه عظیم از زیر عرش بدر آید و چند قطره آب بدست آن طفلان
دهد و گوید سوی آتش بر تاب کنند طفلان آب بر آتش اندازند آتش کشته شود ملائکگان پرسند ای خداوند این آب چه است
گوید این آب چشم مادر و پدر بمرگ فرزندان جاری بود در این حالت نگاه آید علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم
چون مشرکان را در دوزخ برند آنگه بر فرزندان ندا شود ای کودکان پدر و مادر شما بی فرمان بودند در جهنم رفتند شما برابر

مادر و پدر

مادر و پدر بر روند گویند خداوندا تو فرمودی که ما هستی امر تو بجا آرم آنچه امر کنی بران راضی ایم پس الله تعالی آتش افروختن بیش
آن را حاضر کند و گوید اگر شما بقضای من راضی هستید در آتش روید تا کسانیکه در ان صالح باشند در آتش افتند بر ایشان
بوستان گردد و کسانیکه فاسق اند از آتش باز مانند آنکه فرمان رسد این بی فرمانی فاسق اند هیچ مادر و پدر ایشان
بدارند که آنکه فرمان بجا آوردند این کودکان را در بهشت بدارند بر بهشتیان را خدمت کنند بر بهشتی از ایشان هفتاد و
نفر برای خدمت باشند امیر المومنین ابو بکر رضه روایت میکنند از رسول صلعم چون فاسقان از امت محمد صلعم از پل صراط
بدوزخ افتند و اصحابیکه از اصحابان او بد نهاده تیمها خوار اند انها بدوزخ بلغوط خورند و بعضی دیگران تا شتالنگ و کسی تا زانو
یا بعض تا زانو و بعضی تا سینه و امتان دیگر پیغمبران از عاصیان تا کمر تا حلق و بعضی تا لب غرق از آتش بود از زیاده
ست اما موضع سجده را و زبانیکه در و یکبار ذکر وحدانیت حق سبحانه تعالی و تصدیق رسالت پیغمبران رفته باشد آتش
را یارای گزیدن و قدرت سوختن نباشد چون بعضی عاصیان از امتان دیگر پیغمبران از پل بگذرند یکباره دوزخ رسیده
دیر استاده باشند تا یکدیگر گویند که پیغمبران ما را شفیع داریم تا شفاعت کند والله اعلم بالصواب

در بیان ...
عرصات مومنان شفاعت نمودن انبیا و ملائکان و اولیا در حق مومنان و عاصیان و نجات یافتن عاصیان علی کرم الله
وجهه روایت میکنند از رسول صلعم فرموده اند جمله از امتان پیغمبران و امتان من پیش آدم عم بر روند و گویند یا آدم
تو پدر مائی حق سبحانه تعالی ترا آفریده قدرت خود آفریده است مسجود ملائک گردانیده و مجموع خلائق و در بهشت جای
تو مقام علی کرده امروز ما را خداوند تعالی بخواه شفاعت کن گویند ای فرزندان اول در بهشت گندم منع بود خورده
بودم از ان شرمندگی روی پیش لقای کرسی نتوانم آورد بر نوح عم بروید و بگوید او را خدا تعالی نبی الله خوانده است ایشان
پیش نوح عم بروند و گویند یا نوح ترا خدا تعالی نبی الله خوانده است نبی عم امتناع آرند و گوید برادران در دنیا سخنی
دروغ گفته بودم ان ابنی من اهلی یعنی از اهل من نبود کافر بود من ازان شرمندگی روی پیش لقا کرسی نتوانم آورد
بر ابراهیم عم بروید خدا تعالی او را خلیل الله خوانده است و آتش نمرود نجات بخشیده و گلستان ساخته چنانکه در
قران مجید خبر داده است قوله تعالی قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته است خدا تعالی گفتم من ای آتش سرد شو
سلامت باشد بر ابراهیم این چنین کرامت بر تو فرموده اکنون ما را از خدا بخواه گویند ای برادران در دنیا سه کلام دروغ از من
صادر شده بود ازان بسیار شرمنده ام یکی را انی سقیم گفته دوم انها اکبر سیوم فعل کبیرهم یعنی نه من مریض بودم نه سارا خواهر من بود نه بتان
بت بزرگ شکست بلکه من شکسته بودم بر موسی عم بروید خدا او را کلیم الله خوانده همه بروند و گویند یا موسی خدا تعالی ترا کلیم الله
گفته است تو ما را شفاعت کن از خدا تعالی بخواه موسی عم گوید من قبطی را کشته بودم ازان شرمنده ام پیش لقا کرسی نتوانم بر عیسی عم

[illegible]

هر که خدا تعالی او را روح الله خوانده است تا بروند و گویند یا عیسی علیه السلام ترا خدا تعالی روح الله خوانده است و از دم تو مرده زنده گردیده است

تو شفاعت ما کن از خدا تعالی بخواه گویند ای برادران در دنیا قوم من مرا و مادر مرا ثالث ثلثه گفته بودند و مرا اله گرفته بودند بر محمد صلعم

بروند که او را حق سبحانه تعالی خاتم پیغمبران گردانیده است و شفیع المذنبین خوانده است جمله بروند و گویند یا رسول الله خدا تعالی ترا شفیع

المذنبین خوانده است و آنچه بر تو کرامت فرموده است بر دیگران نه زیرا که حق تعالی در شان تو لولاک لما خلقت الافلاک آمده

کرده است و نیز دیگر فرموده است آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة شفیع المذنبین از خدا تعالی ما را بخواه شفاعت کن لسید المرسلین

خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد مصطفی صلعم ~~بر زبان نهند و گویند~~ امتان بود که از خدا تعالی اجازت خواهد هر چند در هر کس یا سید وردی

شفاعت بر زبان نهند و گویند خداوندا اگر معذور داری با حضرت تو حال درماندگان بعرض رسانم فرمان شود ای محمد لولاک لما

خلقت الافلاک بمحبت تو در دوست خود بود دوستی اظهار کردم عالم و آدم در وجود آوردم اگر تو نمی بودی از ملک و فلک نشان

نبودی و از عرش و کرسی لوح و قلم بهشت و دوزخ نبودی امروز روز مقصود تست هر چه خواهی بخواه صاحب تو را دادیم ایشان که را که

که از دوستان خود بخواهد یا هر چه خواهی بدهیم نبی علیه السلام در سجده بمانند تا که اذن شود دست شفاعت از آستین بیرون نتوان

کرد چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه پس نبی علیه السلام در سجده گوید خداوندا گنهکاران بنده توانند

آنچه کرده بودند سزا یافتند تو غفوری و رحیمی و کریمی بیامرزی و عفو کنی فرمان شود ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت

العزیز الحکیم حق سبحانه تعالی میان عاصیان که در دوزخ و بر پل سل بل چکوس مانده اند از آن چندان نه بخشد گوید امقدر شفاعت تو

امروز بدهم نبی علیه السلام باز سر سجده نهاد و گوید یا رب اغفر امتی فرمان رسد از الجمله امقدر بخشیدم اما چند گروه از مجرمان بمانند تا

برادران خود را در دوزخ بینند فریاد برآرند گویند خداوندا فلان فلان در دنیا با ما روزه داشته و نماز بجماعت گذارده بود هم

آن را بیامرز فرمان رسد آن شناسی از دوزخ بدر آرند ایشان را باین مقام یکی را هر یکی را شناسد گویند ای فلان مرا همی

شناسی من آنکه فلان وقت بر تو تشنگی غالب بود من آب نوشانیده بودم و دیگر و دیگر را گوید که ای فلان من فلان وقت

ترا آب وضو داده بودم برای نماز گذاردن یکی دیگر را گوید ای فلان فلان روز تو گرسنه بودی ترا طعام خورانیده بودم تا آن

ایشان ترا شفاعت کنند همچنین بسیار مومنان عاصیان را شفاعت نمایند از دوزخ بدر آرند و ملائکه فرمان رسد انبیا و مومنان

را شفاعت کردن شما بر عاصیان مجرمان شفاعت کن تا ملائکه بسیار عاصیان را از دوزخ بدر آرند و بر دامن در شارق آورده اند

چون پل بگذرند و دو درختان در دوزخ افتند ناحیت عملهای خود بدوزخ مانند آنگاه از درگاه حق سبحانه بر مبشر جرمیات فرمان رسد که میان

دوزخ حال عاصیان و مجرمان چه بوده است بر محمد برسان جبرئیل نزدیک مالک رود و مالک گوید ای جبرئیل آمدی گوید برای ترتیب

دو درختان چون دو درختان بوی خوش بیابند و صورت نیکو ببینند گویند این چه کس است مالک گوید جبرئیل است دوزخیان چون نام جبرئیل

بشنوند

بشنوند فریاد برآرند و گویند ای جبرئیل بفریاد ما برس که ما را پیش نبی علیه السلام برسان و از حال ما آگاه کن که با ما وعدهٔ شفاعت کرده است
و شفیع ما بالست جبرئیل علیه السلام از نزد مالک بازگشت نماید نبی علیه السلام رود چون چشمهٔ نبی علیه السلام بدان چشمه از دانه در سفید دارد کاهها
یاقوت سرخ نبی علیه السلام چون جبرئیل علیه السلام را بیند زود بر خیزد و گویند که ای اخی جبرئیل چه اثر رفت در حق امتان جبرئیل علیه السلام گوید
یا رسول الله امتان تو در عذاب اند و میگویند ما را طاقت آتش نمانده و حال ما بر رسول صلعم برسان که بیان ما وعدهٔ شفاعت کرده است
اکنون از خدا تعالی بخواه نبی علیه السلام بشنوند و زار زار بگریند و تاج از سر مبارک بیندازند و در زیر عرش بروند و روی بر زمین
نهند و زاری کنند و گویند خداوندا تو غفوری و رحیمی و کریمی عاصیان امتانم از کرم خویش مرا ببخش و امر شفاعت کن آنگاه
فرمان رسد ای محمد لولاک لما خلقت الافلاک بحقیقت تو گفته ام و کرده ام و در نبوت خود بدو دوستی تو اظهار کرده ام
عالم و آدم در وجود آوردم اگر تو نبودی هیچ نبودی امروز حاجت تو آنچه بخواه تا قبول نمایم نبی علیه السلام در سجده گوید خداوندا
عاصیان و مجرمان بندهٔ تواند عفو نمائی و مرا ببخشی فرمان شود عاصیان را امرزیدم و بتو بخشیدم شفاعت کن نبی علیه السلام
از سجده بردارد حمد و ثنا گویند و روان شوند چون نزدیک مالک برسند مالک بر تخت آتشین نشسته باشد برخیزد
و گوید مرحبا یا حبیب الله یا شفیع المذنبین نبی علیه السلام گوید ای مالک حال امتان من چیست مالک گوید که در عذاب اند چون
دوزخیان خبر بشنوند که نبی علیه السلام بیایند و معطر شوند و عذاب آتش سرد شود دوزخیان گویند این بوی چه بوی است شاید
این بوی محمد است فریاد برآرند و زاری کنند و گویند یا محمد خدا تعالی ترا شفیع المذنبین خوانده است و میان ما وعده بود که شفاعت
کنم اکنون بفریاد من برس طاقت ما نمانده پس نبی علیه السلام دست شفاعت بیندازند عاصیان و مجرمان را از دوزخ بر دارند
الحمد لله رب العالمین چون نبی علیه السلام بیند که بسیار مجرمان در چاه و صندوق آتشین محبوس شده اند سر بسجده نهند و گویند خداوندا
بسیار عاصیان محبوس مانده اند فرمان شود هر که یکبار بر رسالت پیغمبران صدق آورده باشد و از امتان تو هر که یکبار کلمه
طیب در دنیا گفته باشد با خلاص آنها را بیرون آر و کل عاصیان را از دوزخ بدر رسانند آنگاه فرمان شود بر ملائکان دوزخ
ای ملائکان کسی گویندهٔ کلمهٔ طیب در دوزخ مانده است گویند خداوندا کسی از آنها که در دل او ذره خیر باشد از مومنان
نمانده همه از دوزخ آزاد گشته ندا از درگاه کریم رسد ای ملائکان با شفاعت انبیا و ملائک و مومنان گروه مجرمان
را از دوزخ آزاد کردم اکنون کسی نمانده که شفاعت باقی ماندگان نماید جز من و من خدا بخشنده ام اکنون رحمت خود شفیع
حال ایشان آرم و کسانیکه از شفاعت ناامید اند آنها را از دوزخ بیرون آرم پس حق تعالی بقدرت خود
کسانیکه در وجود آنها نیکی چیزی نیامده باشد و در همه عمر بدی حاصل کرده باشند آنها از دوزخ بیرون آرند فرمان شود
ای ملائکان آزاد شدگان از دوزخ را در بحر طلوات الرضوان غسل دهند آن جوی از زیر عرش بیرون آمده است

دران جوی بهشتیان غسل کنند جمله ازان دریا چون گیاه سبزه تازه از روی زمین برایند عتقاء الله نام ایشان شود بعضی ازان کسان
خدا تعالی است چون مومنان از دوزخ ازاد شوند آنگاه فرمان رسد ای ملائکه ان کویند کسی کویند کلمه طیب بدوزخ مانده باشد
کویند خداوندا چند نفر از کشتگان مومنان بناحق انهارا هفتاد هزار بار میان دوزخ سنگین الشان ذبح میشوند فرمان شود که مقتولان
رابپرسند اگر عفو نمایند بابیرون ارند والا نه بر پل صراط مظالم کامتی صاحب ببرند هفتاد هزار بار قصاص کنند و بدوزخ اندازند ملائکان
بروند مقتولان راحاضر ارند خاتون جنت فاطمة الزهره رض دست مبارک حسین رض گرفته در پرده نور عظام گاه حاضر شود و خون
از رگهای مبارک حسین رض روان باشد و جامهای از خون تازه الوده باشد چون این خبر بهتی عزم باستماع رود عظام گاه بیایند
و کویند ای فاطمه کشندگان حسین را بخش فاطمه رض کوید ای پدر من بعد وفات تو فرزندم در دشت کربلا بناحق سر مبارک
از تن جدا کرده ملائکان مرافقت نبی علیه السلام بار شوند و کویند ای خاتون جنت روز قیامت پنجاه هزار سال است هر روز
یزید بدبخت و عبدالله و عمر سعد وقاص و عبید الله زیاد و شمر قرشی را هر روز هفتاد کان هزار بار قصاص میان دوزخ میشوند و کوشت
پوست این بدبختان از اتش قهر خاکستر و باز حاضر میشوند و حسین رض در دشت صبر کرده اند بنا علیه حق سبحانه تعالی سلطان
شهیدان حسین رض گردانیده است و شهید شهیدا و جای او در بهشت علیین نموده است اگر حسین رض صبر نکردندی بعد درخواستندی
تا هفتاد هزار ملائک نزول شدی و غارت ساختی اکنون ای خاتون جنت عفو نمائی تا اهل عرصات امان یابند
درین اثنا بر سر خلایق اواز سرود و چنگ و نای و مانند ان پیدا اید جمله نظر بالا کنند و بینند که کوشکهای گوناگون به قبه هاس
تمام دیباج باشند در هر یکی کوشک هفتاد هزار غرفه دارد در هر غرفه هفتاد هزار از پرده تمثال نور افروخته باشد همه در تحیر باشند ملائکان را
پرسند این چیست کویند این محلات زیر عرش بود در بهشت میبرند از برای کسی که امروز گناه خود را بدیگر بخشد عفو نماید تا خاتون
جنت عفو نماید والله عالم بالصواب الحمد لله در بیان دخول جنت و صفت بهشت و درجات با قاس بهشتیان.
و دیگر روایت همچون علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول صلعم چون مومنان از غسل بحر جلوات از رضوان فارغ شوند مانند
گیاه سبز و تازه از زمین برویند همچنین براینده تام الناس اعتقاء الله شود بعده فرمان شود قوله تعالی وجنة عرضها السموات والارض
اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یعنی حق
سبحانه تعالی میفرماید که حق شما بر من است ای محسنان کسی که گرسنه را طعام داده باشد و تشنه را اب و برهنه را جامه و
پاک نیکه وقت خصم خشم خود فرو خورده باشد و با گناهکاران عفو کرده باشد ان ها خبر دید بهشتیر بیایند طفیل شما بدیگران را بهشت بدهم
شما مقدم شوید بر کناره بحر رضوان بروید و غسل کنید تا همه بهشتیان زیر عرش کناره بحر رضوان بیایند و غسل کنند روبهای
ایشان روشن چون نقره خام و صاف چو شستن رخام اگر حریر بهشت باشد طرف سینه نماید و هر یکی جوان بعمر سی سه ساله شوند

در زمان لوکس

و زنان را حسن و جمال ایشان شود حوران رنگ بر نو و هر یکی بعمر سیزده ساله شوند و مردان بهشتی مردان بعمر سیزده ساله و حوران
بعمر سیزده ساله فرمان شود ای ملایکان بهشتیان را گروه گروه پیغمبران نمایند ملایکان صد و بیست فوج کنند بیست فوج از امت
سید المرسلین صلعم و حساب فوج از امت دیگر پیغمبران باشند قوم سید المرسلین زیر علم آن جناب باشند آن علم از علمهای
دیگر پیغمبران خود راستتر و بهتر چتر باشد و بهتر مشک باشد و بهتر زمر اقبال صلواة الله علیها هر یکی با هفتاد هزار فوج خود با دست
هر یکی ملایک طبق از نور و طبقی از عطریات از درگاه مالک الملک تعالی و تقدس باستقبال مومنان بیایند و رضوان
صلواة الله علیه نیز با فوج خود با صد هزار براق و تختی با زین و لجام زرین مرصع با صد هزار چنانکه جامه های بهشت از حریر و دیبا
و صد هزار ... خود زرین مرصع و مکلل بر سند سید المرسلین را با مومنان جامه بپوشانند و تاج های نور بر سر نهند و کمر بند نور
بر میان بندند و هر یکی را بر براقی سوار کنند بر تختی و هر حور و جان نشیند تختی برای نبی علیه السلام بیارند از رفرف حور
که وصف آن جز خدا دیگر نتواند بر آن تخت سوار شوند پیش از همه انبیا روان کنند و مومنان فوج فوج در پی سید المرسلین
صلعم روان شوند بهتر مشک باشد و سرافیل علیه السلام با فوج عطر بر نبی علیه السلام اهتمام نموده میروند و براق ها جنیب و رایت و بهشتی فرس با زین
و لجام جنبیده میروند و هفتاد هزار علم نور لعل و سبز و سفید افراخته پس و پیش روان شوند و مغنیان با انواع ترنم حمد و رایت
بنوازند و مهتر آدم علیه السلام و دیگر پیغمبران زیر لوای سید المرسلین صلعم باشند چنانکه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی
آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامت غلغله در ملکوت علی افتد سید المرسلین صلعم با اهل بهشت در بهشت بر سند
و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم یعنی ملایکان عرش و کرسی بر بام عرش ایستاده بینند و حوران
و غلمان بهشت بر بامهای بهشت بنگرند و در هر برجی برجهای بهشت طبل خوری بکوبند و بر کنگرهای بهشت علمهای نور بر پا کنند
چون نبی علیه السلام بر در بهشت برسند درجه یکتنه از امت محمد صلعم آنکه در دنیا سلیمان بن داود علیه السلام بادشاهی داشت ایشان
باشند چون نظر مومنان در بهشت افتد گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر
العاملین آنکه فرمان رسد یا محمد ادخلوها بسلام آمنین ترجمه وی این است ای محمد داخل شوید با ایشان خود درون بهشت
خاتم النبیین محمد صلعم این کلمه بر زبان راند بسم الله الرحمن الرحیم قدم مبارک خود درون بهشت نهند جمله انبیا و مومنان از
عقب در آیند و گویند الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله فازبان بهشت پیش آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین الهی بحرمت النبی و آله و اصحابه و اهل بیته این بنده گنهکار و بدکردار با امید رحمت غفاران روز از جمله آن
جمع گردانی و جمله مومنان را بحرمت النبی و آله و رحم الله من قال آمین چو نبی علیه السلام بهشتیان بر آب کوثر رسند
بر آنکه گنهکاران او درخشان چون آفتاب روشن گل و از مشک و عرض یک به راه دارد و در آخری یک ماه راه

وار و در آب او از شیر شیرین تر و از گلاب خوشبوتر و در کنارهای جوی دستارکان آسمان کوزه‌های سیمین و قدحهای بلورین
باشد حضرت رسالت پناه صلعم بدست مبارک خود قدحهای پر کند اول بمقصد فقرای مهاجران بدهند بعده جمله مومنان را از تشنگی
و گرسنگی جمله بهشتیان دور شود هیچ وقتی نباشند و غالب نگردد گرانما کابین در دنیا ملائکان اعمال ایشان نوشته‌اند در رکاب
ان پیاده روند و رهبری کنند و بقصرهای وی برسانند و مداومت در مصاحبت باشند و جمله بهشتیان خانهای خود بشناسند
چنانکه امروز در دنیا میدانند و ملائکان از هر وادی بهشت گویند ادخلوها بسلام امنین خالدین مخلداً و گویند ای فلان این خانه بهشت
تو در این خانه ساکن شو فرحت قران و پیوسته زنده باشی مرگ نخواهد شد و پیری و ضعیفی نخواهد گردید پیوسته جوان باشی
و هیچ وقت اندیشه در دل تو نخواهد گذشت و حلهای و نعمتهای این خانه بزرگست هرچه خواهی بکنی و بخوری و بپوشی و حوران
و غلمان این خانه جمله برای خدمت تو خواهد کرد و حاضر خواهد ماند چون بهشتیان مقامها و کوشکها و حلها و نعمتها و حوران و غلمان
و داران براندازه اعمال خودها این کاهی ندیده باشند و کاهی از زبان دیگران در گوش خود نشنیده باشند کسی یک حور و
کسی دو حور و کسی ده حور و کسی بیست حور و کسی چهل حور و کسی پنجاه حور و کسی صد حور بقدر اعمال خودها خواهند یافت
چنانچه در قران مجید خبر داده است قوله تعالی و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا عبد الله بن عباس رضی
روایت میکند از رسول صلعم که هشت بهشت است بر یکدیگر بر آسمان هفتم و زیر عرش اند چنانکه دنیا زیر آسمان است این معنی در سوره
والذاریات مسطور است بهشت اول را دار الخلد خوانند از نقره خام است در ان علوم نزول کنند بهشت دوم را دار المقام
گویند از زر سرخ است در ان شکران و اغنیان نزول کنند بهشت سوم را دار السلام خوانند از یاقوت سرخ است
در ان فقیران و صابران از امت محمد نزول خواهند کرد بهشت چهارم را جنت العدن خوانند از زمرد سبز افریده است خادمان
مومنان که ایشان را مرتبه سابقی دوستان خدا تعالی باشند ایشان سخیان و عادلان و غازیان و زاهدان و امامان
مسجد نزول خواهند کرد بهشت پنجم را دار القرار خوانند از مروارید افریده است در ان شهیدان حکمی نزول خواهند کرد
بهشت هفتم جنت الماوا است از نور افریده در ان شهیدان حقیقی و متقیان و عارفان نزول خواهند کرد هشتم را فردوس
خوانند از همه بهشت ها افضل است اثر از نور جلال جل افریده است انبیا علیهم السلام و علما و با عمل خواهند ماند میان فردوس
مقامی از نور رحمانی افریده است ان را محمود خوانند بر سر ان مقام منبر سید المرسلین شفیع المذنبین محمد مصطفی رسول صلعم
خواهند ماند و بهشت را هر خشتی از زر و خشتی از نقره و ملاط مشک اذفر و گل او بخشی از زعفران و سنگریزه از مروارید و
و خاک از زرنگ و در هر مقام هفتاد ایوان است و سقفها و ایوان طول از زمین بهشت بالا بالف ساله راه دارد و در میان هر
ایوان یکماهه راه است هر ایوان هفتاد خانه دارد و در درازی هر خانه یک فرسنگ و در هر خانه هفتاد غرفه است و در هر غرفه

از لعل

حوری نشسته است و مغنیان و غلمان و دلالان با سرود و رقص حاضر باشند از سرود ایشان روح را فتوحی حاصل آید و
در آن مقام هفتاد باغ است در هر باغ درختان گوناگون از زر و شاخها از مرجان و برگها از زمرد سبز و هر درخت به القدر
دارد اگر اسب دونده صد سال دود نا از کناره یکباره دیگر رسد و هر درختی هفتاد گونه میوه هفتاد نوع ذائقه دارد و هفتاد
بو و هفتاد رنگ دارد چنانچه در قرآن مجید خبر داده است و ذللت قطوفها تذلیلا و در هر باغی هفتاد وادی است و در هر
وادی هفتاد شارستان است و در هر شارستان هفتاد نخلستان است و در هر نخلستان هفتاد گلستان است و در هر
گلستان هفتاد یاسمین زار است و در هر یاسمین زار هفتاد کوشک است و در هر کوشک هفتاد سرای هفتاد باغ و در هر باغ چهار
جوی است یکی آب و دوم شیر سوم شراب چهارم انگبین چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی فیها انهار من
ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی و در کناره هر جوی هفتاد ایوان است
چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی جنات عدن تجری من تحتها الانهار و در ایوان هفتاد در است و در هر در
تختی از زمرد سبز نصب کرده است بر آن تخت مسند از حریر و دیبا و چهار بالشهای اطلس آراسته و حوالی آنها قدحهای
بلورین و زرین و ابریقهای سیمین و نقلدانهای زرین بدست کرده ایستاده باشند و مغنیان و رقاصان در رقص
و سرود مشغول باشند تا اهل مجلس را بر هر تختی که خوش آید استراحت نماید قاریان بر فرق او نثار کنند و هر حوری
که رغبت جمع آید از حوران بهشت یا از زنان دنیا مشغول شود آنکه برآه تو از رغبت بر کرد او در آید و حوران بهشت و زنان
دنیا را در بهشت مدام بکر باشند آن جماع از جماع دنیا لذت زیاده دارد در الحال دیو و هم کسی نکنید ان شاء الله تعالی و قیمتی
بمعاینه خواهد او دان زمان معلوم خواهد شد و هر زنی را که با شوهر خویش به خصومت در دنیا میگذرد در بهشت با شوهر خویش
هزار محبت خواهد شد و در بهشت حسد و کینه و رنگ نماند اهل بهشت را اکثر وقت این سه چیز غالب باشند اول اکل و
شرب دوم سرود و رقص سوم جماع چون بهشتی را بر طعام رغبت افتد از نعمتهای بهشت مثال میوه و نان و لحم
و شراب و مانند آن همه چیز مهیا کرده خود بخود پیش اهل بهشت در آید و بخورد اما سیری نشود و هوس بیشتر گردد
و طیور بهشت از خود آمده گویند ای دوستان ما هم بریان و هم پخته ایم بخورید پس اهل بهشت آن را بخورند باز آن مرغ زنده گردد
پریده رود و طعام که اهل بهشت را بول نکرد و عرق شده بدر آید و بوی عرق چون مشک اهل بهشت را بول و غائط و بلغم
و خیو در دروازه مرگ و پیری و ضعفی نباشد با مرگ مدام باشند و هیچ جا در تن بهشتیان موی نباشد جز موی ابرو و سر
و وقت لباس رنگین از استبرق و زعفران و معصفر پوشند و کسوتهای دیبا و حریر گوناگون هر ساعت هر نوعی
بدل کنند و پوشند و تاجهای مرصع مکلل از جواهرات چون آفتاب جهان تاب و اهل بهشت را عمر و قامت

بخورند و بنوشند غائط

در طول شصت گز باشند و قوت هر یکی را مرد بود و در تفسیر امام ناصر عذابی روایت عنتر با و اثر با مسطور است که جمله بهشتیان
بعمر سی سه ساله باشند و عورتان بجده ساله و هر روایتی مردان بجده ساله و عورتان سیزده ساله باشند و روهای اهل بهشت چون
ماه شب چهاردهم درخشان باشند و پیوسته با مخلصان و رفیقان محفل کردد و ضیافت با یکدیگر کنند و حکایات و مبادی
انچه گذشته باشد از محنت و رنج و راحت یاد آورند و مذکور کنند و هر روز در هر ساعت با همسران خود دو بار ملاقات نمایند
و ملایکان هر کوچه و هر محله ندا کنند ای اهل بهشت شما در بهشت بصحت و راحت پیوسته بصحت و فرحت باشند و کاهی
زحمت نخواهد شد با رحمت باشند و کاهی محنت و رنج نخواهد کردید با رنج باشند و کاهی پیری و ضعیفی غالب نخواهد کردید
مدام جوان باشند و کاهی فکر در ضمیر نخواهد گذشت بی فکر باشند و با کل نعمت بهشت مشغول باشند محتاج نخواهد ماند و هر وقت
بخوشی و خرمی باشند ناخوشی کاهی نخواهد شد و طعام و شرابات بی تدبیر خواهند یافت تدبیر کردن نخواهد شد و نعمتهای
بهشت را با حوران در زندگانی بی مرگ در بهشت نمایند الحمد لله ذکر روایت چنین در مصابیح مسطور است ابن عباس رض روایت
میکند از رسول صلعم در فردوس بازار است آن را سوق الخلد خوانند بهای بهشت جز سبحانه تعالی انجا خواهد کرد در آن
بازار بیع و شری نباشد و هر چیز که هر کرا خوش آید انرا اید و دهند چو بهشتیان در بهشت از انواع نعمتها و مقام ها و درجه ها
و رحمتها الله تعالی هر چه با ایشان وعده کرده بود کامل مشرف شوند و خرمی ها کمال یکبر نزد انکه ملایکان فرمان شود ای
ملایکان بر بهشتیان سلام ما برسانید و بگویند که همراه ایشان سوار شوند و در بازار سوق الجنت در ایند و جمع شوند بر کرسیها
و توده های یاقوت و لعل و زمرد و زر و نقره و کافور و مشک و زعفران هر یکی را بر اندازه اعمال مرتب نهند ملایکان
محل بمحل فرمان رسانند و مجموع کنند تحت اعمال بهشتیان را بر کرسیها و توده ها نشانند تا هر یکی را چنان تصور افتد که مرتبه
من دارم کسی ندارد در کسی بر درجه رشک و کینه نیارد و همه یکسان دانند انگه فرمان رسد ای مومنان و اهل بهشت
از من خوشنود شوید جمله بگویند خداوندا ما را چه چیز باقی است که خوشنود نشوم تو در حق ما بان انچه کرم کردی در دم و
هیچ نماید زیرا که از گرخوتش از پل صراط بگذرانیدی و ما عاصیان را از دوزخیان جدا کردی و نجات بخشیدی و در بهشت
جای دادی و نعمتهای بهشت عطا نمودی که در فهم ما هیچ نگنجد و کسی بچشم ندیده بود و از کسی نشنیده بود از خوشنودی
ما هیچ باقی نه باز فرمان شود ای اهل بهشت شما از بهشت و چیزهای بهشت و نعمتهای بهشت چیزی بهتر عطا خواهم کرد اکنون در این
بازار هر چه تمنا داری بدهم بهشتیان انچه تمنا کنند بهشتش خودها موجود دهند و بگیرند و خوشنود شوند در این اثنا کردهی از زنان
بر خیزد و فریاد کنند خداوندا جمله عورتان شوهر دارند تو ما را از دنیا بی شوهر برداشتی اکنون ما را شوهر بده فرمان شود ای عورتان
کرا خواهی بگو آن را بتو دهم عورتان هر کسی را راضی شوند انرا بدهند حرمیل حرم وکیان شوند و مشغول مال عشرت گراه شوند و حوص کسی چانه

تمام ابدا زمان ۷

لی کام و لی زبان خطبهٔ نکاح کرانند و عقد به بندند و بعده طایفه دیگر از حوریان بر خیزند و بگویند یا رب ما در دنیا دو کان و دشمه کان
شوهر داشتیم امروز منازعت میشود فرمان شود رضا بدست شما است هر کرا راضی شوید اختیار کنید بر وایتی شوهر اول باشد
بعده فرمان شود ای امت بهشت خبری از وعده من یافتید آنچه شما را عطا کنم گویند خداوندا آن جنت نداشتیم جمال بیچون
و بیچگونه من پس هر دو بهشت خود را از جلال تو بر کنیم و جمله امت بهشت جمال بیچون بیچگونه پروردگار خود معاینه خواهند کرد
گفت التحیات لله والصلوة والطیبات حق سبحانه تعالی بیندها ولی زبان گوید السلام علیک ایها المؤمنین و
رحمة الله وبرکاته ملایکان خواهند گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله انگاه فرمان شود هر چه بخواهید
هر چه در این بازار خوش آید ببرید جمله بر خیزند و به بیند چه بکه در بازار مهیا باشد که هیچ چشم ندیده و که هیچ در گوش نشنیده
آن معاینه در آیند با هر چه که طبع خوش آید ببرند و بخورند انگاه فرمان شود ای ملایکان مرگ را بیارید ملایکان مرگ را بیارند
مرگ بصورت گوسفند سیاه باشد مرگ را میان بهشت و دوزخ بسمل خواهند کرد ملایکان بهشت ندا خواهند کرد ای
اهل بهشت بی مرگ باشید و جاوید زنده باشید اهل بهشت را شادی خواهد شد و ملایکان دوزخ در دوزخ ندا خواهند کرد
ای اهل دوزخ مرگ شما را بسمل کرده شد مرگ شما را نخواهد کردید بی مرگ در دوزخ بعذاب ابدی باشید اهل دوزخ
را اندوه خواهد شد ناگاه آواز هیبت برخاست خواهد شد امت بهشت[١٢] در دروازه دوزخ مسدود شد باز نخواهد گردید کافران
و مشرکان و شیاطین ابد الآباد در دوزخ بمانند چنانچه در قرآن مجید خبر داده است قوله تعالی جنات عدن تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ابدا الحمد لله ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والله اعلم بالصواب

[١٢] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش بی‌قیاس مر حضرت صمدیت و ثنای بی منتها مر حضرت احدیت را که هیجده هزار عالم در یک طرفة العین بیافرید و درود
نامعدود حضرت احمد را که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد این الفاظ در رشته نثار از کرم کریم گرد کرده [illegible] چند در بیان موقف
حکایات و جواهر از غرایب مطبوع داشته سلیقه‌ای [illegible] و در بعضی ابیات استماع داشت [illegible] استمداد لطف [illegible] اکنون التماس [illegible] این بند
در سمات قلم [illegible] اصلاح فرمایند که الانسان مرکب من الخطاء و النسیان [illegible] نویسنده مراد [illegible] فقیر [illegible] یا الله [illegible]
[illegible] خواندم [illegible] رساله [illegible] رساله [illegible] و نام [illegible] رساله [illegible]
[illegible] هر در [illegible] بسیار [illegible] که [illegible]
که در ولایت [illegible] در شهر [illegible] مقام [illegible] حضرت [illegible] الله [illegible] نام او [illegible]
روز [illegible] میکرد و میگفت [illegible] میکرد و یکی از آن [illegible] گفت
الحکایات [illegible] فرزند دلبند [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
بخشید [illegible] حکایات [illegible] که فرزند [illegible] که [illegible] الله [illegible]
که در [illegible] عالم [illegible]
حضرت [illegible] گفت [illegible] حکم کرد که [illegible] رفت [illegible]
[illegible] گفت که [illegible] طعام [illegible] گفت که الحکایات [illegible] گفت [illegible]
[illegible] طعام [illegible] حکایات [illegible]
[illegible] شهری [illegible] نام [illegible] مقام [illegible] نظر [illegible]
که فقیر [illegible] از ولایت [illegible] حکایات [illegible] گفت که حکایات [illegible]
اما [illegible] گفت [illegible] در ره عشق [illegible] حکایات [illegible]
در ولایت [illegible] شهرت [illegible] عوام [illegible] در شهر [illegible] عشق [illegible]
[illegible] الحکایات [illegible] گفت [illegible]
[illegible] نظر [illegible] نظر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] معلوم [illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible] نظر گفت [illegible] دیو گفت [illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible] دیو گفت [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] نظر گفت [illegible]

از بار گذشته تا مدت عارض اواز نور آفرین لعاب جان بخش که بار از آب حیوان می‌برد زنده ساختی و مستانند مرده جانان می‌برد حضرت شاه کلاه او رفته [illegible] شنیده [illegible] فراموش گردید
فی الحقیقه چه گذشت خیال را به سر رسید که بسر تو حیات داشتی از سالهای یا نامه تو بنده است خیال گفت در مصوری طالع زر نقاش فرمودم که تصویر چه کسی کمتر تو نظر دارم و این تکلف را از
دیدم برا رام حال صورت چه نقش بعلت ملاحظت تصویر کرد حضرت شاه کلاه دیدن البدیهه گفت مصور صورت آن دلستان جهانگیر کشیده حضرت دارم که تا نقش حسن بیان
خطای کشیده حسن صورت حسن را نقش نمود شاه کلاه را صورت او حقیقه حضرت شاه کلاه فرمود مصور بگو کشیده کمان آن صاحب را تو آن تصویر او داد جان نشین را
دل قصد کرد که چه بوان بشهر دیدار آن رسانند در آن وقت غرابت تمام ... نگار ... حکم ... مطلب ... شیند ... عقل ... رفت و در اسرار ... نمود نظر اعده ... ملک ... هم ... گفت
او اکنون می‌خواهد که شاه کلاه را بعیادت بیرون برد حضرت عقلی فرمود که عقل نظر طرازگشت مبادا ... نظر ... نظر اکاه گردید خود را نگو در شنید
صبای دوست اند گرفته او در خدمت عقل در سر گرفته بخلوت بعد نشسته می‌بیند که نظر نیز در آن گوشه جام گرفت شاه کلاه نظر را گرفته با بوسی حضرت عقل
مشرف گردانید حضرت بادشاه از خطا او در گذشت و فرمود که بود از نگاری که با خود که گفتی و شاه کلاه را لطف ایجاز کرد که حق سبحانه تعالی بعد از مدت و بیکمال جوانی بمن عطا نمود وقت
من با در تعالی تا شما سختی نظر می‌خواهند او را بعیادت بعد اگر دل تو ما از نجات حق گذشته ... الله تعالی امید داریم که حق ... مدت آرزم و در تو بسیار و عشق را از دل ... برادرم
است ... که ... مستعد آن اشکر کرم دل گفت رندم از امرات ... چشم دوم منتظر ... مقصود از جمله آنکه نقش حکمت شاه کلاه ...
خود را ... نظر را رسید که خیال ... گفت ... در ... می‌کرد در دو دست ... فرمود که خواهم که خیال از تو ... القصه ... در حضرت عقل ...
دو حکم کرد ... قیم فراست و فکر و صبر ... حکم ... ملک ... نظر ... تشنید ... مصلحت ...
که ... بخت ... کلام مجید فرمان حمید ... قوله تعالی ان الله مع الصابرین و در حدیث ... برزبان ...
که الصبر مفتاح الفرج فراست گفت ... صبر ... معقول ... حضرت حاکم اند و هم ... بسیار فکر ... گفت ... گفتند
... حکایت کنند و الا به شاه کلاه ... العرض ... شاه کلاه ... قرار رفت تا که ... حیات
نماید نظر را ... که ... حضرت ... صورت ... طریق ... افتاد ...
رفت ... حکایت ... چرا بر ... دار حضرت
آنکه ... پادشاه ... حکایت کند ... شاه کلاه ... گفت
که در ... الحکایت ... القصه ... حضرت ... قدم ... حس ...
امید ... حضرت ... تمام ...
و ... شنید ... حضرت عشق ... الطلاع ...
و سواران ... شکر ... کنند ... عرض ...
و هم فراست ... نظر ... و دل ... فراست گفت ... حضرت عقل عرض نماید

کلک ... ادا ...

که لشکر حسن ورگشت در معرکه غوغا و شور گشت محل تماشا و نظاره است باکیزه نظر باران چو ... رفته ... حضرت ... از این حال آگاه گشت پهلوانان خود را بیاراست
صف مقدم در آراست روان ساخت ... حرص ... شاه عالم ... شهنشاه کشورگشت ... لشکر حسن ... گفت ای دل اگر ... یار
... کار است همه ... و فتنه ... در لشکر حسن ... همه خاک ... لشکر حسن
... دو دیده ... گفت ... حسن ... گفت
جوانمرد از ... از قیامت ... تیغ ... کشید ... گفت تیغ ... از ... دامن
... از سر ... خوبان ... العرض ... حسن ... در این حالت ... گفت
... علم ... حسن ... عشق ... دل ... گفت ... بار
صف ... در این معرکه ... حسن ... گفت ... دل ... خوش حال گشت ... نظر ... بر ... اثر
العرض حسن ... و نصرت ... و بر تخت ... نشست ... تعظیم و تکریم تمام ... اول ... گفت ... بسم الله
... بسم الله ... تو ... طلبیده ... که ... گفت ... باید ... گفت ... رخسار
... محبت ... از ... گفت که ... طبع ... لطافت ... جفا ... دارم
... حسن ... ترک ... طلب ... گفت که ... القصه ... روان ... گلشن
... در این ... مهر ... که ... القصه ... آرام گرفته
که از ... حسن ... رسید و ... دگر ... القصه ... گفت ... عالم ... القصه
... حسن ... دل ... لحظه ... زخم ... حسن ... گفت ... سر
... اختیار از ... [illegible] ... دیده ... گفت خط
... [illegible] ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... القصه ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... اول ... [illegible]
... [illegible] ... گفت ... [illegible]
... [illegible] ... حکومت ... [illegible]
... [illegible] ... القصه ... [illegible]

که دولت و اقبال بالای تخت زرین ایستاده است [illegible] نشسته برابر [illegible] عبرت بسیار غصه خورد و دل [illegible] متعلقان [illegible]

و گفت که [illegible] در مانت [illegible] آنچه کشید [illegible] چه بود [illegible] شهر دیدار [illegible] کار [illegible] خوب است دل

دل گفت [illegible] که [illegible] و جان فدای آن لاله رخسار [illegible] از فراق یار زار زار بگریست و [illegible] موافق حال خود میخواند

کس نیست درین [illegible] شد [illegible] و همدم [illegible] حسن [illegible]

و [illegible] رسید [illegible] و حرکت کنند و [illegible] القصر [illegible] القصر [illegible] مانده حیرت

[illegible] و [illegible] و دل [illegible] حسن [illegible] مقرر [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] و [illegible] القصه عقل از مفارقت [illegible] اختیار [illegible] فراق [illegible]

[illegible] فراق [illegible] فراق [illegible] روان

[illegible] شد [illegible] طعام [illegible] فراق [illegible] بسیار [illegible]

فراق [illegible] فراق [illegible] شنیده ام که [illegible]

[illegible] فراق [illegible]

رسید [illegible] از احوال [illegible] حضرت عقل [illegible] حقیقت معلوم کردند [illegible] خدمت

عقل [illegible] عقل [illegible] اعزاز و اکرام [illegible]

کردن [illegible] حضرت عقل [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] حضرت عشق رفت و گفت که بنده [illegible]

[illegible] خدمت حضرت [illegible] که عقل بسیار [illegible] عقل [illegible] حضرت

عشق فرمود که [illegible] خدمت [illegible] شفاعت [illegible] عالم [illegible]

[illegible] عقل از [illegible] عشق فرمود [illegible] عقل

[illegible] عشق [illegible] بنده گفت [illegible] ما گدائیم [illegible] عقل [illegible] بنده گفت

[illegible] عشق [illegible] عشق [illegible] عقل [illegible]

[illegible] حضرت عشق [illegible] عشق فرمود [illegible] اگر اجازت

[illegible] فرمود بگو گفت حضرت حسن [illegible] محمدی [illegible] حضرت عشق فرمود که [illegible] گفت

[illegible] رسیده [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] گفت که دل [illegible] عقل [illegible]

[illegible]

نسبت ذاتیست که با وسیاری که جمیع مخلوقات شرف حاله و حق سبحانه و تعالی بهیچ آفریده اینچنین شرف نکرده حسن گفت اختیار بدست تو دادم و در دست
و کارها اختیار کردم اکنون حکم شد که دل کیخات طلبد و حاضر سازند گفت که در قلعه قلعه خوش خواص حسن مسماة بحیرت که دختر دیو سفید که نگاه
گشت حضرت عشق از این ماجرا وقوف یافته بعد از آن لحظه چند کسی بسر محبت تمام بر کمان شد و حکم نمود که دیو را از شهر بدر آرند و آن
روی سیاه را بتعزیر جهنم در ابدار آرند بحسب الحکم عالیه معمور و معدوم ساختند به قلعه را خلاص کردند و از کمال آن لشکر پاک ... تو نمودند
گفت از حال دل و دیده میرسید که حسن و دل از یکدیگر بیرون شدند دل پیش سرو پای ... باز رونق دادند
و در خدمت حضرت پادشاه عشق حاضر آوردند حسن از فرزند جان بخش ... استماع کرد دید بود کلمات افزایش تمام بر سار
رسید بار ... حسن انجمن در سالکی رسید اینچنین حسن بحر دیده بحقیق ندیده و دل ... تمام ... در گلدار گلشن
رخساره ... و کلهای ... پسر ... در آنچه شرط حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود بجا آورده
وحجاب حیرت که در میان ... بود بر داشتند و دل ... الحیات ابدی ... رسید ... از ... کردید
مرح و ... در دوام ایام خوشحالی و شادمانی روی داد الحمد لله والمنه ... بر ... و ... مند کرد ... و مقصود ... ما
بحرمت النبی و آله الامجاد ... ظهور اسرار حق از لطف سلطان عشق عاشق و معشوق با هم گشت با سلطان عشق
عشق نور حق بود ... از ... عشق گفتا ای ... عشق و ... عشق و از ...
میکنم با ... سلطان عشق حضرت عشق ... و ... دولت ...
و ... که ... و حجاب حیرت که در میان عاشق و معشوق ... بود بر داشتند الهی جمیع مومنان و مسلمانان
جمیع حاجتمندان را حاجات مهمات و مقصودات دینی و دنیوی بر آورده ... کرم امین رب العالمین تمام ... کار
... رساله ... مولانا ... قدس ... سره العزیز ... کتبت ... منکشف ...